

پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم

مؤلف

شیخ علی صابونی

مترجم

محمد ملازاده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

فهرست عناوین

فهرست عناوین.....	۱
مقدمه.....	۱۵
فصل اول: پیغمبری و پیغمبران.....	۱۷
پیشگفتار.....	۱۹
نبوت هدیه و بخشش خدایی است.....	۲۱
اعتراض مشرکین نسبت به پیامبری محمد ﷺ.....	۲۲
فرق نبوت و پادشاهی.....	۲۴
نبی و رسول چه فرقی با هم دارند؟.....	۲۷
انبیاء برگزیدگان بشر هستند.....	۳۰
تفاضل بین انبیاء.....	۳۱
محمد ﷺ سالار اولین و آخرین.....	۳۳
تفاضل میان انبیاء.....	۳۷
بعثت انبیاء.....	۳۸
چرا انبیاء از جنس بشر بوده‌اند؟.....	۳۹
اعتراض مشرکین.....	۴۲
مأموریت رسولان بزرگوار.....	۴۶
وظایف پیغمبران.....	۴۶

فصل دوم: مزایای دعوت پیغمبران ۵۱

ویژگی‌ها و مزایای دعوت انبیاء ۵۳

مزایای دعوت انبیاء چیست؟ ۵۳

امتیاز اول: ربانی بودن دعوت انبیاء ۵۴

امتیاز دوم: اجر و پاداشی برای (تبلیغ) رسالت و دعوت خود طلب نمی‌کردند ۵۷

امتیاز سوم: دین خود را برای خداوند خالص کرده بودند ۵۸

امتیاز چهارم: دعوت آنان ساده و بدون تعقید بود ۶۰

امتیاز پنجم: هدف و غایت آنان روشن و واضح بود ۶۲

امتیاز ششم: آخرت را بر جهان ترجیح داده و پارسا در دنیا می‌زیستند ۶۳

امتیاز هفتم: در امر غیب سخت‌گیری از خود نشان می‌دادند ۶۵

صفات انبیای کرام ۶۷

صفات انبیاء کدامند؟! ۷۱

اول صدق ۷۱

دوم امانت ۷۴

سوم تبلیغ ۷۵

چهارم زیرکی و هوشیاری ۷۹

پنجم - عاری بودن از عیوب و بیماریهای نفرت آور ۸۲

ششم عصمت ۸۳

فصل سوم: عصمت انبیاء ۸۵

عصمت انبیاء ۸۷

تعریف عصمت ۸۸

عصمت پیغمبر از ابتدای طفولیت ۹۰

آیا عصمت پیامبران قبل از نبوت است یا بعد از آن؟ ۹۲

۹۶.....	آیا عصمت برای غیر انبیاء نیز هست؟
۹۷.....	عقیده‌ی اهل کتاب درباره‌ی انبیاء
۱۰۲.....	شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء
۱۰۳.....	معصیت حضرت آدم <small>علیه السلام</small>
۱۰۸.....	عصمت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۱۴.....	موضوع دروغهای سه گانه
۱۱۷.....	عصمت یوسف <small>علیه السلام</small>
۱۱۸.....	افتراء و بهتان
۱۲۲.....	دلایل عصمت یوسف <small>علیه السلام</small>
۱۲۷.....	آنچه در مورد عصمت حضرت نوح آمده
۱۲۹.....	آنچه در رابطه با یونس <small>علیه السلام</small> آمده
۱۳۲.....	آیا رسول خدا (محمد <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>) خطا کرده؟
۱۳۶.....	ملامت درباره‌ی اسیران بدر
۱۴۰.....	ملامت بخاطر اجازه‌ی منافقین
۱۵۷.....	فصل چهارم: داستان انبیاء
۱۵۹.....	داستان انبیاء
۱۶۰.....	فلسفه داستان انبیاء
۱۶۱.....	فواید داستانهای قرآنی
۱۶۲.....	(۱) اثبات رسالت و وحی
۱۶۳.....	(۲) اشاره به وحدت ادیان آسمانی
۱۶۴.....	(۳) بیان هدف از دعوت پیغمبران
۱۶۶.....	(۴) دیدگاه امتها در قبال انبیای کرام
۱۶۷.....	(۵) ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان

- ۱۶۹ پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین ۱۶۹
- ۱۶۹ بیان قدرت خداوند بر اعمال خارق العاده ۱۶۹
- ۱۷۰ عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد ۱۷۰
- ۱۷۱ علت تکرار داستانهای قرآنی ۱۷۱
- ۱۷۲ نمونه‌ای از تکرار داستان قرآنی ۱۷۲

فصل پنجم: آدم به تصویر قرآن ۱۷۵

- ۱۷۷ آدم به تصویر قرآن ۱۷۷
- ۱۷۷ آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَام ۱۷۷
- ۱۷۷ درس عبرت از آفرینش آدم ۱۷۷
- ۱۸۰ آدم اولین انسان ۱۸۰
- ۱۸۱ دلایل اولین انسان بودن آدم ۱۸۱
- ۱۸۲ شواهد قرآنی ۱۸۲
- ۱۸۴ آیا نظریه داروین با قرآن در تعارض است؟! ۱۸۴
- ۱۸۶ اشتباه نظریه داروین از نظر علمی ۱۸۶
- ۱۸۶ هدف حقیقی از نظریه‌ی داروین ۱۸۶
- ۱۸۷ فریب خوردن بعضی از تحصیل کرده‌ها به وسیله‌ی نظریه‌ی داروین ۱۸۷
- ۱۸۸ دیدگاه ارزنده استاد نجار ۱۸۸
- ۱۸۹ مراحل تکاملی خلقت حضرت آدم ۱۸۹
- ۱۹۱ سجده ملائکه برای آدم عَلَيْهِ السَّلَام ۱۹۱
- ۱۹۲ آیا ابلیس از زمره‌ی ملائک است؟ ۱۹۲
- ۱۹۴ آفرینش حوا ۱۹۴
- ۱۹۵ دلایل جمهور بر اینکه بهشت آدم و حوا همان بهشت ابدی است ۱۹۵
- ۱۹۶ فریب خوردن آدم از ابلیس ۱۹۶

داستان دو فرزند آدم یعنی قابیل و هابیل	۱۹۷
فلسفه‌ی استخلاف آدم در روی زمین	۱۹۸
آیا آدم از جمله پیامبران است؟	۱۹۹
شبهه‌ای پیرامون نبوت آدم	۲۰۱
علمای دین ملایکه را چگونه تعریف می‌کنند؟	۲۰۲
فرق میان شیاطین و جن	۲۰۸
پند و عبرت از داستان آدم <small>علیه السلام</small>	۲۰۸
وفات آدم <small>علیه السلام</small>	۲۰۹

فصل ششم: پیغمبران اولوا العزم ۲۱۱

پیغمبران اولوا العزم	۲۱۳
۱- نوح <small>علیه السلام</small>	۲۱۳
بحث نوح <small>علیه السلام</small> در قرآن	۲۱۴
نوح <small>علیه السلام</small> اولین فرستاده به سوی زمین	۲۱۴
مدت حیات نوح <small>علیه السلام</small>	۲۱۵
قوم نوح بت‌ها را می‌پرستند	۲۱۶
چگونه انتشار بت‌پرستی و سبب گرایش به آن	۲۱۸
شکیبایی نوح در مقابل تکذیب قومش	۲۲۰
انواع اتهامات وارده بر نوح <small>علیه السلام</small>	۲۲۱
نوح، قومش را دعوت می‌کند	۲۲۲
نوح کشتی می‌سازد	۲۲۴
فرزندان نوح <small>علیه السلام</small>	۲۲۶
پایان یافتن طوفان بعد از هلاک کافران	۲۲۷
فرود آمدن اهل کشتی بعد از فروکش کردن طوفان	۲۲۸

۲۲۸ زمان اقامت در کشتی
۲۲۹ ۲- ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۳۰ نسب ابراهیم
۲۳۲ کنیه‌ی ابراهیم
۲۳۳ تولد ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۳۴ ابراهیم پدرش آزر را دعوت می‌کند
۲۳۷ نشأت ابراهیم در بیان قومش
۲۳۹ مناظره‌ی ابراهیم با قومش
۲۴۰ محاکمه حضرت ابراهیم
۲۴۱ ابراهیم به آتش انداخته می‌شود
۲۴۳ ازدواج ابراهیم
۲۴۵ مناظره‌ی ابراهیم و نمرود
۲۴۷ مهاجرت ابراهیم به مصر
۲۴۸ ولادت اسماعیل <small>علیه السلام</small>
۲۵۰ جوشیدن آب زمزم و تأسیس بیت العتیق
۲۵۲ داستان ذبح اسماعیل
۲۵۳ ذبیح کیست؟
۲۵۵ وفات ابراهیم
۲۵۶ ۳- موسی پسر عمران
۲۵۸ نسب موسی
۲۵۹ ولادت موسی
۲۶۰ مدت پادشاهی فرعون
۲۶۱ رؤیای فرعون

- ۲۶۲..... موسی و هارون چه وقت به دنیا آمدند؟
- ۲۶۳..... حفاظت خداوند از موسی و تربیت او در خانه‌ی فرعون
- ۲۶۴..... تحریم شیر زنان از سوی موسی
- ۲۶۶..... کشته شدن قبطی توسط موسی و فرار او به سرزمین مدین
- ۲۶۸..... ازدواج موسی با دختر شعیب و جریان چوپان شدن وی
- ۲۷۰..... بازگشت موسی به مصر و تکلم خدا با او در کوه طور
- ۲۷۳..... موسی وارد مصر می‌شود و فرعون را به ایمان به خدا فرامی‌خواند
- ۲۷۴..... موسی و ساحران در نزد فرعون
- ۲۷۷..... پافشاری فرعون بر گمراهی
- ۲۷۸..... ابتلای قوم فرعون به آیه‌های نه‌گانه
- ۲۸۱..... هلاکت فرعون و لشکریانش
- ۲۸۳..... بنی اسرائیل در سرزمین بیابانی بی‌آب و علف
- ۲۸۴..... عبرت از تاریخ بنی اسرائیل
- ۲۸۶..... وفات حضرت موسی علیه السلام
- ۲۸۶..... ۴- عیسی پسر مریم علیه السلام
- ۲۸۶..... نسب عیسی علیه السلام
- ۲۸۷..... نسب عیسی در انجیل
- ۲۸۸..... نسب عیسی در انجیل لوقا
- ۲۸۸..... نسب عیسی در انجیل متی
- ۲۸۹..... مریم کیست؟
- ۲۹۰..... مریم تحت کفالت زکریا
- ۲۹۱..... نشأت و پرورش مریم باکره
- ۲۹۱..... مژده به حضرت مسیح

۲۹۳	مدت زمان حمل
۲۹۵	اتهام بر مریم
۲۹۶	خواب یوسف نجار
۲۹۷	ولادت حضرت مسیح <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۹۹	زندگی حضرت عیسی
۳۰۰	هیرودس قصد کشتن عیسی می کند
۳۰۰	مجادله ی عیسی با دانشمندان
۳۰۱	ابتدای نبوت عیسی <small>صلی الله علیه و آله</small>
۳۰۲	فراخوانی حضرت عیسی مسیح
۳۰۵	مسئله ی به صلیب کشیدن مسیح
۳۰۷	موضوع فدای بشریت
۳۰۹	حواریون چه کسانی اند؟
۳۱۱	انجیل های نصاری
۳۱۱	آیا این انجیل ها صحیح هستند؟
۳۱۵	عقیده ی نصاری درباره ی مسیح
۳۱۸	معجزات عیسی
۳۱۹	خاتمه
۳۱۹	آیا حضرت عیسی به روی زمین باز می گردد؟
۳۲۰	۵- محمد خاتم النبیین <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۳۲۱	نسب شریف و بزرگوار رسول خدا
۳۲۲	تولد رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>
۳۲۳	پسر ذبیحین کیست؟
۳۲۳	داستان ذبح عبدالله

نامهای رسول خدا ﷺ	۳۲۵
حضرت محمد ﷺ به توصیف تورات	۳۲۶
کسانی که به رسول خدا ﷺ شیر داده اند	۳۲۷
حادثه‌ی شکافتن سینه	۳۲۹
فرزندان رسول خدا ﷺ	۳۳۲
زندگی نامه‌ی رسول خدا ﷺ در چند کلمه	۳۳۲

فصل هفتم: پیغمبران غیر اولوا العزم

۱- ادريس عليه السلام	۳۳۹
نسبه‌ی ادريس عليه السلام	۳۳۹
مولد و نشأت ادريس	۳۳۹
۲- هود عليه السلام	۳۴۱
ذکر هود در قرآن	۳۴۲
نسبه‌ی هود	۳۴۲
سرزمین قوم عاد	۳۴۲
عبادت قوم عاد	۳۴۵
هلاک قوم عاد	۳۴۶
۳- حضرت صالح عليه السلام	۳۴۷
نسبه‌ی صالح عليه السلام	۳۴۷
محل سکونت قوم ثمود	۳۴۸
اصل قبیله ثمود	۳۴۹
عبادت قوم ثمود	۳۵۰
چرا معجزه‌ی صالح شتر بود؟	۳۵۱
هلاک قوم ثمود	۳۵۲

۳۵۵	سرنوشت حضرت صالح و کسانی که به او ایمان آورده بودند
۳۵۶	۴- لوط <small>عليه السلام</small>
۳۵۶	ذکر از لوط در قرآن
۳۵۶	نسبه‌ی لوط
۳۵۷	قوم لوط
۳۵۹	داستان ملائکه (مهمانان لوط)
۳۶۱	هلاک قوم لوط
۳۶۲	همسر لوط با هلاک شدگان
۳۶۳	یک مسئله مهم
۳۶۴	۵- حضرت اسماعیل <small>عليه السلام</small>
۳۶۵	نسب حضرت اسماعیل
۳۶۵	رسالت حضرت اسماعیل
۳۶۵	زندگی اسماعیل <small>عليه السلام</small>
۳۶۷	اولاد اسماعیل
۳۶۷	وفات اسماعیل
۳۶۷	۶- اسحاق <small>عليه السلام</small>
۳۶۷	نسب اسحاق <small>عليه السلام</small>
۳۶۸	رسالت اسحاق <small>عليه السلام</small>
۳۶۸	حیات اسحاق <small>عليه السلام</small>
۳۶۸	وفات اسحاق
۳۶۹	۷- یعقوب <small>عليه السلام</small>
۳۶۹	نسب یعقوب <small>عليه السلام</small>
۳۶۹	حیات یعقوب <small>عليه السلام</small>

- ۳۷۱.....وفات یعقوب علیه السلام
- ۳۷۲.....۸- یوسف الصدیق علیه السلام
- ۳۷۲.....نسب یوسف
- ۳۷۳.....ذکر یوسف در قرآن
- ۳۷۴.....اسباط چه کسانی هستند؟
- ۳۷۴.....رویای (خواب) یوسف صدیق علیه السلام
- ۳۷۶.....علاقه‌ی یعقوب به یوسف
- ۳۷۶.....به چاه انداختن یوسف
- ۳۷۸.....محنت یوسف با همسر عزیز
- ۳۸۱.....شیوع خبر در شهر
- ۳۸۳.....رؤیای پادشاه و خروج یوسف از زندان
- ۳۸۵.....محنت یوسف علیه السلام
- ۳۸۵.....حضرت یوسف با سه محنت بزرگ دست و پنجه نرم کرد
- ۳۸۶.....اخطار و بیدار باش مهم پیرامون عصمت یوسف علیه السلام
- ۳۸۷.....وفات حضرت یوسف
- ۳۸۸.....۹- شعیب علیه السلام
- ۳۸۸.....ذکر از شعیب در قرآن
- ۳۸۹.....نسب شعیب
- ۳۹۰.....محل سکونت اهل مدین
- ۳۹۰.....دعوت شعیب از قومش
- ۳۹۲.....درس عبرت از داستان شعیب
- ۳۹۳.....هلاک قوم مدین

۱۰- ایوب <small>علیه السلام</small>	۳۹۴
ذکر ایوب در قرآن	۳۹۴
نسب ایوب <small>علیه السلام</small>	۳۹۵
محنت و بلای ایوب	۳۹۵
۱۱- ذوالکفل <small>علیه السلام</small>	۳۹۹
نسب ذوالکفل	۳۹۹
۱۲- هارون <small>علیه السلام</small>	۴۰۱
نسب هارون	۴۰۱
حیات و دعوت هارون	۴۰۲
۱۳- داود <small>علیه السلام</small>	۴۰۴
داود در قرآن	۴۰۴
نسب داود	۴۰۴
جایگاه داود در میان بنی اسرائیل	۴۰۵
رسالت و دعوت داود	۴۰۹
مزایا و امتیازات داود <small>علیه السلام</small>	۴۱۰
افترای بزرگ علیه داود <small>علیه السلام</small>	۴۱۱
وفات داود <small>علیه السلام</small>	۴۱۵
۱۴- سلیمان <small>علیه السلام</small>	۴۱۶
سلیمان در قرآن	۴۱۶
نسب سلیمان <small>علیه السلام</small>	۴۱۷
حکمت سلیمان	۴۱۷
بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان	۴۱۹
نعمتهای خداوند بر سلیمان	۴۲۱

قصه سلیمان با بلقیس پادشاه سرزمین سبا.....	۴۲۸
امتحان سلیمان.....	۴۳۶
وفات سلیمان <small>علیه السلام</small>	۴۳۸
۱۵- الیاس <small>علیه السلام</small>	۴۳۹
بحث از الیاس در قرآن.....	۴۳۹
نسب الیاس.....	۴۴۰
دعوت الیاس <small>علیه السلام</small>	۴۴۰
۱۶- الیسع <small>علیه السلام</small>	۴۴۲
سخنی از الیسع در قرآن.....	۴۴۲
نسب الیسع.....	۴۴۳
دعوت الیسع.....	۴۴۳
۱۷- یونس <small>علیه السلام</small>	۴۴۴
بحث یونس در قرآن.....	۴۴۴
نسب یونس <small>علیه السلام</small>	۴۴۴
دعوت یونس <small>علیه السلام</small>	۴۴۵
یونس <small>علیه السلام</small> در درون شکم ماهی.....	۴۴۶
۱۸- زکریا <small>علیه السلام</small>	۴۴۹
ذکر وی در قرآن.....	۴۵۰
نسب زکریا <small>علیه السلام</small>	۴۵۰
رسالت وی در چه زمانی بوده است؟.....	۴۵۱
ولادت یحیی پسر زکریا.....	۴۵۲
۱۹- یحیی <small>علیه السلام</small>	۴۵۵
ذکر یحیی <small>علیه السلام</small> در قرآن.....	۴۵۵

نسب یحیی <small>علیه السلام</small>	۴۵۶
ولادت یحیی <small>علیه السلام</small>	۴۵۶
دعوت یحیی <small>علیه السلام</small>	۴۵۸
معنای تعمید نزد اهل کتاب	۴۵۹
چرا یحیی <small>علیه السلام</small> کشته شد؟	۴۶۰
خاتمه	۴۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على إمام الأنبياء وصفوة الخلائق سيدنا ومولانا محمد الذي بعثه الله رحمة للعالمين وعلى آله وأصحابه نجوم الدجى وشموس العلم والعرفان والتابعين لهم بإحسان إلى يوم الدين.

و بعد: این کتاب شامل چند سخنرانی پیرامون «تاریخ انبیاء» صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين می باشد که آنها را در جمع دانشجویان دانشکده الهیات و معارف اسلامی مکه مکرمه رشته‌ی تاریخ ایراد، و در آنها حتی‌الامکان مقید به رعایت ایجاز و اختصار بوده گاهاً بازنگری‌هایی انجام داده‌ام. در میان اخبار و رویدادها تنها به نقل صحیح و مؤثق اکتفاء کرده و از روایات ضعیف جداً خود داری کرده‌ام، و تنها بر معتمدترین و مؤثق‌ترین منابع تاریخی و مصادر دینی یعنی قرآن، (کتاب الله) که هیچ گونه باطلی از پس و پیش بدان راه نخواهد یافت سپس اقوال مفسرین مؤثق و معتبر، و سنن و احادیث صحیح و ثابت رسول خدا ﷺ تکیه و اعتماد کرده‌ام، و بعد از این دو مرجع اساسی، گاهاً به کتب تاریخی مراجعه کرده و از میان آنها تنها روایاتی را برگزیده‌ام که با قرآن و سنت و معقولات موافق بوده و از اخبار و روایات اسرائیلی دور از عقل و منطق و دین جداً خودداری ورزیده‌ام.

بعد صلاح در این دیدم به منظور تعمیم فایده، مطالب این مجموعه سخنرانی را در یک کتاب مستقل جمع آوری کرده و بعنوان گامی در راستای نشر علوم، به چاپ برسانم. از خداوند منان مسئلت دارم که این کتاب را مورد استفاده دانشجویان و طلاب محترم و سایرین قرار دهد و آن را «خالصاً لوجهه» قرار دهد چرا که تنها او شنونده و اجابت کننده است، و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

محمد علی صابونی

استاد دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی مکه‌ی مکرمه

فصل اول: پیغمبری و پیغمبران

- (۱) پیشگفتار
- (۲) نبوت هدیه و بخشی است خدایی
- (۳) فرق نبوت و پادشاهی
- (۴) فرق نبی و رسول
- (۵) انبیاء نخبگان بشر هستند
- (۶) محمد سید اولین و آخرین
- (۷) آیا تفضیل بین انبیا جایز است
- (۸) چرا انبیاء از جنس بشر بوده اند؟
- (۹) مأموریت پیغمبران بزرگوار

پیشگفتار

لازم است قبل از ورود به بحث «نبوت و انبیاء» معنی نبوت را توضیح دهیم و خطوط و مزایای آنرا بیان نماییم، بعد به شرح و بسط صفات انبیاء و ویژگیهای دعوتی، که آورنده و مبلغ آن بوده اند،پردازیم. تا تأثیر عظیم میراث گرانبهای انبیاء علیهم السلام در جامعه و در میان امتهایی که به سوی آنان مبعوث شده‌اند تبیین و روشن گردد. و معلوم شود بعثت آنها چه اثر بزرگی بر تغییر مفاهیم و عقاید این امتها داشته است.

آنها امتها را از ظلمت‌ها و تاریک به سوی نور و روشنایی هدایت گر بوده، و انسانها را از گمراهی و سرگستگی به سوی هدایت و ره‌یافتگی رهنمون شده‌اند. دعوت انبیاء وسیله نجات بشریت از میکروبها و آلودگیهای شرک و وثنیت، و پاکسازی جامعه از آلودگی و عفونتهای فساد و انحلال اخلاقی، و هرج و مرج و بی نظمی و... بود. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأُنزِلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۚ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ (بقره: ۲۱۳).

۱) مردم یک امت بودند پس خدا پیامبران را مژده دهنده و بیم دهنده فرستاد و با ایشان کتابی بحق نازل فرمود تا اینکه آن کتاب بین مردم در آنچه اختلاف دارند حکم کند و اختلاف در آن کتاب نکردند مگر آنان که کتاب (خدا) به آنان داده شده بود بعد از آنکه دلیلهای روشن بر ایشان آمد و اختلاف آنها در کتاب نتیجه سرکشی و تجاوز و ستم بین خودشان بود پس خداوند مؤمنین را بسوی حقی که در آن

این آیه کریمه اشاره به این واقعیت دارد که انسانها در ابتدا بر هدایت و دین حق بوده‌اند، بعدها اختلاف و چند دستگی در میان آنها بروز کرد و با هم به تنازع برخاستند و در روی زمین فساد به راه انداختند، و از راه درست و مستقیم منحرف شدند، در نتیجه خداوند از میان آنها پیغمبران را - به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده - مبعوث نمود.

از حضرت عبدالله ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که «فاصله‌ی زمانی میان حضرت آدم و نوح ده قرن بود و در این فاصله انسانها بر حق بودند» تا اینکه اختلاف و انحراف میان آنها بروز کرد خداوند حضرت نوح و سایر انبیای بعد از او علیهم السلام را به منظور باز گردانیدن بشریت به جاده حق و صواب مبعوث نمود.

خداوند باری تعالی جل جلاله که اصدق القائلین است هدف از بعثت پیغمبران گرامی را بیان کرده می فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۱ (نساء: ۱۰۵).

چنانکه خداوند هر رسولی را به عنوان نجات دهنده قومش از تاریکستان نادانی و گمراهی قرار داده و می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۲ (ابراهیم: ۵).

اختلاف داشتند هدایت و رهنمون کرد به اذن و اراده‌ی خود و خدا هر کس را که (خود) بخواهد به راه راست و درست هدایت می‌کند.

(۱) پیغمبران نوید دهندگان و ترسانندگانند تا نباشد برای مردم بر خدا حجت و بهانه‌ای بعد از (ارسال) پیغمبران و خدا است عزتمند حکیم.

(۲) و همانا فرستادیم و مبعوث کردیم موسی را با آیه های خود، که بیرون آور قومت را از تاریکستان (شرک و گمراهی) بسوی نور (هدایت و توحید) و یادآوریشان کن به روزهای خدا (نعمتهای خدا یا

نبوت هدیه و بخشش خدایی است

نبوت فضلی است خدایی، و هدیه ای است ربانی، به هر کس از بندگانش که خود بخواهد ارزانی می‌دارد و هر کس از مخلوقاتش که خود صلاح بداند، بدین هدیه اختصاص می‌دهد، نبوت منصبی نیست که بتوان از راه تلاش و کوشش بدان دست یافت، مقامی نیست که از کانال عبادت و زهد و پارسایی فراوان به آن رسید. بلکه تنها وسیله و عامل نیل به آن فضل رحمت خداوند است و بس ﴿تَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۱ (بقره: ۱۰۵).

بنابراین نبوت «انتخاب و اختیار» است و هیچ احدی جز کسانی که خداوند خود اراده کند (کسانی که شایستگی حمل این امانت و بار سنگین را داشته باشند)، نمی‌تواند به این مرتبه عظیم دست رسی پیدا کند، زیرا نبوت تکلیفی بزرگ و باری سنگین است جز مردان با همت و «أُولُوا الْعِزْمَ» شایستگی و توان حمل آنرا ندارند چنانکه خداوند متعال خطاب به خاتم فرستادگانش می‌فرماید: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۲ (مزل: ۵).

نبوت مقام و منصب ارثی نیست که به وراثت از پدر به پسر برسد، پادشاهی و ملوکیت نیست که از راه غلبه و استیلاء بدان دست یافت، بلکه اختیار و انتخاب است،

وقایع و رخدادهای زمانه) همانا که در این است نشانه‌هایی برای هر شکیبای سپاسگزار. به نقل از (البدایة والنهایة جلد ۲ صفحه ۹۲) به نقل از صحیح البخاری.

- (۱) ﴿مَا يَوْدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ تَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ کافران و مشرکان دوست ندارند که خیر و برکتی از جانب خدایتان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد، در حالی که خداوند به هرکسی که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد، و خدا دارای فضل و بخشش بزرگ است.
- (۲) ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد.

خداوند متعال بهترین مخلوقات خود را به این مقام می‌گمارد و برجسته‌ترین بندگان خود را مأمور حمل این رسالت می‌نماید و آنها را از میان انسانها برمی‌گزیند و این مسئولیت خطیر را بر دوش آنها قرار میدهد چنانکه خداوند تبارک و تعالی در کتاب عزیزش این مطلب را توضیح داده و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾^۱ (حج: ۷۵)، و فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۲ (آل عمران: ۳۳)، و در مقام ستایش از بعضی از رسولانش می‌فرماید: ﴿وَإِئْتَمِرْنَا لِمَنْ أَلْمَصَّطَفِينَ الْأَخْيَارِ﴾^۳ (ص: ۴۷).

اعتراض مشرکین نسبت به پیامبری محمد ﷺ

مشرکین و کفار قریش بر رسالت محمد بن عبدالله ﷺ خرده گرفتند و فرود آمدن وحی بر یک یتیم فقیر را (که فاقد تمامی اسباب اقتدار و ثروت بود) غریب پنداشتند، زیرا از تمامی مظاهر سلطنت و قدرت که او را در نظر آنان بزرگ و عظیم جلوه دهد بی بهره بود و از سر کوتاه فکری خود عقیده داشتند که باید نبوت در یکی از ثروتمندان بزرگ، شریف (و از زمره بزرگان و اشراف قریش) جلوه‌گر شود. از این رو خداوند حکیم به شیوه قاطع و روش توبیخی که پشت جباران از آن بدو نیمه شد در ابطال نظریه آنان فرمود: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْفَرِيقَتَيْنِ عَظِيمٍ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ خَنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا

(۱) خداوند از میان فرشتگان پیام آورانی را برمی‌گزیند و هم از میان انسانها پیغمبرانی همچون (موسی، عیسی و محمد را برمی‌گزیند) چرا که خداوند شنوا و بینا است.

(۲) خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید.

(۳) ایشان در پیشگاه ما از زمره‌ی برگزیدگان بس نیک و نیکوکارند.

بَعْضُهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا^۱ وَرَحِمْتُ رِبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا تَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾^۲ (زخرف: ۳۲-۳۱).

خداوند متعال در این آیه کریمه به دهان کجی و سفاهت، پوچ گویی و حماقت مشرکین پاسخ داده که بزعم فاسد خود می پنداشتند منصب نبوت تنها شایسته‌ی یکی از ثروتمندان سر شناس و با نفوذ است و انسانی فقیر و یتیم همانند یتیم ابی طالب شایستگی این منصب را ندارد اما خداوند در پاسخ ایشان فرمود: مقام نبوت انتخاب و اختیار است، خداوند به هر کس خود بخواهد ارزانی میدارد و او را به این مقام می گمارد ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۲ (انعام: ۱۲۴). و از این رو که نبوت خیلی برتر و عظیم تر از مال و جاه و سلطان می باشد و حکمت خداوند چنین است که روزی هر کس را خود تقدیر کرده و هر مخلوقی حتما سهم خود از مال و رزق را دریافت می دارد و نعمت مال در مقابل مقام نبوت خیلی کم بها است و در واقع هیچ ارزشی ندارد، خداوند عظیم‌الشان مسئله عظیم و مهم «رسالت و نبوت» را حواله آرزو و امیال هیچ انسانی نخواهد کرد و نخواسته حتی مسئله روزی را (که در واقع ارزشی در مقابل منصب نبوت ندارد) به خود مردم واگذار کند، بلکه آنرا به صورت عادلانه بین ایشان تقسیم نموده، چگونه امکان دارد مسئله اساسی و مهم نبوت را به خواسته‌ها و آرزوی انسانها واگذار کند؟ این است سرّ دقت موجود در تعبیر خداوند

(۱) گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکه و طائف) فرو فرستاده نشده است. آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند؟ این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم و برخی را بر برخی دیگر برتری‌هایی داده‌ایم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را بکار بگیرند و رحمت پروردگار از تمام آنچه که جمع‌آوری می‌کنند بهتر است.
(۲) خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

که: ﴿لَخَنَّ قَسَمًا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱ (زخرف: ۳۲). آری آنکه بخشنده روزی است، بخشنده نبوت نیز هست.

فرق نبوت و پادشاهی

نبوت بخشش و هبه‌ای از ناحیه‌ی خداوند بلند مرتبه و با اقتدار است؛ مقامی است که به هر که خود بخواهد، اختصاص می‌دهد، نبوت در چندین نقطه اساسی و جوهری با پادشاهی و ملوکیت اختلاف دارد که به بیان مهمترین آنها می‌پردازیم.

(۱) نبوت ارثی نیست و فرزند هیچ پیغمبری به طریق ارثی به این منصب گمارده نمی‌شود بلکه محض فضل الهی بوده و جز انتخاب و اصطفا‌ی خداوند هیچ عاملی در آن اثر ندارد. ﴿وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾^۲ (دخان: ۳۲). ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۳ (آل عمران: ۳۳).

(۲) نبوت هرگز به کافر داده نخواهد شد، چرا که این منصب به مسلمین اختصاص دارد. اما سلطنت و ملوکیت این چنین نیست و به کافر نیز داده می‌شود خداوند متعال به حکایت از فرعون می‌فرماید: ﴿وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَنْقُومِ الْإِسْرَءِيلُ مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرَىٰ مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^۴ (زخرف: ۵۱). و چنانکه به نقل از «نمرود» که در زمان حضرت ابراهیم ادعای خدایی می‌کرد می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ

(۱) این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم.

(۲) ما پیغمبران را آگاهانه برگزیدیم و بر جهانیان برتری دادیم.

(۳) خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید.

(۴) فرعون در میان قوم خود ندا درداد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت و مملکت مصر و این رودبار هایی که در زیر من روانند، از آن من نیست، مگر نمی‌بینید.

إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ^۱ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ^۲ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۲۵۸﴾^۱ (بقره: ۲۵۸).

۳) نبوت خاص مردان بوده و هیچ وقت زنی ۲ به این منصب گمارده نشده است. فلسفه اختصاص نبوت به مردان و محرومیت زنان از آن اینکه، نبوت کاری بسیار خطیر و مشکل، و تکلیفی طاقت فرسا و پر از مشقت است که روحیه و سرشت ضعیف زنان با آن سنجیت و سازگاری ندارد. زیرا این منصب به مجاهده و مصابره نیاز دارد. این است که تمامی رسولان با اقوام خود دست به گریبان محنت و مشکلات بوده‌اند و در راه تبلیغ دعوت خدایی شدیداً مورد ابتلاء و امتحان قرار گرفته‌اند. ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرُ الْأُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾^۲ (احقاف: ۳۵). دلیل اینکه نبوت خاص مردان بوده و زنان از آن بی‌بهره، فرموده‌ی خداوند است که ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا

۱) آیا با خبری از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت، بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق بر می‌آورد. تو آن را از مغرب برآور. پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

۲) اینکه بعضی می‌گویند: به دلیل آیه‌ی «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» مقام نبوت به زنان هم داده می‌شود، کاملاً به اشتباه رفته‌اند. زیرا وحی مذکور از طریق فرود آوردن فرشته نبود، بلکه به طریق الهام بوده است. در حقیقت خداوند، خبر داده که او به زنبور وحی کرده است (یعنی الهام نموده است) «وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا» پس آیا صحیح است که بگوییم: خداوند، زنبور را پیامبر کرده است؟! پیامبر کرده است؟!!

۳) پس شکیبایی کن، آن گونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند.

مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ (نحل: ۴۳). در کتاب الجوهره آمده است:

وما كان نبياً قط أنثى ولا عبداً قبيحاً في الفعل

هرگز (خداوند) پیغمبری از میان زنان مبعوث نکرده، و همچنین عبدی (کسی) که اعمال و کردارش ناشایسته و قبیح باشند به رسولی برنگزیده است.

۴) میدان نبوت بسی وسیع و گسترده است، زیرا مرتبه و موقعیت آن رفیعترین مرتبه، و اهداف آن، برترین اهداف، و دعوت آن اساسی‌ترین دعوتها است، این دعوت چیزی جز ایمان به خداوند و روز آخرت و تفضیل آن بر زندگی فانی دنیا، که بسیاری از مردم چشم طمع در آن دوخته‌اند، نیست ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَّعُ الْغُورِ﴾^۲ (آل عمران: ۱۸۵). پادشاهی با این دعوت خدای هیچ همسویی و همخوانی ندارد چون پادشاهی یکی از مظاهر عظمت دنیایی است و رسالت پیغمبران بزرگوار عليه السلام دعوت مردم به زهد و پارسایی و بی‌توجهی به دنیا است... اگر انبیاء از زمره‌ی پادشاهان و امراء و سلاطین می‌بودند و مردم را به زهد و بی‌توجهی به دنیا دعوت می‌کردند، دوگانگی در عمل و سخن از ایشان سر می‌زد و دعوت‌شان از اعتبار ساقط می‌شد و هیچ تأثیری بر مردم نمی‌نهاد... چون خود در عیش و رفاه پادشاهی زندگی می‌کردند و مردم را به زهد و پارسایی می‌خواندند.

اگر میان قول و عمل داعی همسویی و توافق وجود نداشته باشد و کردار و سیره‌اش الگو و سرمشق نباشد کلامش قطعاً اثرگذار نخواهد بود. اما این سخن بدین معنی نیست که نبوت و ملوکیت از امور ممتنع‌الاجتماع باشند، چه بسا هر دو در

(۱) ما پیش از تو جز مردانی را که بدیشان وحی فرستاده‌ایم روانه نکرده‌ایم، پس از آگاهان پرسید، اگر نمی‌دانید.

(۲) و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.

فردی جمع شوند همانند آنچه برای سید ما حضرت سلیمان پسر داوود علیه السلام بوقوع پیوست اما اجتماع این دو قلیل و نادر است در کلام الله مجید (قرآن کریم) آمده است: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۝ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ ۝ وَالشَّيْطَانُ كُلُّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ ۝ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ۝ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝﴾ (ص/۳۹-۳۵).

نبی و رسول چه فرقی با هم دارند؟

نبی انسانی است که خداوند شریعتی به وی وحی کرده اما مکلف به تبلیغ آن نیست. اما رسول، انسانی است که خداوند شریعتی به وی وحی کرده و مکلف به ابلاغ آن نیز می‌باشد.

با توجه به این تعریف مقام و مرتبه رسالت برتر از مقام نبوت است. چون هر رسولی نبی است اما هر نبی رسول نیست. تعداد انبیاء قابل احصاء و شمارش نیست چون عدد آنها بیشتر از رقمی است که در بعضی از آثار (۱۲۰ هزار) آمده است، لیکن عدد رسولان کم است. ایمان به رسالت آنهایی که نامشان در قرآن آمده به تفصیل واجب است که عدد آنها ۲۵ نفر و همگی از زمره‌ی رسولان بوده اند و اینک اسامی آنها (آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحق، یعقوب، داود، سلیمان، یوسف، موسی،

(۱) سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطا فرمای که بعد از من کسی را نسزد بیگمان تو بسیار بخشایشگری، پس ما باد را به زیر فرمان او در آوردیم. باد برابر فرمانش به هر کجا که می‌خواست، آرام حرکت میکرد، و به زیر فرمان او در آوردیم همه بناها و غواصان دیو را، و گروه دیگری از دیوها را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم، این عطا ما است پس ببخش یا بازدار، بدون هیچگونه حساب و کتابی.

هارون، زکریا، یحیی، ادريس، ایوب، یونس، هود، شعيب، صالح، لوط، الیاس، الیسع، ذوالکفل، عیسی، محمد(علیه السلام).

ایمان به همگی این انبیاء به تفصیل واجب است، بدین معنی که تصدیق رسالت و تأیید نام همگی آنها واجب است چون نام و مشخصاتشان در قرآن آمده است.

اما سایر انبیاء این چنین نیستند و بایستی به صورت جملگی به آنها ایمان آورد. بدین معنی که اعتقاد داشته باشیم انبیای (غیر از آنها) که نامشان در قرآن آمده وجود داشته اند) که نام و مشخصات آنها را نمی دانیم اما واجب است به آنها ایمان داشته باشیم، چون خداوند تبارک و تعالی از ایشان خبر داده و فرموده است: ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾^۱ (نساء: ۱۶۴).

خداوند متعال نام بسیاری از انبیاء را در یک آیه قرآن جمع، و ذکر کرده است در این آیه نام ۱۸ نفر آمده و نام ۷ نفر باقی به صورت متفرقه در قرآن آمده است. آیه‌ای که نام هجده نبی در آن آمده این است: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ^ج نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ^ه إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ^ز وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ^ح كُلًّا هَدَيْنَا^ط وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ^ط وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ^ط دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ^ج وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ^ح وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ^ط كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ^ح وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا^ط وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ^ح

(۱) و ما پیغمبران زیادی را روانه کرده‌ایم که سرگذشت آنان را قبلاً برای تو بیان کرده ایم، و پیغمبران زیادی را که سرگذشت آنان را برای تو بیان نکرده‌ایم و حقیقتاً خداوند با موسی سخن گفت.

وَمِنْ ءَابَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ^ط وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾^۱
(انعام: ۸۳-۸۷).

نام باقی رسولان به منظور تسهیل در حفظ آنها در دو بیت شعر آمده:

في تلك حجتنا منهم ثمانية
من بعد عشر وبقی سبعة وهموا
ادريس، هود، شعيب، صالح وكذا
ذوالکفل، آدم، بالمختار قد ختموا^۲
اما دليل بر اینکه رسولان بزرگوار مأمور تبلیغ رسالت بوده‌اند، و آنان در این نقطه
با انبیاء اختلاف داشته‌اند نص صریح قرآن است: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ
وَيَخْشَوْنَهُ، وَلَا تَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۳ (احزاب: ۳۹).
و همچنین فرموده خداوند خطاب به خاتم و سید رسولانش حضرت محمد ﷺ:
﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ
يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۴ (مائدة: ۶۷).

۱) اینها دلایل ما بود که آنها را به ابراهیم عطا کردیم در برابر قوم خود درجات هر کس را که بخواهیم
بالا می‌بریم. پروردگار تو حکیم آگاه است. ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا نمودیم آن دو را
رهنمود کردیم. پیشتر نیز نوح را ارشاد نمودیم. و از نژاد نوح، داود سلیمان، ایوب، یوسف، و هارون را
و همانگونه محسنان را پاداش می‌دهیم. و زکریا، یحیی، عیسی، و الیاس، همه‌ی آنان از زمهری
صالحان بودند و اسماعیل، الیسع، یونس و لوط را و هر کدام را بر جهانیان برتری دادیم و از میان
پدران و فرزندان و برادرانشان آنان را برگزیدیم و به راه راست ارشاد کردیم.
۲) حجت و دلیل ما در این آیه نهفته است از میان آنها ۱۸ نفر در آن آیه آمده است و هفت نفر باقی
می‌مانند که به ترتیب ادريس، هود، شعيب، صالح ذوالکفل آدم برگزیده هستند.
۳) [همان] کسانی که پیامهای خداوند را می‌رسانند و از او می‌ترسند و جز خدا از کسی نمی‌ترسند. و
خداوند [به عنوان] حسابرس بس است.

۴) ای فرستاده هرآنچه از سوی پروردگارت برتر نازل شده است برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا
را نرسانده‌ای و خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد. خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید.

انبیاء برگزیدگان بشر هستند

خداوند عز وجل از میان آفریدگانش گروهی از انسانها را برگزیده تا بعنوان سنبُل، و نمونه‌ی کمال انسانی مطرح باشند، وجودشان نمود و نشانه‌ی فضل باشد و حامل مشعل نور و هدایت برای قافله کاروان تمدن بشری در طول ادوار و زمانها به حساب آیند. خداوند ﷻ آنها را برگزیده تا هادی و مصلح باشند، انتخاب ایشان از روی علم بوده، خداوند خود به تربیت آنان همت گماشته و آنها را به کمال اوصاف مشرف گردانیده و بعنوان پیشوا و رهبران دینی و دنیاشان معرفی کرده ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَمًا يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾^۱ (انبیاء: ۷۳).

این گروه برگزیده و مختار از بندگان خداوند «انبیاء و پیغمبران» کسانی هستند که خداوند ایشان را به نبوت مشرف گردانیده و به ایشان حکمت و قوت عقل و رأی محکم ارزانی داشته و آنها را برگزیده تا واسطه‌ی بین خدا و خلق باشند و اوامر خدا را به بندگان او ابلاغ نمایند... و ایشان را از خشم و عقابش برحذر دارند و آنها را به سوی چیزی که خیر و سعادت، صلاح دین و دنیای آنها در آن است رهنمون شوند. انبیاء ﷺ بهترین و برترین مخلوقات خدا، برگزیدگان بشر بوده‌اند. اکرام خداوند بر ایشان و گزینش آنان به این منصب از سر فضل محض خدائی و حکمت ربانی بوده است لاغیر؛ و برای هیچ احدی امکان ندارد به هیچ وسیله‌ای به این مقام برسد هر چند مدارج عالیه‌ی کمال و ترقی را پشت سر بنهد زیرا از طریق ریاضت نفسی نمی‌توان به مقام نبوت رسید و از کانال طاعت و عبادت دسترسی به آن امکان پذیر نیست. نبوت با کسب و عزم و مداومت بر فعل خیر و انجام طاعت بدست نمی‌آید

۱) ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبیها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.

چنانکه گفتیم. بلکه این مقام و منصب، منصبی است خدایی و تنها به گزینش و انتخاب او می‌باشد. ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ تَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ (انعام: ۱۲۴).

تفاضل بین انبیاء

تمامی انبیای کرام در یک درجه از فضل و مکانت قرار ندارند بلکه برخی از آنها با برخی تفوق و برتری دارند و خداوند متعال آنها را در درجات مختلف قرار داده و قرآن کریم در این مورد می‌گوید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۲ (بقره: ۲۵۳). و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾^۳ (اسراء: ۵۵).

خداوند متعال در قرآن کریم بعضی از انبیاء را «أُولُو الْعِزِّ» نام برده، آنها پیشوا و رهبران انبیاء به شمار می‌آیند و خداوند آنها را مورد ستایش فراوان قرار داده و به رسول بزرگوار «حضرت محمد ﷺ» دستور فرموده آنها را در جهاد و صبر مقتدای خود قرار دهد آنجا که می‌فرماید: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ﴾^۴ (احقاف: ۳۵).

سبب نام گذاری ایشان به «أُولُو الْعِزِّ» اینکه، دارای عزم و اراده‌ی قوی بوده و به انواع ابتلاء و امتحان گرفتار و دوران جهاد و مبارزه شان (با طواغیت) بسیار طولانی بوده است... بعضی از آنها به مدت چندین قرن متوالی و در میان چندین نسل بر تکذیب و بلای مخالفین صبر کرده و بردباری از خود نشان داده است. چرا که از عمر

(۱) خداوند بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد.

(۲) این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.

(۳) ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم، و به داود زبور عطا نموده‌ایم.

(۴) پس شکیبایی کن، آنگونه که پیغمبران اولوالعزم شکیبایی کرده‌اند.

طولانی بهره‌مند بوده و همگی آن را در محنت و شداید سپری کرده است همانند حضرت نوح علیه السلام که نزدیک به یک هزار سال در میان قومش به دعوت و فراخوانی پرداخت، اما جز اندک افرادی کسی به او ایمان نیاورد ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾^۱ (عنکبوت: ۱۴). و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا آءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۲ (هود: ۴۰).

مصایب و شداید وارده بر بعضی از انبیاء و محنت‌هایی که از سوی قومشان تحمل می‌کردند به حدی تند بود که بعضی از آنها همانند حضرت ابراهیم علیه السلام را محکوم به سوزاندن و در آتش انداختن نمودند؛ اما خداوند عز و جل از سر رحمت خویش او را نجات داد و به آتش دستور داد در مقابل ابراهیم سرد و سلامت شود: ﴿قُلْنَا يَنَّاؤُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۳ و آراذوا به کیدا فجعلنهم الا حسرین علیه السلام^۴ (انبیاء: ۷۰-۶۹).

و هکذا سایر پیغمبران «أُولِي الْعِزْمِ» همانند موسی و عیسی و محمد علیه السلام اذیت و شکنجه، فشار و تبعید شدیدی در راه عقاید و آرمانهای خود تحمل کرده و بر بلایا و شداید صبر و شکیبایی از خود نشان داده‌اند: ﴿فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾^۵ (آل عمران: ۱۴۶). بخاطر این

(۱) نوح را به سوی قومش فرستادیم ۹۵۰ سال در میان آنها بماند، سرانجام طوفان آنها را فراگرفت، چرا که ستمگر بودند.

(۲) جز اندک افرادی از قومش به او ایمان نیاوردند.

(۳) گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو، خواستند که علیه او از در کید وارد شوند آنها را از جمله‌ی زیان‌کاران قرار دادیم.

(۴) به خاطر آنچه که در راه خدا بدیشان رسید گرفتار ضعف و سستی و ذلت نگشتند، بی‌گمان خداوند صبر پیشه‌گان را دوست دارد.

صفات شایسته‌گی و لیاقت رهبری انبیاء و سیادت رسولان را کسب کرده و توانسته‌اند حامل پرچم عزت و شرف انسانها شوند و آنها را از آلودگی‌های شرک و گمراهی به سوی شاهراه توحید و ایمان رهنمون باشند.

محمد ﷺ سالار اولین و آخرین

بزرگترین رسولان کسی است که برگزیده و صفوه خلق باشد، و خاتم النبیین سیدنا محمد ﷺ آخرین پیغمبر مبعوث، و افضل آنها از حیث منزلت و مرتبه است چنانچه قرآن کریم نیز آخرین کتب آسمانی و اشرف و افضل آنها است. خداوند متعال امر نبوت را بوسیله حضرت محمد ﷺ ختم نمود. چنانکه وحی را بوسیله قرآن ختم نمود پس نبوت محمد و قرآنش بمثابه‌ی ختام مسک و حد فاصل بین دو مقطع مهم از تاریخ بشری مطرح می‌باشد ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ^۱ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا^۲﴾ (احزاب: ۴۰). یکی از دلایل اینکه حضرت محمد ﷺ سید رسولان و افضل انبیاء و مرسلین است اینکه خداوند هیچ پیغمبری برنیانگیخته مگر اینکه از او عهد و میثاق گرفته اگر حضرت محمد ﷺ را در قید حیات بیابد، به او ایمان بیاورد و جمله یاران او شود و این روشنترین دلیل و بزرگترین شاهد، بر عظمت شأن و منزلت او ﷺ می‌باشد مولى عزوجل در این مورد می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ^۳ وَلَتَنْصُرُنَّهُ^۴ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ

(۱) محمد پدر احدی از مردان شما نیست بلکه فرستاده‌ی خدا و خاتم پیغمبران است و خداوند به هر شیئی و چیزی دانا است.

عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي^ط قَالُوا أَفَرَرْنَا^ج قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾^۱
 (آل عمران: ۸۱) و حضرت محمد ﷺ در مقام بیان، علو منزلت و مقامی که خداوند متعال به او ارزانی داشته و او را سید و پیشوای دنیا و آخرت قرار داده می‌فرماید: «من سید اولاد آدم در روز قیامت هستم و (برایم) جای هیچ فخری نیست، و پرچم حمد و ثنا در دو دسته‌ی من خواهد بود و جای فخر نیست و هیچ نبی، آدم و غیر او، وجود ندارد مگر اینکه به زیر پرچم من در خواهد آمد و جای فخر نیست، من اولین شفاعت کننده و اولین کسی هستم که شفاعتم پذیرفته می‌شود. اولین کسی هستم که حلقه بهشت را به حرکت درمی‌آورم، سپس خداوند من و فقرای مسلمان همراهم را به داخل آن در خواهد آورد با این حال جای فخر نیست، من نزد خداوند محترمترین اولین و آخرین هستم و جای فخر نیست....» (رواه الترمذی).

علامه قاضی عیاضی در کتابش «الشفاء» به جایگاه و منشاء افضلیت رسول خدا محمد ﷺ در قرآن کریم بر سایر انبیاء اشاره کرده و می‌فرماید: «دلیل این مسئله اینکه خداوند در خطاب با سایر پیغمبران آنها را به نام و اسم مخصوص خودشان مورد خطابه قرار داده، مثلاً در رابطه با حضرت ابراهیم ﷺ می‌فرماید: ﴿وَنَذَيْنَهُ أَنْ يَتَّبِعَهُمُ﴾ قَدْ صَدَقْتَ الرَّءْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٤﴾»^۲ (صافات: ۱۰۵-۱۰۴) و در حق حضرت ﷺ فرموده: ﴿يَنُوحُ أَهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ

۱) هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از پیغمبران گرفت که چون کتاب و فرزانی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاد می‌دهید، گفت: آیا اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم گفت: گواه باشید و من هم با شما از زمره‌ی گواهانم.

۲) بر ابراهیم بانگ برآوردیم که ای ابراهیم همانا خوابی را که دیده بودی به راست گرداندی و ما این چنین جزای نیکوکاران را خواهیم داد.

أُمِّرَ مِمَّنْ مَعَكَ ﴿٤٨﴾ (هود: ۴۸).

در مقام خطاب با موسی علیه السلام فرموده: ﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنَّ أَصْطَفَيْتَكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَأَمْرِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ﴾ ^۱ (اعراف: ۱۴۴). و در مقام خطاب با عیسی پسر مریم علیه السلام فرموده: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيٰ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَنَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ﴾ ^۲ (مائده: ۱۱۶). و هکذا بقیه انبیاء علیهم السلام خداوند با نام خودشان آنها را مورد خطاب قرار داده، جز خاتم رسولان صلی الله علیه و آله و سلم خداوند از در اظهار قدر عظیم، و فضل جلیل او را به وصف «نبوت و رسالت» مورد خطاب قرار داده است.

و در این مورد می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ ^۳ (احزاب: ۴۵). ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ^۴ (انفال: ۶۴). و فرموده: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۖ وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ

(۱) ای نوح سلام و برکات ما را بر خودت و بر امت‌های از کسانی که با تو هستند فرود آورد.

(۲) گفت: ای موسی، بی‌گمان من با پیام‌هایم و با کلام خود تو را بر [دیگر] مردمان برگزیدم. پس آنچه را که به تو عطا کردم، بگیر و از سپاسگزاران باش.

(۳) آنگاه که خداوند گفت: ای عیسی فرزند مریم، آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را (به غیر از خدا) به خدایی بگیرد؟ گفت: پاکی و منزهی برای خداوند مرا نسزد که چیزی بگویم که برایم شایسته و حق نیست.

(۴) ای پیغمبر ما شما را بعنوان گواه و مؤده‌دهنده و ترساننده روانه کردیم.

(۵) ای پیغمبر خدا و پیروانت از ایمان‌آوردگان برای شما کافی و بس هستند.

رِسَالَتُهُ^۱ وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ^۱ (مائده: ۶۷). و فرموده: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا مَحْزَنَكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا ءَامَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾^۲ (مائده: ۴۱). در کتاب خداوند عز وجل آیه‌ای نمی‌یابیم که در آن خطاب به پیغمبر به نام او صریح شده باشد مانند آنچه در رابطه با سایر انبیاء آمده است بلکه تمامی آیات خطاب به او به لفظ «نبی و رسول» شروع می‌شوند و آیه‌ای نداریم که به (یا محمد) شروع شده باشد. و این یکی از لطیف‌ترین اشارات قرآنی دال بر عظمت و شرافت و قدر و منزلت، حضرت محمد ﷺ می‌باشد و اثبات می‌نماید او برترین و بزرگترین انبیاء است^۳.

پس صلوات و سلام پروردگارم برگزیده مخلوقاتش، رحمت مبعوث برای عالمین باد، کسی که خداوند عظیم‌الشان او را به شرف عظیم مفتخر گردانیده و هیچ احدی در این زمینه هم‌تا و هم‌پای او نمی‌باشد و او را سید اولین و آخرین قرار داده است. چه نیکو سروده آنکه گفته:

محمد صفوة الباري ورحمته وخيرة الله من عرب ومن عجم

محمد برگزیده و رحمت خداوند و برترین و بهترین خدا از میان عرب و عجم است.

(۱) ای فرستاده و برگزیده، ابلاغ کن آنچه که از سوی پروردگارت بر شما فرود آمده است و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را نرسانده‌ای و (بدان) که خداوند تو را از مردم محفوظ خواهد کرد.

(۲) ای فرستاده تو را نگران نکند آنهایی که در گرایش به کفر از خود سرعت و عجله نشان می‌دهند از کسانی که به زبان اقرار کردند که ایمان آوردیم اما دل‌هایشان ایمان نپذیرفت.

(۳) رک «الشفاء» قاضی عیاض.

تفاضل میان انبیاء

شاید کسی از باب اعتراض و سؤال بگوید: چگونه بین انبیاء و رسولان به تفاوت و تفضیل قائل هستید در حالی که در قرآن کریم آمده: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾^۱ (بقره: ۲۸۵). در جواب گوئیم: مراد از فرق قائل نشدن بین رسولان در این آیه کریمه، این است که نکند به گروهی از آنها ایمان داشته و به گروهی کافر باشیم چنانکه این عمل پیشه (یهود و نصاری) بود، به بعضی از انبیاء ایمان داشتند و نسبت به گروهی منکر و کافر بودند از این رو بین آنها تفاوت قایل می شدند، خداوند متعال این مطلب را در آیات فراوانی توضیح داده و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُوا نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾^۲ ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۳ (نساء: ۱۵۱-۱۵۰).

منظور از تفرق و جدایی (در آیه ی فوق) تفضیل بین رسولان نیست چنانکه به اذهان عده ای خطور می کند زیرا خداوند به نص صریح قرآن برخی از رسولان را بر برخی تفضیل و برتری داده است و فرموده: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۚ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ

(۱) میان هیچیک از پیغمبران او فرق نمی گذاریم.

(۲) کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می خواهند میان خدا و پیغمبرانش جدایی بیاندازند و می گویند که: به بعضی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، و می خواهند میان آن راهی برگزینند * آنان جملگی بیگمان کافرند و ما برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم آورده ایم.

بِرُوحِ الْقُدُسِ^۱ (بقره: ۲۵۳). و فرموده: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ^۲ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا^۳» (اسراء: ۵۵). منظور از این آیه کریمه را بعضی آیات دیگر و فرموده رسول خدا ﷺ توضیح داده آنجا که در صحیح مسلم می‌فرماید: «قسم به آنکه جانم در قبضه قدرت (دست) اوست، هیچ کس از این یهود و نصارا سخن مرا نمی‌شنود مگر اینکه بر او واجب است به رسالتی که بدان مبعوث گردیده‌ام ایمان بیاورد و گرنه خداوند او را به آتش دوزخ خواهد افکند».

بعثت انبیاء

یکی از مظاهر و مصادیق رحمت خداوند بر بندگانش... و نمادی از لطف و احسان او بر انسانها... اینکه از خود ایشان رسولان و انبیایی بعنوان بشارت دهنده و بیم‌دهنده برانگیخته، تا بمثابة مناره هدایت، پرچم فضیلت و ستارگان درخشانده آسمان بشریت، عرض اندام کرده و جهان را به سوی شاهراه سعادت رهنمون باشند و راه خیر را برایشان روشن گردانند و انسانها را از آلودگی‌های شرک و دوگانگی در پرستش رها و بسوی مدارج عزت و کمال ره‌گشا باشند.

سنت و قانون خداوند در میان بندگانش این چنین جاری بوده که قبل از بعثت و ارسال رسول هیچ امت و قومی را به عذاب مبتلا نگرداند، بلکه ابتدا رسولی برانگیخته آنها مردم را به سوی خیر و کمال راهنمایی کرده و از شر و منکرات باز داشته‌اند، تا عذری برای هیچ احدی نماند «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا^۴» (اسراء: ۱۵). و

(۱) این پیغمبران بعضی از ایشان را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خداوند با برخی از آنان سخن گفت و بعضی را درجاتی برتر داد و به عیسی پسر مریم معجزاتی دادیم و او را با روح القدس تقویت و تایید نمودیم.

(۲) ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم و به داود زبور عطاء نموده‌ایم.

(۳) و مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیغمبری روان سازیم.

تا مردم در روز قیامت نگویند: ﴿مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾^۱ (مائده: ۱۹). یا عدم ارسال را بهانه و وسیله بی ایمانی خود قلمداد نکنند و آنرا جهت عدم استحقاق برای عذاب دوزخ قرار ندهند: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾^۲ (طه: ۱۳۴).

چرا انبیاء از جنس بشر بوده‌اند؟

از آنجا که هدف از برانگیختن و بعثت انبیای کرام علیهم‌السلام این بوده که بعنوان سفیر و رابط بین خدا و بندگانش کار کنند و اوامر و نواهی خدا را به آنها ابلاغ نمایند و مردم را به سوی چیزی ارشاد کنند که خداوند دوست دارد و از چیزی باز دارند که او را به خشم و می‌دارد، و برای اینکه در میان بشریت به عنوان الگوی رفتار و اخلاق و عملکرد مطرح باشند.

و از آنجا که لازمه سفیر این است که بتوان با او نشست و برخاست و گفتگو داشت... خداوند پیغمبران را از جنس بشر برانگیخته تا اوامر خدا را به بندگان ابلاغ و آنها را به سعادت دنیا و آخرت راهنمایی کنند.

اگر پیغمبران از جنس «ملائک» می‌بودند دسترسی به آنها امکان نداشت و انسانها نمی‌توانستند وحی را از ایشان دریافت و در کنار آنان گرد آیند آنگاه انسانها برای عدم اتباع از رسولان بهانه و حجت در اختیار می‌داشتند و آن اینکه می‌گفتند: کسانی را که خداوند به سوی ما روانه کرده و ما را ملزم به اطاعت از ایشان نموده از جنس ما

(۱) مژده دهنده و بیم دهنده‌ای به سوی ما نیامده است.

(۲) اگر ما پیش از نزول قرآن و آمدن پیغمبر اسلام، ایشان را با عذابی نابود می‌کردیم، می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیغمبری برای ما نفرستادی، تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آنکه خوار و رسوا شویم.

نیستند بلکه ملائکه هستند و سرشت و طبیعت ما با ایشان همسویی و سازگاری ندارد. چرا که آنها از حیث خلقت از ما بهتر و از نظر عمل نیز از ما نیکوترند و مقام برتری از ما دارند چون ملائکه اطهار چنانکه خداوند از ایشان فرموده: ﴿لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱ (تحریم: ۶). و دائماً بلا انقطاع در عبادت هستند: ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾^۲ (انبیاء: ۲۰). علاوه بر این ملائکه اهل خوردن و آشامیدن، شهوت و گرایش به عصیان، خواب و استراحت نمی‌باشند بندگان مطیع و محترم خداوند هستند. از سوی دیگر، اگر فرستاده مبعوث به سوی خلق «ملائکه» می‌بود امکان اجتماع با او دریافت از او نبود چون اگر در شکل ملکی جلوه می‌کردند مردم از ترس و خوف آنان پا به فرار می‌نهادند چون همچو شکل و صورتی را هرگز ندیده با آن آشنا نمی‌باشند.

در روایت است که رسول خدا ﷺ در یکی از روزها به هنگام بازگشت از غار حرا صدایی شنید به جلو خود نظر افکند جبرئیل امین را مشاهده کرد که بر یک کرسی نشسته و فضای میان زمین و آسمان را پر کرده، از ترس و هراس لرزه بر اندامش مستولی شد و شروع به داد و فزع کرد. به خانه‌اش برگشت در حالی که می‌فرمود: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید.

چنانچه بار دیگر او را طوری بدید که بالهایش را گسترانیده، میان فضای شرق و غرب زمین را پوشانیده بود و اگر بصورت انسان بر آنها جلوه می‌کرد در امرش مشکوک می‌گشتند و به این اشتباه در می‌افتادند که آیا واقعاً ملائکه است یا بشری همچون آنها؟

قرآن کریم در مقام رد بر مشرکین، آنگاه که خواستند رسول و فرستاده از جنس

(۱) نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی از انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.

(۲) و شب و روز سرگرم تسبیح و تقدیسند و خسته و سست نمی‌شوند.

ملائکه باشد، نه از انسان، می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبُسُونَ ﴿٩﴾﴾ (انعام: ۸-۹).

علامه قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» گوید: قول خداوند ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا﴾ بدین معنی است که انسانها توان و استطاعت رؤیت ملائکه را در صورت و شکل حقیقی شان ندارند مگر اینکه از صورت خود خارج و به قالب اجسام متراکم درآیند.

زیرا هر جنسی با هم جنس خود الفت دارد و از غیر خود متنفر می‌باشد پس اگر خداوند فرستاده مبعوث به سوی بشر را از جنس «ملائکه» قرار می‌داد از مقابله با او تنفر پیدا کرده و به او الفت نمی‌گرفتند و از نغمه و کلام او لرزه بر اندامشان مستولی می‌شد لذا نمی‌توانستند با او سخن گویند و در موارد متعدد از او سؤال کنند، در نتیجه مصلحت مورد نظر از ارسال آنها تحقق پیدا نمی‌کرد و اگر آنها را از صورت ملائکه خارج و به صورت آنها در می‌آورد با او انس می‌گرفتند، اما در نبوت او به شک افتاده می‌گفتند: تو هم مثل ما انسانی و ملائکه نیستی و ما به تو ایمان نداریم... و به حالت اولیه خود برمی‌گشتند. چنانچه در رابطه با حضرت محمد ﷺ می‌گفتند: او هم مانند ما انسان است و فرقی بین او و شما وجود ندارد. بدین گونه برای مردم ایجاد شک و شبهه می‌کردند، این بود که خداوند به ایشان باوراند که اگر ملائکه‌ای در شکل و صورت انسان می‌فرستاد در امر او به شک می‌افتادند همچنانکه هم اکنون در رابطه با

(۱) و گفتند: چرا فرشته‌ای بر او فرو فرستاده نشد؟ و اگر فرشته‌ای می‌فرستادیم، کار یکسره می‌شد. آن گاه مهلت نمی‌یابند. و اگر آن [فرستاده] را فرشته‌ای قرار می‌دادیم بی شک آن را [به شکل] انسانی در می‌آوردیم. و قطعاً آنچه را [هم اکنون] اشتباه می‌کنند بر آنان مشتبه می‌کردیم.

تو شک می‌کنند.^۱

خداوند متعال در آیه دیگری هدف از انسان بودن انبیاء را بیان می‌کند چون بایستی فرستاده از جنس کسانی که بر آنها فرستاده شده‌اند باشد. لذا اگر ساکنان زمین ملائکه می‌بودند خداوند پیغمبر ملائکه‌ای بر آنها ارسال می‌کرد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ ﴿۹۴﴾ قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمَشُّونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿۹۵﴾ (اسراء: ۹۵-۹۴).

اعتراض مشرکین

مشرکین نسبت به بعثت و نبوت حضرت محمد ﷺ اعتراض می‌گرفتند که چگونه امکان دارد از جنس بشر باشد در حالی که مدعی نبوت است؟ آری حضرت محمد ﷺ بشری همچو آنان بود می‌خورد و می‌خوابید و می‌آشامید و در بازارها راه می‌رفت!! آنها این عمل کرد و رفتار او را وسیله‌ای برای تکذیب او قرار داده و بر رسالت او طعنه می‌زدند... و انتظار داشتند باید پیغمبر دارای ثروت کلان، جاه و سلطان و گنجهای عظیم و باغهای سرسبز باشد و از تمام نعمتهای دنیا بهره شایان و سهم وافر برده باشد و آنچه پادشاهان و بزرگان دنیایی دارند او نیز داشته باشد، اما چون دیدند او فقیر و نادار است و به یتیمی بزرگ شده بر خداوند بعید دانستند همچو فردی را به پیغمبری برگزینند. این بود که رسالتش را انکار کرده و گفتند: ساحری با چرب و شیرین زبانی مردم را به سحر و جادو انداخته و آنچه می‌گوید جز

(۱) تفسیر قرطبی ج ۲ صفحه ۳۹۴.

(۲) تنها چیزی که مانع ایمان آوردن مردمان بعد از نزول هدایت برای ایشان شد، این است که می‌گویند: آیا خداوند انسان را بعنوان پیغمبر فرستاده است؟! * بگو: اگر در زمین فرشتگانی مستعد و در آن راه می‌رفتند ما از آسمان فرشته‌ای را بعنوان پیغمبر به سوبشان می‌فرستادیم.

افسانه و خرافات پیشینیان چیزی نیست. خداوند در سوره فرقان می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٦﴾ أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَظْرٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا ﴿٧﴾ وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٨﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَلَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾ تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيجعل لك قُصُورًا ﴿١٠﴾ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ ﴿١١﴾ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١٢﴾﴾^۱ (فرقان: ۷-۱۱). و این چنین منطق اهل شرک و گمراهی را در می‌یابیم، که در هر زمان و مکانی یک منطق بیش نیست و ابداً تغییر نمی‌کند... هرگاه خداوند پیغمبری مبعوث کرده اهل شرک و گمراهی از سر عناد و استکبار در مقابل او صف‌آرایی کرده و در میان خود سؤال کرده‌اند.

او هم انسانی است همچو ما؟ می‌خورد چنانکه ما می‌خوریم و همانند ما می‌آشامد و به خواب می‌رود! چرا از جنس ملائکه نیست؟ چرا خداوند او را از میان اشراف و بزرگان برنگزید؟ چرا او از ثروتمندان پولدار نیست؟

به این موقف عنادی و منکرانه. در داستان حضرت نوح و قومش گوش کن.

(۱) و گفتند: این چه پیغمبری است؟! که غذا می‌خورد، و در بازارها راه می‌رود چرا لااقل فرشته‌ای به سوی او فرستاده نشده است تا همراه او مردم را بیم بدهد * یا اینکه گنجی به سوی او انداخته شود و یا اینکه باغی داشته باشد که از آن بخورد ستمگران می‌گویند! شما جز از یک انسان دیوانه پیروی نمی‌کند * ببین چگونه برای تو مثلها میزنند و گمراه میشوند و نمی‌توانند راهی پیدا کنند * بزرگوار خداوندی است که اگر بخواهد برای تو بهتر از آن میسازد باغهایی را که در زیر آنها رودبارها و جویبارها روان باشد و برای تو کاخهای مجللی میسازد * واقع قضیه این است که آنان قیامت را دروغ می‌دانند، و ما برای کسی که قیامت را دروغ بداند آتش شعله ور و سوزانی را آماده کرده‌ایم.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝﴾ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ۝﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جَنَّةٌ مَقْرَبُوهَا بِهِ ۚ حَتَّىٰ حِينٍ ۝﴾^۱ (مؤمنون: ۲۵-۲۳).

و گوش کن به موضع عنادی و دشمنانه قوم عاد با پیغمبر بزرگوار خداوند حضرت هود علیه السلام: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَاتَرَفْتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ۝﴾ وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ۝﴾ أَعِدُّكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْمًا أَنْكُمْ تُخْرَجُونَ ۝﴾ هِيَاتَ هِيَاتَ لِمَا تُوْعَدُونَ ۝﴾^۲ (مؤمنون: ۳۶-۳۳).

و گوش فرا دهید به موضع طغیان گرانه و سرکشانه فرعون و دار و دسته مجرم و گناهکارش در مقابل دو پیغمبر بزرگوار خداوند (موسی و هارون) علیهما السلام که خداوند آنرا برایمان بازگو می فرماید: ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُبِينٍ

۱) ما نوح را به سوی قوم خودش فرستادیم، او بدیشان گفت: ای قوم من! خداوند را بپرستید، چرا که معبودی جز او ندارد. آیا نمی پرهیزید؟* اشراف و سران کافر قوم او گفتند: این مرد جز انسان همچون شما نبوده می خواهد بر شما برتری گیرد و اگر خدا می خواست حتماً فرشتگان می فرستاد. ما چنین چیزی را در پدران پیشین خود نشنیده ایم* او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است، پس باید مدتی درباره صبر کنید.

۲) اشراف بی باور که فرا رسیدن قیامت را قبول نداشتند و در زندگی دنیا، ناز و نعمت بدیشان داده بودیم، گفتند: این انسان همچون شما بوده از همان چیزهایی می خورد که شما می خورید و از همان چیزهایی مینوشد که شما می نوشید* اگر از انسان همسان خود پیروی کنید و بدو بگروید. در این صورت سخت زیانکار خواهید بود* آیا او به شما وعده می دهد که هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید شما بدر آورد. میشود دور دور است.

﴿۴۵﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿۴۶﴾ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَبِيدُونَ ﴿۴۷﴾ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿۴۸﴾ (مؤمنون: ۴۵-۴۸).

سپس به موضع کفار قریش در برابر دعوت سید انبیاء و رسولان حضرت محمد پسر عبدالله ﷺ بنگر که خداوند این چنین بازگویی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا﴾ ﴿۴۱﴾ إِنَّ كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ إِلَهِنَا لَوْلَا أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۲﴾ (فرقان: ۴۱-۴۲).

آری موضع تمامی مشرکین در تمامی زمانها یکی بوده و تغییر نکرده است. موضعی است نشأت گرفته از طغیان، استکبار و عناد مثل اینکه همگی در مقابل حکمت خداوند کور بوده یا به عمد خود را به کوری زده‌اند، و اینکه پیغمبر مرسل از بشر (نه ملائکه) بودن را غریب پنداشته اند خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا

(۱) سپس موسی و برادرش هارون را همراه با معجزات و براهین و حجت واضحی که بیانگر باشد روانه کردیم * به سوی فرعون و فرعونیان، ولی آنان تکبر ورزیدند و ایشان اصولاً مردمان سلطه طلب و خود بزرگ بین بودند. گفتند: آنان آیا به دو انسان همچون خودمان ایمان بیاوریم و حال این که قوم آن دو، پرستندگان و خدمتگزاران ما بوده و هستند * این بود که آن دو را تکذیب کردند و در نتیجه هلاک گردیدند.

(۲) هنگامی که تو را می‌بینند تنها به استهزاء و تمسخرت می‌گویند این است آن کسی که خدا او را به عنوان پیغمبر فرستاده است؟! * اگر ما استقامت و پایداری بر خدایان خود نکنیم، بیم آن رود که ما را از معبودهایمان منصرف کند هنگامی که عذاب را دیدند، خواهند دانست که چه کسی گمراه و منحرف است.

مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾ (نحل: ۴۳).

مأموریت رسولان بزرگوار

از آنجا که عقل به تنهایی برای تفریق بین حق و باطل، خیر و شر، کافی نیست و بسیاری از امور مهم غیبی از راه عقل قابل شناخت نمی‌باشند بلکه شناخت آنها تنها از طریق وحی و شرع امکان پذیر است، همانند ایمان به وجود خداوند و صفات کریمه او و ایمان به ملائکه و زنده شدن در روز آخرت و امثالهم از امور غیبی... لهذا حکمت خداوند ایجاب می‌کند که انبیای کرام را به منظور هدایت به سوی خلق مبعوث فرماید، تا عذری بر بشر نماند و انسان در روز قیامت حجتی بر خداوند نداشته باشد این پیغمبران بزرگوار وظایف و مأموریت مهمی به عهده دارند.

وظایف پیغمبران

۱- دعوت مردم به عبادت خداوند/احد قهار، و این (در حقیقت) وظیفه اساسی آنها به شمار می‌رود، بلکه مأموریتی است که در واقع پیغمبران بخاطر ابلاغ آن مبعوث گردیده‌اند، این وظیفه مهم در شناساندن خداوند به بندگان و راهنمایی آنان به سوی او و ایمان به یگانگی او و اختصاص دادن عبادت و بندگی به او (نه غیر) جلوه می‌کند خداوند جل شأنه می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

(۱) ما پیش از تو نیز جز مردانی را که بدیشان وحی فرستاده‌ایم، روانه نکرده‌ایم. پس از آگاهان بپرسید اگر نمی‌دانید.

﴿٢٥﴾^۱ (انبیاء: ۲۵). و فرموده: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^۲ (نحل/۳۶).

۲- تبلیغ اوامر و نواهی خداوند برای بشر: تبلیغ اوامر و دستورات خداوند به مبلغ و دعوتگری نیاز دارد و باید این مبلغ از جنس بشر باشد تا مردم بتوانند (آن اوامر و نواهی) از او دریافت دارند. لهذا خداوند اراده کرد که انبیاء از جنس بشر باشند، آن هم به خاطر وجود فلسفه و حکمت سابق که آن را ذکر کردیم. پیغمبران بزرگوار وظیفه و رسالت خود را به بهترین وجه ادا کرده و هیچ یک از آنها حتی برای لحظه‌ای از تبلیغ آن تأخیر نکرده‌اند قرآن کریم در رابطه با آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَخَشَوْنَهُ وَلَا تَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۳ (احزاب: ۳۹).

خداوند متعال «تبلیغ رسالت» را یکی از علایم رسولان قرار داده و خطاب به خاتم و سید پیغمبران حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ

(۱) ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.

(۲) ما به میان هر ملتی پیغمبری را فرستاده‌ایم که خدا را پرستید و از طاغوت دوری کنید خداوند گروهی از مردم را هدایت داد و گروهی از ایشان گمراهی بر آنان واجب گردید پس در زمین گردش کنید بنگرید و ببینید که سرانجام کار کسانی تکذیب کرده‌اند به کجا کشیده است.

(۳) کسانی که رسالت‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند به همین بس که خدا حسابگر باشد.

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾ (مائده: ۶۷).

۳- هدایت و ارشاد مردم به شاهراه سعادت (صراط مستقیم): این وظیفه مأموریت تمامی پیغمبران بوده است، چنانچه خداوند در رابطه با موسی علیه السلام می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيِّمِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾^۱ (ابراهیم: ۵). چنانکه در رابطه با شأن خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۲ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾ (احزاب: ۴۶-۴۵).

۴- پیغمبر بایستی الگو و سرمشق نیکو باشد: تمامی پیغمبران علیهم السلام الگو و سرمشق و اسوهی صالح برای بشریت بوده اند و خداوند عزوجل ما را مأمور تبعیت از ایشان و حرکت کردن بر راه های روشن آنها، نموده است و آنها را به عنوان نمونه های کمال و نشانه های فضل قرار داد. چون از نظر عقل برترین و کاملترین انسانها، و از نقطه نظر رفتار و سلوک پاکیزه ترین آنها بوده و دارای رتبه و مرتبت برتر از منزلت تمامی انسانها بوده اند. خداوند می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ

(۱) ای فرستاده ای هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا را نرسانده ای خداوند تو را از مردمان محفوظ می دارد خداوند گروه کافران را هدایت نمی نماید.

(۲) موسی را همراه با آیات خود فرستادیم که قوم خویش را از تاریکی ها بیرون بیاور به سوی خود و روزهای خوشی و ناخوشی و نعمت و نعمتی را به یاد ایشان بیاور که خدا بر سر گذشتگان آورده است بی گمان در این کار برای هر شکیبای سپاسگزار دلایل بزرگی است.

(۳) ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم * و به عنوان دعوت کننده به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان.

يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا ﴿٢١﴾ (احزاب: ۲۱).

و فرموده: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۹۰).

۵- پنجمین وظیفه پیام آوران خدا یادآوری مبدأ و معاد و آشنا نمودن مردم با زندگی بعد از مرگ و شداید و احوال آن است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَمْعَشَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾ (انعام: ۱۳۱-۱۳۰).

۶- انتقال دادن اهتمام مردم از زندگی فانی دنیایی به حیات جاویدان اخروی: خداوند پیغمبران را برای این منظور مبعوث فرموده تا توجه بشر را از این زندگی رو به زوالی برگردانده آنرا متوجه زندگی جاویدان اخروی گردانند، زیرا چنانکه خداوند فرموده زندگی جاویدان در آنجا است. ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ

(۱) سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.

(۲) آنان کسانی که خداوند ایشان را هدایت داده است پس از هدایت ایشان پیروی کن بگو: من در برابر پاداش و مزدی از شما نمی طلبم. این قرآن چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

(۳) ای جنیان و انسانها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز بیم ندادند؟ می گویند: ما علیه خود گواهی می دهیم زندگی جهان، آنان را گول زد و علیه خود گواهی می دهند که ایشان کافر بوده اند* به خاطر آن است که پروردگارت هیچگاه مردان شهرها و آبادیها را به سبب ستمهایشان هلاک نمی کند، در حالی که اهل آنجا غافل و بی خبر باشند.

وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾^۱ (عنکبوت: ۶۴).

و فرموده: ﴿اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾^۲ (حدید: ۲۰).

۷- در نهایت تا حجتی برای انسانها نزد خداوند باقی نماند: چنانکه خداوند فرموده: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۳ (نساء: ۱۶۵). این بود مهمترین و اساسی‌ترین وظایف پیغمبران بزرگوار صلاة و سلام خداوند بر همگی آنها باد. که بصورت موجز و مختصر به ذکر آنها پرداختیم. خداوند توفیق دهنده و هم او هدایت کننده به سوی راه راست است.

(۱) زندگی این دنیا جز لهو و لعبی نیست و زندگی سرای آخرت زندگی است اگر فهم و شعور داشته باشند.

(۲) بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازشی در میان همدیگر، و مسابقه در آزمایش اموال و اولاد است و بس.

(۳) ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

فصل دوم: مزایای دعوت پیغمبران

- (۱) دعوت آنان ربانی بود.
- (۲) اجر و پاداشی برای (تبلیغ) رسالت و دعوت خود طلب نمی کردند.
- (۳) دین خود را برای خداوند خالص کرده بودند.
- (۴) دعوت آنان ساده و بدون تعقید بود.
- (۵) هدف و غایت آنان روشن و واضح بود.
- (۶) آخرت را بر جهان ترجیح داده و پارسا در دنیا می زیستند.
- (۷) در امر غیب سخت گیری از خود نشان می دادند.
- (۸) صفات انبیاء (صدق، امانت، تبلیغ، فطانت - عاری بودن از عیوب نفرت برانگیز و عصمت).

ویژگی‌ها و مزایای دعوت انبیاء

مزایای دعوت انبیاء چیست؟

مهمترین شاخص دعوت انبیا ﷺ خصایص و ویژگیهای زیر است:

- ۱- دعوت انبیاء ربانی است، یعنی به وحی و تکلیف خداوند متکی می باشد.
 - ۲- انبیاء بر رسالت خویش مزدی نمی طلبند بلکه مزد و اجر خود را از خدا می خواهند.
 - ۳- اخلاص دین برای خداوند و دعوت به پرستش او یکی دیگر از ویژگیهای دعوت انبیاء است.
 - ۴- دعوت آنان در اوج سادگی و بساطت بوده و هیچ تکلف و تعقیدی در آن وجود ندارد.
 - ۵- هدف و غایت در دعوت انبیای کرام واضح و روشن است.
 - ۶- زهد در دنیا و تفضیل آخرت بر دنیا یکی دیگر از ویژگیهای دعوت انبیاء است.
 - ۷- تأکید بر عقیده توحیدی و تشدید در امر ایمان به غیب یکی دیگر از امتیازات دعوت انبیاء است.
- این است مهمترین ویژگی های دعوت انبیای کرام که اینک هر یک از این ویژگیها را به اختصار توضیح می دهیم و در این راستا از خداوند استعانت می جویم.

امتیاز اول: ربانی بودن دعوت انبیاء

مقصود از این جمله اینکه منشاء و مصدر این دعوت وحی خداوند عزوجل می‌باشد، بنابراین، این دعوت برخاسته و نشأت گرفته از وجود پیغمبران نیست، و نتیجه‌ی شرایط و عوامل اجتماعی زمان آنان نیز، از قبیل وجود ظلم طغیان، جور و استبداد، ضلالت و انحراف و... نیست کما اینکه تراوش افکار عمیق پیامبران، یا تألم آنان بر وضعیت اسف‌بار حاکم بر جامعه نیز نمی‌باشد. هیچکدام از این عوامل مصدر و منشأ دعوت آنان به حساب نمی‌آیند بلکه یگانه عامل و باعث آن وحی و تکلیف خدایی است و بس، و تمامی آنچه که آنها آورده‌اند ریشه در وحی دارد به همین خاطر است که همگی خطاب به اقوام خود گفته‌اند: «إِنَّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ»^۱. (انعام: ۵۰). بنابراین آنها سهمی (جز تبلیغ) در وحی خدا ندارند.

شیخ ابوالحسن ندوی رحمته، در کتاب «النبوة والأنبياء» می‌گوید: «اولین و مهمترین چیزی که پیامبر جماعت را از سایر (انسان‌های دیگر) متمایز می‌سازد اینست: علمی که آنان بین مردم و جوامع نشر و پخش می‌کنند و عقیده‌ای که دیگران را بدان می‌خوانند و دعوتی که بدان برمی‌خیزند، جوشیده و برخاسته از ذکاوت و حمیت آنها نمی‌باشد و ناشی از تألم آنان نسبت به وضعیت اسف‌بار جامعه‌ای که در آن زندگی کرده‌اند نیست، و ناشی از شعور دقیق و حساس و قلب رقیق و فیاض و تجارب وسیع و حکیمانه آنها نمی‌باشد خیرا هیچ یک از این امور مصدر دعوت انبیاء تلقی نمی‌شوند، بلکه مصدر آن، وحی و رسالتی است که بخاطر آن برگزیده شده‌اند. بنابراین هرگز با حکماء، پادشاهان و مصلحین و باقی رهبرانی که تاریخ بشریت آنها را به خود دیده و تجربه کرده قابل مقایسه نمی‌باشند، زیرا آنها پرورش یافته و محصول محیط خود بوده و ریشه در حکمت و ژرف اندیشی خود داشته‌اند و

(۱) پیروی تبعیت نمی‌کنم جز از آنچه به سوی من وحی شده است.

عملکردشان عکس‌العملی در مقابل فساد و بی بند و باری جامعه می‌باشد... قول فصل در این زمینه کلام خداوند حکیم (قرآن مجید) است که بر زبان خاتم رسولان حضرت محمد ﷺ جاری شده و می‌فرماید: ﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَأَكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱ (یونس: ۱۶). ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِّنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾^۲ (شوری: ۵۲).

قرآن کریم در رابطه با طبیعت و سرشت و مبدأ و مصدر دعوت و رسالتی که خداوند برای رسلان برمی‌گزیند می‌فرماید: ﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾^۳ (نحل: ۲).

بنابراین پیامبران به هیچ عنوان تسلیم عوامل نفسی و درونی، یا حوادث موقت و خارجی، نمی‌شوند و رسالت خویش را با اوضاع و احوال و خواست جوامع تطبیق نمی‌دهند. خداوند متعال در رابطه با رسول بزرگوار حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۴ (نجم: ۴-۳). پس پیغمبر به

(۱) بگو: اگر خدای می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم شما را از آن آگاه نمی‌کرد. عمری پیش از این با شما بوده‌ام آیا تعقل نمی‌ورزید؟

(۲) همانگونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام و لیکن ما قرآن را در نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً به راه راست رهنمود می‌سازی.

(۳) خداوند به دستور خود فرشتگان را همراه با وحی بر هر کس از بندگان که خود می‌خواهد نازل می‌کند که جز من خدایی نیست؛ پس از من بپرهیزید.

(۴) و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید * آن جز وحی و پیامی است که وحی و القا می‌گردد.

هیچ عنوان نمی‌تواند کمترین تبدیل و تحریف و تعدیلی در رسالت و احکام خدا بوجود آورد خداوند خطاب به رسولش می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۱ (یونس: ۱۵). این ویژگی ممیز (دعوت) انبیاء علیهم‌السلام از حرکت رهبران و مصلحان سیاسی و اجتماعی است چون رسالت و مبارزه آنان زاده وحی محیط فرهنگ و مشاعر آنها می‌باشد، لذا همواره وضعیت محیط و جامعه ظروف و احوال را در نظر می‌گیرند و مصلحت و سیاست را رعایت می‌نمایند در موارد بسیاری تسلیم اینها می‌شوند و از مواضع خود صرف‌نظر می‌کنند و با احزاب به مساومه و مصالحه روی می‌آورند و به تبادل منافع مشترک می‌پردازند مبدئی که بسیاری از آنها بدان متوسل می‌شوند و از آن بهره می‌برند این است: به موازات چرخش زمانه به چرخش و گردش درآی» (النوبة والأنبياء للندوي ص ۳۶-۳۵).

با دقت در سیره انبیاء علیهم‌السلام فرق نبوت و پادشاهی به وضوح روشن می‌گردد چون انبیاء حاضر به مساومه و معامله بر کوچکترین چیز از امور دعوت خود نمی‌باشند هر چند بهایی که در مقابل آن می‌پردازند بس فراوان باشد، اما دعوت رهبران و مصلحین سیاسی و اجتماعی هرگز چنین نیست... زمانی که مشرکین قریش سخاوتمندانه به پیغمبر پیشنهاد دادند که ملک و ثروت فراوانی به او بدهند یا زیباترین و شریفترین زنان را به عقد ازدواج و نکاح او درآورند و پادشاهی و رهبری شبه جزیره را به او واگذار کنند اما در مقابل از دعوت دست بردارد و از ذم خدایان و تمسخر بتان خودداری کند، جواب و موضع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مقابل پیشنهاد آنان چه بود؟ این

(۱) بگو: مرا نرسد که خود سرانه و به میل خود آن را تغییر دهم. من جز به دنبال چیزی نمی‌روم و جز چیزی را نمی‌گویم که بر من وحی گردد. اگر از فرمان پروردگارم تخطی کنم، از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.

سخن جاودانه و مشهوری را بر زبان راند که تا ابد در گذر زمان تکرار خواهد شد.
 «والله لو وضعوا الشمس في يميني، والقمر في يساري، على أن أترك هذا الأمر حتى يظهره الله أو أهلك فيه ما تركته»^۱.

امتیاز دوم: اجر و پاداشی برای (تبلیغ) رسالت و دعوت خود طلب نمی‌کردند

امتیاز دوم دعوت پیغمبران اینکه: آنها مزد و اجری در مقابل دعوت از هیچ احدی مطالبه نمی‌کنند و در مقابل تبلیغ و دعوت پول از کسی نمی‌گیرند، اجر و ثواب را فقط از خداوند می‌خواهند، هر پیغمبری آشکارا و در ملاء عام اعلام می‌کرد که اجری در مقابل دعوت از کسی مطالبه نمی‌کند و آشکارا اعلام می‌داشت که دعوتش بخاطر نیل به مطالب دنیایی و کسب مال نمی‌باشد به حضرت هود علیه السلام گوش فرا دهیم که خطاب به قومش بانگ برمی‌آورد و می‌فرماید: ﴿يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنِّي أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲ (هود: ۵۱). و این خاتم پیغمبران محمد پسر عبدالله صلی الله علیه و آله است که آشکارا بانگ برمی‌آورد و بی‌پرده حقیقت را به مردم اعلام می‌کند و می‌گوید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ

(۱) قسم به خدا اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم قرار دهند در مقابل اینکه از این دعوت صرف نظر کنم آنرا تا زمانی که خداوند آن را ظاهر می‌نماید و عزت می‌بخشد یا در راه آن شهید می‌شوم آن را رها نخواهم کرد.

(۲) ای قوم من! در برابر آن (دعوت به توحید)، از شما پاداشی درخواست نمی‌کنم من پاداش را تنها از کسی می‌طلبم که مرا آفریده است. آیا نمی‌فهمید؟

رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾^۱ (فرقان: ۵۷). و در جای دیگر و در رابطه با دعوت می‌گوید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾^۲ (ص: ۸۶). و این چنین بود که پیغمبران بزرگوار عليهم السلام اجمعین، هیچ احدی را به قصد کسب درآمد مادی یا منافع دنیایی دعوت نمی‌کردند، بلکه اعلام می‌کردند که اجر و پاداش خود را فقط از خداوند خواهند آنها در دعوت خود اخلاص عمل داشتند و در نصیحت و ارشاد خود مدح و ثنای کسی را خواهان نبودند آنچه انتظارش داشتند ثواب آخرت و رضایت خداوند بود: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۳ (کهف: ۱۱۰).

امتیاز سوم: دین خود را برای خداوند خالص کرده بودند

سومین امتیاز فراخوانی انبیاء اخلاص دین برای خدا و تنها او را به عبادت اختصاص دادن است... و این هدف بزرگ و بلندی است که تمامی انبیاء در هر عصر و زمان و محیط و مکان بدان دعوت کرده‌اند، هدف آنها جز توجیه و راهنمایی و آشنایی مخلوق ضعیف و ناتوان با خالق توانا و قادر چیزی نبوده است. آنها به مصداق آیه کریمه قرآن خواسته‌اند بندگان را از عبادت بندگان به سوی عبادت معبود و خالقشان راهنما و هادی باشند. ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا

(۱) بگو: من در برابر ابلاغ این آیین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم. تنها پاداش من این است که کسی (اگر خواست) راه به سوی پروردگارش در پیش گیرد.

(۲) بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم و از زمره مدعیان و مشقت آفرینان نیستم.

(۳) پس کسی که خواهان ملاقات و دیدار پروردگار خود باشد باید عمل صالح انجام دهد و هیچ چیز در عبادت و هیچ احدی را شریک و انباز خدا قرار ندهد.

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾^۱ (بینة: ۵). خداوند متعال تمامی انبیاء را مأمور تبلیغ این دعوت مبارک، دعوت به توحید و اخلاص در عبادت، نیت و عمل، از طریق تنها او به عبادت و پرستش کردن، نموده است. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾^۲ (انبیاء: ۲۵).

شیخ بزرگوار احمد دهلوی رحمته در کتابش (حجة الله البالغة) فرموده است:

«اولین دعوت و بزرگترین هدف انبیاء علیهم السلام در هر زمان و مکانی (تصحیح عقیده) و ایمان به خداوند و تصحیح رابطه میان خدا و بندگانش و دعوت به سوی اخلاص دین برای خدا و تنها خداوند را عبادت کردن و اینکه فقط او سود و زیان‌رسان است، تنها او شایسته‌ی عبادت، دعا و فریادرسی است و... بوده و هست و تهاجم اصلی آنها بر بنیان‌های عقاید شرک‌آلود، به منظور ریشه‌کن نمودن آن، که در عبادت برای او ثواب و اصنام صالحان و مقدس مآبان، (خواه مرده یا زنده) کسانی از اهل جاهلیت که عقیده داشتند خداوند لباس عزت و شرافت تامه را بر آنها ارزانی داشته و آنها را تصرف‌کننده در امور خصوصی مردم قرار داده است و شفاعت آنها را در خصوص مردم بصورت مطلق قبول می‌نماید همچون پادشاه پادشاهان، که به هر دیاری پادشاهی می‌فرستد و تدبیر مملکت داری را بر عهده‌اش می‌گذارد»^۳.

(۱) در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق‌گرایانه خدای را پرستند و تنها شریعت او را آئین بدانند و نماز را چنانکه باید بخوانند، و زکات را بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

(۲) ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر اینکه به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید.

(۳) به کتاب «حجة الله البالغة للدهلوی» مراجعه شود.

امتیاز چهارم: دعوت آنان ساده و بدون تعقید بود

ویژگی چهارم دعوت انبیاء بساطت و سادگی آن و نبودن تعقید و تکلف در آن است. این امتیاز در دعوت تمامی انبیاء به وضوح مشاهده می‌شود، آنها همگام با فطرت حرکت می‌کنند و به اندازه‌ی عقلانیت مردم، آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند و در دعوت خود به هیچ گونه تکلف باور ندارند چنانچه بعضی از رهبران سیاسی و مصلحین عمل می‌نمایند، آنها امور را بر مردم سخت و پیچیده نمی‌گیرند طوری با مردم سخن نمی‌گویند که سخن آنها را نفهمند... بلکه در دعوت و تبلیغ خویش روش حکمت را در پیش می‌گیرند قرآن از زبان سید و پیشوای پیامبران حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ»^۱ (ص: ۸۶). هم چنانکه خداوند حکیم او را امر می‌نماید در دعوت خویش با حکمت عمل نماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْ لَهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ^ط وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ^ط﴾^۲

(نحل: ۱۲۵). برای پیروزی و موفقیت دعوت لازم است راه انبیاء را در پیش گرفت و دور از اسالیب و روشهای تصنعی عمل کرد و در دعوت و گفتگو با مردم راه تکلف را در پیش نگرفت، و با منطق و برهان عقلی که کوچک و بزرگ و عالم و جاهل آنرا می‌فهمند و درک می‌کنند با ایشان صحبت کرد. بنگر که حضرت ابراهیم خلیل در مقام احتجاج با دشمن کینه‌توز و خیره سرش (نمرود) چگونه عمل کرد و او را الزام

(۱) و از زمره‌ی مدعیان مشقت آفرین نیستیم.

(۲) مردمان را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوة هر چه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که بیگمان پروردگارت آگاه تر به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا اینکه رهنمود و راهیاب می‌گردند.

داد. و با ساده‌ترین روشها و آشکارترین دلایل او را الزام داد: ﴿قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱ (بقره: ۲۵۸).

به نظر می‌رسد موفق‌ترین روش دعوت «اسلوب فطری» است که فطرت انسانها را بدور از هر گونه اسالیب تصنعی و روشهای کلامی و امور مبهم و سرپوشیده، مورد خطاب قرار می‌دهند چه زیبا فرموده حجة الإسلام امام محمد غزالی رحمته الله که می‌فرماید: «ادله قرآن همانند غذا هستند و همگان از آن سود می‌برند، ادله متکلمین همانند دوا هستند که آحاد مردم از آن سود می‌برند، اما بیشتر مردم بوسیله آنها متضرر می‌شوند... بلکه ادله قرآنی همانند آب هستند که کودک و طفل شیرخوار و مرد قوی، همگان از آن سود می‌برند، اما سایر ادله همانند طعام هستند که قویها گاهاً از آن سود می‌برند و گاهاً باعث مریضی ایشان می‌شود و بچه‌گان اصلاً از آن سود نمی‌برند»^۲.

امام فخرالدین رازی رحمته الله می‌فرماید:

«در روشهای کلامی دقت ورزیدم و مناهج فلسفی را مورد کاوش قرار دادم، آنها را شفا دهنده مریض و اشباع کننده تشنه‌گان نیافتم قرآن را نزدیکترین راه به صواب تشخیص داده‌ام، هر کس تجربه مرا تجربه کند بدون شک به نتیجه‌ای همچو نتیجه‌ی من می‌رسد»^۳.

(۱) ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌گردانم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

(۲) النبوة والأنبياء للندوی.

(۳) به کتاب النبوات شیخ الإسلام ابن تیمیة مراجعه شود.

امتیاز پنجم: هدف و غایت آنان روشن و واضح بود

پنجمین امتیاز دعوت پیغمبران علیهم السلام وضوح و روشنی هدف و غایتی است که مردم را بسوی آن فرا می‌خوانند آنها مردم را به هدف واضح، فکری روشن و دور از اغماض دعوت می‌کنند در فرموده‌ی خداوند خطاب به حضرت محمد صلی الله علیه و آله دقت کنید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي ۖ وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ (یوسف: ۱۰۸).

راه انبیاء واضح، و دعوت آنان ظاهر و درخشنده، (چون خورشید در وسط آسمان) است لذا پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيضَاءِ لَيْلَهَا كَنَهَاهَا لَا يَرِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ»^۲. (رواه احمد).

و این چنین می‌بینیم که پیغمبران بزرگوار مردم را تنها بسوی رسالت خدایی دعوت کرده‌اند دارای هدفی واحد و مقصدی ارزنده بوده، و در دعوت خود راه حيله را در پیش نگرفته‌اند که در خفا هدفی دیگری تعقیب کرده باشند، چنانکه این عمل خصلت بعضی از رهبران است که از حقیقت نیت خود آشکارا پرده بر نمی‌دارند.

(۱) بگو: این است راه من مردم را بر بصیرت و روشنایی به سوی خدا فرا می‌خوانم، من و پیروانم و پاکی برای خدا است و من از انباز قراردهندگان نیستم.

(۲) همانا شما را بر راه و روش و متد و طریقه‌ی روشن و مفید (که شبیش همانند روز روشن است) قرار دادم و رها کردم، هر کس بعد از من از آن منحرف شود به هلاکت درافتد.

امتیاز ششم: آخرت را بر جهان ترجیح داده و پارسا در دنیا می‌زیستند

ششمین امتیاز دعوت انبیاء زهد در دنیا و ایثار آخرت بر زندگی دنیایی است. این امتیاز ملازم دعوت انبیاء می‌باشد و به هیچ عنوان از آن جدا نمی‌شود زیرا هدف آنان طلب لذت و بهره‌مندی از لذایذ دنیا و زخرفات زندگی نمی‌باشد.

به همین خاطر است که تمامی پیغمبران در زندگی سخت و دشوار زندگی کرده‌اند، هر چند می‌توانستند در کامجویی غرق شوند و از نعمتهای دنیا بهره‌مند باشند و همانند بزرگان و پادشاهان زندگی نمایند... اما آنها آخرت را بر جهان فانی ترجیح داده‌اند چون یقین داشته‌اند که: ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۱ (قصص: ۶۰). و: ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ﴾^۲ (آل عمران: ۱۹۸).

این بود که در دنیا زاهد می‌زیستند و به آخرت توجه داشتند. خداوند سید انبیاء حضرت محمد ﷺ را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿وَلَا تُمَدِّنْ عَيْنَكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^۳ (طه: ۱۳۱).

آنگاه که همسران رسول خدا ﷺ از او خواستند روزی و نفقه آنها را وسعت بخشد و همانند سایر زنان که در ناز و نعمت زندگی می‌کنند با ایشان رفتار کند، هنگامی که چنین خواهش‌های از او طلب کردند از آسمان ندا آمد و آنها را بین دو امر

(۱) آنچه در نزد خدا (است) بهتر و جاودانه‌تر است.

(۲) و آنچه در پیشگاه یزدان است برای نیکان بهتر است.

(۳) چشم خود را مدوز به نعمتهای مادی که به گروههایی از کافران داده‌ایم. این نعمتهای مادی که زینت زندگی دنیاست، بدیشان داده‌ایم تا آنان را بدان بیازماییم. داده‌ای پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

مخیر نمود و در واقع این ندای آسمانی و وحی خدایی برای آنان درس سنگین و دشواری بود خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ (احزاب: ۲۸-۲۹).

مردی به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، قسم به خدا تو را دوست دارم. فرمود: بنگر، داری چه می‌گویی؟ آنگاه آن مرد آن جمله را سه بار تکرار کرد. آنگاه پیامبر فرمود: «اگر مرا دوست داری برای فقیر شدن لباس تهیه کن، چون فقر سریعتر از رسیدن سیل به منتهایش، به کسانی که مرا دوست دارند رو می‌آورد». شیخ ابوالحسن ندوی در کتابش «النبوة والأنبياء» می‌گوید:

«دعوت پیغمبران به آخرت، و ایثار آن بر زندگی دنیا و کم شمردن دنیا و نعمتهای آن، فقط زبانی نبوده است و بس، تا گفته شود دیگران را بدان دعوت و خود در عیش و نوش زیسته‌اند. بلکه این امر در زندگی آنان بعنوان یک «مبدأ» و اصل اساسی مطرح بوده و جزو اولین گروهی بودند که بدان ایمان داشتند، و در زندگی بر آن می‌رفتند آری آنها در دنیا زاهد و پارسا، از دنیا روگردان و به آخرت توجه دوخته بودند، از مقام و منصبهای بزرگ بیزار و فدا شدن در راه دعوت را بر آن ترجیح می‌دادند». وی در ادامه می‌افزاید:

«زندگی پیغمبر ﷺ و زندگی اهل و بیتش معروف و مشهور است و سیره‌ی نبوی آنها به تصویر کشیده، کسی در آن دقت کند به دهشت و تعجب فرو می‌رود،

(۱) ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیاید تا به شما هدیه ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکویی رها سازم و اما اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است.

گویی گرفتار سحر و جادو شده و قلبش مالا مال از عظمت و مهابت می‌گردد، این نوع زندگی چراغی فروزان و مناره‌ای بلندی است که فرا راه دعوت‌گران قرار دارد و بایستی از آن استفاده کنند و بهره و ذخیره بگیرند زیرا شعار دایمی و همیشگی او «اللَّهُمَّ لَا عِيشَ إِلَّا عِيشَ الْآخِرَةِ»^۱ بود.

امتیاز هفتم: در امر غیب سخت‌گیری از خود نشان می‌دادند

امتیاز هفتم دعوت پیغمبران، تأکید بر عقیده و باور توحیدی و تشدد در مسئله ایمان به غیب بود.

این امتیاز به وضوح در دعوت تمامی انبیاء، بدون استثناء دیده میشود، زیرا همگی سعی و تلاش خود را مبذول تقریر عقیده توحیدی و اثبات یگانگی خداوند و اثبات وجود خداوند صانع مدبر و حکیم، نمودند، چنانکه بر موضوع ایمان به «غیب» تأکید فراوان می‌کردند، هر پیغمبری که ظهور کرده قوم خود را از خطر شرک و بت‌پرستی برحذر داشته و آنها را به توحید و اخلاص در عبادت دعوت نموده است. به کلام الله مجید قرآن کریم گوش فرا دهید که از یکایک انبیاء سخن به میان می‌آورد و توحید را بعنوان اساس دعوت و هدف نهایی جهاد آنان، معرفی می‌نماید.

در رابطه با حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِرَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^۲ (اعراف: ۵۹).

و در رابطه با حضرت هود علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَنْقُومِرَ

(۱) پروردگارا زندگی و عیشی جز زندگی و عیش آخرت وجود ندارد.

(۲) ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست.

أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ^۱ (اعراف: ۶۵).

و در رابطه با صالح می گوید: ﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَنْقُومِرَ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ^۲﴾ (اعراف: ۷۳).

قرآن این چنین از تمامی انبیاء با ما سخن می گوید و روشن می نماید که همگی، مردم را به سوی توحید دعوت کرده اند. در میان آنها دعوت ابراهیم خلیل به توحید و مبارزه او با بت پرستی از همه روشنتر و واضحتر بود، آنجا که موضع تند و خشن او در برابر قومش در به تمسخر گرفتن اندیشه و عقل آنان و به سفاهت گرفتن آنچه پرستش می کنند جلوه کرد، تا آنجا که او را محکوم به سوزاندن و در آتش انداختن نمودند. لیکن خداوند تبارک و تعالی او را از شر و کید آنان نجات داد ﴿قُلْنَا يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ^۳﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ^۴ (انبیاء: ۷۰-۶۹).

بدین گونه معرکه و جنگ بین انبیاء و اقوامشان بر سر رسالت حق و دعوت توحیدی شدت و اوج می گرفت تا سرانجام به نابودی مشرکین و غلبه رسولان می انجامید.

خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ^۵﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ

(۱) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدایی را بپرستید و جز او معبودی ندارید.

(۲) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید جز او معبودی ندارید.

(۳) ما به آتش دستور دادیم که: ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم* آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.

الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْغَلِبُونَ ﴿١٧٣﴾ (صافات: ۱۷۱-۱۷۳).

چه گوارا است! این مژده برای بندگان خداوند (رسولان) و برای دعوت‌گران به سوی حق تا روز قیامت که می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾ (یوم لا ینفع الظَّالِمینَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٥٢﴾) (غافر: ۵۱-۵۲).

صفات انبیای کرام

خداوند متعال انبیای کرام را برگزیده تا بین او و بندگانش رابط و سفیر باشند و آنها را بر سایر مخلوقات برتری داده تا بتوانند امانت بزرگ یعنی «امانت وحی» و تبلیغ دعوت و رسالت را به خوبی حمل کنند و سالم تحویل بندگان خدا بدهند. حکمت عظیم خدایی اقتضاء می‌کند که پیغمبران از نظر اخلاق کاملترین افراد انسانی و افضل آنها از حیث علم و شریفترین آنها از جهت نسب و برترین آنها از نظر امانت‌داری باشند و خداوند به وسیله عنایت و توجه خاص خود آنها را حفظ کرده و مورد رعایت همیشگی قرار دهد و آنها را زیر نظر خود تربیت و پرورش نماید: خداوند خطاب به حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ

(۱) وعده‌ی ما راجع به بندگان فرستاده‌ی ما قبلاً ثبت و ضبط گشته است* و آن اینکه ایشان قطعاً یاری می‌گردند* و لشکر ما حتماً پیروز میشوند.

(۲) ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بیا می‌خیزند یاری می‌دهیم و دستگیر می‌کنیم* آن روزی که عذرخواهی ستمگران بدیشان سودی نمی‌رساند و نفرین بهره‌ی آنان خواهد بود و سرای بد از آن ایشان خواهد شد.

يُحْمَدُ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾ (طور: ۴۸). و خطاب به موسی عليه السلام فرمود: ﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾^۲ (طه: ۳۹).

اگر به تتبع در قرآن پردازیم و با دید تحقیق و تدبر و بصیرت آنرا تلاوت کنیم و آیات کریمه‌ی آنرا پیرامون (نبوت و انبیاء) موشکافی کنیم می‌بینیم خداوند از آنها ذکر جمیل و مدح بزرگ به میان آورده و آنها را بصورت ویژه برای حمل رسالت برگزیده است و در میان تمامی انسانها آنها را شایسته حمل مشعل «هدایت و اصلاح» و رهبران کاروان انسانیت به شاهراه سعادت و ساحل امن و سلامتی معرفی کرده است. مراجعه به قرآن مجید نمونه‌ها و صورتهایی به ما می‌نمایاند که خداوند در این هستی پهناور، زیباتر و پسندیده تر از آنها را نیافریده است... و می‌بینیم که اسلوب بحث و سخن قرآن از آنان اسلوبی است که زندگی را به سوی سعادت به حرکت درمی‌آورد و به بشر فیض و برکت می‌بخشد و حس حبّ و ایثار را در انسان برمی‌انگیزد، خداوند به تمجید و ثنای عطرآگین از آنها می‌پردازد و آنها را به بهترین و برترین صفات و مواهب عقلی و اخلاقی توصیف می‌نماید، تمامی اینها برای اینکه روشن کند که پیغمبران صفوه و برگزیدگان مخلوقات می‌باشند و نمونه‌ی آرمانی و کامل بشریت‌اند.

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾^۳ (انبیاء: ۷۳).

-
- (۱) برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبایی پیشه گیر که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی، وقتی که بلند می‌شوی به تسبیح و تقدیس و تشکر و سپاس پروردگارت پرداز.
- (۲) هدف هم این بود که تحت نظارت و رعایت من چنانکه باید پرورش یابی.
- (۳) ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبیها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.

و در رابطه با ابراهیم علیه السلام این آیات را تلاوت کن:

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۱ (مریم: ۴۱).

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲ شاکراً

لَا نَعْمِهِ أَجْتَبَهُ وَهَدَلَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۳ (نحل: ۱۲۱-۱۲۰).

در رابطه با حضرت موسی علیه السلام می‌خوانیم: ﴿قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي أَصْطَفَيْتَكَ عَلَىٰ

النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَأَمْرِي فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ﴾^۴ (اعراف: ۱۴۴).

چنانکه در جای دیگری به مدح و ستایش موسی می‌پردازد و می‌گوید: ﴿وَأَذْكُرْ فِي

الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾^۵ وَنَدَدَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ

الْأَيْمَنِ وَفَرَرْنَاهُ فِرًّا طَيِّبًا﴾^۶ (مریم: ۵۲-۵۱).

در رابطه با اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾^۷ وَكَانَ يَأْمُرُ

(۱) در کتاب، ابراهیم را بیان کن او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود.

(۲) ابراهیم پیشوایی بود مطیع و حق‌گرای و از زمره‌ی مشرکان نبوده است* او سپاسگزار نعمت‌های خدا بود و او را برگزید و رهنمودش گردانید.

(۳) خدا گفت: ای موسی! من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم بر مردمان برگزیدم، پس آنچه به تو داده‌ام برگیر و از زمره‌ی شکرگزاران باش.

(۴) در کتاب، سخن از موسی بگو، کسی که پاک و برگزیده‌ی خدا و پیغمبری بس والا بود* ما او را از طرف راست کوه طور ندا در دادیم و او را نزدیک کردیم و با او سخن گفتیم.

أَهْلُهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾^۱ (مریم: ۵۵-۵۴).

سپس به این مدح و ستایش که خداوند جماعتی از انبیاء را بدان توصیف کرده گوش کنید. که می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَرِ ﴿٤٨﴾ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٩﴾ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿٥٠﴾ وَأَذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٥١﴾﴾^۲ (ص: ۴۸-۴۵).

آری قرآن کریم این چنین از انبیای کرام سخن می‌راند و آنها را به برترین صفات عالیّه توصیف و کاملترین اوصاف را برایشان اطلاق می‌نماید. که از خلال سطور، کلمات آن علایم محبت و اکرام، اصطفاء و اختیار، هویدا است، باری آنها را به اطاعت و انابت توصیف و دیگر بار آنها را به فداکاری و ایثار تعریف و در مواردی آنها را به صدق و پاکی تمجید می‌نماید. تمامی این تعاریف و توصیفات برای اینکه به علو شأن آنان اشاره ورزد و مکان و جایگاه رفیع آنها را بیان نماید و پرده از رفعت و سمو رسالتی که به خاطر آن مبعوث شده‌اند بردارد. پس در واقع آنان هدایت‌گران عالم و رهبران بشریت بوده‌اند.^۳

(۱) در کتاب، سخن از اسماعیل بگو، آن کسی که در وعده هایش راست بود، و پیغمبر والا مقامی بود* او همواره خانواده‌ی خود را به اقامه‌ی نماز و دادن زکات دستور می‌داد، و در پیشگاه پروردگارش مورد رضایت بود.

(۲) از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب سخن بگو، آنان که دارای قدرت و بینش بودند* ما آنان را با صفت خاصی و ویژگی بخشیدیم که یاد سرای آخرت بود* ایشان در پیشگاه ما از زمره ی برگزیدگان بس نیک و نیکوکارند* از اسماعیل و الیسع و ذالکفل یاد کن، آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

(۳) النبوة والأنبياء للدوى.

صفات انبیاء کدامند؟!

با اینکه انبیاء از جنس بشرند می‌خورند و می‌آشامند، سالم می‌شوند و به مرضی مبتلاء می‌گردند، ازدواج می‌کنند و در بازارها راه می‌روند، و عوارضی که بر انسانها عارض می‌شود بر آنها نیز عارض می‌گردد، ضعیف و پیر می‌شوند سرانجام می‌میرند... با وجود اینها دارای امتیازات و صفاتی هستند که این صفات برای آنها لازم‌ترین لوازم، و از اهم ضروریات هستند، این صفات و ویژگی‌ها را در چند صفت اساسی زیر می‌توان خلاصه کرد:

(۱) صدق

(۲) تبلیغ

(۳) فطانت (تیزهوشی)

(۴) عاری بودن از عیبهای نفرت انگیز

(۵) عصمت

اینکه یکایک این صفات را به طور مختصر توضیح و تفصیل می‌دهیم.

اول صدق

این صفت لازمه نبوت است هرچند این صفت برای عموم انسانها لازم و ضروری جلوه می‌کند و هیچ احدی از آن بی‌نیاز نیست اما لزوم آن برای انبیاء و دعوت‌شان ضروری‌تر جلوه می‌کند.

صدق نه تنها برای انبیاء لازم است بلکه جزو صفات فطری آنها به حساب می‌آید، امکان ندارد عملی که محل مروت تلقی شود؛ چون دروغ و خیانت و خوردن اموال دیگران بصورت باطل و غیره اینها از صفات قبیحه از پیامبری (هر که باشد) صادر شود. چون این صفات شایسته یک فرد عادی نیستند چه رسد به پیغمبری مقرب یا رسولی برگزیده؟

اگر صدور دروغ از انبیاء را صحیح و جایز بدانیم اعتماد و ثقه به وحی و اخباری

که نقل می‌کنند از دست خواهد رفت، چون احتمال دارد آنچه را که به خداوند نسبت می‌دهند از درآوردی و تراوش افکار خودشان باشد سپس آن را به دروغ و بهتان به خداوند نسبت دهند (و در حق سید مرسلین محمد ﷺ) می‌گوید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَنِيزِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾﴾^۱ (الحاقه: ۴۸ - ۴۴).

شهید اسلام (سید قطب) رحمه الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید:

«سرانجام این تهدید خطرناک و رعب‌انگیز نسبت به کسی می‌آید که در زمینه‌ی عقیده بر خداوند افتراء ببندد چون امر عقیده، جدی است شوخی بردار نیست برای تقریر و تثبیت یک احتمال واحد آمده که احتمال دیگری غیر از آن وجود ندارد و آن این که رسول ﷺ در آنچه ابلاغ کرده یا می‌کند صادق و امین است، مفاد و مضمون این سخن از ناحیه تقریری اینکه محمد ﷺ در آنچه به آنان ابلاغ می‌کند صادق است. و اگر سخنها بر زبان می‌راند که نسبتی با وحی نداشت و آنها را به وحی نسبت می‌داد بی‌شک خداوند او را با وصفی که خود فرموده به هلاکت می‌رساند و کسی نمی‌توانست مانع از آن شود و از آنجا که هلاکت و قتل او به وقوع نپیوسته، بدون شک و تردید صادق است» (تفسیر فی ضلال القرآن، سوره معارج).

رسول خدا ﷺ از بدو بچگی به صداقت و امانت‌داری مشهور بود تا آنجا که مشرکین او را «صادق و امین» می‌نامیدند و در محاورات خود می‌گفتند: صادق امین آمد، صادق امین برفت... این چنین بود که رسول خدا قبل از بعثت نیز در میان قریش پرچم و نشانه صداقت و امانت بود و از موقعیت و مکان خاص بهره‌مند.

(۱) اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست * ما دست راست او را می‌گرفتیم * سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم * و کسی از شما نمی‌توانست مانع او شود * مسلماً قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است.

روایت شده مردی از بزرگان قریش در یکی از راههای مکه به ابوجهل برخورد کرد او را متوقف کرد سپس به او گفت: ای ابا الحکم در اینجا غیر از من و شما کسی وجود ندارد. به خدایت سوگند می‌دهم آیا محمد صادق است یا دروغگو؟ ابوجهل با صراحت تمام جواب داد: سوگند به خدا محمد صادق است و هرگز دروغ نگفته. گفت: پس چه چیز شما را از پیروی او باز می‌دارد؟

ابوجهل گفت: ما با بنی هاشمیان رقابت داریم و بر مسئله رهبری و کسب فخر با آنان در نزاع هستیم، ایشان طعام دادند ما هم طعام دادیم، ایشان آب دادند، ما هم آب دادیم، ایشان بی‌نویان را پناه دادند ما هم پناه دادیم تا آنجا که همانند دو اسب در مسابقه بودیم (یعنی در همه چیز با هم مساوات و برابری داشتیم) سپس بر ما زیاده طلبی کردند و گفتند: پیغمبری از ما مبعوث گشته. ما از کجا پیغمبری در مقابل پیغمبر آنان بیاوریم؟ سوگند به خدا به او ایمان نمی‌آوریم و از او تبعیت نخواهیم ورزید. در این زمینه خداوند به منظور تسلی و دلجویی رسول خدا این آیه را فرو فرستاد: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِقَايَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾^۱ (انعام: ۳۳).

آری این ابوجهل دشمن خدا است که به نبوت محمد ﷺ اعتراف می‌کند اما حب رهبری و زعامت، مانع از پیروی از او می‌شود چه راست گفته آنکه گوید: «فضل آن است که دشمنان بدان گواهی دهند».

آنگاه که هرقل پادشاه روم درباره رسول خدا محمد ﷺ از ابوسفیان پسر حرب قبل از مسلمان شدنش سؤال کرد و گفت: آیا قبل از ادعای نبوت او را متهم به دروغگویی می‌کردید؟ ابوسفیان گفت: هرگز از او دروغ ندیده‌ایم! هرقل جواب

(۱) ما می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را غمگین می‌سازد چرا که آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می‌نمایند.

عجیبی به ابوسفیان داد، «چگونه امکان دارد از دروغ گفتن با مردم خودداری ورزد اما بر خدا دروغ ببندد و از او دروغ بگوید» آری قسم به عمر حق آنچه هرقل می‌گوید منطوق محکم و قول فصل است.

دوم امانت

امانت بدین معنی است که پیغمبران امین وحی بوده، اوامر و نواهی خداوند را بدون هیچ گونه کمی و زیادی طبق فرمان الهی، به بندگان او ابلاغ نموده و کمترین تبدیل و تحریف بدان راه نداده‌اند، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَخَشَوْنَهُ وَلَا تَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾^۱ (احزاب: ۳۹). انبیاء همگی امین وحی بوده، و امر خدا را آنطور که بر آنها فرود آمده ابلاغ نموده‌اند. امکان ندارد که آلوده به خیانت شوند یا امری را که خداوند به آن مأمورشان کرده مخفی بدارند... چون خیانت با امانت منافات دارد و آیا شایسته مقام پیغمبر است که خیانت ورزد و در نصیحت امتش کوتاهی و از ابلاغ رسالت خدایی سر باز زند؟ تمامی انبیای کرام امانت خود را به وجه اکمل ادا کرده‌اند هر پیغمبری به قومش می‌گفت: ﴿وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾^۲ (اعراف: ۶۸).

و خداوند در این باره فرماید: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾^۳ (تکویر: ۲۴). یعنی (پیغمبر) در مسئله غیب و وحی متهم نمی‌باشد، اگر همه‌ی انبیاء امین نمی‌بودند یقیناً مظاهر و نشانه‌های رسالت تغییر کرده دستخوش تبدیل و تحریف می‌شد و انسان نسبت به وحی نازله اطمینان و اعتماد کامل نمی‌داشت و به همین دلیل است که

(۱) کسانی که رسالت‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند و همین بس که خدا حسابگر باشد.

(۲) من برای شما نصیحت‌کننده‌ی امینی هستم

(۳) نسبت به شما درباره‌ی غیب بخل نشان نمی‌دهد.

حضرت عایشه اُم المؤمنین رضی الله عنها در این زمینه می‌فرماید: «اگر محمد صلی الله علیه و آله چیزی را از آنچه بر او فرود آمده کتمان می‌کرد بر او بود این آیه را کتمان کند». ﴿وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَهُ﴾^۱ (احزاب: ۳۷). و می‌بایست این آیه را که در آن او مورد عتاب قرار گرفته مکتوم بدارد ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾^۲ (عبس: ۱-۲). و این آیه را ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُتَخَبَّرَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۳ (انفال: ۶۷).

از توضیحات فوق معلوم گردید که صفت امانت برای هر پیامبر و رسولی لازم و ضروری است. تا انسانها همواره نسبت به سالم بودن وحی اطمینان کامل داشته باشند، و مطمئن باشد که هر چه می‌گوید و هر چه با خود آورده منشأش وحی خدایی است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۴ (نجم: ۳-۴).

سوم تبلیغ

این صفت مخصوص رسولان است (برای انبیای غیر رسول لازم نیست مبلغ باشند)

(۱) تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.

(۲) چهره در هم کشید و روی بر تافت! از اینکه نابینایی به پیش او آمد.

(۳) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید در صورتی که خداوند سرای آخرت را می‌خواهد و خداوند عزیز و حکیم است.

(۴) و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید* جز وحی و پیامی نیست که از سوی خدا بوی وحی می‌شود.

مقصود از آن اینکه رسولان احکام خدا را ابلاغ کرده و وحی را که از آسمان بر آنها فرود آمده به هیچ وجه کتمان نکرده‌اند هر چند در راستای ابلاغ آن به مردم با مشکلات و اذیت فراوان روبرو گردیده باشند و از سوی افراد شرور و خراب‌کار مورد بی‌مهری و اذیت قرار گرفته باشند قرآن کریم در داستان حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ يَنْقَوْمُ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أَبَلْغُكُمْ رِسَالَتِي رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مَنِ اللَّهُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾﴾^۱ (اعراف: ۶۱-۶۲).

و به نقل از حضرت صالح علیه السلام گوید: ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَنْقَوْمُ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّصِيحَ ﴿٧٩﴾﴾^۲ (اعراف: ۷۹).

و درباره‌ی شعیب علیه السلام گوید: ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَنْقَوْمُ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَتِي رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٩٣﴾﴾^۳ (اعراف: ۹۳). این چنین تمامی رسولان و پیغمبران را می‌بینیم که در کمال صراحت و وضوح رسالت خدایی را ابلاغ کرده و به نصیحت امت همت گماشته‌اند تا آنجا که خداوند خاتم پیغمبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را امر به تبلیغ رسالت می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۚ إِنَّ

(۱) گفت: ای قوم من! هیچگونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم* من مأموریت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

(۲) پس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی‌دارید.

(۳) سپس شعیب از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم پس با این حال چگونه بر حال قوم بی‌ایمان اندوه بخورم.

اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾^۱ (مائده: ۶۷).

بلی هر رسولی مکلف به تبلیغ دعوت و رسالت بوده است و امکان ندارد پیغمبری حرفی از وحی منزل کم یا زیاد کرده باشد، چون در آن صورت عملش مخالفت با امر خداوند تلقی می شود و خیانت به امانت محوله محسوب می گردد... از این رو است که بعضی از آیات منزله به واژه «قُلْ» که صیغه‌ی امر است خطاب به رسول شروع می شوند به منظور ابلاغ آنچه بدو وحی شده به امت و او بدون کم و زیاد به این کار برخاسته است برای نمونه به این آیات توجه کنید ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾^۲ (یوسف: ۱۰۸).

﴿قُلْ يَتَّخِذُ الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾^۳ (کافرون: ۱-۲).

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^۴ (فلق: ۱). و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾^۵

(ناس: ۱). برای پیامبر ﷺ در امر تبلیغ کافی بود او امر الهی را (بدون تقید به این واژه که بر او فرود آمده و بوسیله آنها مخاطب واقع شده) به مردم ابلاغ کند اما او وحی بدون کمترین تبدیل و تحریف و ازدیاد و نقصان، حتی یک حرف آنرا ابلاغ فرمود. مثلاً نگفت: «هذه سبيلي ادعو إلى الله» و نگفت: «أعوذ برب الفلق» (فلق: ۱) یا «أعوذ برب الناس» (ناس: ۱). بلکه امر مولا را بدون کم و کاست چنانچه از او رسیده

۱) ای فرستاده‌ی خدا هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را نرسانده‌ای خداوند تو را از مردمان محفوظ می‌دارد خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌نماید.

۲) بگو: این است راه من فرا می‌خوانم به سوی خدا بر آگاهی من و پیروانم ...

۳) بگو: ای کافران * آنچه را که شما می‌پرستید و ما نمی‌پرستیم.

۴) بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم.

۵) بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم.

بود ابلاغ فرمود و این دلیل بر رعایت اوج امانت در تبلیغ دعوت و رسالت است. غرض از تبلیغ اتمام حجت بر مردم است تا در روز قیامت احدی را عذر نباشد، چون به حقیقت خداوند متعال برتر و مهربانتر از آن است که بدون تبلیغ رسالت، و رحیم‌تر از آن است که بدون گناه، کسی را عذاب دهد چنانچه خود می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۱ (اسراء: ۱۵). و فرموده ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾^۲ (قصص: ۵۹).

خداوند متعال خاتم المرسلین را مبعوث فرمود تا بیم دهنده جهانیان باشد و او را در برهه و مرحله‌ای از زمان مبعوث فرمود که جهان خالی از رسول بود و نیاز شدید به منجی داشت تا راه اعتذار بر اهل کتاب (یهود و نصاری) بسته شود و نگویند: بشیر و نذیری سوی ما نیامده خداوند متعال که راستگوترین گویندگان است این موضوع را در کتاب عزیزش قرآن بیان کرده می‌فرماید:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳ (مائده: ۱۹). آنگاه که فرموده‌ی خداوند: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

(۱) و ما مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیغمبری روان سازیم.

(۲) پروردگار تو هرگز شهر و دیاری را ویران نمی‌سازد مگر اینکه در کانون و مرکز آن پیغمبری را برانگیزد تا آیات ما را بر اهالی آن فرو خواند و ما شهر و دیاری را نابود نکرده و نابود نمی‌گردانیم مگر اینکه ساکنان آنجا ستمکار باشند.

(۳) ای اهل کتاب! پیغمبر ما به سوی شما آمده است و به دنبال انقطاع مدت زمانی که میان پیغمبران بوده است، بیان می‌کند، تا اینکه نگوید: مژده دهنده و بیم دهنده‌ای به سوی ما نیامده است مژده دهنده و بیم‌دهنده‌ای به سوی شما آمده است و خداوند بر همه چیز توانا است.

﴿۹۴﴾^۱ (حجر: ۹۴). بر پیغمبر ﷺ فرود آمد بلافاصله به ابلاغ آن پرداخت و آشکارا اقدام به تبلیغ آن نمود بر بالای کوه صفا رفت و بر یکایک طوایف و تیره‌های قریش بانگ برآورد: «ای فرزندان عبدالمطلب، ای بنی فهر، ای بنی کعب...» تا اینکه همگی پیرامونش گرد آمدند سپس خطاب به ایشان فرمود: «بگویید: ببینم! اگر به شما خبر دهم که لشکری در پشت این کوه مستقر گشته و می‌خواهد بر شما بتازد حرف مرا باور می‌کنید؟»

گفتند: بلی چون هرگز از شما دروغ مشاهده نکرده‌ایم!! گفت: «شما را بیم می‌دهم که بین دو دسته عذابی شدید قرار گرفته‌اید». عمویش ابولهب گفت: نابود و هلاک شوی فقط برای همین ما را جمع کردی، خداوند در ردّ او ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾^۲ (مسد: ۱)، را فرو فرستاد (سیره ابن هشام و نورالیقین).

چهارم زیر کی و هوشیاری

فطانت به معنی ذکاوت و نباهت است، هر پیغمبری که مبعوث شده از خرد و عقل سرشار و استعداد و ذکاوت خارق العاده‌ای برخوردار بوده است به فرموده خداوند متعال در وصف ابراهیم خلیل گوش فرا دهیم که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾^۳ (انبیاء: ۵۱).

حال در موقف و دیدگاه او در مقام مناظره با قومش دقت ورزید آیات و نشانه‌های نبوغ و استعداد سرشار، درایت و ذکاوت بی‌نظیر را مشاهده می‌کنید: ﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾^۴ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِإِلَهِنَا إِنَّهُ لَمِنَ

(۱) آنچه را که بدان مأمور شده‌ای آشکار کن و از انباز قراردهندگان رو گردان.

(۲) نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد.

(۳) ما هدایت و راهیابی را پیشتر در اختیار ابراهیم گذاشته بودیم و از او آگاهی داشتیم.

الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا فَاتَّبُوا بِهٖ عَلَىٰ
 أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾ قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿٦٢﴾ قَالَ
 بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ
 فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾ ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ
 يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ
 ﴿٦٦﴾ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ (انبیاء: ۶۷-۵۸).

براستی عملکرد ابراهیم نشان از اوج ذکاوت و نبوغ اوست. بتها را بدست خود
 خرد نمود سپس تبر بت شکن را به گردن بت بزرگ انداخت تا از این طریق بر قوم
 نادان خود اقامه حجت کند... وقتی او را به محاکمه کشیدند از او پرسیدند: چه کسی
 خدایان را خرد کرده و اقدام به نابودی بتها نموده؟ آیا تو این کار را انجام داده‌ای؟
 ابراهیم جواب داد: من آنها را خرد نکرده‌ام بلکه بت بزرگ اقدام به این کار نموده
 چون راضی نبوده همراه با او سایر بتها پرستش شوند دلیل این ادعا هم اینکه تبر را بر
 شانه خود نهاده و اگر حرف مرا باور ندارید از او و سایر بتها سؤال کنید... در اینجا
 ابراهیم به هدف خود رسید و بر آنان اقامه حجت کرد که در نادانی و سفاهت به

(۱) و همه‌ی آنها را قطعه قطعه کرد، مگر بت بزرگشان را، تا به پیش آن بیایند* گفتند: چه کسی چنین
 کاری را بر سر خدایان ما آورده است؟ و از جمله‌ی ستمگران است* گفتند: جوانی از بتها سخن
 می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گویند* گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا گواهی دهند* گفتند: آیا
 تو ای ابراهیم! این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟ گفت: شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده
 باشد! پس از آنها مسئله را بپرسید اگر می‌توانند صحبت کنند* آنان به خود آمدند و به خویشتن
 گفتند: حقیقتاً شما ستمگرید* سپس آنان چرخشی زدند و عقب گرد کردند تو که می‌دانستی اینها
 سخن نمی‌گویند* گفت: آیا بجای خداوند چیزهایی را می‌پرستید که کمترین سود و زیانی به شما
 نمی‌رسانند؟* وای بر شما! و وای بر چیزهایی که بجای خدا می‌پرستید! آیا نمی‌فهمید؟.

سر می‌برند، کار بجایی رسید که به خود می‌خندیدند، آری منطق انبیاء این چنین بود. به موضع دیگر ابراهیم علیه السلام در قبال «نمرود» سرکش و طغیانگر که ادعای خداوندی می‌کرد و می‌پنداشت باید مردم او را پرستش کنند و او پروردگار جهانیان است. توجه کنید حال به بلوغ و ذکاوت ابراهیم در مقابل این طاغوت دقت ورزید. چگونه دشمن سرسخت خود را شکست داد و دفع کرد؟ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِي تَرَىٰ إِلَى اللَّهِ دَرَجَاتٍ يُّصَوِّرُ لَهُ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِذُنُوبِهِمْ شَدِيدٌ الْعَاقِلُ﴾ (۲۵۸). (بقره: ۲۵۸).

آری تمامی انبیاء و پیغمبران از عقل و رشد (خدا دادی) کم نظیر و از کاملترین نوع نبوغ و ذکاوت بهره‌مند بودند خداوند متعال ذکاوت خارق العاده را به آنها داده بود و از فطانت و رشد، بهره‌مند وافر داشتند تا بتوانند بر مردم اقامه حجت نمایند. بلی حکمت خداند اقتضاء می‌کرد پیغمبران از کاملترین افراد بشر باشند و حجت و دلیل‌شان قوی‌تر از هر دلیل و حجتی، تا نور حق بوسیله آنان ظاهر شود و دعوت حق و صدق بر سایر دعوتها تفوق و برتری یابد ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

(۱) آیا خبری از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت: بدان علت که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من زنده می‌گردانم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآورد. پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شده و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ^۱ (انعام: ۱۲۴). از آنجا که بشر همواره در معرض نقص است و توان عقلی اش رو به ضعف می‌رود تا جایی که بعضی از افراد در پیری به حالت از دست دادن عقل مبتلا می‌شوند... انبیای کرام در سایه رحمت خداوند همواره در قله رفیع رجحان عقلی و برتری نیروی تفکر قرار دارند، و هر چه عمر آنها بالاتر رود باز هم خداوند مورد عنایتشان قرار خواهد داد و از هر گزندی محفوظ شان خواهد نمود و امکان ندارد حواس فکر و مواهب عقلی شان تعطیل شود این از فضل خدا است به هر کسی خود خواهد ارزانی می‌دارد.

پنجم - عاری بودن از عیوب و بیماریهای نفرت آور

این صفت هم یکی دیگر از ویژگیهای انبیاء کرام است، چون امکان ندارد عیبی در آفرینش و اخلاق آنان وجود داشته باشد که مایه تنفر انسانها از نشستن و برخاستن با آنان شود و آنها را از تبعیت و گوش دادن به ایشان باز دارد همچنانکه امکان ندارد بیماری‌هایی چون جذام، پسی و تغییر پوستی نفرت انگیز در یکی از آنها وجود داشته باشد.

هرچند آنها بشرند و عوارضی که بر بشر وارد می‌شود مصون و در امان نمی‌باشند با وجود این خداوند ایشان را از عیوب و مرضهای تنفر آور در مصون نگاه داشته است. آنچه از حضرت ایوب علیه السلام روایت شده که به مرض آنچنانی مبتلاء شد، بدنش متعفن گردید و کرم ریز شد تا آنجا که همسرش از او تنفر و کراهت داشت این سخن از باطل و کذب محض است و جزو «اسرائیلیاتی» است که تصدیق و اعتقاد به آن به هیچ وجه صحیح نیست، چون با صفات انبیاء منافات و تضاد دارد و

(۱) خداوند بهتر می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. به این مجرمان از آن روی که بد اندیشی می‌کردند، از جانب خداوند خواری و عذابی سخت خواهد رسید.

قرآن کریم چیزی از آن ذکر نکرده است بلکه آنچه قرآن بدان پرداخته و بر آن اقتصار ورزیده اینکه به مرضی جسمی و زیان مالی مبتلاء گردید و بعد از شدت گرفتن مشکلات و مرضش و توجه او به سوی خداوند و دهان به شکر گشودن، خداوند کرب و بلا را از او دفع کرد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَيُؤَيُّوبُ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ ۖ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ ۖ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ﴿٨٤﴾﴾^۱ (انبیاء: ۸۳-۸۴).

ظاهر این آیه کریمه نشان می‌دهد ضرری که بر ایوب وارد آمد در جسم و اهل او بود و این نوع زیان همانند سایر انسانها بر انبیاء نیز وارد می‌گردد چون انبیاء هم مانند سایر انسانها مریض می‌شوند می‌میرند و این قبیل امراض چیزی از قدر و منزلت آنان نمی‌کاهد و مقام آنها را پایین نمی‌آورد.

ششم عصمت

به خاطر اهمیت مسئله عصمت فصل کاملی به بحث از آن تخصیص داده‌ایم. خداوند توفیق دهنده و هدایت کننده بسوی راه راست است.

(۱) ایوب را آنگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی. دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را بر طرف ساختیم، و اولاد دو چندان بدو دادیم، محض مرحمتان و تذکری برای پرستندگان.

فصل سوم: عصمت انبیاء

- ۱- تعریف و معنای شرعی عصمت
- ۲- آیا عصمت مربوط به قبل از نبوت نیز است یا فقط مربوط به بعد از آن می‌باشد؟
- ۳- شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء و رد آنها
- ۴- عصمت آدم «أبی الأنبیاء» ﷺ
- ۵- عصمت ابراهیم خلیل الرحمان ﷺ
- ۶- عصمت یوسف صدیق ﷺ
- ۷- آیا رسول ﷺ اشتباه کرده است؟

عصمت انبیاء

یکی از مزایایی که پیغمبران علیهم السلام بوسیله‌ی آن از سایر انسانها امتیاز یافته‌اند. دوری آنها از ارتکاب معاصی، رو برتافتن از شهوات و اجتناب از هر چیزی که محل مروت یا به هدردهنده کرامت و اسباب انحطاط قدر و منزلت انسانی است... آنها از نظر اخلاقی کاملترین و از نظر عمل پاکیزه‌ترین و از حیث روان و درون تمیزترین و از نظر سیره و رفتار معطرترین انسانها بوده‌اند، چرا اینطور نباشند در حالی که ایشان قدوه بشر و اسوه حسنه انسانیت به شمار رفته‌اند به همین خاطر است که خداوند جل شأنه امر کرده به ایشان اقتداء ورزیم و متخلق به اخلاق ایشان شویم و در تمامی شئون زندگی مان طبق روش و برنامه‌ی ایشان حرکت نماییم. خداوند فرموده:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَقْتَدِهٖ ۖ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا ۖ إِنِّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۱ (انعام: ۹۰). و فرموده: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۲ (احزاب: ۲۱).

۱) آنان کسانی‌اند که خداوند ایشان را هدایت داده است پس از هدایت ایشان پیروی کن بگو: من در برابر تبلیغ دین، پاداش و مزدی از شما نمی‌طلبم. این قرآن چیزی جز یادآوری و اندرز برای جهانیان نیست.

۲) سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته و جوای قیامت باشند و خدای را بسیار یاد کنند.

تعریف عصمت

عصمت در لغت به معنی منع کردن و بازداشتن است. گفته می‌شود «عصمته عن الطعام» یعنی او را از تناول طعام باز داشتیم و «عصمته عن الکذب» یعنی او را از دروغ گفتن باز داشتیم. به همین معنی است واژه‌ی عصمت در فرموده‌ی خداوند: ﴿قَالَ سَأُوَيِّ إِلِي جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾^۱ (هود: ۴۳).

هم چنین فرموده خداوند: ﴿وَلَقَدْ رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاَسْتَعْصَمَ﴾^۲ (یوسف: ۳۲). در حدیث شریف آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» مأمور شده‌ام با مردم به جنگ پردازم تا آنگاه که کلمه شهادت لا إله إلا الله و محمد رسول الله... زبان می‌آورند، هر گاه این کلمه را بر زبان جاری کردند خون و مالشان از ناحیه من محفوظ و در امان است مگر به حق اسلام و حسابشان با خدا است.

قرطبی گفته: عصمت را بدین علت عصمت گویند چون مانع از ارتکاب معاصی می‌شود.

اما در اصطلاح شرع: عصمت در اصطلاح شرع یعنی حفظ نمودن خداوند انبیاء و فرستادگان خود را از ارتکاب هر گونه معاصی و گناه و ارتکاب محرمات و منکرات... پس صفت عصمت برای انبیاء ثابت و یکی از صفاتی است که خداوند بوسیله آن بر آنها ارج و احترام نهاده و آنها را بر سایر انسانها امتیاز بخشیده است، این نعمت گرانبهای خدایی جز انبیاء به هیچ احدی ارزانی نشده، زیرا خداوند آنها را از ارتکاب گناهان کوچک و بزرگ مصون داشته... امکان ندارد گناهی از آنان صادر شود یا به

(۱) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد.

(۲) من او را به خویشتن خواندم ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرد.

مخالفت با امر خداوند برخیزند.

فلسفه این امر اینکه خداوند عز وجل دستور داده از ایشان تبعیت ورزیم و آنها را سرمشق خود قرار دهیم و بر برنامه و روش آنان سیر و حرکت نماییم چون ایشان قدوه حسنه و الگوی صالحه مخلوقات و نمونه کامل بشریت بوده‌اند، بنابراین اگر وقوع معصیت از آنان صحیح باشد، معصیت به امری مشروع تبدیل می‌شود و آنگاه ملزم به پیروی از آنان نخواهیم گردید که این هم غیر صحیح است، چون انبیاء پیشوا و رهبر بشریت هستند و چگونه امکان دارد رهبر به فضایل امر کند و از منکرات باز دارد و خود مرتکب این اعمال گردد؟!

گناه و معاصی حاکی از خبائث درون و روح هستند و همانند کثافت و چرک که جسم را آلوده می‌کند درون را آلوده می‌نمایند لذا به هیچ وجه صحیح نیست همچو نسبتی به پیغمبران بزنیم؟ در حدیث آمده که: معصیت نجاست معنوی و درونی است. «مَنْ أَصَابَ مِنْكُمْ مِنْ هَذِهِ الْقَادُورَاتِ شَيْئًا فَلَيْسَتْ بِسِتْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَنْ يُبْدِ لَنَا صَفْحَتَهُ نُقِمْ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ».

یعنی هر کسی مرتکب یکی از این گندکاریها شود آن را پوشیده ندارد، چون هر کس صحیفه اعمال خود (گناهان خود) را بر ما نمایان بدارد مجبور هستیم حد خدا را بر او جاری کنیم.

قول به عصمت انبیاء از نظر شرع و عقل الزامی است یعنی چطور جایز است که فردی هم پیامبر باشد زیرا امکان دارد هم دزد، هم راهزن، هم شرابخوار و هم زناکار و غیر اینها از آلودگی‌ها و نجاساتی که او را از الگو بودن می‌اندازند آنگاه شایستگی پیروی از سوی دیگران را نخواهند داشت.

اگر سیره و رفتار پیغمبر، ملوث باشد و صفای زندگیش بوسیله گناهان آلوده گشته باشد، آیا سخنش اثرگذار خواهد بود؟

بنابراین لازم است که زندگی پیغمبر الگوی فضیلت و کرامت و درخشنده به نور

هدایت، مزین به زینت عفت و طهارت و مملو از صدق و صلاح باشد و «عصمت انبیاء» معنایی جز این ندارد.

در کتاب (العقیده الإسلامية^۱ باب صفة العصمة) آمده است: «از آنجا که ثابت شد که رسول در میان امتش سرمشق است، اقتداء به او در اعمال، اعتقادات، اقوال و اخلاقش واجب است چون به شهادت خداوند او اسوه حسنه است (مگر در ویژگی‌های اختصاصی) و واجب است تمامی اعتقادات افعال، اقوال و اخلاقیاتش موافق شریعت خداوند و در راستای اطاعت از او باشد و نباید در هیچ یک از عقاید و اعمالش، اخلاق و اقوالش معصیت موجود باشد، زیرا اگر ثابت شود بعد از رسالت یکی از این معاصی از رسول صادر شود معنایش چنین می‌شود که در حال معصیت نیز او را الگو بدانیم و این خود نوعی امر به معصیت تلقی می‌شود که تناقضی است آشکار.

عصمت پیغمبر از ابتدای طفولیت

خداوند متعال پیغمبر ما حضرت محمد ﷺ را از بدو طفولیت از افعال جاهلی مصون و در امان نگه داشته است و در اوان جوانی نیز رحمت و مراقبت خداوند حافظ او بوده و تا هنگام وفات و روز نزول ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۲ (مائده: ۳). همچنان معصوم و مصون زندگی کرده تا مسئولیت و مشکلات دعوت را به وجه احسن ایفاء و اداء نماید.

ابن هشام در کتاب «السيرة النبوية» می‌گوید:

«فرستاده خدا حضرت محمد ﷺ در شرایطی پا به عنفوان جوانی نهاد که

(۱) کتابی است نفیس در زمینه‌ی عقیده اسلامی نوشته‌ی برادر بزرگوار استاد عبدالرحمن حسن جنکه المیدانی مدرس دانشکده شریعت و معارف اسلامی در مکه‌ی مکرمه.

(۲) امروز دین شما را برایتان کامل کردم.

خداوند همچنان او را از تمامی ناپاکی‌های جاهلیت مصون نگاه داشته و زیر چتر حمایت او در مصونیت کامل می‌زیست، چرا اینطور نباشد در حالی که خداوند متعال او را برای مأموریت بسیار سنگین برگزیده است او در شرایطی پا به دوران کمال و مردانگی نهاد که از نظر مروت و مردانگی برترین افراد قومش و از حیث اخلاق زیباترین و پسندیده‌ترین آنها بود. از نظر حسبه و شرافت در اوج قله شرف و از نظر رعایت حقوق همسایه بهترین و از نظر بردباری، بردبارترین و در کلام صادق‌ترین و در امانت‌داری امین‌ترین و از جهت دوری از فحشاء و منکرات دورترین آنها از رذایل اخلاقی بود. تا آنجا که در میان قومش به امین شهرت پیدا کرده بود، این شهرت از برکت اخلاق و خصال پسندیده‌اش بود.

در یکی از حوادث مربوط به دوران بچه‌گی او آمده است.

«در میان بچه‌های قریش بازی می‌کردیم سنگها را در دامن حمل و برای بازی انتقال می‌دادیم همه‌ی آنها دامن را پر از سنگ می‌کردند من هر گاه می‌خواستم همانند ایشان دامن خود را بالا ببرم کسی به شدت و تکان زیاد مرا می‌گرفت و می‌گفت: دامت را پایین بینداز و بر خود بپوشان. من دامن خود را بر خود پیچیده و سنگها را روی دوش و در دامن به خود پیچیده حمل می‌کردم»^۱.

سهیلی در تعلیق بر این داستان گوید: این داستان در حدیث شریف مربوط به هنگام بازسازی کعبه آمده که رسول الله همراه قومش سنگ می‌آورد و برای اینکه سنگها اذیت شان نکنند آنها را در دامن پیچیده بر دوش حمل می‌کردند اما رسول خدا در آن هنگام در حالی که دامن بر خود پیچیده بود سنگها را بر دوش حمل می‌کرد. عمویش عباس گفت: ای برادرزاده چرا دامت را زیر سنگهای روی دوش قرار نمی‌دهی؟ این کار را کرد اما فوراً بیهوش گردید.

بعد از به هوش آمدن گفت: دامنم، دامنم، دامن را بر خود پیچید آنگاه شروع به

(۱) سیره‌ی ابن هشام جلد اول ص ۱۹۴.

آوردن سنگ نمود. اگر این حدیث ابن اسحاق صحیح باشد بر این امر دلالت دارد که تعمیر بنای کعبه در دو نوبت (دوران بچگی و دوران جوانی او) صورت گرفته است.

آیا عصمت پیامبران قبل از نبوت است یا بعد از آن؟

علماء در اینکه آیا انبیاء قبل از نبوت نیز معصوم بوده‌اند یا اینکه معصوم بودنشان در بعد از برگزیده شدنشان به پیغمبری منحصر می‌گردد و در اینکه آیا عصمت فقط از گناهان کبیره بوده یا شامل گناهان صغیره نیز گشته است؟ اختلاف نظر داشته‌اند.

بعضی گفته‌اند: آنها قبل و بعد از نبوت معصوم بوده‌اند، چون رفتار و سلوک شخصی ولو در زمان قبل از شروع دعوت، اثرات فراوانی بر مستقبل و آینده‌ی دعوت خواهد داشت. پس لازم است که انبیاء دارای سیره‌ی عطرآگین و صفاء نفسی و درونی باشند تا در آینده جایی برای هیچ گونه طعن و خرده‌گیری بر دعوت آنان وجود نداشته باشد.

و در این ادعا به این آیه‌ی قرآنی که خداوند پیغمبران را از میان انسانهای نمونه و الگو، برگزیده و از اوان طفولیت آنها را زیر نظر و مراقبت خود داشته است استدلال کرده‌اند، چنانچه خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرموده: «وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي»^۱ (طه: ۳۹). و آنها را از برگزیدگان قرار داده است «وَأَنبِئْهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ»^۲ (ص: ۴۷). پس لازم است قبل از نبوت نیز معصوم و از گناه محفوظ باشند.

اما گروه دیگر:

گروه دیگری از علماء گفته‌اند: «عصمت» انبیاء فقط به دوران بعد از نبوت اختصاص دارد و در این دوره از صغایر و کبایر مصون می‌باشند. دلیل این عده در این

(۱) هدف این بود که تحت نظارت و رعایت من چنانکه باید پرورش یابی.

(۲) ایشان در پیشگاه ما از زمره‌ی برگزیدگان بس نیک و نیکوکارند.

مدعا اینکه آنها قبل از نبوت در مقامی نبوده‌اند که اطاعت و پیروی دیگران از آنان واجب باشد و چون اتباع و اقتداء برای مرحله‌ی بعد از نبوت بوده تنها در این مرحله معصوم بوده‌اند اما قبل از نبوت همانند سایر انسانها زیسته‌اند، لکن سیره پاک و معطرشان در این دوره نیز، مانع از وقوع در معاصی و گناهان و سقوط در دام فحشاء و رذایل گشته است، آری هر چند قبل از نبوت معصوم نبوده‌اند اما از برکت عنایت خداوند فطرتاً محفوظ و سالم مانده‌اند.

در کتاب «العقيدة الإسلامية وأسسها» آمده است: انبیاء قبل از گزینش و انتخاب برای مقام نبوت بر دو قسم‌اند:

۱- یا قبل از نبوت به شریعتی مکلف نبوده که در این صورت عصمت برای او موضوع و مطرح نیست، چون مخالفت و معاصی تنها بعد از ورود شرع و تکلیف به آن موضوعیت دارد، در این صورت فرض بر این است که نبی و رسول قبل از نبوت مکلف نبوده در نتیجه بحث از عصمت یا عدم آن در حق او بیهوده به نظر می‌رسد، چون ذمه او از تکلیف خالی است.

اما علو فطرت و صفا درون و روح بلند و عصمت عقل و رجحان تدبیر اقتضاء می‌کند پیغمبر در میان قومش نمونه کمال و رفعت باشد و در اخلاق و معاملات و امانت‌داری و دوری از ارتکاب قبايح و اعمالی که فطرت سالم و طبیعت مستقیم از آنها ابا دارند پاک و منزّه باشد.

۲- یا اینکه به شریعت رسول قبل از خود مکلف بوده است همانند حضرت لوط علیه السلام که قبل از نبوت بر شریعت عمویش ابراهیم علیه السلام بوده است، یا مانند انبیای بنی اسرائیلی پس از موسی، که قبل از نبوت مکلف به پیروی از شریعت موسوی بوده‌اند و در این حالت نیز دلیل قاطعی بر عصمت آنها قبل از نبوت از صغایر و کبایر در دست نیست. اما سیره‌ی این دسته از انبیا علیهم السلام آنچه در رابطه با قبل از نبوتشان به ثبوت رسیده، گواهی روشنی است بر اینکه آنها دورترین انسانها از رذایل اخلاقی و

معاصی بزرگ و کوچک بوده‌اند.

اگر احیاناً چیزی از ایشان سر زده جزو لغزشهای نادری محسوب می‌گردد که هیچ طعنی بر شخصیت آنان بوجود نمی‌آورد. چون از فطرت عالی، صفای درون، صفا و برتری روح برخوردار بوده‌اند و مسئولیت سنگینی که در آینده بر دوششان نهاده صرفاً می‌شد ایجاب می‌کرد از این خطاها مصون باشند. در حقیقت این لغزشهای ناچیز بدین خاطر از آنها سر زده که انسان بودن آنها در مقابل مردم ثابت بشود و مردم آنها را از سطح انسانی بالاتر نبرند و صفات الوهیت را (که امکان ندارد به آن متصف شوند) به آنها تحمیل نکنند. چرا که آنها نیز همچون سایر انسانها بشر و مخلوق خدایند. و تا فرق بین حالات ایشان در زمان قبل و بعد از نبوت نمایان آشکار شود.^۱

قول صحیح مورد اعتماد تمامی علماء اینکه: انبیاء علیهم‌السلام به اتفاق علماء بعد از نبوت از معاصی (صغایر و کبایر) معصوم می‌باشند اما قبل از نبوت احتمال دارد لغزشهایی از ایشان واقع شده باشد که هیچ خللی بر مقام و شرف آنها وارد نمی‌کند.

علامه قرطبی در تفسیرش «الجامع لأحكام القرآن» فرموده است: «بعد از ثبوت اینکه همگان اتفاق دارند که انبیاء از ارتکاب گناهان کبیره معصوم هستند، در اینکه آیا گناهان صغیره از آنان سر زده یا خیر، بین علماء اختلاف نظر وجود دارد. جمهور فقهاء گفته‌اند: چنانچه از تمامی کبایر معصوم هستند از تمامی گناهان صغیره نیز معصوم می‌باشند چون ما مأمور به تبعیت از ایشان در تمامی آثار افعال و سیره‌ی آنان هستیم و امر به پیروی ایشان مطلق بوده و هیچ قرینه‌ی دال بر اختصاص آن به دوران پیغمبری وجود ندارد لذا اگر صدور صغایر را از ایشان جایز بدانیم اقتداء به آنان جایز نخواهد بود، چون هر عملی که قربت و مباح و محظور و معصیت بودن آن معلوم نباشد امر به امتثال آن جایز نیست چون احتمال دارد انجامش گناه و معصیت تلقی شود.

(۱) العقيدة الإسلامية ص ۱۱۶.

امام ابواسحق اسفراینی، از علمای اهل سنت فرموده: هیچ گناهی از انبیاء صادر نمی‌شود، چون آنها از گناهان صغیره و کبیره معصوم می‌باشند و که این از مقتضیات معجزه است. اما گروهی قول به وقوع صغایر از ایشان کرده‌اند اما این سخن اصل و ریشه‌ای ندارد و آنچه که اکثریت علماء بر آن می‌باشند اینکه صدور و وقوع گناه از آنان جایز نیست.

بعضی از متأخرین گفته‌اند: شایان ذکر است که خداوند خود خبر داده که احتمال وقوع بعضی از گناهان از ایشان نه تنها منتفی نیست، بلکه بعضی از گناهان را به ایشان نسبت داده و بر آن توبیخ شان کرده است. و خود انبیاء از وقوع آنها از خودشان خبر داده‌اند و از آنها ابراز پشیمانی و توبه کرده‌اند تمامی این موارد در مواقعی بسیاری از قرآن مذکوراند که تأویل همگی آنها غیرممکن جلوه می‌کند، هرچند بتوان برای بعضی از آنها متوسل به تأویل شد. اما نکته مهم اینکه همه‌ی این موارد، از جمله‌ی لغزشهای ناپذیری بوده‌اند که به مقام و منصب آنان لطمه نمی‌زند و از باب خطا و نسیان از آنها صادر شده و این نوع خطاها نسبت به غیر ایشان حسنات محسوب و در حق آنان سیئات به شمار می‌رود. چه زیبا گفته حضرت جنید بغدادی که می‌فرماید «حسنات الأبرار سیئات المقربین» حسنات و خوبیهای نیکوکاران گناه و خطای نزدیکان است، چرا چنین نباشد و حال آنکه شخص وزیر بر چیزی مؤاخذه می‌شود که اجیر در مقابل آن مأجور واقع می‌گردد.

قرطبی فرموده: آنچه گفته شد بدون اشکال حق است، چون هرچند نصوص قرآن شاهد و گواه وقوع گناه از پیغمبران علیهم‌السلام هستند، اما این گناهان خللی در مقام و موقعیت آنان ایجاد نکرده، بلکه خداوند خطای آنها را تلافی کرده و آنها را به پیغمبری برگزیده و طریقه هدایت و تزکیه را به آنها ارائه کرده است صلوات و سلام خداوند بر همگی آنان باد.^۱

(۱) تفسیر قرطبی جلد اول (جزء اول) ص ۳۰۸.

آیا عصمت برای غیر انبیاء نیز هست؟

عصمت برای هیچ احدی سوای انبیاء به ثبوت نرسیده است، چون هر فردی از افراد بشر در معرض خطا و اشتباه است و احتمال سر زدن عصیان از او منتفی نیست، منتها خداوند عزوجل بعضی از اولیای خود را از طریق «حفظ» و «تأیید» از ارتکاب کبایر و متخلّق شدن به رذایل در امان نگه داشته است، این هم ناشی از لطف و کرم الهی بوده و هیچ پیوندی به «عصمت» (که خاص انبیاء است) ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَءَامِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ (حدید: ۲۸).

نوری که این آیه کریمه بدان اشاره کرده لطف الهی است که شامل حال اولیاء و متقین و صدیقین می‌گردد و ناشی از حفظ و تأیید خدا است و هیچ مناسبتی با عصمت ندارد.

در میان اصحاب بزرگوار کسانی وجود داشته‌اند که مشمول این فضل الهی واقع شده امثال حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عمر بن خطاب رضی الله عنه رسول خدا صلی الله علیه و آله خود خبر داده که: «خداوند حق را بر قلب و زبان عمر قرار داده است و خطاب به عمر فرموده: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»^۲. (رواه البخاری).

بنا به آنچه گفته شد، ادعای بعضی از مخالفین مبنی بر عصمت بعضی از اشخاص

(۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید: از خدا بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد و نیز برای شما نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید و شما را ببخشاید، چرا که خدا بسیار بخشاینده و مهربان است.

(۲) یعنی قسم به کسی که جانم در قبضه قدرت او است شیطان تو را (ای عمر) بر راه و طریقه‌ی مشاهده نمی‌کند مگر اینکه او راه و طریق دیگری در پیش می‌گیرد.

(غیرانبیاء) هیچ مبنا و اساسی ندارد و صحیح نمی‌باشد و دلیل و برهانی از کتاب یا سنت دیده نمی‌شود که آن را تأیید کند، بلکه خواب و اوهام بیش نیست پس عصمت جز برای انبیاء علیهم‌السلام نبوده و نیست چون خداوند ایشان را به عنوان الگو و قدوه‌ی جهانیان قرار داده است. خداوند عز و جل می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾^۱ (انبیاء: ۷۳).

تمامی انسانها (به استثنای انبیای کرام) در معرض خطا قرار دارند لهذا است که امام مالک رحمته‌الله می‌فرماید: «ما منا إلا من رد ورد علیه، إلا صاحب هذا القبر» هیچ کس از ما نیست مگر اینکه می‌تواند کلام دیگران را رد و کلامش از سوی دیگران رد شود، مگر صاحب این قبر. منظور از صاحب قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که به علت معصوم بودنش به هیچ وجه کلامش مردود واقع نمی‌شود.

عقیده‌ی اهل کتاب درباره‌ی انبیاء

در کنار این تصویر درخشنده و نورانی، تصویر پیغمبران بعنوان (اسوه قدوه، امام و هدایت کننده‌ی بشریت) که قرآن کریم انبیاء را به آن توصیف می‌نماید. یهودیان و مسیحیان درست عکس این را گرفته و آنچنان بر ساحت مقدس آنها تاخته‌اند که نه تنها معصوم‌شان نمی‌دانند که آنها را قهرمانان جرم و تاوان و رهبران فساد و بی‌اخلاقی و ارتکاب بزرگترین معاصی می‌پندارند.

در تورات (تحریف شده) بسیاری از این مزخرفات به چشم می‌خورد. از جمله آمده که یکی از انبیاء (حضرت لوط علی نبینا وعلیه‌السلام) در شرب خمر چنان افراط و زیاده‌روی کرد که در اثر مستی با دو دختر خود همبستر شده و هر دو از طریق زنا از

(۱) ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبیها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.

او حامله شدند. استغفرالله!! چه جرمی از این قبیح تر که پیغمبری بعد از شرب خمر و مست شدن با دختران خود زنا کند. چه خطرناک و فجیع است این اتهام!!

ما عین نص تورات را نقل می‌کنیم تا عقیده یهود درباره‌ی انبیاء روشن گردد و معلوم شود چه افتراء و بهتانی بر پیشانی او زده‌اند و کتاب خدا را چگونه تحریف نموده‌اند در سفر تکوین صفحه ۱۲۸ آمده:

«لوط بر کوه صعود و همراه با دو دخترش در آنجا مستقر شد و از اینکه مردمی پست و کم ارزش با ایشان هم‌نشین شود خوف بر او مستولی شد لذا با دخترانش تصمیم به مأوا گرفتن در غار نمود... دختر بزرگش خطاب به خواهر کوچک گفت: پدرمان پیر شده و در روی زمین هم مردی وجود ندارد توان هم‌بستری با ما را داشته باشد بیا شراب به خورد او بدهیم و در مستی با او هم‌بستر شویم تا از پدرمان خلفی پیدا شده و ابتر از دنیا نرود این بود در یکی از شبها شراب به خورد او دادند و او را مست کردند در این شب دختر بزرگ با او هم‌بستر شد و او اصلاً از این هم‌بستری خبری نداشت... چون صبح بیامد دختر بزرگ به خواهرش گفت: شب آینده نیز پدر را مست می‌کنیم و تو با او هم‌بستر شو تا نسلی از او بجا بماند. در آن شب نیز شراب به خورد او دادند و دختر کوچک با او هم‌بستر شد و پدر را از هم‌بستری او نیز اطلاع پیدا نکرد هر دو دختر از پدر حامله شدند اولی پسری به نام (مواب) به دنیا آورد که پدر طایفه‌ی موابین (تا امروز نیز) به شمار می‌رود و دومی پسری به نام عمان به دنیا آورد که پدر عمانیها به شمار می‌رود».

در باب ۳۸ سفر تکوین صفحه ۱۲۸ آمده که: «یهودا پسر یعقوب با همسر پسرش هم‌بستر شد و دوقلویی به نامهای «فارض و زارح» از این زنا بدنيا آورد و داود و سلیمان و عیسی همگی از اولاد فارض هستند. در باب اول از انجیل متی نیز به این مطلب تصریح شده:

می‌گویند: حضرت داود با همسر «اوریا» یکی از فرماندهان لشکرش زنا کرد و از

راه زنا از او حامله شد بعد شوهر او را از راه خدعه و نیرنگ به قتل رساند و زن را به عقد خود درآورد در باب یازده از سفر «صموئیل» به این مطلب تصریح شده است.

خطرناک و تلخ تر از همه‌ی این موارد: یهودیها عقیده دارند که حضرت سلیمان علیه السلام در آخر عمر مرتد گردید و بعد از ارتداد بتها را می‌پرستید و معابدی برای بت‌پرستی بنا نهاد این مطلب در باب یازده از سفر «الملوک الأول» آمده است. با این وصف چه جای برای احترام انبیاء باقی می‌ماند و اگر این تاریخ ایشان باشد چگونه می‌توان به آنها اقتدا کرد، میگساران، عربده بازان، زنا کاران، خون ریزان و بت پرستان؟! چگونه شایستگی اقتداء و تبعیت را دارند!!؟

این بود شمه‌ای از عقاید یهود پیرامون انبیای شان، که همگی کذب و افتراء و بهتان است و ما عقیده داریم که امثال این مزخرفات از انبیاء دور است و دست تحریف یهود این اراجیف را بر تورات افزوده چه تورات منزل خدایی که بر حضرت موسی فرود آمده از این بهتانها پاک است.

اما نصاری بنابه اعتقادی که به الوهیت حضرت عیسی علیه السلام دارند تنها او را معصوم می‌دانند و می‌پندارند سایر انبیاء معصوم نیستند تمامی انسانها (اعم از انبیاء و غیر) مرتکب خطا می‌شوند و جز حضرت مسیح و نجات دهنده و شفیی که بتواند دیگران را نجات دهد وجود ندارد، چون کسی که خود خطاکار باشد (در حد تعبیر انجیل) نمی‌تواند برای خطاکار دیگری واسطه گری کند.

مسیحیها بر پایه این اندیشه عقیده‌ای دارند که در پوچی و انحراف دست کمی از عقاید یهود ندارد و آن اینکه تمامی انبیاء (جز عیسی) مرتکب گناه و خطا شده‌اند اما عقل و نقل این عقیده را قبول ندارند.

مرحوم محمد رشید رضا در کتاب وحی محمدی می‌گوید:

اگر فلسفه‌ی ارسال انبیاء به سوی بشر هدایت و تزکیه‌ی درون انسان‌ها آنها باشد،

تا احوالشان در دنیا اصلاح و استعداد زندگی بهتر در آخرت را پیدا کنند. این هدف جز با معصوم بودن پیغمبران تحقق پیدا نمی‌کند عصمت برای آنها از این جهت لازم است که مردم آنها را الگوی خود قرار دهند و سیره و اعمال ایشان را سرمشق خود قرار داده و خود به شریعت و آدابی که به ابلاغ آن همت می‌گمارند ملتزم باشند. از اینجا است که علمای ما می‌گویند: انبیاء معصوم از رذایل دور بوده‌اند تا آنجا که گروهی، قول به عصمت ایشان از صغایر و کبایر، قبل از نبوت و بعد از آن نموده‌اند و بعضی گفته‌اند: ساحت انبیاء از هر صغیره‌ای که موجب بی‌آبرویی و پستی او شود پاک و مبرا است.

اما اهل کتاب به این عصمت باور ندارند و کتب مقدس ایشان بعضی از انبیاء را متهم به گناهان کبیره منافی اسوه حسنه بودن می‌نمایند حتی پا را از این فراتر نهاده آنها را عامل اشاعه فساد و شرارت معرفی کرده‌اند.

گروهی از نصاری اعتقاد به عدم عصمت انبیاء را دلیل حقانیت عقیده خود می‌دانند و می‌گویند: چون تنها عیسی رب و اله است فقط او معصوم می‌باشد و تنها او نجات‌دهنده انسانها از گناه است که بی‌شک تمامی انسانها به تبعیت از پدر بزرگ خود حضرت آدم ناگزیر به آلودگی به آن می‌باشند و جز او نجات‌دهنده و شفیع ندارند، چون هیچ خطا کاری نمی‌تواند خطا کننده چون خود را نجات دهد. این عقیده شرک‌آلود مخالف با عقل و دین و کتب آسمانی است و ریشه در ادیان بت پرستی هندی دارد.

اما کتابهای مقدس عهد (قدیم و جدید) آنها (که به عقیده ما تحریف شده هستند) به عصمت و دوری انبیاء از گناهان صغیره و کبیره گواهی می‌دهند تا چه رسد به اینکه عصیان در مقابل دستورات خداوند را، به آنها نسبت دهند.

(یوحنا معمدان) که همان یحیی پسر زکریا می‌باشد هرگز به هیچ گناهی متهم نشده بلکه به گواهی تمامی انجیلها در عصمت و طهارت نفس بر حضرت مسیح هم

سبقت گرفته است. در انجیل (لوقا) آمده: او (یحیی) در پیشگاه پروردگار بزرگوار و محترم است، هرگز تن به آلودگی خمر و سایر مسکرات نداده و از هنگامیکه در شکم مادر بوده مظهر روح القدس به شمار رفته.

در همان انجیل آمده: (دست پروردگار با او بود).

حضرت مسیح در باره او فرموده: (حق این است که من به شما می‌گویم براستی در میان تولد یافتگان از زنان مردی برتر از یوحنا معمدان یافت نمی‌شود) (انجیل متی اصحاح ۱۱).

در حالی که به گواهی انجیلها حضرت مسیح صلی الله علیه و آله به مادر و برادران توهین نمود و به آنها اجازه نداد بر او وارد شوند که از او تقاضای ملاقات نمودند تا با او به گفتگو بنشینند. در انجیل لوقا آمده به او (مسیح) خبر دادند که: مادر و برادرانت دم در ایستاده‌اند و انتظار ملاقات تو را می‌کشند در جواب فرمود: مادر و برادران من کسانی هستند که کلام خدا را می‌شنوند و بدان عمل می‌نمایند.

محمد رشید رضا می‌گوید:

بلی چنانچه در جای دیگری از انجیل تصریح شده برادران مسیح به او ایمان نداشتند اما آیا مادرشان چنین بود؟ آیا مسیح جزای مادر خود را اینچنین داد؟ در حالیکه خداوند به انسانها توصیه می‌کند نسبت به والدین خود نیکی کنند ولو مشرک باشند. گذشته از این مگر خداوند، حضرت مریم را بر تمامی زنان عالم برتری نداده است؟ توهین به مادر در تمامی شرایع و ادیان نکوهیده و ناپسند است... ما ساحت مقدس عیسی را از این افتراء مبرا می‌دانیم.^۱

خلاصه دیدگاه و عقیده‌ی مسلمانان در ارتباط با پیامبران همان دیدگاه حق‌گرایی است که قرآن کریم مبین و مبلغ آن می‌باشد و سیره‌ی مطهر و پاک ایشان گواه آن است و مقام شامخ ایشان آنرا ایجاب می‌کند. قول به عصمت انبیاء و اعتقاد به طهارت

و نزعت ایشان با نصوص قرآن مجید اتفاق و همخوانی دارد که آنها را به عنوان پیشوای دین و دنیا و حاملین پرچم دعوت و هدایت برای جهانیان معرفی کرده است. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ﴾^۱ (انبیاء: ۷۳).

آنها (انبیاء) را پیشوایانی قرار داده‌ایم که به امر و فرمان ما رهنمون می‌شوند، انجام خیرات و اقامه نماز و ایتاء زکات را به آنها وحی کرده‌ایم و برای ما از عبادت گران بوده‌اند.

لازم است که شخص قدوه، کامل باشد و بر پیغمبر لازم است که معصوم باشد. خرد مقتضی این است و شرع نیز این را واجب می‌داند. در مباحث آینده انشاءالله به رفع شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء خواهیم پرداخت تا حق بهتر روشن شود و نور آن گسترش یابد خداوند ولی ما و بهترین وکیل است.

شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء

کسی از باب اعتراض می‌گوید: چگونه امکان دارد انبیاء معصوم باشند در حالیکه خداوند در قرآن کریم بعضی از خطاها و مخالفتها را به بعضی نسبت داده و برای برخی از ایشان اثبات گناه و معصیت نموده است؟!

نسبت به حضرت آدم فرموده: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾^۲ (طه: ۱۲۱).

در باره حضرت نوح می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَعْظُمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾^۱ (هود: ۴۶).

(۱) ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبیها و اقامه‌ی نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها ما را می‌پرستیدند.

(۲) بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سر پیچی کرد و گمراه شد.

خطاب به حضرت سید المرسلین محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...﴾^۲ (فتح: ۲).

در جواب این شبهات می‌گوییم: عصمت انبیاء به دلالت نصوص قرآن کریم و به اقتضای منطق سلیم علمی ثابت است. چون اگر پیغمبران در تمامی اعمال و رفتارها نمونه کمال و فضل و شرافت و طهارت نباشند، اگر عصمت جزو صفات ایشان نباشد خداوند مکلفین را به تبعیت و پیروی از آنها در تمامی اعمال و رفتارها امر نمی‌نماید: و آنچه در برخی از نصوص آمده دال بر اینکه برخی از معاصی و مخالفت از برخی از پیغمبران به ثبوت رسیده حمل بر وجوه زیر می‌شود.

۱- این قبیل اعمال جزو معاصی نبوده و داخل در محدوده خلاف الأولى هستند.

۲- آنها معاصی نبوده بلکه جزو خطاهای اجتهدی بوده‌اند.

۳- بر فرض معاصی بودن آنها مهم نیستند زیرا مربوط به زمان قبل از نبوت می‌باشند.

معصیت حضرت آدم علیهِ السَّلَام

معصیت آدم که در قرآن بدان تصریح شده:

﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا مَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾^۳ (طه: ۱۲۱).

(۱) و من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی.

(۲) هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد... .

(۳) سر انجام هر دو نفر از آن خوردند عورت خود را دیدند و شروع کردند به اینکه برگهای درختان بهشت را بر خود بپایند و بچسبانند، بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد.

این معصیت و مخالفت مربوط به زمان قبل از نبوت است بدلیل ﴿ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ﴾ (طه: ۱۲۲). اجتهاب بمعنی برگزیدن برای مقام نبوت است بنابراین معصیت قبل از نبوت از او صادر گردیده.

علاوه بر این سخن دیگری هست مبنی بر اینکه آدم علیه السلام از روی نیشان اقدام به خوردن از شجره ممنوعه کرد. بدلیل:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۱ (طه: ۱۱۵).

عده دیگری گفته اند: وقتی آدم از خوردن، از آن درخت، منع گردید استنباط آدم این بود که از خود آن درخت منع گردیده نه از جنس آن، لذا می‌تواند از ثمره درخت دیگری از همان جنس، بخورد بدین صورت در مخالفت افتاد و این کارش از روی اجتهاد بود نه از سر عمد عصیان و اصرار بر مخالفت.

اقرب الأقوال به حقیقت در این زمینه، قول به تناول آدم از شجره ممنوعه از سر نسیان است که نسیان باعث برداشتن گناه از فاعل می‌شود؛ چنانچه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ» یعنی: از امتم، خطا و فراموش‌کاری و آنچه که به اجبار انجام می‌دهند، برداشته شده است (و آنها در این حالات گناهکار محسوب نمی‌شوند).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾^۲ (بقره: ۲۸۶). و

گناه آدم از سر عمد و عزم نبود بدلیل آیه سابق که ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۳ (طه: ۱۱۵).

(۱) در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

(۲) پروردگارا، ما را [به عقوبت آنچه] اگر فراموش یا خطا کنیم، مگیر.

(۳) اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

این سخن و دیدگاه مختار برخی از مفسرین چون قرطبی و ابن عربی می‌باشد یا اینکه بگوییم: معصیت قبل از نبوت، از آدم سرزده و این قولی است که صاحب تفسیر المنار آن را برگزیده است.

در المنار جلد اول صفحه ۳۸۰ آمده:

«اما مسئله عصمت آدم، مشی بر طریقه و روش سلف ما را بر آن می‌دارد که عصیان و توبه از امور متشابه، همانند سایر اموری که در داستان آمده، امری است که عقل میل به قبول ظاهر آنرا ندارد، لذا می‌توان گفت: این مخالفت قبل از گزینش به مقام نبوت از او صادر گردیده چنانچه خداوند فرمود: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزَمًا﴾^۱ (طه: ۱۱۵). و اتفاق بر این است که بعد از گمارده شدن به مقام نبوت گناهی از ایشان صادر نشده، و احتمال دارد آنچه از آدم صادر شده از روی نسیان بوده باشد اما از بابت عظمت شأن آن، عصیان نام گرفته، و نسیان و سهو، هیچکدام، منافی عصمت نمی‌باشند».

ابن العربی رحمته رأی اول را ترجیح داده و فرموده: مخالفت آدم علیه السلام به سبب نسیان بوده است در کتاب احکام القرآن جلد سه، صفحه ۱۲۴۹، آمده:

«در رابطه با تنزیه ساحت مقدس انبیا علیهم السلام از آنچه که شایسته‌ی منزلت و شأن ایشان نمی‌باشد سخن بسیار رفته و افراد نادان تهمت‌های ناروای از قبیل وقوع گناه عمدی از آنان و عالمانه اقدام به گناه نمودن را به ایشان نسبت داده‌اند.

پناه بر خدا در جایی که مسلمانان متوسط از این قبیل گناهان خودداری می‌ورزند چگونه امکان دارد که پیغمبران از ارتکاب آنها خودداری نکنند... اما خداوند متعال طبق حکمت نافذ و قضای قبلی خود حضرت آدم علیه السلام را گرفتار مخالفت کرده و از سر تعمد و نسیان مبتلا به گناه شد. در مورد تعمد آن گفته شده: ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ

(۱) اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

فَعَوَى^۱ (طه: ۱۲۱) و در مقام بیان دلیل نسیانش گفته شده: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۲ (طه: ۱۱۵).

نظیر این آیه چنین است که کسی سوگند بخورد هرگز وارد خانه‌ای نشود سپس سوگند خود را فراموش کند و عمداً داخل آن شود یا برای سوگند خویش دست به دامن یک تأویل خطا گردد او در همچو صورتی عامد و فراموشکار است و متعلق عمد غیر از متعلق نسیان می‌باشد... و مولی حق دارد از روی تحقیر و تعذیب به بنده‌ی خود بگوید: عصیان ورزیده‌ای، بعد از فضل خویش عصیان او را حمل بر نسیان کرده و بگوید فراموش کرده‌ای.

ابن العربی رحمته در دنباله‌ی کلام خود می‌فرماید:

هیچ کس از ما امروز حق ندارد بصورت مستقیم از عصیان آدم خبر دهد؛ مگر در مقام نقل فرموده خداوند یا کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله اما اینکه از خود و مستقلاً بگوید: آدم عصیان ورزیده جایز نیست، این جسارت و گستاخی نسبت به نزدیکترین آباء و اجدادمان جایز نمی‌باشد چه رسد به حضرت آدم ابوالبشر پیغمبر بزرگواری که خداوند او را معذور دانسته و از سر تقصیر او در گذشته و توبه او را قبول و او را بخشیده است.

علامه قرطبی رحمته می‌فرماید:

«اختلاف کرده‌اند که علیرغم تهدید شدید چگونه از شجره‌ی ممنوعه خوردند در حالی که خداوند فرموده: ﴿فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۳ (بقره: ۳۵). گروهی در جواب

(۱) بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد.

(۲) در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

(۳) چه از ستمکاران خواهید شد.

گفته‌اند: از درختی غیر از درخت مشار إلیها خورده‌اند زیرا به تأویل خویش نهی را از یک درخت پنداشته بودند نه از جنس آن درخت.

گروه دیگر گفته‌اند: از روی فراموشی از آن خوردند و این برداشت صحیح است چون خداوند بدان خبر داده و فرموده ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^۱ (طه: ۱۱۵). اما چون لازم می‌آید که پیامبران به جهت کثرت معارف و مقام بالایی که دارند، بیشتر از انسان‌های (معمولی) در ارتباط با اعمال و رفتار خود جانب احتیاط و مراقبت را پیشه کنند، این سهل‌انگاری که آدم در راستای یادآوری آن نهی خدایی از خود نشان داد، موجب شد که وی از ناحیه‌ی خداوند بعنوان «عاصی» یعنی مخالف، مطرح شود. ابو امامه می‌گوید: اگر بردباری‌های فرزندان آدم را از همان روزی که خداوند خلایق را آفرید، تا روز قیامت فرا می‌رسد، در یک کفه‌ی ترازو و بردباری و شکیبایی آدم را در کفه‌ی دیگر آن قرار بدهند، به یقین کفه‌ی ترازوی بردباری آدم سنگین‌تر می‌شد. خداوند فرموده است: ﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ (تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۰۶).

بنابراین از اقوال علماء و مفسرین برای ما روشن می‌شود که حضرت آدم علیه السلام از سر عمد اقدام به مخالفت با امر خداوند نکرده بلکه خوردن از شجره‌ی ممنوعه از روی تأویل و بر اساس اجتهاد بود یا از باب فراموش نمودن امر خداوند اقدام به آن نمود. در نتیجه، خداوند، با اخراج او از بهشت، فرو فرستادن او به زمین، او را سرزنش و توبیخ کرد. البته این کار، بنا به مقتضای حکمت سابق الهی انجام گرفته است. پس برای ما جایز نیست او را متهم به عصیان نمائیم، چون آنچه از او صادر شده از باب فراموشکاری بوده و در عین حال درست نیست، که نسبت به وی اسائهی

۱) در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

ادب کنیم به ویژه بعد از آنکه قرآن درباره‌ی وی می‌گوید: ﴿ثُمَّ أَجْتَبْتَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾^۱ (طه: ۱۲۲). او را متهم به عصیان و رزیم!

عصمت ابراهیم علیه السلام

نسبت به ابراهیم خلیل علیه السلام بعضی از نصوص کتاب و سنت وجود دارد که ظاهر آنها حکایت از عدم عصمت دارد اما این ظاهر مقصود نبوده و با نصوص دیگر تعارض دارد و لازم است به هنگام جمع و توفیق بین نصوص، آنها را طوری فهمید که با عقیده مسلمانان راجع به عصمت انبیاء اتفاق داشته باشد.

نص اول در سوره انعام آمده و می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۲ ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ﴾^۳ ﴿فَلَمَّا رَأَىٰ الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَنْقُومُ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۴ ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنْ الْمُشْرِكِينَ﴾^۵ (انعام: ۷۶-۷۹).

(۱) سپس پروردگارش او را برگزیده و توبه‌اش را پذیرفت و رهنمودش کرد.

(۲) هنگامی که شب او را در بر گرفت ستاره‌ای را دید گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم* و هنگامی که ماه را در حال طلوع دید گفت: این پروردگار من است! ولی هنگامی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگار مرا راهنمایی نکند، بدون شک از زمره‌ی قوم گمراه خواهم بود.* و هنگامی که خورشید را در حال طلوع دید گفت: این پروردگار من است این بزرگتر اما هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بیگمان من از آنچه نیاز خدا می‌کنید بیزارم* بیگمان من رو به سوی کسی می‌کنم که آسمانها و زمین را آفریده است و من بکنارم و از زمره‌ی مشرکان نیستم.

ظاهر این آیات نشان می‌دهد که حضرت ابراهیم در مورد خداوند شک داشته و از عظمت و قدرت او بی‌خبر بوده و نمی‌دانست خدا که مستحق عبادت و پرستش است کیست؟

بعضی از انسانها می‌پندارند ابراهیم از عقاید و افکار مردمی که در محیط ایشان می‌زیست متأثر بوده و در بدو عمر همراه و همگان با ایشان به پرستش ستارگان و ماه و خورشید مشغول بوده است، چنین ظنی نسبت به ابراهیم خطای روشن است که جز از کسی که به صفات انبیاء آشنا نیست و معانی قرآن را درک نکرده صادر نمی‌شود. خداوند عَلَّاهُ در ارتباط با پیغمبر و خلیل خودش ابراهیم عَلَّاهُ خبر داده، که او را بر ملکوت آسمانها و زمین مطلع گردانیده و او از مؤمنین کامل ایمان و موحدین اهل یقین بوده است و خداوند از بدو کودکی به او کمال رشد عطا کرده بود و جهت‌های انکارناپذیری، به او ارزانی داشته بود که پشت معاندین و مخالفین او را می‌شکست و در مقام استدلال و اقامه‌ی برهان بر وجود خدای یگانه‌ی واحد، کسی بر او غلبه نمی‌کرد، برای تأیید این مطلب به سرآغاز این آیات جان بخش گوش کنیم که چگونه بر یقین ابراهیم عَلَّاهُ و ایمان او اقامه برهان می‌کند.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً ۖ إِنِّي أَرَنكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۖ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۖ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأٰ كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَٰذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ ٱلْأَفْلٰكَ ۖ﴾^(۷۶)
(انعام: ۷۶-۷۴).

(۱) و بدانگاه ابراهیم به پدر خود آذر گفت: آیا بتهایی را به خدایی می‌گیری!! به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم* و همانگونه ملک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمهری یاورمندان راستین شود* هنگامی که شب او را در بر گرفت ستاره‌ای را دید گفت: این پروردگار من است! اما هنگامی که غروب کرد گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم.

خداوند عز وجل حجت‌های قانع‌کننده و براهین ساطعه را به ابراهیم عنایت کرده بود که با بهره‌گیری از آنها توانست بر وجود خداوند صانع و حکیم اقامه‌ی حجت نماید او در مقام مجادله با پدرش گفت: ﴿أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً﴾^۱ (انعام: ۷۴). آیا بتها را بعنوان خدا اتخاذ می‌نمائید؟ سپس پدر و قومش را بدلیل پرستش بت‌های غیر بینا و غیرشنوا و بی‌قدرت متهم به گمراهی می‌نماید و می‌گوید: ﴿إِنِّي أَرَنُكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۲ (انعام: ۷۴). «همانا تو و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم». سپس از ناحیه‌ی خداوند، دلیلی مبنی بر به کمال رسیدن ایمان ابراهیم ذکر می‌شود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۳ (انعام: ۷۵). «و این چنان نشان می‌دهیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را تا از اهل یقین باشد».

آیاتی که در پی این آیه آمده‌اند صرفاً در مقام استدلال بر وجود خداوند و اقامه‌ی حجت بر قوم او هستند طوری‌که ابراهیم تا سطح فهم و ادراک ایشان به خود تنزل می‌دهد و طبق عقاید ایشان با آنها پیش می‌رود. آنگاه که ستاره طلوع می‌کند، می‌گوید: این خدای من است سپس چون ستاره غروب کرد و ماه بر آمد فرمود: این خدای من است و چون ماه غروب کرد و خورشید برآمد فرمود: این خدای من است. تا از این طریق عقاید پوچ و بی‌اساس آنها را با منطق سلیم به ابطال کشاند، به همین خاطر است که خداوند عزوجل این داستان را با این جمله خاتمه می‌دهد که: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَا

(۱) آیا به تنهایی را به خدایی می‌گیری.

(۲) به حقیقت من تو را و قوم تو را در گمراهی آشکار می‌بینم.

(۳) و همانگونه ملک عظیم آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، تا از زمهری یاورمندان راستین شود.

ءَاتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ ۖ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾^۱
(انعام: ۸۳).

«این است حجت و دلیل روشن ما که در مقام احتجاج، بر قومش به ابراهیم بخشیدیم هر که، که خود بخوایم درجات او را ترفیع خواهیم بخشید همانا خدای تو حکیم و دانا است».

از توضیحات فوق روشن گردید که سخن ابراهیم ناشی از مشکوک بودن او در وجود خدا یا جهل به آفریدگار سبحان نبوده است... بلکه می‌خواست از این طریق بر گمراهی قومش اقامه حجت نماید و با دلایل قاطع و کوبنده آنها را به تسلیم وا دارد.
(ابن العربی) در احکام القرآن می‌گوید:

حجت بالغه‌ای که خداوند به ابراهیم علیه السلام بخشیده بود که بر توحید و بیان عصمت او، از جهل به خدا شک در ذات او دلالت دارد و آنچه بین او و قومش رخ داد در مقام احتجاج بود نه اعتقاد^۲.

با توجه به آنچه گذشت هر کس در توحید ابراهیم مشکوک باشد و بپندارد او خورشید و ستارگان را پرستش نموده، در واقع در فهم خود به خطا افتاده و از حق دوری گزیده و از صفات انبیاء و مرسلین بی‌اطلاع است... چگونه امکان دارد به این انحراف و گمراهی اعتقادی مبتلاء گشته باشد و حال اینکه خداوند قبل از نبوت رشد عقل را به او بخشیده بود ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ﴾^۳
(انبیاء: ۵۱). به درستی که داده بودیم ابراهیم را رشد و کمال عقل، قبل از نبوت و ما به او عالم بودیم.

۱) اینها دلایل ما بود که آنها را به ابراهیم عطاء کردیم در برابر قوم خود درجات هر کس را بخوایم بالا می‌بریم پروردگار تو حکیم آگاه است.

۲) احکام القرآن جلد ۲ ص ۷۳۲.

۳) ما هدایت راهیابی را پیشتر در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و بر آگاهی داشتیم.

نص دوم که از آن بوی عدم عصمت حضرت ابراهیم استشمام می‌شود آیه: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ ۖ قَالَ أُولَٰمَ تُؤْمِنُ ۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ۖ قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا ۚ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱ (بقره: ۲۶۰).

از ظاهر این نص قرآنی استنباط می‌شود که ابراهیم در قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان شک داشته است. اما این استنباط نادرست است. پناه بر خدا از این توهم غلط که ابراهیم در قدرت خدا بر زنده کردن مرده‌ها شک کرده باشد.

او اَبوالانبیاء و پایه گذار توحید بود، اولین کسی بود که خانه کعبه را به منظور پرستش خدا تأسیس کرد با توجه به این موارد، توهم شک در معاد برای او معنی ندارد. دیگر اینکه ابراهیم از ماهیت احیاء اموات سؤال نکرد بلکه از کیفیت آن سؤال کرد. نگفت: «خدایا تو بر احیاء مرده‌ها قدرت داری؟» بلکه گفت: خدایا به من نشان ده چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی؟ و معلوم است که سؤال از کیفیت و چگونگی به منظور اطلاع بیشتر پیدا کردن و پی بردن به رموز و اسرار زنده کردن مرده‌ها است.

شیخ احمد منیر در شرح خویش بر تفسیر کشاف می‌گوید:

«سؤال ابراهیم خلیل که فرمود: «چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی؟» از سرشک و گمان در قدرت خدا بر احیای مرده‌ها نبوده است بلکه سؤال از کیفیت احیای اموات بود و برای صحت ایمان احاطه به تمامی جوانب آن شرط نمی‌باشد. ابراهیم خواهان اطلاع بر چیزی بود که وجود ایمان متوقف بر علم بدان نیست.

(۱) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. گفت: مگر ایمان نیاورده‌ای؟! گفت: چرا! ولی تا اطمینان قلب پیدا کنم، چهار تا از پرندگان را بگیر و آنها را به خود نزدیک گردان سپس بر سر هر کوهی قسمتی از آنها را بگذار، بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو خواهند آمد و بدان که خداوند چیره و با حکمت است.

طرح سؤال با صیغه‌ی استفهام (کیف) و موضوع آن که سؤال از حالت بود نه ماهیت دلیل بر مدعای ماست.

نظیر این سؤال مثل اینکه: کسی بگوید: زید چگونه بر مردم حکم می‌کند؟
سائل در اینکه زید بر مردم حکم می‌کند شک ندارد، اما از کیفیت و چگونگی حکم او سؤال دارد، نه از ثبوت آن.

اگر کسانی به خیال بپندارند که ابراهیم در مسئله زنده کردن مرده‌ها مشکوک بوده شایسته است به فرموده رسول خدا گوش فرا دهند تا هرگونه شک و شبهه‌ای از خانه دلشان رخت بربندد. رسول خدا فرموده: «ما بیشتر از ابراهیم شایسته‌ی شک هستیم» یعنی ما که بیشتر از ابراهیم شایسته شک در زمینه زنده شدن مرده‌ها می‌باشیم هیچ شکی در دل نداریم که خداوند آنها را دوباره زنده خواهد کرد. و در جایی که ما شک نداشته باشیم امکان ندارد که ابراهیم مشکوک بوده باشد و منظور از جمله ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنْ﴾ آیا ایمان نداری؟ فقط همین بود که ابراهیم از سر صدق و اخلاص بگوید: بلی ایمان دارم. تا زمینه‌ی هیچ شبهه‌ای باقی نماند و احتمال موجود در سؤال او دفع شود.^۱

سید قطب شهید در تفسیر فی ظلال القرآن ذیل این آیه می‌فرماید:
«انتظار شدیدی که ابراهیم علیه السلام برای فهم و شناخت سرّ حقیقت آفرینش خداوند در خود احساس می‌کرد او را بر این داشت چنین سؤالی مطرح کند، این انتظار در کسی (ابراهیم) وجود دارد که راجع، خاضع، حلیم، مؤمن، راضی، عابد، از خدا نزدیک تر و برگزیده‌ی اوست. وقتی این انتظار در ابراهیم بوجود می‌آید ناگزیر از احساس درونی خود پرده برمی‌دارد و می‌خواهد سر آفرینش خدایی را درک کرده و بفهمد که چگونه مرزها را زنده می‌نماید؟!»

(۱) تفسیر کشاف جلد اول ص ۳۰۸.

این انتظار هیچ ربطی به وجود ایمان و ثبات و کمال و استقرار آن ندارد و به منظور طلب برهان و تقویت ایمان نمی‌باشد... بلکه مسئله چیزی دیگر است... و طعم دیگری را دارد... آن مسئله، مسئله‌ی اشتیاق و علاقه‌ی روانی و روحی برای سردرآوردن از اوضاع و احوال اسرار صُنع الهی، در اثنای وقوع فعلی و عملی آن باشد. بدیهی است که طعم و مزه‌ی این اقدام و تجربه در کیان انسانی طعم و مزه‌ی دیگری است که با طعم و مزه‌ی ایمان به غیب کاملاً تفاوت دارد. گرچه آن انسان همان ابراهیم خلیل باشد که با خداوند سخن می‌گوید و خداوند با او سخن می‌گوید و فراتر از این، ایمان وجود ندارد (ابراهیم با درخواست فوق) در پی آن نیست که برای ایمان خود، دلیلی بیابد، بلکه خواست، دست قدرت خدایی را به صورت عملی مشاهده نماید، تا طعم و مزه‌ی این اوضاع و احوال را بچشد، از آن لذت ببرد، در فضای آن بیارامد و با آن زندگی کند و این امر دیگری، غیر از آن ایمانی است که بعد از آن ایمانی وجود ندارد»^۱.

موضوع دروغهای سه گانه

اما موضوعی که در سنت رسول خدا ﷺ آمده و ظاهر آن اشاره به معصوم نبودن حضرت ابراهیم، علی نبینا و السلام دارد. رسول ﷺ می‌فرماید:

«حضرت ابراهیم جز در سه مورد مرتکب دروغگویی نشده. دو مورد آن درباره‌ی ذات خدا بود (یعنی در قرآن ذکر شده است). اول آنگاه که فرمود: «من مریض هستم» و دوم وقتی فرمود: «بلکه بت بزرگتر آنها این کار را با آنها کرده» و سوم وقتی همراه با همسرش حضرت سارا خاتون بر طاغوتی گذر کرد. بدو گفتند: مردی به اینجا آمده و زن بسیار زیبایی همراه دارد. بدنبال ابراهیم فرستاد و پرسید این زن با تو چه نسبتی دارد؟ فرمود: خواهرم است.

(۱) فی ظلال القرآن جلد ۳ ص ۴۵.

پس به سوی خانواده‌اش برگشت و گفت: اگر این ظالم بداند تو همسر من هستی بر من غلبه کرده و تو را از من خواهد گرفت اگر از تو پرسید: بگو: خواهر من هستی. در واقع تو خواهر دینی منی چون بر این کره خاکی جز من و شما موحد دیگری وجود ندارد. طاغوت بدنبال سارا فرستاد او را به نزدش آوردند حضرت ابراهیم علیه السلام و به اقامه نماز مشغول گردید. چون سارا به نزد طاغوت درآمد خواست به او نزدیک شود، زمین او را تا زانو بگرفت. گفت: از خدا طلب کن رهایم کند خطری از جانب من تو را تهدید نخواهد کرد... حضرت سارا برایش دعا کرد و آزاد گردید... دوباره قصد تعرض نمود... زمین شدیدتر از دفعه قبل او را بگرفت... گفت: برایم دعا کن آزاد شوم... زبانی از طرف من به تو نخواهد رسید. برایش دعا کرد، آزاد گردید، سپس بر دربان خود بانگ برآورد و گفت: این چیست که به نزد من آورده‌اید او انسان نیست بلکه شیطان است. بعد هاجره را به عنوان خادم بدو بخشید و رهایش کرد. به نزد حضرت ابراهیم برگشت او هنوز در نماز ایستاده بود. با دست اشاره کرد کیست؟ گفت: منم سارا خداوند کید آن کافر را به سینه‌ی خود او کوبید و هاجر را به عنوان خادم به من ببخشید... ابوهیریه گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ای ملت عرب)» (روایت از بخاری و مسلم).

در این حدیث مطلبی که دال بر عدم عصمت باشد وجود ندارد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقت معنای دروغ را از این سه کذب اراده نکرده بلکه مقصود این است که ابراهیم در این سه مورد خبرهایی داده، که ظاهر آنها دروغ می‌نمود اما در حقیقت و نفس الامر چیزی دیگری منظور داشت وقتی فرمود: «إِنِّي سَقِيمٌ» (صافات: ۸۹). و «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» (انبیاء: ۶۳). در واقع قصد نوعی استهزاء و تمسخر به آنها و خدایان ایشان داشت زیرا از جمله‌ی «من مریض هستم» معنای مجازی را قصد کرد که من از پرستش خدایان دروغین شما که نمی‌بینند و نمی‌شنوند مریض هستم... زیرا چنانچه انسان از نظر جسمی مریض می‌شود از نظر روحی نیز مریض

می‌شود. مخصوصاً وقتی ببیند که قومش در جهالت و گمراهی سرگردان گشته‌اند آنها را به هدایت فراخواند اما به فراخوانی او گوش ندادند و بر گمراهی خویش بیشتر پافشاری کردند.

جمله‌ی ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ﴾ نیز در واقع دروغ نبود بلکه برهان قاطع و حجت دافعه‌ای بود که بر قومش اقامه نمود. وقتی از او پرسیدند: چه کسی این بتها را خرد کرده؟ از باب تمسخر و استهزاء به ایشان و بت‌هایشان به سوی بت بزرگ اشاره کرد. و چون دید ایشان از جواب او در تعجب فرو رفته‌اند. جواب ساکت کننده‌ای به آنها داده گفت: ﴿فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾ از آنها (بتها) سؤال کنید اگر سخن می‌گویند؟

اما خطاب او به همسرش سارا، (تو خواهر منی) منظورش خواهر ایمانی و اعتقادی بود چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (حجرات: ۱۰). نیستند، «منحصراً مؤمنان با هم برادرند» و مقصودش برادری نسبی نبود چون همسرش بود نه خواهر... و تمامی اینها را از باب تعریض بگفت نه دروغ شایسته توبیخ، و رسول خدا فرموده: «دهان گشودن به دروغ در مقام تعریض هیچ اشکالی ندارد». یعنی «در تعریض چیزی وجود دارد که مانع افتادن مسلمان در دام دروغ حرام می‌شود».

با توجه به این تفسیر می‌توان گفت: سخن ابراهیم در هیچیک از موارد سه‌گانه فوق‌الذکر دروغ عمدی تلقی نمی‌شود تا در عصمت او اخلال وارد کند بلکه نوعی تعریض مباح بوده است. ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ﴾ (احزاب: ۴).

عصمت یوسف علیه السلام

در داستان حضرت یوسف علیه السلام که قرآن کریم بازگو می‌فرماید، صورتهای درخشان و تابناکی از نزاهت و برائت، عصمت و پاکی این پیغمبر بزرگوار وجود دارد با اینکه از نعمت خدایی جمال و کمال و جلال آن چنان بهره‌ای داشت که شهره‌ی آفاق و سرآمد روزگار بود و همسر عزیز مصر مفتون و مجنون قامت رعنا و صورت زیبای او شد و با انواع لطایف الحیل خواست او را فریب داده از راه عفت و پاکی بدر کند، اما سخت تر از فولاد، قوی‌تر از کوه در برابر تمایلات و خواسته‌های او ایستادگی کرد و طوفان‌های شهوات و حيله‌های برنامه‌ریزی شده همسر عزیز و سایر زنان، نتوانست کمترین اثری در روح پاک و متعالی او داشته باشد. قرآن کریم گوشه‌ای از آن را برای تنبه ما بازگویی کرده می‌فرماید: ﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَنَّهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ فَاَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ اَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكًا وَءَاتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرِجْ عَلَيْهِنَّ فَأَمَّا رَأَيْتَهُنَّ أَكْبَرْتَهُنَّ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۝﴾^۱ (یوسف: ۳۱-۳۰).

افتراء و بهتان

لازم به ذکر است گروهی ساده اندیش که قدم راسخی در دانش ندارند، تحت تأثیر برخی از روایات دروغین اسرائیلی واقع شده‌اند در حالی که بازگویی این قبل

(۱) گروهی از زنان در شهر گفتند: همسر عزیز خواسته است که خادم خویش را بفریبد و به خود خواند. عشق جوان، به اندرون دلش خزیده است، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم* فرستاد و با لشهایی برایشان فراهم ساخت و به دست هر کدام کاردی داد، سپس بزرگوارش دیدند و دستهایشان را بریدند و گفتند: ماشاءالله! این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشته‌ی بزرگواری است.

روایات، و درج آنها در کتب تفسیر صحیح نیست، بلکه علمای ثابت قدم نسبت به خطرات آنها هشدار داده‌اند، چون با نصوص قرآن کریم و عصمت انبیاء علیهم السلام منافات دارند.

یکی از این روایات سراپا افتراء و دروغ می‌گوید: «وقتی همسر عزیز یوسف را به سوی خود فرا خواند و از او خواست با او مجامعت کند یوسف دعوت او را پاسخ داده و خواست با او مرتکب عمل فحشاء شود بند شلوار خود را بگشود و در حالی که زلیخا بر پشت دراز کشیده بود میان دو رانش بنشست اما ناگهان صدایی شنید و صورت پدر خود یعقوب را بر روی دیوار اتاق بدید که از فرط خشم انگشت خود را به دهان می‌گزید یوسف خجالت شد و از قصد خویش (مقاربت با زن عزیز) دست بکشید... سازندگان این روایت فراموش کرده‌اند که یوسف پیغمبر خدا و معصوم بوده و خداوند او را از هر گناهی مصون داشته است چه منکری از زنا (آن هم با همسر کسی که به او مأوا داده و متعهد خدمت او شده است) بزرگتر و خطرناکتر است؟! »

﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَا مَرْأَتَهُ أَكْرَمِيَ مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ۚ وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ ۖ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۚ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ ۚ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ (یوسف: ۲۱).

یوسف صدیق این رفتار نیکو و خدمات ارزنده را فراموش نکرده بود. بلکه خوبیهای عزیز را به یاد همسرش آورد و به او گوشزد کرد با وجود همه‌ی این نیکی‌ها که با او کرده امکان ندارد به شرف و ناموس او خیانت ورزد.

(۱) کسی که او را در مصر خریداری کرد، به همسر خود گفت: او را گرامی دار شاید برای ما سودمند افتد، یا اصلاً او را به فرزندی بپذیرم. بدین منوال ما یوسف را در سرزمین مکانت و منزلت دادیم، تا تعبیر برخی از خوابها را بدو بیاموزیم. خدا بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۱

(یوسف: ۲۳). زنا یکی از خطرناک‌ترین جرمها است و تمامی ادیان آسمانی آن را حرام کرده‌اند، چگونه امکان دارد پیغمبری مرتکب این عمل شنیع گردد، سبحان الله این چه بهتان عظیمی است! آنچه باعث شده این گروه غفلت زده این اباطیل و دروغهای شاخدار اسرائیلی را باور داشته باشند نصی است که در اثنای ذکر داستان حضرت یوسف در قرآن آمده و این ساده‌اندیشان برداشتی از آن ارائه کرده‌اند که با روح سایر نصوص قرآنی و مقام عصمت انبیاء سازگاری ندارد.

اصل نص چنین است:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۲ (یوسف: ۲۴).

این گروه از مفسرین، یوسف را به مطاوعه او از خواسته‌ی همسر عزیز و قصد نزدیکی با او متهم کرده‌اند... و برهان را به معنی صورت یعقوب علیه السلام که از فرط خشم انگشتان خود را می‌گزید، تفسیر نموده‌اند تا از این عمل اجتناب ورزد. این برداشت و تأویل قطعاً غلط بوده و با دلایلی که انشاءالله ذکر خواهیم کرد بطلان آن ثابت خواهد شد... بسیاری از مفسرین نسبت به این اسرائیلیات هشدار داده و بطلان آن را گوشزد کرده‌اند تا مسلمانان فریب آن را نخورند و بعنوان اخبار موثق تلقی نمایند.

علامه عبدالله پسر احمد نسفی در تفسیرش می‌گوید:

(۱) گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است، مرا گرامی داشته است بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.

(۲) زن قصد یوسف کرد و یوسف قصد او کرد، اما برهان خدای خود را دید ما این چنین کردیم تا بلاء و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ما بود.

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ﴾ (یوسف: ۲۴). یعنی همسر عزیز قصد یوسف را بکرد ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾ (یوسف: ۲۴). یعنی یوسف قصد طبعی اما همراه با امتناع او را بنمود و اگر قصد یوسف و همسر عزیز از یک قماش و یک نوع می بود حضرت یوسف شایسته گی ستایش خداوند و اینکه او از بندگان مخلص او است را از دست می داد و در آن اشعار به این وجود دارد که یوسف بین چهار شعبه ی دست و پاهای او نشست در حالی که او بر پشت دراز کشیده بود... و برهان را چنین تفسیر کرده اند که صدایی شنید می گفت: تو و او را (زلیخا) برحذر می دارم و در مرتبه دوم شنید می گفت: از او اغراض کن. که مفید و مؤثر واقع نشد سپس حضرت یعقوب خود را بدو نشان داد که از فرط خشم انگشت خود را به دهان می گزید. شیخ عبدالله گوید: این برداشت و فهم غلط است و جمله ﴿هِيَ رَاوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي﴾^۱ (یوسف: ۲۶). آشکارا دلالت بر بطلان آن دارد و اگر چنین می بود نفس خود را مبرا نمی کرد ﴿ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ﴾^۲ (یوسف: ۵۲). که اگر چنین می کرد در غیب خیانت ورزیده بود و جمله ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾^۳ (یوسف: ۲۴). دلالت دارد بر اینکه: اگر چنین می بود خداوند سوء و فحشاء را از او دور نکرده بود درحالی که صریحاً اعلام می دارد که دور کرده است.

گوییم: این آیه کریمه مفهوم دقیقی دارد که شایسته نیست اهل علم و بصیرت از آن بی خبر و غافل باشند و آن اینکه: هم واقع شده از همسر عزیز هم سوء بود. او آشکارا یوسف را به خویش دعوت می کرد تا با او مقاربت جوید و به همین خاطر در را بر

(۱) او مرا با نیرنگ و زاری به خود می خواند.

(۲) بدان خاطر است که بداند من در غیاب بدو خیانت نمی کنم.

(۳) ما این چنین کردیم تا بلاء و زنا را از او دور سازیم.

روی او بست و او را در خانه محاصره نمود. چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ (یوسف: ۲۳). اما هم صادره از یوسف قصد سوء نبود و عزم خیانت و فحشاء را نداشت و همچو چیزی اصلاً بر قلب او خطور نکرد چنانچه بعضی از جاهلان بی‌خرد گفته‌اند. بلکه قصد او دفع عدوان از خود و رهایی از نقشه‌ی خبیثی بود که همسر عزیز برایش کشیده بود. از اینجا است که صلابت و مقاومت را در کلام او می‌بینیم که می‌فرماید: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ (یوسف: ۲۳). پس عزم و قصد همسر عزیز غیر از قصد و عزم یوسف بود. او قصد مقاربت نمود ولی یوسف قصد رهایی و خلاص چنانکه بعضی از مفسرین می‌گویند.

احتمال دیگری وجود دارد و آن اینکه: قصد همسر عزیز بالفعل بود اما قصد یوسف بالطبع، یعنی یوسف علیه السلام به طبیعت فطری خویش به سوی او قصد کرد اما عملاً از مباشره‌ی گناه دوری جست. مادام که انسان مرتکب انجام عملی نشود بر میل طبیعی و اشتها دروغ مؤاخذه نمی‌شود. این تفسیر را نسفی رحمته الله نموده است که هم همسر عزیز را هم همراه با عزم و هم یوسف را هم طبیعی همراه با امتناع عملی دانسته است. بعضی دیگر از مفسران می‌گویند: در آیه تقدیم و تأخیر وجود دارد بنابراین معنی آیه چنین است: اگر برهان خدا را نمی‌دید به سوی او میل می‌کرد اما رؤیت و مشاهده برهان خدایی او را از میل به سوی او بازداشت.

اقوال دیگری از مفسرین وجود دارد که ساحت مقدس یوسف را از اکاذیب

(۱) زنی که یوسف در خانه‌اش بود، آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت، و درها را بست و گفت: بیا جلو و دست به کار شو، با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است، مرا گرامی داشته است بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.

اسرائیلیان اهل کتاب میرا می‌دانند.

دلایل عصمت یوسف علیه السلام

ده دلیل بر عصمت حضرت یوسف و برائت او از تهمت ناروای که کسان ناآگاه و انبیاء نشناس و ناآشنا به صفات انبیاء علیهم السلام به یوسف نسبت داده اند وجود دارد که بصورت مختصر به آنها اشاره می‌کنم.

۱- امتناع یوسف از اطاعت فرمان همسر عزیز و در کمال صلابت در مقابل او ایستادن ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾ (یوسف: ۲۳).

۲- فرار او از دست همسر عزیز بعد از اینکه او را محاصره کرده و درها را بر او قفل کرده بود و می‌خواست با زور و اکراه او را وادار به نزدیکی از خود کند. اگر یوسف قصد انجام فاحشه را می‌کرد از دست او فرار نمی‌کرد خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ﴾^۱ (یوسف: ۲۵).

۳- گواهی بعضی از نزدیکان همسر عزیز به برائت و پاکی حضرت یوسف آنجا که اشاره کردند عزیز پیراهن یوسف را تفتیش کند؛ چون اگر یوسف طالب می‌بود و زلیخا بازدارنده، می‌بایست پیراهنش از جلو پاره می‌شد و اگر همسر عزیز خواهان بوده و یوسف مانع باید پیراهن از عقب پاره شده باشد. خداوند فرمود: ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾^۲ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ^۳ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ

(۱) و [با همدیگر] به سوی در شتافتند و [آن زن] پیراهنش را از پشت پاره کرد و شوهر او را نزدیک دریافتند.

قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾ (یوسف: ۲۸-۲۶). گویند: آنکه گواهی داد کودکی در گهواره بود که خداوند او را به زبان آورد تا با این حجت دندان شکن برائت حضرت یوسف را اثبات و دامن او را از اتهام تلویث پاک نماید و این بچه یکی از سه بچه‌هایی است که بر پشت گهواره حرف زده‌اند و هیچ عجیب به نظر نمی‌رسد چون خداوند بر هر چیزی توانا است.

۴- ترجیح دادن زندان بر انجام فاحشه از ناحیه یوسف. ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (یوسف: ۳۳). و این از بزرگترین دلایل عصمت و پاکی او می‌باشد، زیرا چگونه معقول است که فردی زندان را بر چیزی که آن را آرزو دارد و بدان علاقه‌مند است ترجیح دهد؟! اگر یوسف فراخوانی همسر عزیز را استجاب می‌کرد و تسلیم خواسته‌ی او می‌گردید قطعاً برای سالهای طولانی در زندان نمی‌ماند. بنابراین ادعای قصد همسر عزیز از سوی یوسف، آشکارا باطل است و هر منصفی که تاریخ این پیغمبر بزرگوار را مطالعه و آیات قرآن را فهم کرده باشد بدان اعتراف می‌نماید.

۵- خداوند متعال در مقاطع عدیدی از این سوره به تمجید و ستایش حضرت یوسف می‌پردازد: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا

(۱) حاضری از اهل زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، زن راست می‌گوید و یوسف از زمره‌ی دروغگویان خواهد بود* و اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمره‌ی راستگویان خواهد بود* هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است، گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد، واقعاً نیرنگ شما بزرگ است.

(۲) گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانید و اگر نیرنگ ایشان را از من باز نداری، بدان می‌گیریم و از زمره‌ی نادانان می‌گردم.

الْمُخْلِصِينَ ﴿٢٤﴾ (یوسف: ۲۴). و در صدر این داستان می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ۖ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۖ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٥﴾ وَرَاودَتْهُ أَلَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ۖ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۖ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٦﴾﴾ (یوسف: ۲۲-۲۳). در این آیات خداوند به صراحت خبر داده که یوسف از جمله محسنین و مخلصین بوده، از کسانی که خداوند او را برای مقام نبوت برگزیده و برای عبادت و اطاعت خود انتخاب کرده است.

آیا امکان دارد ستایش خدا شامل حال کسی شود مگر بعد از صفای نفس و طهارت سیرت از تمامی انحرافات و سوء نیتها و هر عمل زشتی؟ آری او از پاکان مقرب بوده و رسول خدا حضرت محمد ﷺ به پاکی، صلاح و تقوی او گواهی داده است و براستی بزرگوار فرزند بزرگوار فرزند یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. و این ستایش برای اثبات بزرگواری او کافی است!

۶- اعتراف صریح همسر عزیز در جمع زنان شهر به پاکدامنی و عصمت یوسف علیهما السلام یکی دیگر از دلایل پاکی اوست. خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٦٧﴾﴾ قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ ۖ وَلَقَدْ رَاودَتْهُ عَنْ نَفْسِهِ ۖ فَاسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَكْسَحَنَّ

(۱) ما این چنین کردیم تا بلاء و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ما بود.

(۲) و هنگامی که یوسف به رشد و کمال خود رسید داوری و دانایی بدو دادیم و ما این چنین نیکوکاران را می‌دهیم* زنی که یوسف در خانه‌اش بود آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت و درها را بست و گفت: جلو بیا و دست به کار شو با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است مرا گرامی داشته است بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.

وَلْيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴿٣١﴾^۱ (یوسف: ۳۲-۳۱).

این گواهی صریح و واضح بر پاکی و برائت حضرت یوسف از طرف همسر عزیز که در حضور شوهرش او را متهم به خیانت نمود و لفظ ﴿فَأَسْتَعْصِمُ﴾ در آیه که به معنی امتناع شدید و خود نگهداری تند است دلیل آشکاری است بر پاکی یوسف از طرفی (و بطلان تفسیر گروهی از مفسرین به تأثیر از اسرائیلیات) که گفتند: یوسف قصد عمل فحشاء کرد اما رؤیت و مشاهده برهان، او را از آن باز داشت.

۷- ظهور امارات و نشانه‌های پاکی یوسف به دلایل واضح و براهین قاطع در برابر جمع شاهدان دلیل دیگری بر پاکی اوست با وجود این عزیز مصر اقدام به زندانی نمودن او کرد تا به مردم وانمود کند همسرش پاک است. ﴿ثُمَّ بَدَأْهُم مِّنْ بَعْدِ مَا رَأَوْاْ الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنَهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾^۲ (یوسف: ۳۵).

علامه نسفی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

بعد برای آنها (عزیز و اقوامش) روشن گردید. بعد از اینکه آیات دال بر پاکی و برائت یوسف را (چون پاره شدن پیراهن از پشت و بریده شدن دستان زنان، و گواهی پسر بچه و غیره را) با چشم خود دید مصلحت را چنین دید او را تا مدتی زندانی کند تا عذری بیابد و جلو قیل و قال مردم را گرفته، روی آن سرپوش گذارد و این اقدام جز از سر تسلیم و اطاعت در برابر همسرش دلیل دیگری نداشت. احتمالاً هدف همسر عزیز از پیشنهاد زندان برای مدتی به زانو در آوردن یوسف در مقابل

(۱) هنگامی که چشمانشان بدو افتاد، بزرگوارش دیدند و دستهایشان را بریدند و گفتند: ماشاءالله! این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشته‌ی بزرگواری است* گفت: این همان کسی است که مرا بخاطر او سرزنش کرده‌اید من او را به خویشتن خوانده‌ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است. اگر آنچه بدو دستور می‌دهیم انجام ندهد، بیگمان زندانی و تحقیر می‌گردد.

(۲) بعد از آنکه نشانه‌ها را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

خواسته‌اش بود.

۸- خداوند دعای حضرت یوسف را اجابت فرمود، که از او خواست او را از مکر زنان خلاص کند و اگر می‌خواست زیر بار خواسته‌ی همسر عزیز برود از خداوند نمی‌خواست او را از مکر آنان خلاص کند. ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱ (یوسف: ۳۴).

۹- یوسف قبول نکرد از زندان خارج شود تا برائت و پاکی او برای همگان معلوم و روشن گردید و این دلالت بر منتهای شهادت، عفت و نزاهت او دارد و اگر چنین نبود، بقا در زندان را بر آزادی ترجیح نمی‌داد، بعد از این که هفت یا نه سال را در آن سپری کرده و انواع شداید را تحمل کرده بود، اما او قبول نکرد از زندان خارج شود تا همگی به پاکی و عفت او گواهی دادند. ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ؟ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ﴾^۲ (یوسف: ۵۰).

۱۰- و در نهایت، اعتراف واضح و روشن زنان (بویژه همسر عزیز که او را متهم به قربات از خود کرده بود) بر پاکی او و این اعتراف کمترین شبهه‌ای در ارتباط با عفت و پاکی او باقی نمی‌گذارد... وقتی عزیز زنها را جمع کرد و درباره یوسف از ایشان پرسید در جواب به صراحت گفتند: ﴿قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ؟ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْكُنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا قُلْتُ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ﴾

(۱) پروردگارش دعای او را اجابت کرد و کید و مکرشان را از او باز داشت.

(۲) شاه گفت: یوسف را به پیش من آورید. هنگامی که فرستاده‌ای نزد او رفت، گفت: به سوی سرور خود بازگرد و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بیگمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است.

رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۵۱﴾ ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّیْ لَمْ اُخْنَهُ بِالْغِیْبِ وَاَنَّ
 اَللّٰهَ لَا يَهْدِیْ كَيْدَ الْخٰیثِیْنَ ﴿۵۲﴾^۱ (یوسف: ۵۱-۵۲) این ده دلیل بر پاکی و عصمت
 یوسف از اتهامی که به او زده بودند گواهی می‌دهند که همگی را از قرآن کریم
 اقتباس کرده‌ام... ﴿وَاللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیْلَ﴾^۲ (احزاب: ۴).

آنچه در مورد عصمت حضرت نوح آمده

خداوند متعال در داستان نوح می‌فرماید:

﴿وَنَادٰی نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ اِنَّ اَبْنِیْ مِنْ اَهْلِیْ وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَحْكَمُ
 الْحٰكِمِیْنَ ﴿۱﴾ قَالَ یٰنُوحُ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صٰلِحٍ فَلَا تَسْئَلْ مَا
 لَیْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّیْۤ اَعْظُکَ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْجٰهِلِیْنَ ﴿۲﴾﴾ (هود: ۴۵/۴۶). حضرت
 نوح علیه السلام از خداوند خواست فرزندش را نجات دهد چون خداوند به او وعده داده
 بود خانواده و اهل بیت او را نجات دهد و ستمگران را هلاک گرداند و فرزندش جزو
 اعضای اهل بیت او به شمار می‌رفت. این بود که از خداوند خواست او را نجات دهد

(۱) گفت: جریان کار شما (بدانگاه که یوسف را به خود خواندید) چگونه می‌باشد؟ گفتند: خدا منزّه است
 ما گناهی از او سراغ نداریم. زن عزیز گفت: هم اینک حق آشکار می‌شود. این من بودم که او را به
 خود خواندم و او از راستان است* بدان خاطر است که بداند من در غیاب بدو خیانت نمی‌کنم و
 خداوند بیگمان نیرنگ نیرنگبازان را رهنمود نمی‌کند.

(۲) خداوند حق می‌گوید و به راه راست راهنمایی می‌کند.

(۳) نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده‌ی تو
 راست است و تو داورترین داوران و دادگوترین دادگرانی* فرمود: ای نوح! پسر تو از خاندان تو
 نیست، چرا که او عمل ناشایست است. بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی از من نخواه. من تو را
 نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی.

چون عقیده داشت بر کیش اوست و از حقیقت کفر او اطلاع نداشت اما خداوند حکیم نقاب از چهره او برداشت و فرمود: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ (هود: ۴۶). همانا او (فرزندت) از اهل شما (آنهایی که وعده نجات شامل حال ایشان می‌شود) نمی‌باشد؛ چون ایمان ندارد و وعده نجات هم فقط شامل ایمان آورده‌ها می‌شود. در این هنگام نوح از او براءت جست.

نکته دیگر اینکه حضرت نوح با این عمل مرتکب گناهی نشده، چون فقط از خدا خواست فرزندش را نجات دهد و عاطفه پدری او را وادار به این عمل نمود از خداوند متعال درخواست نمود ایمان را به او الهام کند تا از غرق شدن نجات یابد. اما خداوند خبر داد که نامه او از قبل در لیست کافران و به هلاکت رفتگان ثبت گردیده است.

شیخ ابومنصور در مقام تفسیر این آیه می‌فرماید:

حضرت نوح علیه السلام می‌پنداشت فرزندش بر دین اوست، چون منافقانه رفتار می‌کرد و خود را موحد جلوه می‌داد. زیرا اگر چنین نبود احتمال نداشت نوح بگوید ﴿إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي﴾ و برایش طلب نجات کند چون از قبل خداوند خطاب به او فرموده بود: ﴿وَلَا تُخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا^۱ إِنَّهُمْ مُعْرِفُونَ﴾ (هود: ۳۷). حضرت نوح براساس ظاهری که پسرش داشت برای او از خداوند طلب نجات نمود. چنانچه منافقین زمان رسول خدا نیز از هویت دروغ خود پرده بر نمی‌داشتند. و حضرت نوح از این موضوع آگاه نبود، تا اینکه خداوند او را آگاه نمود، منظور از جمله ﴿لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ این است که چون آنها ظاهراً و باطناً ایمان‌دار هستند، از زمره کسانی که وعده‌ی نجات را دریافت کرده‌اند نمی‌باشند.

(۱) و با من درباره‌ی ستمگران گفتگو منما مسلماً ایشان غرق خواهند شد.

آنچه در رابطه با یونس علیه السلام آمده

از جمله‌ی نصوص قرآن کریم پیرامون عصمت حضرت یونس علیه السلام گفته خداوند است که در داستان یونس آمده است: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۷﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَخَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾﴾ (انبیاء: ۸۸-۸۷). از ظاهر این آیه پیدا است که یونس علیه السلام اقدام به انجام کاری کرد که باعث بر افروختن خشم خداوند گردید و در اینکه خداوند بر انتقام گرفتن از او قادر است یا نه، شک داشت.

لیکن این برداشت و تفسیر از آیه غلط است، در حقیقت بعضی از جاهلان به این توهم گرفتار شده گمان برده‌اند، حضرت یونس به گناه و مخالفت با امر خدا گرفتار شده و در حالی که از دست خداوند عصبانی بوده، قوم خود را ترک گفته و نهایتاً به علت این گناه، نهنگی او را بلعیده است.

تفسیر صحیحی که مفسران درباره‌ی معنی آیه‌ی کریمه‌ی ذکر کرده‌اند این است که یونس علیه السلام به انداز قومش برخاست، آنها را از عذاب خدا (در صورت عدم پذیرش ایمان) بیم داد، اما آنها بر عناد و لجاجت خویش هر چه بیشتر تأکید می‌کردند حضرت یونس ایشان را به عذاب قریب الوقوع دنیا بیم داد و چون عذاب خدا به تأخیر افتاد از ترس اینکه مبادا به باد تمسخر و استهزاء گرفته شود از میان آنها بیرون رفت و خود را از ایشان مستور کرد، شایان ذکر است از خشم قومش خود را مخفی

(۱) ذوالنون را به آن هنگام که خشناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی‌گیریم. در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد که پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی من از جمله‌ی ستمکاران شده‌ام* دعای او را پذیرفتم و وی را از غم رها کردیم و ما همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

کرد نه اینکه از خدا خشمگین باشد و سر به نافرمانی زند.

شیخ ابوالبرکات عبدالله نسفی در تفسیرش می‌گوید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا﴾ یعنی به یاد آور صاحب ماهی آنگاه که خشمگین از میان قومش بیرون رفت. «نون» یعنی ماهی بزرگ (نهنگ یا وال) به صورت مضاف‌الیه واقع شده است. ﴿إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا﴾ یعنی نسبت به قومش بی‌میل و ناراضی بوده، و مفهوم این که او از دست قومش خشمناک بوده این است که او با ترک کردن آنان، آنها را خشمناک کرد؛ زیرا می‌ترسیدند دیگر که یونس در میانشان نیست، عتاب و عذاب الهی بر آنها نازل نشود. روایت شده، از بس که یونس قوم خود را نصیحت و اندرز داده بود، خسته و دلتنگ شده بود. چون آنان، حرف‌ها و نصایح او نشنیده گرفتند و همچنان بر کفر خود باقی ماندند. آنگاه یونس از آنها متنفر و دل‌آزرده شد و آنها را ترک گفت و گمان برد که این کار جایز است. زیرا انگیزه‌ی او برای این کار جز خشم در راه خدا و کینه‌توزی بر علیه کفر و اهلش بوده است. در حالی که لازم بود صبر ورزد تا خداوند به او دستور هجرت می‌دهد. خداوند او را به شکم ماهی مبتلا کرد.^۱ آری خشم یونس از قومش بود نه از خدا، و عتاب خدا هم بخاطر بی‌صبری و خارج شدن او بدون اجازه‌ی خداوند از میان قومش بوده است. به همین خاطر است که خداوند به حضرت محمد ﷺ دستور می‌دهد بر تکذیب و کارشکنی‌های مشرکین صبر ورزد، بی‌صبری و ضیق صدر از خود نشان ندهد. چنانکه شأن یونس ﷺ با قومش چنین بود. آنجا که خداوند وی را به عنوان ضرب‌المثل (برای پیامبر) بیان می‌کند: ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ

(۱) تفسیر نسفی جلد سوم ص ۸۷.

مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾ (قلم: ۴۸-۴۹). جمله‌ی «لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ»^۲ (قلم: ۴۹). جواب «لولا» است و معلوم است که کلمه لولا در زبان عربی برای امتناع جواب به خاطر وجود شرط آمده است... و معنی این آیه‌ی کریم این است: اگر خداوند بوسیله اجابت دعا بر او انعام نمی‌کرد و عذر او را نمی‌پسندید از شکم ماهی به فضا پرتاب نمی‌شد و همواره مذموم و نکوهش شده در آنجا می‌ماند. اما خداوند بر او رحم کرد و از شکم ماهی بیرونش آورد لکن بجای مذموم واقع شدن مورد تکریمش قرار داد.

و در آیه‌ی «فَظَنَّ أَنْ لَّنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ»^۳ (انبیاء: ۸۷). ابن عباس رضی الله عنه فرمود: واژه‌ی «نقدر» برگرفته از قدر است نه از قدرت، روایت شده روزی حضرت ابن عباس رضی الله عنه بر حضرت معاویه رضی الله عنه داخل شد. معاویه گفت: امشب در خواب دیدم که در طلاطم امواج دریا قرار گرفته بودم و از آن نجات پیدا نکردم مگر بوسیله‌ی شما. ابن عباس فرمود معنای این چیست؟ آیه فوق را تلاوت کرد سپس گفت: آیا امکان دارد پیغمبر خدا گمان ببرد خداوند بر او قدرت ندارد؟

ابن عباس رضی الله عنه گفت: «نقدر» از قدر است نه قدرت، و معنایش چنین است: گمان برد که بخاطر تخلف و نافرمانی و خروجش بدون اجازه ما بر او شدید نخواهیم گرفت و در آیه «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ» (طلاق: ۷). و آیه «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ

(۱) در برابر فرمان پروردگارت شکبیا باش و همسان یونس مباش که با دلی پرکینه و اندوه، خدا را به فریاد خواند* اگر نعمت و رحمت پروردگارش به یاریش نشتافته و به دادش نرسیده بود حتماً به بیرون افکنده میشد و نکوهیده در بیابان برهوت رها می‌گردید.

(۲) حتماً به بیرون افکنده میشد و نکوهیده در بیابان برهوت رها می‌گردید.

(۳) گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم.

عَلَيْهِ رِزْقُهُ، فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ﴿١٦﴾ (فجر: ۱۶). واژه قدر در هر دو به معنی ضیق و تنگی است نه قدرت و بدین گونه اشکال فوق برطرف شد، والله اعلم.

آیا رسول خدا (محمد ﷺ) خطا کرده؟

فرستاده‌ی بزرگوار خدا حضرت محمد ﷺ نیز همانند سایر پیغمبران از گناه و معاصی معصوم بوده است، خداوند متعال او را تحت عنایت و حمایت خویش قرار داده، لذا امکان ندارد مخالفت امر خدا از او واقع یا مرتکب گناهی استحقاق عقوبت شده باشد.

اما بعضی اوقات از روی اجتهاد خلاف افضل را انجام می‌داد که خداوند او را مورد عتاب و توبیخ قرار می‌داد... که جزو گناه و عصیان تلقی نمی‌شود. بلکه از قبیل یادآوری بر انجام اکمل و بهتر است. هرچند انجام دادن خلاف افضل برازنده شأن و منزلت انبیاء نبوده و بنابه تعبیر بعضی که: «حسنات ابرار سیئات مقربین است» استحقاق مؤاخذه و سرزنش را پیدا می‌نماید.

هم اکنون به بیان بعضی از نصوص قرآنی می‌پردازیم که رسول خدا ﷺ در آنها مورد نکوهش واقع شده است. سپس دیدگاه حق را پیرامون آنها بیان می‌نمائیم. چنانکه به بیان نصوص دیگری می‌پردازیم که از ظاهر آنها برمی‌آید حضرت محمد ﷺ به مخالفت و نافرمانی خدا برخاسته و معنی آنها را در روشنایی دیدگاههای ائمه تفسیر و قرآن و سنت بیان خواهیم کرد. با استمداد از خداوند می‌گوییم.

نص اول: ﴿مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُتَخَبَّرَ فِي الْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۚ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ ﴿٧﴾ لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ

(۱) و ما زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تن و کم نماید خواهد گفت: پروردگارم مرا خوار و زبون داشته است.

سَبَقَ لَمَسْكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ (انفال: ۶۸-۶۷).

نص دوم: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ﴾ (توبه: ۴۳).

نص سوم: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿٦٩﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٧٠﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي ﴿٧١﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الْذِكْرَى ﴿٧٢﴾﴾ (عبس: ۴-۱).

نص چهارم: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ ۖ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا ﴿٧٣﴾ وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذَا لَا ذَقْنُكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾﴾ (اسراء: ۷۵-۷۳).

نص پنجم: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ۚ إِنَّ اللَّهَ

(۱) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای آخرت می‌خواهد و خداوند عزیز و حکیم است* اگر حکم سابق خدا نبود عذاب بزرگی در مقابل چیزی که به شما می‌رسید.

(۲) خدا تو را بیمارزد! چرا به آنان اجازه دادی پیش از آنکه برای تو روشن گردد که ایشان راستگویند و یا بدانی که چه کسانی دروغگویند.

(۳) چهره در هم کشید و روی برتافت* از اینکه نابینایی به پیش او آمد* تو چه می‌دانی، شاید او خود را پاک و آراسته سازد* یا اینکه پند گیرد و اندرز بدو سود برساند.

(۴) نزدیک بود کافران تو را از آنچه به تو وحی کرده‌ایم منصرف گردانند جز قرآن را به ما نسبت دهی و آنگاه تو را به دوستی گیرند* در این صورت عذاب دنیا و عذاب آخرت را چندین برابر به تو می‌چشانیم سپس در برابر ما یار و یآوری نمی‌یافتی.

كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾ (احزاب/ ۱-۲).

نص ششم: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ ۚ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ﴾ (یونس: ۹۴).

نص هفتم: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِغَايَةٍ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ ۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ (انعام: ۳۵).

نص هشتم: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۚ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ

(۱) ای پیغمبر! بترس از خدا و از کافران و منافقان اطاعت مکن. بیگمان خداوند آگاه دارای حکمت است* از چیزی پیروی کن که از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود، بیگمان خداوند از کارهایی که انجام می‌دهید بس آگاه است.

(۲) اگر درباره‌ی چیزی که بر تو نازل شده است، در شک و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو کتابهای آسمانی را می‌خوانده‌اند. بیگمان حق از سوی پروردگارت برای تو آمده است و از زمره‌ی مترددان مباش.

(۳) اگر روگردانی ایشان از تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری و دلیلی برای ایشان بیاوری ولی اگر خدا بخواهد آنان را بر هدایت جمع خواهد کرد سپس از زمره‌ی کسانی مباش که نمی‌دانند.

الْظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾ (انعام/۵۲).

نص نهم: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ﴿١﴾ لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢﴾﴾ (فتح: ۱-۲).

نص دهم: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾﴾ (احزاب: ۳۷).

ملامت درباره‌ی اسیران بدر

آیه اول که مضمون آن حکایت از ملامت رسول خدا دارد و در نگاه اول از آن چنین فهم می‌شود که رسول خدا ﷺ به مخالفت با امر مولی برخاسته و کاری کرده که خداوند بدان راضی نیست و شاید بعضی از نادانان گمان ببرند که رسول خدا مرتکب گناه و انجام فعل حرام گردیده و در مقابل امر خدا سر به عصیان بر افراشته که این

۱) کسانی را مران که سحرگاهان و شامگاهان خدای را فریاد می‌خوانند و منظورشان او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است اگر آنان را برانی، از زمره‌ی ستمگران خواهی بود.

۲) ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم* هدف این بود خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشد و نعمت خود را بر تو تمام نماید و به راه راست هدایتت فرماید.

۳) زمانی را که به کسی که خداوند بدو نعمت داده بود، می‌گفتی: همسرت را نگاهدار و از خدا بترس، تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد ما او را به همسری تو درآوردیم. تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند فرمان خدا باید انجام بشود.

چنین مورد ملامت و توبیخ قرار گرفته است.

اما در واقع مسئله چنین نیست که می‌پندارند، بلکه رسول خدا با بعضی از یارانش پیرامون اسرای بدر به مشاوره برخاست. سپس از باب اجتهاد، رأی اکثریت را ترجیح داد و قبول کرد در قبال اخذ فدیة به آزادی آنها تن در دهد. اما در واقع این حکم خلاف احسن و اولی بود چون مصلحت دعوت و اسلام ایجاب می‌کرد فدیة را از آنها قبول نکند بلکه خون ایشان را بر زمین ریزد تا شوکت و اقتدار مشرکین هر چه بیشتر تضعیف گردد و اراده‌شان رو به سستی رود و موجبات عزت، نصرت مسلمین هر چه بیشتر فراهم گردد. بویژه از این جهت که این جنگ اولین برخورد نظامی اسلام و کفر به شمار می‌رفت.

اینک به بیان بعضی از روایات و اقوال پیروان تفسیر به مآثور پیرامون نزول این آیه می‌پردازم.

۱- ترمذی حاکم و بیهقی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که:

«بعد از پایان یافتن جنگ بدر اسیران را آوردند. حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: ای رسول خدا اینها قوم و فامیل خودت هستند، از جان ایشان درگذر، شاید خداوند توبه آنها را بپذیرد. اما عمر رضی الله عنه فرمود: تو را تکذیب، سپس بیرون کردند و به جنگ تو آمدند آنها را گردن بزن.

عبدالله پسر رواحه گفت: دره‌ای را مملو از هیزم کنید بعد هیزم‌ها را آتش بزنید و ایشان را در آن بیاندازید.

عباس که این سخن را شنید گفت: تو صله رحم را قطع کرده‌ای.

پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد و در جواب ایشان چیزی نگفت: بعضی گفتند: رأی ابوبکر را می‌گزیند برخی گفتند: رأی عمر را، بعداً فرمود: خداوند قلب گروهی را آن چنان نرم می‌نماید که نرمتر از شیر می‌شود و قلب گروهی را چنان سخت می‌گرداند که سخت‌تر از سنگ می‌شود.

ای ابوبکر مثل تو همانند مثل ابراهیم علیه السلام است که فرمود: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ (ابراهیم: ۳۶). و همانند مثل حضرت عیسی است که فرمود: ﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲ (مائده: ۱۱۸).

مثل تو ای عمر، همانند مثل حضرت نوح است که فرمود: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا﴾^۳ (نوح: ۳۶). و همانند مثل موسی است که فرمود: ﴿رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾^۴ (یونس: ۸۸). سپس فرمود: شما فقیر هستید هیچیک از ایشان از دست شما خلاص نشود مگر بوسیله فدیة یا گردن زدن. عبدالله گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله جز سهیل پسر بیضاء زیرا شنیده‌ام علیه اسلام به فحاشی پرداخته. رسول الله سکوت کرد. عبدالله گوید از فرط شرمندگی ترسیدم از آسمان سنگ بر سرم ببارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: مگر سهیل پسر بیضاء... خداوند آیه ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

(۱) هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس از من نافرمانی کند تو که بخشاینده و مهربانی.

(۲) اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت کنی چرا که تو چیره و توانا و حکیمی.

(۳) پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.

(۴) پروردگارا! اموالشان را نابود گردان و بر دل‌هایشان محکم کن، تا ایمان نیاورند مگر آنگاه که به عذاب دردناک گرفتار آیند.

﴿انفال: ۶۷﴾^۱ فرو فرستاد.

امام احمد و مسلم از حدیث ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که:
 «چون تعدادی از آنها را در روز بدر به اسارت درآوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ابوبکر و عمر فرمود: نظرتان درباره‌ی اینها چیست؟»
 ابوبکر فرمود: اینها پسر عمو و جزو عشیره‌ی ما هستند به نظر من آنها را در قبال اخذ فدیة آزاد کن علیه کفار یاری دهنده‌ی ما خواهند بود و امیدواریم خداوند به اسلامشان هدایت کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابن خطاب نظر شما چیست؟
 گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر من با نظر ابوبکر یکی نیست. به نظر من اجازه بده آنها را گردن بزنیم، به علی اجازه بده گردن برادرش عقیل را بزند و به من اجازه بده گردن فلان فامیل نزدیکم را بزنم و فلان را اجازه بده فلان فامیلش گردن بزند چون اینها سران و بزرگان کفر هستند.

رسول خدا رأی ابوبکر را پذیرفت و از رأی من استقبال نکرد، اما روز بعد دیدم رسول خدا و ابوبکر هر دو گریه می‌کنند... گفتم: ای رسول خدا چرا تو و همراهت گریه می‌کنید؟ تا من هم به گریه افتم یا خود را با شما به گریه اندازم؟!
 رسول خدا فرمود: به خاطر پیشنهاد یاران تو به گریه افتاده‌ام که آنها را در مقابل فدیة آزاد کنم چون عذاب ایشان به من پیشنهاد شده و خداوند آیه زیر را بر من فرو فرستاده ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثَخَّرَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ

(۱) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید. در صورتی که خداوند سرای آخرت می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است.

عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۖ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾^۱ (انفال: ۶۷).

این حدیث شریف دلالت می‌کند که، آنهایی که رأی به اخذ فدیة دادند بیشتر از مخالفین آن بوده‌اند و بدین علت حضرت ابوبکر در اول آنها آمده، چون اولین کسی بود در این مورد، مورد مشاوره قرار گرفت چنانچه بزرگترین و محبوبترین آنها نزد رسول الله بود.

این ملامت شدید از جانب خدا برای رسول خدا و یاران گرانقدرش به قصد تعلیم و تنبیه ایشان بوده تا در امور خود دقیق بوده و همواره اکمل و افضل را انتخاب نمایند. خداوند متعال خواهان عزت اسلام است. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما در مقام تفسیر آیه ﴿مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُشْخَبَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۖ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲ (انفال: ۶۷). می‌فرماید: این واقعه مربوط به روز بدر بود، تعداد مسلمانان در آن روز ناچیز بود و چون عدد آنها کثرت یافت و شوکتشان فزونی گرفت آیه ﴿فَإِمَّا مَثًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً﴾^۳ (محمد: ۴). فرود آمد. و اختیار اسیران را به رسول و مسلمانان واگذار کرد اگر بخواهند آنها را بکشند یا به بردگی بگیرند یا در مقابل فدیة آزاد نمایند. این آیه اشاره دارد که این تصمیم از روی اجتهاد و مشاوره رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب بوده و حکمت ازلی خداوند بر این سبقت گرفته که مؤمنان را به خاطر اشتباهات اجتهادی مورد مؤاخذه قرار ندهد، به

(۱) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید. در صورتی که خداوند سرای آخرت می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است.

(۲) هیچ پیغمبری حق ندارد که اسیران جنگی داشته باشد. مگر آنگاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید. در صورتی که خداوند سرای آخرت می‌خواهد، و خداوند عزیز و حکیم است.

(۳) آن گاه پس از آن آنان را به احسان یا به فدیةای رها کنید.

همین خاطر است که در دنباله‌ی این آیه می‌فرماید: ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱ (انفال: ۶۸).

ملامت بخاطر اجازه‌ی منافقین

و اما آیه‌ی دوم این است: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ﴾^۲ (توبه: ۴۳). در این آیه چیزی که بر وقوع ذنب از رسول خدا دلالت کند وجود ندارد. بلکه مسئله از این قرار است که خداوند حضرت محمد ﷺ را به خاطر اجازه دادن به گروهی از منافقان در عدم خروج به سوی جهاد مورد ملامت قرار داده، آنگاه که نزد او رفتند و اظهار ناتوانی کردند رسول الله هم آنها را اجازه داد و آنگاه عتاب خدا متوجه او شد.

سفیان پسر عیینه گوید: لطف و مهربانی خدا را نگاه کنید، قبل از نکوهش بر گناه، اشاره به عفو می‌نماید.

عمرو پسر میمون می‌گوید: رسول خدا قبل از اینکه از خداوند دستور بگیرد اقدام به انجام دو کار کرد: یکی اجازه‌ی منافقین و دیگری فدیة گرفتن از اسیران بدر. در نتیجه خداوند بر هر دو او را ملامت کرد.

بعضی از مفسران عقیده دارند در این آیه هیچ اشاره‌ای به ملامت وجود ندارد تا چه رسد به اینکه اشاره به وقوع گناه از او باشد. زیرا خداوند از باب توقیر و احترام برای فرستاده‌اش سخن با او را به دعا شروع کرده، چنانچه کسی خطاب به فرد محترمی بگوید: خداوند تو را ببخشد پیرامون کار من چه کرده‌ای؟! یا خداوند از تو راضی باد چرا به نزد ما نیامدی؟ امام رازی و بغوی میل به این تفسیر داشته‌اند.

(۱) اگر حکم سابق خدا نبود عذاب بزرگی در مقابل چیزی که به شما می‌رسید.

(۲) خدا تو را پیامرزد، چرا به آنان اجازه دادی؟ پیش از آنکه برای تو روشن گردد که ایشان راست‌گویند و به این که چه کسانی دروغ‌گویند.

اما زمخشری در تعبیر از عفو خدا از رسولش دچار اسائه ادب شده و می‌گوید: جمله‌ی «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ»^۱ (توبه: ۴۳). کنایه از وقوع جنایت است چون عفو همواره مرادف جنایت می‌باشد. لذا معنی آیه چنین می‌شود: خطا کردی و مرتکب عمل زشتی شدی، و جمله‌ی چرا به ایشان اجازه دادی؟ برای مکنی عنه می‌باشد و معنایش چنین است: چرا به آنها اجازه دادی از همراهی تو در جهاد تخلف ورزند لازم بود در مسئله اجازه تائی ورزی تا حقیقت امر بر تو کشف شود.

صاحب تفسیر المنار در این زمینه تعبیری بسیار لطیف و زیبای دارد که گوشه‌ای از آنرا بازگو می‌کنیم:

«بعضی از مفسرین به ویژه زمخشری، دچار اسائه ادب شده، واژه‌ی عفو خدا از رسول را در این آیه به وجه بی‌ادب تفسیر کرده‌اند. در حالی که بر آنان لازم بود منتهای ادب و احترام با او را از آن یاد بگیرند چون پروردگار و خدای او قبل از اشاره به گناه تصریح به عفو نموده است که منتهای احترام و تکریم را می‌رساند. گروه دیگری چون فخر رازی از جهت دیگر دچار غلو شده خواسته اند اثبات نمایند که عفو بر گناه دلالت ندارد بلکه غایت آن این است که خداوند بر انجام خلاف الأولى او را مورد ملامت قرار داده است. سپس گوید: واژه ذنب در لغت مترادف معصیت نیست، بلکه شامل هر عملی که ضرر در برداشته باشد یا منفعت و مصلحت در آن فوت شود می‌گردد. ذنب: از ذنب الدابة برگرفته شده. با توجه به این معفو عنه فوت مصلحت منصوص در آیه است که همانا تبیین صادقین و علم به کاذبین است»^۲.

بنابراین اجازه معاتب علیه از باب اجتهاد، و در امری که نصی پیرامون آن وجود ندارد داده شده که وقوع آن از انبیاء علیهم السلام جایز است و در این موارد معصوم نیستند. چون عصمت متفق علیه مربوط به تبلیغ وحی و عمل به مقتضای آن است. محال

(۱) خدا تو را بیامرزد.

(۲) تفسیر منار جزء ۱۰ صفحه ۵۴۱ - ۵۴۲.

است پیغمبری در آنچه از خدا نقل می‌کند یا به او نسبت می‌دهد دروغ بگویند یا خود عملاً با وحی به مخالفت برخیزد.

علمای اصول تصریح کرده اند که وقوع خطا در اجتهادات شخصی پیامبران نیز جایز است اما خداوند آنها را بر آن تأیید نمی‌کند، بلکه صواب را برای ایشان بیان، و روشن می‌نماید. در نهایت آنچه ایشان مرتکب شده‌اند مخالفت با حزم و احتیاط است، لطف خداوند بر بندگان و رسولان بشیر و نذیرش ایجاب می‌کند از آن درگذرد و قبل از بیان آن اشاره به بخشیدن آن نماید...

نص سوم: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۖ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾^۱ (عبس: ۱-۲).

آنهایی که معتقد به وقوع گناه از انبیاء هستند به ظاهر این آیه تمسک جسته‌اند و گفته‌اند: عصمت از گناه بر آنها واجب نیست این فهم و برداشت از معنای آیه غلط است. از دقت در سبب نزول آن به وضوح فهم می‌شود که رسول خدا مرتکب خطا نگشته بلکه خلاف اولی را عمل کرد که خداوند متعال او را متنبه و بر آن ملامت کرد، ابن جریر طبری از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند:

«در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با عتبه‌ی پسر ربیع، ابوجهل پسر هشام، عباس پسر عبدالمطلب مشغول گفتگو بود و بر پذیرش اسلام از سوی آنان تأکید می‌ورزید. نابینای موسوم به «عبدالله پسر ام مکتوم» از راه رسید و فریاد برآورد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیاتی از قرآن بر من بخوان. و از آنچه خداوند به تو یاد داده به من یاد ده. رسول خدا صلی الله علیه و آله از او رو برتافت و در مقابله‌ی حالت اخم به خود گرفت و متوجه سایرین شد آیات ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۖ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾^۲ (عبس: ۱-۲) بر او فرود آمد. چون این آیات فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مورد تکریم و احترام شایان قرار داد و

(۱) چهره در هم کشید و روی برتافت* از اینکه نابینایی به پیش او آمد.

(۲) چهره در هم کشید و روی برتافت* از اینکه نابینایی به پیش او آمد.

گفت: کارت چیست؟ چه چیز تو را به اینجا کشانده؟ و هرگاه از پیش او می‌رفت می‌گفت: کاری نداری؟ ابن جریر گوید: تصریح به ذکر ناپینایی به خاطر زیادت انکار است گویی بخاطر ناپینا بودن از او روگردان شده در حالی که شایسته بود بر او ترحم ورزد و مورد تکریم و احترام پیشترش قرار دهد.^۱

از دقت در سبب نزول آن معلوم است که رسول خدا با سران قریش مشغول بود و بر دعوت آنها پافشاری می‌کرد چون اگر آنها اسلام را می‌پذیرفتند سایر مردم از ایشان پیروی می‌کردند و در همین حالت ناپینایی بر او وارد می‌شود اما بخاطر امری مهمتر از توجه به او خودداری می‌ورزد خداوند او را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهد و بیان می‌دارد که اهم و اولی توجه به ناپینا است نه اشراف قریش.

امام فخرالدین رازی گوید: قائلین به وقوع گناه از انبیاء به این آیه تمسک جسته و گفته‌اند: چون خداوند او را بر این کار ملامت کرده، انجامش معصیت به شمار می‌رود. اما این برداشت دور از حق به نظر می‌رسد. و بیان کردیم که اگر مسئله‌ی تقدیم اشراف و ثروتمندان بر فقیران در کار نمی‌بود (که شایسته جایگاهی و نبوت رسول خدا نمی‌باشد) آنچه او انجام داد بعنوان واجب عینی جلوه می‌کرد بنابراین عمل او حمل بر ترک احتیاط و ترک افضل می‌شود که گناه به شمار نمی‌رود.^۲

ابن حزم هم در جواب گفته است: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۖ اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی﴾^۳ (عبس: ۱-۲) در شرایطی فرود آمد که گروهی از اشراف در کنار او نشسته بودند و رسول خدا بر اسلام آوردن ایشان طمع داشت، ولی دانست اگر آنها اسلام را بپذیرند، سایر مردمان زیادی آنرا خواهند پذیرفت و دین ظاهرتر می‌شود و می‌دانست که آن

(۱) به تفسیر طبری سوره‌ی عبس مراجعه شود.

(۲) به تفسیر کبیر رازی مراجعه شود.

(۳) چهره در هم کشید و روی بر تافت* از اینکه ناپینایی به پیش او آمد.

مرد نابینا از دست نمی‌رود و می‌تواند در فرصت دیگری سؤالات خود را مطرح کند، این بود از باب اجتهاد از او روگردان شد و اجتهادش در راستای تقویت دعوت و نصرت قرآن بود اما خداوند او را مورد ملامت قرار داد چون اولویت در توجه کردن به مرد نابینای نیکوکار متقی بود تا این معاندین، می‌بایست به خاطر او از دعوت ایشان دست بکشند.

نص چهارم: این گفته الهی است: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَٰنَا إِلَيْكَ لِيَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ ۖ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا ۚ وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدَتْ تَرَكُنْ إِيَّاهُمْ شَيْئًا قَلِيلًا ۚ﴾^۱ (اسراء: ۷۳-۷۴). ظاهر این آیات می‌رساند که رسول خدا ﷺ محبت و میل خفیفی برای مشرکین از خود بروز داد و این در مقام تبلیغ دعوت دینی گناهی بزرگ و نابخشودنی به شمار می‌رود. اما مسئله به هیچ وجه از این قرار نبوده. در بیان سبب نزول این آیه آمده که قبیله ثقیف (که در طایف اقامت داشتند) به پیغمبر گفتند: دین تو را نمی‌پذیریم مگر اینکه در مقابل آن چیزی به ما بدهی که بوسیله‌ی آن بر سایر اعراب فخر بورزیم و مکلف به انجام نماز و جهاد و ادای زکات باشیم و در رباخواری آزاد باشیم و اگر اعراب گفتند: چرا چنین کرده‌ای؟ بگویی: خداوند به من دستور داده... در حالی که ثقیف به برآورده شدن خواسته خود دل بسته بودند و طمع در پذیرش مشروط خود داشتند آیه ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ﴾^۲ (اسراء: ۷۳) بر رسول خدا ﷺ فرود آمد.

در اینجا معلوم است که رسول خدا در مقابل تقاضای ایشان جوابی نداده است.

-
- (۱) نزدیک بود کافران (با نیرنگ‌های فراوان و نیروهای زور و زر) تو را از آن چه به تو وحی کرده‌ایم منصرف سازند، تا (در عمل، حکم) خبر قرآن را به ما نسبت ندهی و آنگاه تو را به دوستی گیرند و اگر ما تو را استوار و پا بر جای (برحق) نمی‌داشتیم، دور نبود که اندکی به آنان بگرایی.
- (۲) نزدیک بود کافران تو را از آنچه به تو وحی کرده‌ایم منصرف گردانند.

آنها پیشنهادات خود را مطرح و منتظر جواب مثبت بودند اما حاشا از رسول خدا که تسلیم این دعوت باطل شود.

ابن کثیر رحمه الله گوید: «در این آیه خداوند از تأیید و عصمت پیغمبر و مصونیت او از شر اشرار و کید فجار خبر می‌دهد و بیان می‌دارد که متولی امر او خدا است و او را حواله هیچ یک از مخلوقاتش نمی‌کند. و ناصر و مؤید دینش فقط خدا است و او را بر دشمنانش در شرق و مغرب زمین پیروز خواهد نمود».

نص پنجم: در نص پنجم ﴿يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ^۱ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۲﴾ (احزاب: ۱). چیزی که دلالت بر وقوع گناه از رسول خدا بکند وجود ندارد. بلکه روی سخن در این آیه، متوجه امت است که در قالب مخاطب واقع شدن رسول الله عرضه شد. منظور از نبی امت اوست، چنانچه پادشاه مملکت خطاب به فرمانده نیروهای مسلح می‌گوید: با دشمن مسامحه مکن و به جنگ با آنها تا تسلیم شدن ادامه بده اما بچه‌ها، زنان و پیر مردان را مکش و در مقابل دشمن از خود فرع و ترس بروز مده... پادشاه در این نصایح فرمانده نیروهای مسلح را مخاطب قرار داده در حالی که منظورش سربازان و لشکریان است. در این آیه نیز خداوند به رسول الله گوشزد می‌کند، لکن منظورش امت است و از خاتمه‌ی آیه که به صیغه‌ی جمع می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۳﴾ این امر معلوم است. چنانچه نظیر آن در سوره طلاق آمده و می‌فرماید: ﴿يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ^۴﴾ (طلاق: ۱). در این آیه نیز خطابی که متوجه رسول خدا است در واقع خطاب به همه‌ی امت است.

(۱) ای پیغمبر! بترس از خدا، و از کافران و منافقان اطاعت مکن بی‌گمان خداوند آگاه دارای حکمت است.

(۲) ای پیغمبر! وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید آنان را در وقت فرارسیدن عده طلاق دهید.

علاوه بر این اگر خطاب را حمل بر رسول خدا کنیم باز هم از آن فهم نمی‌شود که رسول خدا قصد اطاعت از کفار و منافقین را بدل راه داده یا مرتکب معصیتی شده باشد تا خداوند او را مأمور به تقوا نماید. بلکه خداوند او را از مکر و کید کافران و منافقان برحذر داشته و او را از نیات خبیث دروغ ایشان آگاه کرده است روایت شده که ابوسفیان و عکرمه پسر ابوجهل و ابوالأعور اسلمی (طبق قرار و پیمان قبلی) به خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و به او پیشنهاد کردند از تحقیر خدایان ما دست بردار و بگو: آنها می‌توانند شافع و سودمند واقع شوند در مقابل ما نیز از تحقیر خدای تو دست می‌کشیم. این پیشنهاد بر پیامبر و مؤمنان سخت آمد و حضرت عمر (که در آن جلسه حاضر بود) قصد کشتن آنها را نمود. این بود که این آیه فرود آمد.

روایت شده اهل مکه از محمد ﷺ خواستند از دعوت خود دست بردارد در مقابل نیمی از اموال خود را به او بدهند. منافقان و یهودیان مدینه نیز او را تهدید می‌کردند آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ^۱ «يَتَأَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» ^۲ (احزاب: ۱).

نص ششم: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» ^۳ (یونس: ۹۴).

(۱) جویر اخراجش کرده و در اللباب آنرا آورده.

(۲) ای پیغمبر! بترس از خدا، و از کافران و منافقان اطاعت مکن بی‌گمان خداوند آگاه دارای حکمت است.

(۳) اگر درباره‌ی چیزی که بر تو نازل کرده‌ایم، در شک و تردید هستی، از کسانی سؤال کن که قبل از تو کتابهای آسمانی را می‌خوانده‌اند. بیگمان حق از سوی پروردگارت برای تو آمده است و از زمره‌ی مترددان مباش.

در این آیه کریمه چیزی که بر وجود شک برای رسول خدا در مسئله وحی دلالت کند وجود ندارد بلکه از باب فرض و تقدیر (که جزو عادت اعراب بود) فرموده: اگر در مسئله وحی مشکوک هستی... چنانکه اعرابی به پسرش می‌گوید: اگر پسر من هستی بخیل مباش، بر مبنای این فرض معنای آیه چنین می‌شود: اگر فرضاً در اخبار و داستان پیغمبران پیشین که بر تو فرستاده‌ایم. (همچو ابراهیم و نوح و...) مشکوک هستی از علمای اهل کتاب سؤال کن! چون ایشان بر این مطلب مطلع و گواهند. بنابراین هدف بیان اطلاعات و آگاهی اخبار به مسئله است نه توصیف رسول به شک و گمان. لذا ابن عباس رضی الله عنه فرمود: قسم به خدا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای یک لحظه هم مشکوک نگردید و از هیچ یک از آنان سؤال نکرد. روایت شده چون این آیه فرود آمد رسول الله فرمود: نه مشکوک هستم و نه سؤال می‌کنم!^۱

در تفسیر محاسن التأویل آمده: اثبات شک برای رسول الله به هیچ وجه از این آیه فهم نمی‌شود چون ذکر «إِنْ» شرطیه در جمله مقتضی وقوع آن نمی‌باشد چنانچه گویند: اگر عدد پنج جفت باشد قابل تقسیم به دو عدد مساوی است در حالیکه معلوم است که پنج زوج نیست.. بنابراین فلسفه و سراسر استدلال به این آیه تقویت دلیل است تا بر یقین و اطمینان قلبی و آرامش سینه او بیفزاید. هدف تحقق مضمون داستان است و استشهاد بر آن از کتب گذشتگان است. هدف بیان تصدیق قرآن بر حقانیت آن است هدف توصیف اخبار به داشتن علم راسخ به ما انزل الله و تعریض به مشرکین است... بعضی گفته‌اند: اصل خطاب متوجه رسول الله اما مراد غیر او می‌باشد چنانکه گویند: «خطابم با توست، همسایه گوش کن» با این تفسیر معنایش چنین می‌شود: ای شنونده اگر در حقانیت آنچه بر زبان پیغمبر خود فرو فرستاده‌ایم مشکوک هستید از اهل کتاب سؤال کن. در تأیید این معنی آمده: «قُلْ يَتَأَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ

(۱) به تفسیر طبری جزء ۱۱ ص ۱۶۸ مراجعه شود.

دِیْنِیْ فَلَا أَعْبُدُ إِلَّا الذِّیْنَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَیْکِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِیْ یَتَوَفَّکُمْ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ﴿۱۰۴﴾^۱ (سوره یونس/۱۰۴).^۲

نص هفتم: ﴿وَإِنْ كَانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ أُسْطِطِعْتَ أَنْ تَبْتَغِیْ نَفَقًا فِی الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَاءِ فَتَأْتِیْهِمْ بِعَیَاةٍ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهَدٰی ۚ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْجَاهِلِیْنَ﴾^۳ (انعام: ۳۵).

در این آیه چیزی که بر وقوع گناه از رسول خدا دلالت ورزد، وجود ندارد تا خداوند او را بر آن مورد ملامت و نکوهش قرار داده باشد. بلکه خداوند خواسته سختی تکذیب او از سوی مشرکین را بر قلب پیغمبر ﷺ تخفیف دهد و او را از حقیقت درون آنان مطلع گرداند که اگر محمد ﷺ تمامی آیات و شواهد را بر ایشان عرضه بدارد باز ایمان نمی‌آورند تا عذاب خدا را به چشم خود نبینند. حضرت ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول خدا ﷺ بر ایمان آوردن همه‌ی انسانها حریص بود. خداوند بدو خبر داد به تو ایمان نمی‌آورند مگر کسانی که از قبل خداوند در ذکر اول، سعادت آنها را اراده کرده باشد.^۴ لهذا خداوند بدنبال این آیه می‌فرماید ﴿إِنَّمَا

(۱) بگو: ای مردمان! اگر درباره‌ی آئین من در شک و تردید هستید من کسانی را که به جز خدا می‌پرستید نمی‌پرستم و لیکن خداوندی را می‌پرستم که شما را می‌میراند و به من دستور داده شده است که از زمره‌ی مؤمنان باشم.

(۲) محاسن التأویل قاسمی جلد ۹ ص ۳۳۹۶.

(۳) اگر روگردانی ایشان از تو برای تو سخت و سنگین است، چنانکه می‌توانی نقبی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری و دلیلی برای ایشان بیاوری ولی اگر خدا بخواهد آنان را بر هدایت جمع خواهد کرد سپس از زمره‌ی کسانی مباش که نمی‌دانند.

(۴) رجوع کنید به تفسیر ابن کثیر جلد ۲ ص ۱۴۱.

يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٣٦﴾ (انعام: ۳۶).
منظور از مَوْتَى؛ کفار و مشرکانی هستند که ایمان نمی‌آورند و دعوت حق را استجابت نمی‌نمایند.

این آیه به روشنی دلالت می‌کند بر اینکه محمد ﷺ به شدت بر اسلام آوردن قومش اصرار می‌ورزید و اگر می‌توانست نشانه و آیه‌ای از زیر زمین یا از بالای آسمان فرود آورد، تا به آنها قناعت بدهد، می‌آورد، چون دلش به شدت برای ایشان می‌سوخت و خواهان ایمان ایشان بود خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (توبه: ۱۲۸).

نص هشتم: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انعام: ۵۲).

خداوند متعال در این آیه او را ﷺ بر حذر داشته، نکند خواسته مشرکین را در طرد مسلمانان مستضعف اجابت کند، در این آیه چیزی که بالفعل بر طرد آنها دلالت کند وجود ندارد. بلکه خداوند نص پیشنهاد آنها به رسول الله را بازگو می‌کند، سپس او را از تسلیم خاسته‌ی آنان بر حذر می‌دارد.

(۱) تنها کسانی وحی پذیرند که گوش شنوا دارند و خداوند مردگان برمی‌انگیزد و سپس از زنده شدن به سوی او برگردانده می‌شوند.

(۲) بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] به مؤمنان رئوف مهربان است.

(۳) کسانی را مران که سحرگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند منظورشان او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است اگر آنان را برانی، از زمره‌ی ستمگران خواهی بود.

ابن جریر از ابن مسعود روایت می‌کند: سران قریش بر رسول الله عبور کردند صهیب بلال عمار خباب و... در خدمت او بودند گفتند: ای محمد، آیا به این ضعفاء از قومت تن در داده‌ای؟ و آیا از میان ما خداوند بر اینها منت نهاده؟ آیا ما پیرو اینها شویم؟ در صورتی که ایشان را از خود برانی تو را پیروی خواهیم کرد این آیه: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱ (انعام: ۵۲).^۲

بعد از این روشن است که رسول الله این ضعفاء را از خود نرانده، بلکه وقتی این مشرکان آمدند. بخاطر همبستگی قلب مشرکان جهت ایمان‌آوری، خواست آنها را از مجلس خود دور کند اما خداوند او را از اجرای این قصد برحذر داشت و به او فکر کرد این ضعفاء را هم مجلس خود قرار دهد چنانکه در سوره کهف آمده: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾^۳ (کهف: ۲۸).

(۱) کسانی را مران که سحرگاهان خدای را به فریاد می‌خوانند منظورشان او است. نه حساب ایشان بر تو است و نه حساب تو بر آنان است اگر آنان را برانی، از زمره‌ی ستمگران خواهی بود.

(۲) محاسن التأویل صفحات ۳۳-۲۳.

(۳) با کسانی مباش که صبحگاهان و شامگاهان ندای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند، او را می‌طلبند و چشمانت از ایشان برای جستن حیات دنیوی برنگردد، و از کسی فرمان مبر که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است و کار و بارش افراط و تفریط بوده است.

نص نهم: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^۱ (فتح: ۱).

امام ابن کثیر می‌گوید: منظور از فتح مبین صلح حدیبیه است؛ زیرا از برکات آن خیر فراوانی نصیب مسلمانان گردید و مردم به امنیت دست یافتند و زمینه بهم رسیدن و گفتگو میان مسلمانان و کفار فراهم گردید و دایره‌ی علم سودمند، و ایمان گسترش یافت.

ابن القیم می‌گوید: صلح حدیبیه مقدمه‌ی پیروزی عظیمی بود که در سایه آن مردم به امنیت دست یافتند، با هم به گفتگو نشستند، بر سر اسلام به مناظره پرداختند، مسلمانانی که تا آن روز اسلام خود را در مکه مخفی نگاه داشته بودند آن را آشکار کردند و مشرکان بسیاری از برکت این فتح عظیم به اسلام روی آوردند؛ لذا خداوند آن را فتح مبین نام نهاده است.^۲

منظور از گناه نامبرده در آیه ترک افضل و اولی است. ابومسعود در تفسیرش می‌گوید: ﴿مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ حمل بر تمامی اموری می‌شود که رسول خدا ﷺ از باب انجام خلاف الأولى اقدام به ارتکاب آنها نموده است. اینکه خداوند این اعمال را گناه نامیده است، به نسبت مقام بزرگوار آن حضرت بوده است. در تفسیر الواضح آمده است: مراد از گناهان گذشته و آینده پیامبر ﷺ (در آیه‌ی مذکور) مواردی است که وی (در حالی که از معصیت خدای خود معصوم است) برخلاف افضل و اکمل انجام داده است، لذا به نسبت مقام وی، آن موارد، از قبیل «خوبی‌های نیکوکاران به مثابه‌ی بدی‌های مقربین است» می‌باشد. گفته‌اند: منظور چیزی است که از دید و همت عالی او گناه تلقی می‌شود ولو در واقع و نفس الامر گناه نباشد و شاید اضافه کردن واژه ذنب به ک «ذنبک» اشاره به این معنی دارد.^۳

(۱) ما برای تو فتح آشکاری فرا ساخته‌ایم.

(۲) زادالمعاد ابن القیم جوزی مبحث غزوه حدیبیه.

(۳) رجوع کنید به تفسیر الواضح حجازی ص ۳۹ جلد ۲۶.

نص دهم: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۗ﴾ (احزاب: ۳۷).

بعضی از افراد ضعیف الایمان دل مریض خواسته‌اند شبیهاتی پیرامون ازدواج رسول خدا با زینب دختر جحش که همسر مولی و پسر خوانده رسول خدا «زید» پسر حارثه بود راه اندازند و ازدواج با او را دال بر عدم عصمت او تلقی نمایند. آنها پنداشته‌اند رسول خدا هم زینب را دید شیفته و دل‌باخته او شد سپس عشق خود را آشکار نمود تا به ناچار زید او را طلاق داد و رسول خدا او را عقد نمود. و پنداشته‌اند ملامت و سرزنش موجود در این آیه مربوط به عشق پنهانی او به زینب است.

این عده افترای عظیمی تراشیده می‌گویند: رسول خدا از کنار خانه زید رد شد، زید در خانه نبود زینب را دید و چیزی از «عشق» او در دلش افتاد گفت: سبحان مقلب القلوب. زینب تسبیحات او را شنید و آن را برای زید نقل کرد. آنگاه زید به دلش افتاد که او را برای رسول خدا طلاق دهد و... از مزاعم و توهمات که مستشرقین آنها را دست آویز و وسیله‌ی تهاجم علیه شخصیت و آبروریزی رسول قرار داده‌اند و جز معدود روایات اسرائیلی (راه یافته به کتب تفسیر) سند دیگری بر آن ندارند. مرحوم ابوبکر ابن العربی در بیان پوچی این روایات گوید:

(۱) زمانی را که به کسی که خداوند بدو نعمت داده بود و تو نیز بدو لطف کرده بودی می‌گفتی: همسرت را نگاهدار و از خدا بترس. تو چیزی را در دل پنهان میداشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد و از مردم می‌ترسی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد ما او را به همسری تو در آوردیم. تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند فرمان خدا باید انجام بشود.

«تفصیل موضوع آن چنان که ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده چنین است: شنیدیم این آیه در رابطه با زینب بنت حجش فرود آمده مادرش (امیمه دختر عبدالمطلب) عمه‌ی رسول خدا بود، رسول خدا خواست او را به عقد زید پسر حارثه (مولایش) درآورد زینب را این ازدواج ناخوشایند آمد. اما به پیشنهاد رسول خدا موافقت کرد. رسول الله او را به عقد زید درآورد بعداً خداوند از راه (الهام و وحی) به او فهماند که زینب جزو همسران اوست. رسول خدا شرم می‌کرد زید را امر به طلاق زینب نماید و همواره بین زینب و زید آتش اختلاف مشتعل بود. رسول خدا به او دستور داد از خدا بترسد و همسر خود را در قبضه نکاح خود نگاه دارد و از عیبجویی و ملامت مردم می‌ترسید که بگویند: با همسر پسرخوانده‌اش ازدواج کرده پیرامون این حادثه آیه: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^۱ (احزاب: ۳۶)، فرود آمد.

علی پسر حسین گوید: خداوند به پیغمبر خبر داد که زینب جزو همسران او خواهد شد، چون زید نزد رسول خدا از همسرش دهان به شکایت گشود و رسول خدا فرمود: از خدا بترس و همسر خود را در قبضه نکاح نگاه دار. خداوند او را ملامت کرد: فرمود: من به تو اطلاع داده‌ام او جزو همسران تو خواهد بود اما تو چیزی را که خداوند آشکار کننده آن است مخفی و پوشیده نگاه می‌داری.

آنچه رسول خدا مخفی نگاه داشته بود حب زینب نبود چنانکه برخی از افتراء جویان پنداشته‌اند. بلکه آنچه مخفی داشته بود مسئله‌ی ازدواج با زینب بخاطر حکمت و فلسفه عظیمی (ابطال قاعده جاهلی پسرخواندگی) بود.

رسول خدا ﷺ بیمناک بود منافقین این عمل را بهانه تبلیغ علیه او قرار دهند و بگویند: محمد ﷺ با همسر پسرخوانده خود ازدواج کرده.

(۱) هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند.

شیخ حجازی در التفسیر الواضح گوید: «جای تأسف است که اقوالی به کتب تفسیر راه یافته و به اکابر علماء نسبت داده می‌شوند در حالی که خداوند هم می‌داند که ساحت مقدس این بزرگواران از این سموم اسرائیلی و موضوعات یهودی مبرا است. از جمله‌ی این اقوال سخنی است که از شأن افراد عادی بدور است تا چه رسد به اشرف مخلوقات حضرت محمد ﷺ که به گواهی تمامی خلائق صادق و دارای اخلاق حمیده بوده است.

نظری سطحی به تاریخ زینب و شرایط او برای ازدواج با زید نشان می‌دهد که سوء معاشرت او با زید ناشی از اختلاف شدید آنها به خاطر اجتماعی بود، زیرا زینب اشراف زاده و زید برده‌ی آزاد شده بود. خداوند بدین علت او را به ازدواج با زید امتحان کرد تا ریشه تعصبات جاهل را از بیخ و بن برکند و بنای شرف و عزت را فقط (تقوی) قرار دهد. زینب ناخوش آیند جسم خود را تسلیم زید نمود اما روحش با او بیگانه بود.

رسول خدا ﷺ زینب را از بچه‌گی می‌شناخت چون دختر عمه‌اش بود و هیچ مانعی سر راه دست رسی به او وجود نداشت؟ چگونه انسانی چون رسول الله به زنی در حالت دوشیزگی علاقه و رغبت نشان نمی‌دهد لکن در دوران شوهرداری به او رغبت پیدا می‌کند؟!

خیر، ای جماعت! در آنچه می‌گویید تعقل ورزید و بدانید چه می‌گویید و مطالب را بدون تشویش و تبیین درک کنید. بنگر آنها می‌گویند: آنچه محمد ﷺ مستورش می‌داشت عشق زینب بود لذا مورد ملامت واقع گردید. آیا هیچ احدی بخاطر عدم تجاهر به عشق همسر همسایه‌اش مورد عتاب واقع می‌شود؟

اما حقیقت این است که این ازدواج در مرحله اول امتحانی برای زینب و برادرش بود چون به کراهت به این ازدواج تن در دادند. در نهایت امتحان شدیدی برای رسول خدا ﷺ؛ چون به ازدواج با او مأمور شد و از عواقب آن کاملاً مطلع بود، زیرا زینب

تحت عقد مولی و پسرخوانده‌اش زید بود. اما حکمت اقتضاء می‌کرد رسومات جاهلی (از جمله تحریم ازدواج با زن پسرخوانده) از میان برداشته شود و ازدواج با آن همانند ازدواج با همسر پسر تلقی نگردد. ﴿لَکِیْ لَا یَكُوْنَ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِیْ اَزْوَاجٍ اَدْعَیَاہِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْہُنَّ وَطَرًا وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُوْلًا﴾^۱ (احزاب: ۳۷).

آنچه پیغمبر در درون خود مخفی نگاه می‌داشت ناخوش آیندی از این ازدواج بود، این بود که در اجرای فرمان مولا و پروردگار خود تعلل می‌ورزید و از عواقب عکس‌العمل مردم به ویژه منافقین بیمناک بود و بر این تأخیر و سستی در اجرای فرمان خدا مورد ملامت قرار گرفت نه ازدواج با زینب^۲. می‌گوییم: در این رابطه، این آیه کاملاً صریح است. چه، این آیه ذکر کرده که به زودی خداوند، آنچه را که رسول ﷺ در دل نهان کرده، آشکار و ظاهر خواهد ساخت، ﴿وَتُخْفِیْ فِیْ نَفْسِکَ مَا اللّٰهُ مُبْدِیْہِ﴾ بنابراین، خداوند چه چیزی را ظاهر ساخته؟ آیا عشق پیامبر به زینب را ظاهر ساخته؟! خیر، آنچه که ظاهر ساخته، همان تصمیم و اراده‌ی پیامبر ﷺ برای ازدواج با اوست. زیرا خدای تعالی به او وحی کرده که زینب همسرش خواهد گشت. به همین خاطر، خدای باری تعالی، صراحتاً از آن چیزی که رسول ﷺ آن را در نفسش پنهان ساخته بود، پرده برداشت و فرمود: ﴿فَلَمَّا قَضٰی زَیْدٌ مِنْہَا وَطَرًا زَوَّجْنٰکَہَا﴾.

این چنین تمامی افتراها و مزاعم افتراء جویان بر ملا شده و در مقابل براهین قاطعه و حجج دامغه تاب مقاومت از دست می‌دهند؛ براهینی که بر عصمت رسول خدا ﷺ گواهی می‌دهند.

(۱) تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند فرمان خدا باید انجام بشود.

(۲) تفسیر واضح جلد ۲۲ ص ۱۲

فصل چهارم: داستان انبیاء

۱- فلسفه‌ی داستان پیامبران

۲- اهداف داستان در قرآن

۳- چرا داستانهای قرآنی تکرار شده‌اند؟!

۴- نمونه‌های از تکرار داستان در قرآن

داستان انبیاء

تاریخ انبیاء، تاریخ شکوه و عظمت و جلال، و زندگی آنها زندگی جهاد و مبارزه است و انسانها، هر چه قوی و توانمند باشند، باز هم از پی بردن به شأن و منزلت رفیع آنان عاجز و ناتوان هستند و نمی‌توانند به رفعت شأن و کمال اخلاق و بی‌توجهی و پارسایی در دنیا و فداکاری در راه خدا و در جهت اعتلای کلمه الله و تبلیغ دعوت و نشر رسالت حق و... ایشان برسند. سراسر تاریخ ایشان، سلسله‌ای از زندگی سخت، مبارزه خستگی ناپذیر علیه دشمنان خدا و حق و دشمنان انسانیت در هر زمان است!

به راستی تاریخ ایشان سراسر شرافت و مملو از انواع جانبازی و قهرمانی‌ها است سراسر زندگی آنان نشان از صبر و شجاعت بی‌نظیر است و بندرت می‌توان نمونه آن را در زندگی رهبر یا فرمانده یا مصلحی جستجو کرد، چون ایشان پرورش یافته خدا بودند زیر نظر و حمایت او پرورش یافتند، سراسر زندگیشان پر از جهاد علیه باطل و مقاومت در ورای حق، صبر در هنگام شداید و تحمل اذیت در راه خدا بود.

خداوند عظیم‌الشان عزم و اراده آن چنان پولادینی به ایشان ارزانی داشته بود که قوی‌ترین مردان حتی کوههای سر به فلک کشیده در مقابل آن ناتوان جلوه می‌کردند. به راستی در هر زمانی مایه افتخار و شایسته رهبری ملت‌ها بودند.

بشریت راه خیر و سعادت را گم کرده و تاریکی جهل و نادانی خیمه‌ی خود را بر زندگی انسان برافراشته بود. آنگاه خداوند متعال به وسیله‌ی بعثت پیغمبران گرامی در صدد اصلاح آن برآمد.

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لَعَلَّ الْيَكُونِ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾^۱

(نساء: ۱۶۵)

فلسفه داستان انبیاء

هدف اساسی از بازگویی و بررسی داستان انبیاء جز این نیست که، مصلحان و دعوتگران مسلمان از سیره عطرآگین ایشان به مثابه‌ی چراغی روشن استفاده کرده و در روشنایی آن در کانال و جاده هدایت خدایی به حرکت درآیند و راهی را که ایشان پیموده‌اند بپیمایند و آنها را در تمامی اعمال و کردار الگوی خود قرار دهند و سرمشق زندگی شان این پیغمبران بزرگوار باشند. هدف از بازگویی داستان پیغمبران تسلی قلب و تفریح آن نیست، بلکه هدف از آن پند و عبرت گرفتن است چنانچه قرآن کریم اشاره می‌کند ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۲ (یوسف: ۱۰۱). چنانچه در آیه‌ی دیگری اشاره می‌کند که لازم است با تفکر و تدبر و حرکت بر راه و روش انبیاء از سیره‌ی و داستان ایشان استفاده شود. ﴿فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۳ (اعراف: ۱۷۶). بویژه بر کسانی که در مقام دعوتگری قرار دارند لازم است هدف از دعوت انبیاء، تثبیت ایشان بر دعوت و تقویت اراده باشد و با اطلاع بر سیره انبیای اطهار صلوات الله وسلامه علیهم دریابند چه رنجها و سختی‌هایی در راه دعوت خویش تحمل کرده‌اند ﴿وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ

(۱) ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده رسان و بیم دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند.

(۲) به حقیقت در سرگذشت آنان، عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است.

(۳) پس داستان را بازگو کن بلکه بیندیشند.

وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾ (هود: ۱۲۰).

فواید داستانهای قرآنی

در قرآن هدف از بیان داستان، رسیدن به چند فایده عظیم است که آنها را در موارد زیر خلاصه کرده‌ایم.

- (۱) اثبات وحی و رسالت
 - (۲) اشاره به وحدت ادیان آسمانی
 - (۳) بیان هدف از دعوت پیغمبران
 - (۴) موضوع امتها در قبلا انبیای کرام
 - (۵) ارتباط وثیق بین شریعتها و ادیان
 - (۶) کمک به پیغمبران و نابودی تکذیب کنندگان
 - (۷) بیان قدرت خدا بر خوارق
 - (۸) فرجام خیر و صلاح و عاقبت شده فساد
- آنچه ذکر شد مهمترین هدف از داستانهای قرآنی به شمار می‌روند علاوه بر اینها فواید دیگری در بازگویی سیره انبیاء وجود دارد که در اینجا مجال ذکر آنها نیست. شایسته است در اینجا نظری به آنچه سید قطب شهید در کتاب «التصویر الغنی فی القرآن» به نگارش درآورد. بیاندازیم او تحت عنوان «القصة فی القرآن» می‌گوید: «داستانهای قرآن به منظور اهداف دینی خالص آمده‌اند و فواید فراوانی در بردارند که بازگویی همه‌ی آنها امکان ندارد. اثبات وحی، یگانگی خدا، اتحاد همه‌ی ادیان آسمانی در اساس، مظاهر قدرت خدا عاقبت خیر و شر، صبر و جزع، شکر و نافرمانی

(۱) این همه از اخبار پیغمبران بر تو فرو می‌خوانیم، کلاً برای اینست که بدان دلت را بر جای و استوار بداریم برای تو در ضمن این حق آمده است و برای مؤمنان پند و یادآوری مهمی ذکر شده است.

و فواید بسیار دیگر، از فواید دینی و اخلاقی، از جمله‌ی مسائل هستند که در داستانهای قرآنی مدنظراند، ما به هنگام بیان هدف از داستانهای قرآنی مهمترین و روشترین این اهداف را مد نظر داریم.^۱

اینک به تفصیل و توضیح آنچه بصورت مجمل در رابطه با هدف از داستانهای قرآنی بیان کردیم می‌پردازیم.

(۱) اثبات رسالت و وحی

یکی از اهداف مورد نظر در داستانهای قرآنی اثبات رسالت و وحی است یعنی دینی که پیغمبران آورده‌اند و مبلغ آن بوده‌اند صرفاً از وحی خدایی مایه گرفته است و آنها فرستاده خدا هستند. به ویژه نسبت به امر حضرت محمد ﷺ قرآن کریم بیان کرده که این داستانها به وحی خدا بوده و حضرت محمد هیچ نقشی در ایجاد و خلق آنها ندارد زیرا او بی‌سواد بود خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۲ (عنکبوت: ۴۸). و به هیچ وجه از رسول خدا نقل نشده که در کنار راهبان مسیحی یا احبار یهود نشسته و این داستانها را از ایشان اقتباس کرده باشد. وقتی این داستانهای جذاب و دلربا در رابطه با انبیای گذشته و امتهای ایشان و آنچه دامن‌گیر آنها شد که بعضی از این داستانها همچو داستان ابراهیم، یوسف و موسی در اوج جذابیت و دلربایی هستند، بر رسول خدا فرود آمد.

آمدن این داستانها در قرآن با این دقت و بیان محکم روشترین دلیل بر وحی بودن آنها می‌باشند. بسیاری از آیات قرآن به صورت واضح و آشکار در مقدمه یا متن

(۱) رجوع کنید به التصوير الغنی فی القرآن - سید قطب.

(۲) تو پیش از قرآن، کتاب نمی‌خواندی و با دست راست خود چیزی نمی‌نوشتی که اگر چنین می‌شد باطل‌گویان به شک و تردید می‌افتادند.

بعضی از داستانها به این هدف اشاره کرده‌اند، پرداخته‌اند برای مثال ﴿لَخُنْ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنَّ الْغَافِلِينَ﴾^۱ (یوسف: ۳). و این آیه ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَذَابَ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲ (هود: ۴۹).

۲) اشاره به وحدت ادیان آسمانی

یکی دیگر از اهداف داستانهای قرآنی بیان اتحاد و یگانگی همه‌ی ادیان آسمانی است، دین تمامی انبیاء از نوح تا محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) یکی بوده و مؤمنان همگی امت واحده هستند و خداوند واحد پروردگار همه است. بسیاری از داستان‌های پیامبران جمعاً در یک سوره وارد شده‌اند و به روش خاص به معرض نمایش گذاشته شده‌اند، تا این حقیقت واضح را تأیید کنند. در سوره‌ی انبیاء آمده: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ﴾^۳ (انبیاء: ۴۸-۴۹). ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنْ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ﴾^۴ (انبیاء: ۴۸-۴۹).

۱) ما از طریق وحی این قرآن، نیکوترین سرگذشتها را برای تو بازگو می‌کنیم و هرچند که پیشتر از زمره‌ی بی‌خبران بوده‌ای.

۲) این خبر و اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. نه تو و نه قوم تو پیش از این، آن را نمی‌دانستید. پس شکیبایی کن که سرانجام از آن پرهیزکاران است.

۳) ما به موسی و هارون فرمان دادیم جداسازنده و نوری و پند و اندرز پرهیزکاران* همان کسانی که از پروردگار در غیب و نهان می‌ترسند و از قیامت در هول و هراس بسر می‌برند.

إِبْرَاهِيمَ رُسُدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾ (انبیاء: ۵۱). ﴿وَلَوْ طَآءَاتَيْنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَخَيَّنَهُ مِنْ أَلْفَرِيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَاءٍ فَسِقِينَ﴾ (انبیاء: ۷۴).^۲ سپس بعد از ذکر نام (نوح، ایوب، اسماعیل، ادريس و زکریا) و توضیح رسالت آنان و تبیین دعوت ایشان می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء: ۹۲)^۳ و هدف از میان این داستان طولانی فقط همین جمله (اثبات یگانگی امت و دین همه‌ی آنها) است.

۳) بیان هدف از دعوت پیغمبران

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان این مطلب است که تمامی ادیان آسمانی دارای یک هدف بوده و به تبع این امر همگی پیغمبران بر یک مطلب و هدف تأکید کرده‌اند و همگی مردم را به سوی توحید و یگانگی خدا فراخوانده‌اند از اینجا است که در داستان آنها بر یگانگی خدا تأکید فراوان می‌شود و این مطلب بعنوان هدف اساسی دعوت ایشان تلقی می‌گردد.

در سوره اعراف می‌خوانیم:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَنْقُومِرَاعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِهِ﴾^۴

(اعراف: ۵۹)

(۱) ما هدایت و راهیابی را پیشتر در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و از او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم.

(۲) و به لوط شناخت و دانش عطا کردیم و او را از شهر و دیاری که کارهای زشت و پلید انجام می‌دادند رهایی بخشیدیم. آنان مردمان بدی بودند و سرکشی می‌کردند.

(۳) این ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید.

(۴) ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او بدیشان گفت: ای قوم من! برای شما جز خدا معبودی نیست.

﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۖ قَالَ يَنْفَوِّمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهِ غَيْرُهُ ۚ أَفَلَا تَتَّقُونَ

﴿۶۵﴾ (اعراف: ۶۵).

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا ۖ قَالَ يَنْفَوِّمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهِ غَيْرُهُ ۚ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۚ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ ءَايَةٌ ۖ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أََرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^۱ (اعراف: ۷۳).

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ۖ قَالَ يَنْفَوِّمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهِ غَيْرُهُ ۚ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۚ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ۚ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾^۲ (اعراف: ۸۵).

این عقیده توحید اصل مشترک همه ادیان و تمامی دعوت‌های انبیاء است و در داستان همه‌ی آنها بر این هدف خاص تأیید شده است.

(۱) هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود به قوم عاد گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید و جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟

(۲) صالح را به سوی قوم ثمود که خودش از آنان بود فرستادیم. صالح بدیشان گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید جز او معبودی ندارید. هم اینک معجزه‌ی بزرگی از سوی پروردگارتان برایتان آمده است و این شتر خدا است که بعنوان معجزه‌ای برای شما آمده است پس آن را بحال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرخد، و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان می‌گرداند.

(۳) شعیب را به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم بدیشان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که خدا و معبودی ندارید معجزه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آمده است. ترازو و پیمانه را به تمام و کمال بکشید و بپردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید و در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی نکنید. این کار به سود شما است اگر ایمان دارید.



۴) دیدگاه امتها در قبال انبیای کرام

یکی دیگر از اهداف داستانهای قرآنی اشاره به موضع اقوام و امتها در قبال دعوت آنها می‌باشد. تاریخ نشان می‌دهد که موضوع همه آنها تقریباً مشابه بوده است. زیرا هر پیغمبری که به فراخوانی قومش بسوی توحید پرداخته گروه گناهکاران و مستکبران در مقابل آنها موضع عناد و استکبار اتخاذ کرده و به تکذیب آنها پرداخته‌اند. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ ۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ۝﴾^۱ (فرقان: ۳۱). باری، در داستان پیامبران صیغه‌ی «نبوت» یک بود چنانکه صیغه تکذیب از طرف همه اقوام تقریباً یکی بوده است... برای مثال به فرموده خداوند در داستان نوح علیه السلام: ﴿قَالُوا يَنْتُحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ۝﴾^۲ (هود: ۳۲). و در داستان هود علیه السلام قرآن موضع قوم او را چنین بازگو می‌کند: ﴿قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ۝﴾^۳ (هود: ۵۴-۵۳). و در داستان صالح با قومش ثمود می‌خوانیم: ﴿قَالُوا يَصْلِحْ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ


(۱) اینگونه برای هر پیغمبری گروهی از بزهکاران را دشمن ساخته‌ایم و همین بس که خدای تو راهنما و یاور باشد.

(۲) گفتند: ای نوح! با ما جر و بحث کردی و جر و بحث را به دراز کشاندی اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی، به ما برسان.

(۳) گفتند: ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده‌ای و به خاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی‌کنیم و به تو ایمان نمی‌آوریم. چیزی جز این نمی‌گوییم که خدایان ما بلائی به تو رسانده است.

مُرِیِّ  (هود: ۶۲). و هکذا سایر انبیای کرام موضع اقوامشان در قبال دعوت آنها تفاوت چندانی با موضع اقوام پیشین نداشته است. و همگی در تمسخر و استهزاء به پیغمبران کرام مساوی بوده‌اند. ﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴾ (ذاریات: ۵۲).

۵) ارتباط وثیق ما بین تمامی شرایع و ادیان

یکی دیگر از اهداف داستان قرآنی بیان ارتباط محکم بین ادیان و شرایع آسمانی است بین آنها هیچ تصادم و اختلافی وجود ندارد و همگی از یک چشمه برآمده‌اند، هر پیغمبری مکمل شریعت و قانون پیغمبر قبل از خود بوده و به ایمان به رسالت او دعوت کرده‌است و این دلیل بر یگانگی مصدر تشریع (که همانا خداوند سبحان است) می‌باشد، لذا جایی برای اختلاف و نزاع بین پیروان ادیان وجود ندارد. خداوند فرموده: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ^ط كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ^ع اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴾ (شوری: ۱۳).

(۱) گفتند: ای صالح! پیش از این مایه امید ما بودی. آیا ما را از پرستش چیزهایی که پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ ما راجع بدانچه ما را بدان دعوت می‌کنی به شک و تردید عجیبی گرفتار آمده‌ایم!

(۲) همین گونه هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر اینکه گفته‌اند: او جادوگر یا دیوانه است.

(۳) خداوند آئینی را برای شما بیان داشتند و روشن نموده است که آن بوسیله نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم دین را پا برجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نوزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید بر مشرکان سخت گران می‌آید،

سپس به شیوه مخصوص بین دین پدر انبیاء (ابراهیم علیه السلام) و دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله رابطه برقرار می‌کند و همچنین بین دین محمد و دین انبیای بنی اسرائیل به این آیه قرآنی گوش فرا دهید: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ^(۱۸) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ^(۱۹)﴾ (اعلی: ۱۸-۱۹).

﴿وَمَا جَعَلْ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۚ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۚ هُوَ سَمَنُكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ۖ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾^۲ (حج/۷۸).

﴿إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۳) (آل عمران: ۶۸). خداوند سبحان از تمامی انبیاء عهد و پیمان گرفته که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورند و این دلیل بر وجود رابطه محکم بین ادیان آسمانی است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا ءَاتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ

خداوند هر که را بخواهد برای این دین بر می‌گزیند و هر که بسوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند.

(۱) این در کتاب‌های پیشین بوده است. کتاب‌های ابراهیم و موسی.

(۲) و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است آئین پدرتان ابراهیم است. خدا شما را قبلاً و در این مسلمین نامیده است تا پیغمبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردمان باشد پس نماز را بخوانید و زکات مال را بدر کنید و به خدا جنگ زنید که سرپرست و یاور شما اوست، و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و کمک کننده خوبی است.

(۳) سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نمودند و نیز این پیغمبر و کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و خدا سرپرست و یاور مؤمنان است.

جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنْصُرُنَّهُ^۱ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي^۲ قَالُوا أَقْرَرْنَا^۳ قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

(آل عمران: ۸۱).

۶) پیروزی پیغمبران و هلاک مکذبین

یکی دیگر از اهداف داستان انبیاء بیان پیروزی نهایی برای پیغمبران و هلاک مخالفان است و این دلیل تأیید دعوت ایشان از جانب خدا می‌باشد. بوسیله هلاکت مخالفین به آنها طیب خاطر می‌دهد و آنها را بر مخالفان برتری می‌دهد.

۷) بیان قدرت خداوند بر اعمال خارق العاده

یکی دیگر از اهداف داستانهای قرآنی، بیان قدرت خداوند بر خوارق می‌باشد خداوند از چگونگی آفرینش حضرت آدم و حضرت عیسی سخن به میان آورده که بر قدرت خارق العاده او ﷻ دلالت می‌کند. چون آدم بدون پدر و مادر و عیسی بدون پدر آفریده شده و حوا از پهلوی آدم آفریده گردید و تمامی اینها بر قدرت خارق العاده و قدرت بی نظیر او دلالت می‌نماید. به آیات جانبخش قرآن پیرامون آفرینش عیسی ﷺ گوش فرادهیم: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲ (آل عمران: ۵۹). و هم چنین داستان ابراهیم و پرنده‌های که ذبح کرد سپس خداوند آنها را زنده نمود، و داستان مردی که بر آن قریه گذر کرد که ساختمان

(۱) هنگامی که خداوند پیمان مؤکد از پیغمبران گرفت که چون کتاب و فرزاندگی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. گفت: آیا اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم. گفت: پس گواه باشید من هم با شما از زمرة گواهانم.

(۲) مسئله عیسی برای خدا، همچون مسئله آدم است که او را از خاک بیافرید.

و بناهایش بر هم فرو ریخته بود و خداوند او را صد سال بمیراند سپس زنده نمود. همگی این داستانها بر قدرت بی‌انتهای خداوند دلالت می‌نمایند و بیان می‌دارند.

۸) عاقبت خیر و نیکی و شر و فساد

یکی دیگر از اهداف مورد نظر در داستانهای قرآنی بیان سرانجام خوبی و بدی است همانند داستان فرزندان آدم (قابیل و هابیل) که در سوره مائده آمده ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱ (مائده: ۲۷). در این داستان آمده که قابیل چگونه به حقوق برادر خود تجاوز نمود و اقدام به کشتن او نمود تا آخر داستان که عدل الهی را بیان می‌دارد و همانند داستان سد مأرب و اصحاب الجنتين و اصحاب الأخدود و داستان اهل آن ده که در امنیت و آسایش می‌زیستند اما سر از نافرمانی درآوردند؛ تمامی این داستانها برای بیان سرانجام و عاقبت خیر و شر نیکی و بدی آمده است... علاوه بر این در برگزیده اهداف نصیحت‌گرای گرانمایی می‌باشند. ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾^۲ (غافر: ۵۱). و دقت شود در جزای عادلانه‌ای که برای مشرکین در نظر گرفته شده ﴿وَقُرُونٍ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ﴾^۳ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿۲۶﴾ فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَن أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَن أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَن

۱) داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته نشد. بیگمان تو را خواهم کشت! گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد!

۲) ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بپا می‌خیزند یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم.

حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٩﴾ (عنکبوت: ۳۹-۴۰).

علت تکرار داستانهای قرآنی

خداوند متعال از داستان انبیاء و پیغمبران بزرگوار به کرات سخن رانده و موعظه‌های فراوان و درس عبرت‌های زیاد را (که در سیره مطهر و زندگی شرافتمندانه آنها نهفته بوده) یادآور شده است. تا ما انسانها به ایشان تأسی بجویم و سیره معطر و اخلاق حسنه‌ی ایشان را سرمشق قرار دهیم و آنها همانند شمعی فروزان خود بسوزند و به دیگران تا ابد روشنایی ببخشند ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾^۲ (یوسف: ۱۱۱). داستان انبیاء در سوره‌های عدیدی ذکر شده است و علی الظاهر به صورت تکراری آمده‌اند، اما در این تکرار، حکمت‌هایی نهفته است و بر اعجاز قرآن کریم و حق بودن و خدایی بودن آن دلالت می‌نماید. قوی‌ترین فصحاء و بلغاء نمی‌توانند یک داستان را دو بار با دو الفاظ و قالب گوناگون و در انتهای فصاحت و بلاغت بازگو کنند و این از نشانه‌های اعجاز قرآن است که در بازگویی قصه‌ها تفنن به خرج داده و یک داستان را با الفاظ و

(۱) قارون و فرعون و هامان را موسی با دلایل و براهین روشن به سراغ آنان رفت، اما ایشان در زمین استکبار و برتری جویی کردند، ولی نتوانستند پیش گیرنده ما هر یک از اینها را به گناهانشان گرفتیم: برای بعضی از ایشان طوفان همراه با سنگریزه حواله کردیم و بعضی از ایشان را صدایی فرا گرفت، و برخی از ایشان را هم به زمین فرو بردیم و برخی دیگر را غرق کردیم، خداوند هرگز بدیشان ستم نکرده است و آنان خودشان به خویشتن ستم کردند.

(۲) به حقیقت در سرگذشت آنان عبرت برای همه‌ی اندیشمندان است یک افسانه‌ی ساختگی نبوده بلکه کتابهای پیشین را تصدیق و پیغمبران را تأیید می‌کند.

اسالیب گوناگون بازگو کرده است، سبحان الله از قدرت بی‌همتای خداوند که قرآن معجز را ﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۱ (نحل: ۸۹). فرو فرستاد و آن را وسیله هدایت و رحمت بشریت به ویژه مؤمنان قرار داد.

نمونه‌ای از تکرار داستان قرآنی

برای نمونه به یک مورد از داستان قرآنی که پرده از یک معنای واحد بر می‌دارد اما اسالیب گوناگون در آن به خرج داده شده اشاره می‌کنیم این داستان، داستان آدم علیه السلام است که در چندین جای قرآن تکرار شده و با اسالیب گوناگون از آن سخن به میان آمده است که به دو مورد اشاره کنیم تا آن اسلوب شفت‌انگیز در هر یک از این دو مورد مشاهده کنیم.

خداوند در سوره اعراف می‌فرماید: ﴿وَيَتَادُمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲ فَوسوسَ هُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ تَهُمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾^۳ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿فَدَلَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءُهُمَا وَطَفِقَا مَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۴ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۵ (اعراف: ۲۳-۱۹). و در سوره طه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكَةِ

(۱) بیانگر همه‌ی چیز.

(۲) ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و در هر کجا که خواستید بخورید ولی به این درخت، نزدیک نشوید از زمره‌ی ستمکاران خواهید شد * سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا عورات نهان از

أَسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿١٦﴾ فَقُلْنَا يَتَّعَدُمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١٧﴾ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿١٨﴾ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى ﴿١٩﴾ فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَّعَدُمُ هَلْ أَذُكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى ﴿٢٠﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا مَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿٢١﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿٢٢﴾ (طه: ۱۱۶-۱۲۲).

باری، داستانهای پیامبران و حوادث مربوط به امت‌ها، براساس این چنین شگفتی و اتفاق ذکر و تکرار شده‌اند، تا بر قدرت خداوند عالی مرتبه و حکیم دلالت نمایند.

دیده‌ی آنان را بدیشان نماید و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است، مگر بدان خاطر که دو فرشته می‌شوید و یا اینکه از زمره‌ی جاویدان خواهید شد* و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم* پس آرام آرام آنان را با مکر و فریب کشید هنگامی که از آن درخت چشیدند، عورات خویش بدیدند و شروع به جمع آوری برگهای بهشت کردند و آنها را بر خود افکندند. پروردگارشان فریادشان زد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است* و گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کرده‌ایم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.

۱) آنگاه را که به فرشتگان دستور دادیم: برای آدم سجده‌ی ببرید، پس سجده بردند مگر ابلیس که سرباز زد* آن وقت گفتیم: ای آدم! این دشمن تو و همسر تو است، پس از بهشت بیرون‌تان نکند که به رنج و زحمت خواهی افتاد* تو در آن نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌گرددی* و در آن تو نه تشنه می‌مانی و نه آفتاب زده می‌شوی* سپس شیطان آدم را وسوسه کرد گفت: آیا تو را به درخت جاودانگی و ملک فناپذیر رهنمود کنم. سرانجام هر دو نفر از آن خوردند آنگاه عورت خود را دیدند و شروع کردند به اینکه برگهای درختان بهشت را بر خود بیچند و بچسبانند بدین نحو آدم از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد* سپس پروردگارش او را برگزید، توبه‌اش را پذیرفت و رهنمودش کرد.

فصل پنجم: آدم به تصویر قرآن

۱- خلقت آدم ﷺ

۲- درس عبرت از خلقت آدم ﷺ

۳- آدم؛ ابوالبشر

۴- دلایل اولین مخلوق بودن آدم

۵- آیا نظریه داروین با قرآن متعارض است؟!

۶- پاسخ به نظریه‌ی داروین و اثبات بطلان آن

۷- مراحل گوناگون آفرینش آدم

۸- داستان قایل و هایل دو فرزند آدم

آدم به تصویر قرآن

آفرینش آدم ﷺ

داستان آدم در واقع داستان تمامی بشریت است و زندگی او زندگی تمامی هستی (از روزی که خداوند قصد آبادانی دنیا را کرده و اراده فرموده بوسیله پیدایش انسان زندگی نیز کامل شود) می‌باشد.

داستان آفرینش آدم، داستان زندگی از بدایت تا نهایت است داستان وجود و ظهور انسان بر این کره خاکی است، داستان زمانهای طولانی و نسلهای مختلف است داستان نسلهایی است که مدتی بر این کره زندگی کرده سپس از آن کوچ کرده‌اند و این همه آثار و علایم را از خود به یادگار گذاشته‌اند.

تلك آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا إلى الآثار

این است آثار ما که بر (هویت) ما دلالت می‌کند بعد از ما نیز به (دیگر) آثار بنگرید.

درس عبرت از آفرینش آدم

آفرینش آدم از گل سپس ادامه نسل اندر نسل ذریه‌ی او تنها یک مسئله‌ی عادی و طبیعی نبوده است. بلکه موضوعی بسیار مهم و شایان توجه می‌باشد. زیرا مظاهر قدرت خداوند در آن تجلی کرده است و عظمت خدایی نهفته در جمله «كُنْ فَيَكُونُ» که منتهای «ابداع» و «اعجاز» را می‌رساند، در آن جلوه‌گر است. اگر تمامی زمینیان جمع شده دست بدست هم دهند قادر به آفریدن مگس یا

پشه‌ای نمی‌باشند تا چه رسد به آفرینش انسانی عاقل سمیع و دارای ادراک و بصیرت!! ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (مؤمنون: ۱۴).

منشأ این کار، قدرت برتر الهی است که آفریده‌ها را از عالم نیستی و عدم به جهان هستی به وجود می‌آورد و از ضعیف قوی، از سکون حرکت می‌آفریند، روح در کالبد موجود جامد و بی‌روح می‌دمد، گل ساکن را به حرکت وامی‌دارد و خاکستر را به زبان می‌آورد از موجود جامد انسان سوی و مستقیم را در زیباترین صورتهای می‌آفریند.

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾^۱ (روم: ۲۰).

این همان «آدم» و آن همان نسلش است. بلکه این داستان وی و داستان تمامی نظام آفرینش است. موجودی که خداوند او را از گل آفرید سپس نسل او را از نطفه‌ی آب کم ارزش بی‌مقدار بیافرید و او را در روی زمین خلیفه قرار داد و هستی را مسخر او نمود، آری او را خلیفه خدا قرار داده با این توصیف به هیچ عنوان شایسته و زینده شأن انسان نیست در روی زمین تکبر ورزد به نافرمانی خدا برخیزد و مالکیت را از او غصب کرده روی آن با خدا به نزاع پردازد و درست به خود جرأت عصیان و سرکشی بدهد. به راستی جای تعجب است انسانی که تا دیروز معدوم بود و از وی خبری نبود امروزه لب به انکار خدا بگشاید!! آیا عصمت نسبت کسی که وجودش دلیل بر وجود خداوند است، نعمتهای خداوند را انکار نماید و نادیده بگیرد؟ ﴿قُتِلَ

الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ۚ ﴿٤﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ۚ ﴿٥﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ۚ ﴿٦﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ۚ ﴿٧﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ۚ ﴿٨﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ ۚ ﴿٩﴾ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ ۚ

(۱) یکی از نشانه‌های خدا این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسانها پراکنده گشتید.

﴿٢٣﴾^۱ (عبس: ۱۷-۲۳). جای تعجب است کسانی با این وصف، آیات خداوند را که هر حرکت در هستی گواهی بر وحدانیت اوست انکار نمایند!

عجب از کسانی که چشم خود را در قبال این حقایق بسته و نور درخشان خورشید حقیقت را نادیده انکارند و گوشهای خود را کر کنند تا صدای شگفت‌انگیز هستی را نشنوند.

چه حقیقتی روشن است آیه ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾^۲ (حج: ۴۶). و چه زیبا گفته شاعر:

فيا عجباً كيف يعصي الإله	أم كيف يجحده الجاحد؟
والله في كل تحريكه	وتسكينة أبداً شاهد
وفي كل شيء له آية	تدل على أنه واحد

یعنی:

شگفتا از کسی که خداوند را انکار و یا معصیت می‌کند

حال آنکه ذره‌های جهان هستی بر یگانگی او گواهی می‌دهند

آیا داستان آدم داستانی عجیب نمی‌باشد؟! ... آیا وجود انسان در این هستی روشن‌بینی و توجه بیشتری را از او مطالبه نمی‌کند؟! آیا آفرینش او از خاک و گل مستلزم ایمان و یقین نمی‌باشد؟! ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ ﴿خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ﴾ ﴿٦﴾

(۱) کشته باد انسان چه خدانشناس و ناسپاس است. خدا او را از چه چیز می‌آفریند. او را از نطفه ناچیزی می‌آفریند و قوت و قدرت بدو می‌بخشد. سپس راه را برای او آسان می‌کند. بعد او را می‌میراند و وارد گورش می‌کند. سپس هر وقت خواست او را زنده می‌گرداند هرگز هرگز انسان دستوری که از خدا بدو داده است هنوز که هنوز است انجام نداده است.

(۲) این چشمها نیستند که کور می‌شوند و بلکه این دل‌های سینه‌ها هستند که نابینا می‌شوند.

خَرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ (طارق: ۵-۸).

آدم اولین انسان

قرآن کریم از آفرینش آدم بعنوان اولین مخلوق (انسان) روی زمین سخن رانده، پس آدم ابوالبشر و اصل عالم است و تمامی ساکنان زمین به او نسبت داده می‌شوند، قبل از او مطلقاً انسانی وجود نداشته، اما ملائک قبل از او بوده‌اند چنانچه جن قبل از او وجود داشته‌اند، لذا چون حکمت خداوند بر آفرینش انسان تعلق گرفت به ملائک فهماند که نسلی از همین انسان پدید خواهد آمد؛ در روی زمین اقدام به خون ریزی و فساد خواهد کرد. ملائک به تعجب افتاده و از حکمت او، در آفرینش این انسان، سؤال کردند، این آیهی قرآن مشیر به این حقیقت است. ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾﴾ (بقره: ۳۰).

علامه قرطبی در تفسیر «الجامع لأحكام القرآن» در مورد این آیه می‌گوید: به یقین می‌دانیم که ملائکه جز آنچه خداوند به ایشان یاد می‌داد نمی‌دانستند و در سخن بر او پیشی نمی‌گرفتند ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ﴾^۲ (انبیاء: ۲۷) پس چگونه به

(۱) انسان باید بنگرد از چه چیزی آفریده شده است. او از آب جهنده‌ی ناچیزی آفریده شده است. آبی که از میان استخوان پشت و استخوان سینه بیرون می‌آید. بیگمان خداوند قادر است که بار دیگر انسان را برگرداند.

(۲) زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که در زمین، فساد و تباهی راه می‌اندازد. خون می‌ریزد، (خدا) گفت: من حقایق را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

(۳) آنان (آنقدر مؤدب و فرمانبردارانه که هرگز) در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند.

خود اجازه دادند جمله ﴿أَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا﴾^۱ (بقره: ۳۰) را بر زبان جاری کنند؟ جواب این است که ملائکه قبلاً فساد و تبه‌کاری و خونریزی جن را دیده بودند، زیرا قبل از آفرینش آدم زمین محل اقامت ایشان بود آنها فساد بر پا کرده، خون ریختند. خداوند لشکریانی از ملائکه بر آنها فرستاد. آنها را قلع و قمع و پراکنده کوه‌ها و دریاها نمودند. بنابراین جمله ﴿أَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا﴾ من باب استفهام محض آمده لاغیر.

آیا این خلافت هم از قماش و نوع خلافت جن‌ها خواهد بود یا خیر؟ بعضی گفته‌اند: خداوند به ملائکه فهمانید که از نسل آدم قومی مفسد و خونریز پا به عرصه وجود می‌نهند لذا دهان به این سؤال گشودند. و سؤال ایشان یا از باب تعجب از استخلاف عاصی بود؟ یا از سر تعجب از جرأت عصیان خدا به خود دادن که از خلیفه سر بزنند؟ سخن قرطبی تمام شد؛ آن هم با اندکی تصرف. بر این اساس باید بفهمیم که سؤال ملائکه به منظور خرده‌گیری از نظام آفرینش یا مشیت و اراده‌ی خداوند نبوده است، بلکه به منظور آگاه شدن از فلسفه‌ی آفرینش (آدم) صورت گرفته است. زیرا ملائکه از فرمان خداوند، هیچگاه سر باز نمی‌زنند و نمی‌توان مخالفت و امتناعی را برای آنها تصور کرد.

دلایل اولین انسان بودن آدم

نصوص قرآنی مؤید اولین انسان بودن حضرت آدم عليه السلام هستند و قبل از آفرینش آدم انسانی وجود نداشته است. علاوه بر قرآن سایر کتب آسمانی بر این امر گواهی می‌دهند و شواهد فراوان از ملل گوناگون دست به هم داده‌اند و بی‌چون و چرا مدعی اولین انسان بودن آدم هستند.

۱) آیا در زمین کسی را بوجود می‌آوری که در زمین به فساد می‌پردازد.

شواهد قرآنی

۱- تکرار بانگ بر بشر در قرآن بعنوان فرزندان آدم مانند:

﴿يَبْنَىٰٓ ءَادَمَ لَا يَفْتَنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَٰتِهِمَا ۚ إِنَّهُ يَرَٰكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ۚ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَآءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾﴾^۱ (اعراف: ۲۷).

﴿يَبْنَىٰٓ ءَادَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَٰتِكُمْ وَرِيشًا ۚ وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ۚ ذَٰلِكَ مِّنْ ءَايَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾﴾^۲ (اعراف: ۲۶).

﴿يَبْنَىٰٓ ءَادَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾﴾^۳ (اعراف: ۳۱).

۲- خداوند خبر داده که همگی انسانها از یک اصل هستند.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ۖ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ

۱) ای آدمیزادگان شیطان شما را نفریبید به همانگونه که پدر و مادرتان را (فریفت) و از بهشت بیرونشان کرد و لباسشان را از (تن) ایشان بیرون ساخت تا عورتشان ورا بدیشان نماید شیطان و همدستانش شما را می بینند در صورتی که شما آنها را نمی بینید ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته ایم که ایمان نمی آورند.

۲) ای آدمیزادگان ما لباسی برای شما درست کرده ایم که عورات شما را می پوشاند و لباس زینتی را اما بدانید که لباس تقوا و ترس از خدا بهترین لباس است این از نشانه های خدا است تا بندگان متذکر شوند.

۳) ای آدمیزادگان در هر نمازگاه و عبادتگاهی خود را بیارائید و بخورید و بنوشید ولی اسراف و زیاده روی نکنید که خداوند مسرفان و زیاده روی کنندگان را دوست ندارد.

رَقِيبًا ﴿١﴾ (نساء: ۱).

مقصود از نفس واحد جز آدم، کسی نیست و منظور از همسرش حوا است و مقصود از آن اصل آفرینش است چون آنها اصل (نظام) آفرینش هستند. این آیه بیان کرده که خداوند مردان و زنان بسیاری از این دو آفریده است که بعد از توالد و تناسل در جهان پراکنده شده‌اند.

۳- قرآن یادآور شده که همه انسانها از پدر و مادری به طریقه ازدواج بوجود آمده‌اند. به جز آدم که او را به دست خود از گِل آفریده سپس روح خود را در او دمیده است. چنانچه گوید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي خَلَقْتُ بَشَرًا مِّن صَلَٰصِلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴿٢٩﴾﴾ (حجر: ۲۸-۲۹). و در داستان امتناع ابلیس از سجده گوید: ﴿قَالَ يٰٓأَبَلٰٓئِسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيدَيَّ ۖ أَتَسْتَكْبِرُتْ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٥﴾﴾ (ص: ۷۵). و فرماید: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُۥ ۖ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسٰنِ مِن طِينٍ ﴿٧٦﴾ ثُمَّ جَعَلَ

(۱) ای مردمان از پروردگارتان بهره‌زید پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسر را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت و از خدایی بهره‌زید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بهره‌زید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید زیرا که بیگمان خداوند مراقب شما است.

(۲) آن زمان را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من از گل خشکیده فراهم آمده از گل سیاه شده پدیده‌ای انسان را می‌آفرینم پس آنگاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح خود در او دمیدم در برابرش به سجده افتید.

(۳) فرمود: ای ابلیس چه چیز تو را باز داشت از اینکه سجده ببری برای چیزی که من آن را مستقیماً با قدرت خود آفریده‌ام آیا تکبر ورزیده‌ای یا اصلاً از متکبران بوده‌ای.

دَسَلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾ (سجده: ۷-۸). سلاله برگرفته از «سُلَّ» به معنی استخراج چیزی از چیز دیگری است، گویند: «سَلَلْتُ الشَّعْرَ مِنَ الْعَجِينِ» یعنی مو را از خمیر بیرون کشیدم. نطفه هم سلاله است؛ چون از پشت بیرون می‌جهد (اقتباس از قرطبی).

۴- تصریح به ذکر نام آدم و اینکه او ابوالبشر است و این در حدیث شفاعت روایت شده در صحیحین، است: «مردم (در قیامت) به دنبال شفیع می‌گردند تا برای آنها شفاعت کند و آنها را از شدت و هول آن روز نجات بخشد. به سوی آدم می‌روند و از او طلب شفاعت می‌نمایند و به او می‌گویند: ای آدم تو ابوالبشر هستی، خداوند تو را با دست خویش آفریده و روح خود را در تو دمیده و ملائکه را مأمور سجده برای تو کرده و تو را در بهشت اسکان داده است. آیا شرایط حاد و وضعیت ناگوار ما را نمی‌بینی؟ آیا نزد خدا برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ گوید: نفسی، نفسی به سوی غیر من بشتابید...».

آیا نظریه داروین با قرآن در تعارض است؟!

از مجموعه‌ی نصوص فوق‌الذکر (کتاب و سنت) بطلان نظریه «نشوء و ارتقاء» داروین که به زعم خود اصل انسان را به سلاله‌های دیگر و نشأت گرفته از اصول دیگر سوای حضرت آدم نسبت می‌دهد، به خوبی روشن می‌شود. او عقیده دارد اصل و منشاء پیدایش انسان به باکتری کوچکی برمی‌گردد که در سطح آب پدید آمد، سپس تبدیل به حیوان کوچکی گردید. این حیوان کوچک بتدریج ارتقاء و تکامل یافت و تبدیل به قورباغه شد سپس تکامل پیدا کرد و به میمون مبدل گردید سرانجام آن

(۱) آن کسی است که هرچه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آفرید* سپس خداوند ذریه‌ی او را از عصا به آب ضعیف ناچیزی آفرید.

میمون حالت تمدن و اجتماعی به خود گرفت و به انسان مبدل گردید. با توجه به این تکامل تدریجی انسان از دیدگاه داروین یک میمون تکامل یافته و متمدن است لاغیر. این میمون از فرط نبوغ و استعدادی که داشت به انسان پیشرفته بدل گردید... و بدین سان داروین اصل و نسب ما را به حیوان مرتبط می‌سازد، پیدایش نسل ما را از قورباغه‌ها و موشها می‌داند و به تعبیر او میمون شامپانزای جد ما است. چون از نظر شباهت جسمی نزدیکترین نوع میمونها به انسان است. این است خلاصه نظریه داروین که به نظریه‌ی تطور و ارتقاء موسوم است.

این نظریه با صراحت قرآن تعارض دارد و با تمامی کتب آسمانی در تعارض است؛ چون در تمامی آنها آمده که آدم ابوالبشر اولین انسان است و تمامی انسانها از او بوجود آمده‌اند. این نظریه کهنه و پوسیده تنها بر واضع آن (داروین) و معدود هوادارانش انطباق دارد و فقط ایشان از نسل میمون هستند. اما بقیه‌ی انسانها از حضرت آدم بوجود آمده‌اند و به او نسبت داده می‌شوند... آیا هیچ انسان عاقلی راضی به این می‌شود به گوریل و شمپانزه و سایر انواع میمون‌ها نسبت داده شود و از نسبت به حضرت آدم علیه السلام دور گردد؟! خیر مگر اینکه داروینی بوده و همانند او سفیه و کج‌اندیش باشد. چگونه امکان دارد اصل انسان از میمون باشد در حالی که خداوند او را ارج نهاده و کرامت بخشیده **﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾**^۱ (اسراء: ۷۰). **﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾**^۲ (تین: ۴). آیا برای انسان مایه‌ی فخر است که به میمون نسبت داده شود؟ و نیاکان او را گوریل و شامپانزای تشکیل

(۱) ما آدمی‌زادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه دورشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.

(۲) ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم.

دهند؟ اگر پیروان داروین را «بنی قرده و خنازیر» صدا کنیم از ما راضی خواهند بود؟ یا برآشفته می‌شوند؟

رب إن الهدی هداك وآيا تك حق تهدي بها من تشاء

اگر فرضاً نظریه تکامل صحیح باشد چرا سایر میمون‌ها تکامل پیدا نکرده، متمدن نشده‌اند، در حالی که ما، در عصر تطور و تمدن بسر می‌بریم؟!؟

اشتباه نظریه داروین از نظر علمی

داکتر حلیم عطیه، مذهب داروین و نظریه نشوء و ارتقاء را در کتاب ارزنده خود تحت عنوان (رد نظریه داروین و اثبات علمی عقیده آفرینش) از بیخ و بن برکنده و رد کرده است.

اینک گزیده‌هایی از آن را تقدیم اهل خرد و قلب می‌نماییم:

«بقاء مخلوقات و حیوانات ضعیف الجسم و کم خرد در میان دریایی از حیوانات وحشی چون شیر، فیل، ببر، خرس و... چگونه امکان‌پذیر است؟ و اگر (طبق ادعای داروین) چیزی از عملیات تطور و ارتقاء صورت می‌گرفت، لازم بود در زمان ما نیز بعضی از میمون‌ها همانند اجداد پیشین خود به انسان تبدیل شوند؟ و بنا به نظریه داروین آیا تبدیل کبک به فیل و مورچه به بز و گربه به شیر با گذشت سالهای متمادی امکان‌پذیر است؟!؟

هدف حقیقی از نظریه‌ی داروین

همین مانده که بدانیم هدف از نظریه داروین که دارای ریشه‌های عمیق است، چیست؟ هدف حقیقی از ارائه‌ی این نظریه، انکار وجود خالق است، داروین یهودی عقیده داشت این هستی خالق ندارد و آفریننده آن طبیعت است و طبیعت است که انسان را آفریده. او ملحد و دهری بوده و تمامی ادیان آسمانی را حتی یهودیتی که خود معتقد به آن بود انکار می‌کرد. به تمامی ارزشهای روحی موجود در شرایع

آسمانی کافر بود، این بود که این جار و جنجال را راه اندازی کرده و با این ترفند پرده از چهره‌ی یهودی مآبانه خود برداشت. چه، این طبیعت و سرشت قدیم و جدید یهود است. به طوری که هر دعوتی که به منظور الحاد و کفرگرایی و فساد اخلاقی صورت می‌گیرد، می‌بینیم که در پس آن، یک دست نجس یهودی قرار دارد. چنانکه کارل مارکس مؤسس اندیشه کمونیسم، و فروید مروج اباحت و فسق یهودی الأصل بودند و در پوستشان خون و رگ یهودی جریان دارد. تمامی این خبیثان یهودی از شاگردان ابلیس و اعوان دجال بوده‌اند و برای نابودی شرایع و ادیان و کاشتن بذره‌های هرزه خواهی و کفرگرایی، شب و روز تلاش و کار کرده‌اند. راست فرموده خداوند آنجا که:

﴿وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱ (مائده: ۶۴).

فریب خوردن بعضی از تحصیل کرده‌ها به وسیله‌ی نظریه‌ی داروین

شاید بعضی از تحصیل کرده‌های کم علم و ناپخته که از علم جز پوسته‌ای دریافت نکرده‌اند، به حقانیت نظریه داروین ایمان آورده و فریب زرق و برق فلسفی آن را خورده، آن را دیدگاهی مسلم، غیر قابل مناقشه و جدال می‌دانند! چون نظریه‌ای مشهوران!! و ما سریعاً خطاب به این عده فریب خورده می‌گوییم: این نظریه فرضیه و وهمی بیش نیست و به هیچ وجه به درجه علمی قطعی نرسیده است ضمناً، شهرت و معروفیت این نظریه را نمی‌توان ملاک صحت آن در منطق دانش و عقلانیت دانست، شیطان لعین هم از آوازه و شهرت زیادی بهره‌مند است آیا این شهرت به او مقبولیت و مشروعیت می‌بخشد؟

خطاب به این فریب‌خوردگان آرای غربی می‌گوییم: بسیاری از دانشمندان غربی هم پوچی این نظریه را به اثبات رسانده‌اند و با حجج دامغه و براهین قاطع باطل بودن آن را ثابت کرده‌اند. (یکی از مشهورترین تألیفاتی که به منظور رد این نظریه

۱) آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشند و خداوند مفسدان و تبهکاران را دوست ندارد.

سوفطایانه نگاشته شده است، کتاب «العلم یدعو للإیمان» می‌باشد که به قلم مؤلف بزرگ «کریس موریسون» رئیس مجمع علمی دانشگاه امریکا، نوشته شده است و کتاب «الله یتجلی فی عصر العلم» که به زبان عربی ترجمه شده و در اصل به اقلام مجموع‌ای از استادان متخصص در علوم طبیعی (تجربی) به نگارش درآمده است، نیز یکی از این تألیفات مهم است. هر دوی این کتابها در صدد برآمده‌اند تا وجود مدبری کاردان و حکیم را به اثبات برسانند و به گویندگان نظریه‌ی «تطور» یا گویندگان اینکه طبیعت یگانه عنصری است که این جهان و این زندگی را پدید آورده، قاطعانه پاسخ می‌دهد. چنانکه (اخیراً) کتاب جدیدی تحت عنوان «الإسلام ونظرية داروين» به قلم استاد گرامی و نویسنده‌ی توانا محمد احمد باشیل به زیور طبع آراسته شده و مراجعه بدان، در این زمینه خوب است. زیرا وی در این کتاب به گردآوری آرای بسیاری از دانشمندان اروپایی به منظور ابطال و بی‌اعتبار خواندن این نظریه‌ی فاسد، اقدام نموده است).

از جهت دیگر ما مسلمانها گوییم هرچه مخالف قرآن کریم باشد باطل است و به هیچ وجه برای مسلمان جایز نیست به حقانیت آن رأی بدهد بنابراین، این نظریه پوسیده که مستند به دلیل و برهان نمی‌باشد به هیچ وجه مقبول نمی‌باشد؟!!

دیدگاه ارزنده استاد نجار

شایسته است در اینجا اشاره‌ای به دیدگاه ارزنده‌ی استاد عبدالوهاب نجار در کتابش **قصص الأنبياء** داشته باشم او در کتاب خود رأی و نظراتی از دانشمندان آلمانی نقل می‌کند که درست نقیض رأی داروین است. خلاصه‌ی آن چنین است: «میمون، انسانی عقب مانده است و به هیچ وجه انسان میمونی مرفقی نیست...» سپس گوید: مادام که مسئله هنوز در قالب نظریه و تئوری مطرح باشد نمی‌توان آن را بعنوان حجت تلقی کرد.

بعد می‌گوید: «فرض کنید طبیعت بر زمین خشم گرفت و آن را به شدت تکان داد

و زلزله شدیدی در آن بوجود آورد در نتیجه تمامی آسمان خراشها در هم فرو ریختند و کاخهای رفیع به کوخ تبدیل گشتند و تمامی نشانه‌های عمرانی و آبادانی جهان از میان رفت و زمین به حالت اولیه خویش برگشت آیا امکان دارد گوریل و شمپانزه بتوانند آن را همانند انسان تعمیر و آباد نمایند و بعنوان مصلح و مخترع و نوآور در روی آن کار کنند؟! و در میان ایشان امثال سقراط و افلاطون و... پا به عرصه وجود نهند و دانشمندان همچو انسان از میان ایشان برخیزند که با استفاده از علم هندسه و آلات هندسی ابزار و وسایل همچو رادیو تلویزیون، هواپیما، زیردریایی و... به عرصه وجود آورند. من هر چه فکر می‌کنم بیشتر یقین حاصل می‌کنم که این امری محال و غیرممکن است. میمون تا ابد میمون باقی خواهد ماند و از میمون جز میمون متولد نمی‌شود»^۱.

مراحل تکاملی خلقت حضرت آدم

- ۱- مرحله‌ی خاکی: اساس تکوین آدم و منشاء پیدایش او خاک بود. یعنی وقتی اراده‌ی خداوند به آفرینش آدم تعلق گرفت به ملائک دستور داد مقداری خاک از انحاء مختلف زمینی بردارند ملائکه امر او را اجرا کرده و خاک یاد شده را آوردند که بعداً اساس تکوین آدم شد خداوند می‌فرماید: «وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ»^۲ (روم: ۲۰) در حدیث آمده: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبْضَهَا مِنْ جَمِيعِ الْأَرْضِ فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدَرِ الْأَرْضِ جَاءَ مِنْهُمْ الْأَبْيَضُ وَالْأَحْمَرُ وَالْأَسْوَدُ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَالْخَيْثُ وَالطَّيِّبُ وَالسَّهْلُ وَالْحَزْنُ وَبَيْنَ ذَلِكَ»
- ۲- مرحله گلی: خاک فوق الذکر با آب قاطی گردید سپس به گل چسبیده مبدل

(۱) قصص النبیین عبدالوهاب نجار.

(۲) یکی از نشانه‌های خدا این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسانها پراکنده گشتید.

شد این آیه اشاره به این حقیقت دارد ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ﴾^۱ (صافات: ۱۱). سپس آدم مدت زمان طولانی (چهل سال) به صورت گل بماند تا خشک گردید و صدای همچو صدای ظروف چینی از آن می‌آمد که مقصود به صلصال کالْفَخار همین است ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِّن صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ﴾^۲ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِّن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ ﴿۱۵﴾ (الرحمن: ۱۴-۱۵).

۳- مرحله تکوین: بعداً اراده‌ی خداوند بر این تعلق گرفت که این خاک را مبدل به انسانی مستقیم القامه، شنونده و بصیر گرداند. از روح خود در او دمید و او را به صورت انسان محترم دارای اخلاق عظیم نمود این است آخرین مرحله‌ی آفرینش آدم. بعضی از آثار دلالت دارند که مرحله‌ی تکوینی قبل از نفخ چهل سال بوده آیه ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾^۳ (انسان: ۱). اشاره به این مرحله و واژه (انسان) اشاره به حضرت آدم دارد.

ذریه‌ی آدم: اما ذریه آدم خداوند آن را از طریق تناسل و ازدواج آفریده که مراحل تکوین آن اختلاف تمام با مراحل تکوین آدم دارد مراحل تکوین چنین عبارتند از نطفه، علقه مضغه سپس مرحله نفخ روح ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاهُ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ﴾^۴ (حج: ۵).

(۱) ما ایشان را از گل چسبنده ناچیزی آفریده‌ایم.

(۲) خدا انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفریده است و جن را از زبانه شعله‌ور آتش خلق کرده است.

(۳) آیا مدت زمانی بر اساس گذشته است و او چیز قابل ذکر شایسته توجه نبوده است.

(۴) ای مردم اگر درباره‌ی رستاخیز تردید دارید ما شما را از خاک می‌آفرینیم سپس به نطفه و بعد به خون بسته.

سجده ملائکه برای آدم علیه السلام

بعد از اینکه خداوند روح را در آدم دمید به ملائکه دستور داد از باب احترام و تقدیس برای آدم به سجده افتند. این سجده، سجده احترام و تکریم بود نه سجده عبادت، چون سجده عبادت تنها شایسته خدا است و خداوند اجازه نداده برای هیچ احدی سوای او عبادت شود. بعضی از مفسرین عقیده دارند این سجده در واقع برای خدا بوده نه آدم و نقش آدم در این سجده همانند نقش قبله نسبت به نمازگزار است، فرد مصلی در واقع برای خدا نماز می‌گذارد سجده و رکوعش برای اوست اما رو به قبله این کارها را انجام می‌دهد آدم نیز چنین بود و در مقام قبله‌ی سجده ملائکه قرار گرفت. امر خدا به سجده برای آدم نوعی جشن و برگزاری مراسم به مناسبت اتمام تکوین و آفرینش آدم بود که این امر بیانگر علو شأن آدم می‌باشد و نوعی تکریم به نوع انسان تلقی می‌شود. چون سجده ملائک برای پدر بزرگ انسان اکرام او را در بر دارد خداوند متعال آدم به چهار مشخصه امتیاز بخشیده است.

۱- او را بدست خود آفریده.

۲- روح خود را در او دمیده.

۳- به ملائکه دستور داده برای او به سجده بروند.

۴- نام تمامی اشیاء را به او یاد داده.

خداوند متعال فرموده: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ

أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾^۱ (بقره: ۳۱). در حدیث مطلبی در تایید

این اوصاف و مزایا آمده است آنها که سخن از گفتگوی موسی و آدم به میان می‌آید وقتی فرماید: «يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ وَأَسَجَدَ لَكَ

(۱) سپس به آدم نامهای همه را آموخت سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می‌گویید اسامی اینها را بر شمارید.

مَلَائِكَتُهُ وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ أَخْرِجْتَنَا مِنْ الْجَنَّةِ...^۱ و چون خداوند به ملائک دستور داد برای آدم سجده ببرند تمامی آنها در راستای امتثال امر خدا به سجده رفتند جز ابلیس که تکبر ورزید و از سجده امتناع کرد و از زمره ی کافرین شد و ادعا کرد او از آدم بهتر و برتر است، چگونه بهتر و برتر برای دون سجده می‌برد؟ و این سخن خبیث را بر زبان راند ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۲ (ص: ۷۶). خداوند در این مورد فرماید: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾^۳ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ^۴ (ص: ۷۴-۷۳).

آیا ابلیس از زمره ی ملائک است؟

ظاهر نصوص آیات قرآنی مشیر به این است که ابلیس از جمله ملائکه بوده است به دلیل استثناء متصل در آیه ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۴ (بقره: ۳۴). بعضی از علماء به این رأی تمایل داشته و گفته‌اند: اگر ابلیس از ملائک نمی‌بود مکلف به سجده آدم نمی‌شد و دلیلشان استثناء مذکور در آیه فوق است. اما علمای محقق عقیده دارند ابلیس از ملائکه نبود. آنها به دلایلی استناد جسته‌اند که خلاصه آنها را در زیر می‌آوریم.

۱- اگر ابلیس از ملائک می‌بود در مقابل دستور خدا عصیان نمی‌کرد چون ملائکه در مقابل امر خدا سر به عصیان نمی‌زنند ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا

(۱) ای آدم تو همان ابوالبشر هستی که خداوند تو را به دستان خویش آفرید، بعد از روح خود در تو دمید، و به ملائکه دستور داد برای تو به سجده بروند و نام همه چیز را به تو یاد داد، چه چیز تو را به این وا داشت که باعث خروج ما و خودت از بهشت شود...

(۲) گفت: من بهتر از او هستم تو مرا از آتش آفریده‌ای و وی را از گل.

(۳) سپس همه فرشتگان جملگی سجده بردند* جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران گردید.

(۴) همگی سجده بردند جز ابلیس.

يُؤْمَرُونَ^۱ (تحریم: ۶).

۲- ملائک از نورند و ابلیس از نار. صریح عبارت قرآن به نقل از ابلیس می‌گفت: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۲ (اعراف: ۱۲). اگر از ملائکه می‌بود این جمله را بر زبان نمی‌راند در حدیث صحیح آمده «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ».

۳- در سوره کهف به صراحت آمده که ابلیس از جن بود و به خاطر فسق و گمراهی از سجده امتناع ورزید ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾^۳ (کهف: ۵۰). تأویل بعضی از مفسرین مبنی بر اینکه از جن در اینجا گروهی از ملائکه است، بعید به نظر می‌رسد. آنچه دل بدان اطمینان دارد اینکه ابلیس لعین از جمله ملائکه نبوده بلکه از جن و شیاطین است چون ملائکه تناکح و تناسل ندارند و خداوند از ابلیس خبر داده که دارای ذریه و نسل است ﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي﴾^۴ (کهف/۵۰). اگر از ملائکه می‌بود ذریه و نسل نمی‌داشت. امام حسن بصری رحمته الله فرموده: «ابلیس هرگز (حتی به اندازه یک

(۱) از خدا در آنچه بدان دستو داده است نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان ماهر شده‌اند.

(۲) تو مرا از آتش آفریده‌ای و وی را از گل.

(۳) آنگاه را که ما به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید آنان جملگی سجده کردند مگر ابلیس که از جنیان بود. از فرمان پروردگارش تمرد کرد آیا او و فرزندان او با وجود اینکه ایشان دشمنان شما نیستند بجای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید.

(۴) آیا او و فرزندان او با وجود اینکه ایشان دشمنان شما نیستند بجای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید.

لحظه) از جنس ملائک نبوده بلکه از جن بوده است». ابن کثیر در کتابش (البدایة والنهاية) به نقل از بعضی علماء می‌گوید که ابلیس از جن بوده چون در روی زمین فساد بر پا کردند خداوند لشکریانی از ملائکه بر آنها فرستاد. آنها را کشته و پراکنده دریاها و صحراها نمودند ابلیس از جمله کسانی بود که به دست ملائکه به اسارت درآمد ملائک او را به آسمان بردند و چون ملایکه مأمور به سجده برای آدم شدند. ابلیس از آن امتناع ورزید، در نتیجه خداوند او را از رحمت خود مطرود داشت.

آفرینش حوا

خداوند بعد از آفرینش آدم او را در بهشت قرار داد در آنجا تنها به این سو و آن سو قدم می‌زد، روزی به خواب رفت. چون بیدار شد زنی را در کنار خود یافت که خداوند برای او آفریده بود تا در کنار او آرامش یابد و چون از حیّ (زننده) آفریده شده بود او را «حواء» نام نهاد. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده حوا از یکی از دنده‌های چپ آدم در حالی که به خواب رفته بود، آفریده شد، بدون اینکه احساس درد کند و خداوند می‌فرماید: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾^۱ (نساء: ۱). خداوند خودش می‌داند که آفرینش او مستقل بوده یا به واسطه آدم؟! و ظواهر آیات دلالت می‌کنند که بهشت محل اقامت آدم و حوا همان «جنة الخلد» واقع در آسمان است و این رأی جمهور علمای اهل سنت می‌باشد، اما معتزله و قدریه گفته‌اند: این بهشت، بهشت موعود نمی‌باشد بلکه بهشتی در سرزمین عدن بوده است، و دلیلشان این است اگر بهشت ابدی می‌بود ابلیس بدان دسترسی پیدا نمی‌کرد و در آنجا معصیتی از ناحیه‌ی آدم واقع نمی‌شد چون بهشت محل پاکی و قداست و دوری از عصیان است.

(۱) پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و سپس همسرش را از نوع او آفرید.

دلایل جمهور بر اینکه بهشت آدم و حوا همان بهشت ابدی است

جمهور علماء بر بهشت ابدی بودن، بهشت آدم و حوا به دلایل زیر استناد جسته‌اند:

۱- خداوند متعال صیغه بهشت (الجنة) را معرفه آورده ﴿أَسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ

الْجَنَّةَ﴾^۱ (بقره: ۳۵). که دلالت بر بهشت موعود و مشهور (بهشت ابدی) می‌نماید.

۲- امر خداوند به «هبوط» (فرود آمدن توأم با بی‌احترامی) آدم و همسرش دلیلی

بر این است که این بهشت در آسمان بوده است ﴿وَقُلْنَا أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ

عَدُوٌّ﴾^۲ (بقره: ۳۶).

۳- خداوند بهشت آدم و حوا را به صفاتی توصیف کرده که نشان می‌دهند بهشت

جاوید می‌باشد ﴿إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ﴾^۳ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ

﴿طه: ۱۱۹-۱۱۸﴾.

۴- آنچه در حدیث شفاعت آمده که مردم به نزد آدم می‌روند و می‌گویند: «ای

پدر ما، از خدا بخواه درب بهشت را بر ما باز کند. گوید: مگر جز خطای پدر بزرگتان

چیز دیگری شما را از بهشت بیرون راند...».

خلاصه: قرطبی در تفسیرش فرموده: اهل سنت اجماع دارند که آدم از بهشت

جاوید اخراج و به زمین انداخته شد.

(۱) تو با همسرت در بهشت سکونت کن.

(۲) گفتیم: همگی به زمین فرود آید در حالی که بعضی دشمن بعضی خواهید بود.

(۳) تو در آن نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌گرددی و تو در آن نه تشنه می‌مانی و نه آفتاب زده می‌شوی.

فرب خوردن آدب از ابلیس

بعد از اینکه آدب و حوا در بهشت استقرار یافتند خداوند تمامی درختان و میوه‌های آن را، به جز درخت واحدی، برای آنها مباح نمود. تحریم این درخت هم به منظور امتحان بود. قرآن کریم نام درخت ممنوعه را ذکر نکرده لذا ما هم فروروی در آن را بدون دلیل و برهان جایز نمی‌دانیم. امام ابن کثیر می‌گوید: «خداوند تعیین درخت ممنوعه را مبهم باقی گذاشته و اگر مصلحتی در تعیین آن می‌بود که عاید ما می‌گشت، آن را معین می‌کرد»^۱.

خداوند متعال آدب و حوا را از کید و حيله شیطان بیم داد، اما آنها به ویژه بعد از قسم یاد کردن شیطان مبنی بر اینکه برای آنها، ناصح امینی است و اگر از ثمره درخت بخورند، جاوید خواهند ماند، توصیه خدا را فراموش کردند ﴿وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ﴾^۲ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿۱۱﴾^۳ (اعراف: ۲۱-۲۰). چون از آن خوردند عورت پوشیده شان آشکار گردید و به سبب مخالفت امر خدا به زمین هبوط کردند.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: آدب از باب تأویل از شجره ممنوعه خورد و عقیده داشت خداوند او را از یک درخت معین نهی کرده نه از جنس آن. اما قول صحیح این است که از سر فراموشکاری و نسیان وعید خدایی از آن بخورد به دلیل ﴿وَلَقَدْ

(۱) رجوع شود به کتاب البدایة مبحث آفرینش آدب .

(۲) گفت: پروردگارتان شما را از این درخت باز نداشته است مگر بدان خاطر که دو فرشته می‌شوید و یا اینکه از زمره‌ی جاویدانان خواهید شد* و برای آنان بارها سوگند خورد که من خیرخواه شما هستم.

عَهْدَنَا إِلَىٰ ءَادَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾ (طه: ۱۱۵). به تفسیر قرطبی مراجعه کنید.

داستان دو فرزند آدم یعنی قابیل و هابیل

مؤرخان و اهل علم گفته‌اند: آدم از حوا فرزندان زیادی نصیبش شد؛ زیرا حوا ۲۰ بار حامله شد و هر بار دو فرزند دوقلو (پسر و دختری) به دنیا آورد و آدم دختر هر باری را به عقد پسر بار دیگر درمی‌آورد و هرگز یک پسر و دختر دوقلو را به عقد هم در نمی‌آورد.

هابیل خواست با خواهر قابیل ازدواج کند اما چون خواهر قابیل زیبا بود قابیل خواست با او ازدواج کند، آدم به او دستور داد خواهرش را به هابیل بدهد. مانع شد و گفت: من شایسته‌تر به آن هستم. آدم به آنها دستور داد هر یک قربانی انجام دهند قربانی هر کدام مقبول واقع شود این دختر برای او باشد. هابیل که دامدار بود، گوسفندی چاق را به قربانگاه آورد یعنی در واقع بهترین سرمایه خود را قربانی کرد اما قابیل (که کشاورز بود) بسته‌ای از خوشه گندم ناچیز و بی‌ارزش به قربانگاه آورد، آتشی فرود آمد و قربانی هابیل را خورد و قربانی قابیل بر جای ماند، قابیل خشمگین شد و گفت: تو را می‌کشم تا به خواهرم دسترسی پیدا نکنی. هابیل گفت: خداوند کار را تنها از پرهیزکاران قبول می‌کند... سرانجام قابیل، هابیل را کشت و از جمله‌ی خاسرین گردید. ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ ءَادَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ ۖ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾ لَئِنْ بَسَطْتَ

(۱) در آغاز کار ما به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده‌ی استواری مشاهده نکردیم.

إِلَى يَدِكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ^ط إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ (مائدة: ۲۸-۲۷). در حدیث شریف آمده: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دِمَهِهَا لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ»^۱.

فلسفه‌ی استخلاف آدم در روی زمین

در استخلاف آدم بر زمین حکمت آشکاری وجود دارد که آیات قرآن کریم (در داستان آفرینش آدم) به آن اشاره کرده‌اند... و این حکمت اشاره به علم واسع خداوند و اراده ازلی حکیمانه او در تعمیر و آبادانی زمین بوسیله ذریه و نسل آدم دارد. اگر خداوند این مخلوقات را نمی‌آفرید، زمین آباد نمی‌شد و در آنجا، ملتها پا به عرصه وجود نمی‌نهادند و این چیزی بود که از علم ملائک پاک سیرت، پوشیده بود و این حکمت دقیق را (تا وقتی که خداوند به آنها اطلاع داد) درک نکردند. خداوند به آنها اطلاع داد که فلسفه استخلاف این مخلوق عجیب چیست؟!

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^ط قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ^ط قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(۱) داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب انجام دادند. اما از یکی پذیرفته شد ولی از دیگری پذیرفته نشد گفت: بیگمان تو را خواهم کشت (هابیل) گفت: خدا تنها از پرهیزگاران می‌پذیرد* اگر تو برای کشتن من دست درازی کنی من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، آخر من از خدا پروردگار جهانیان می‌ترسم.

(۲) هیچ احدی مظلوم کشته نمی‌شود مگر اینکه قابیل فرزند آدم در آن سهم است، چون اولین کسی بود که سنت قتل را به میان انسانها آورد.

﴿٣٠﴾ (بقره: ۳۰).

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب **قصص الأنبياء** گوید:

پوشیده نماند استخلاف آدم در روی زمین شامل معنای رفیعی از حکمت الهی است که از ملائک پوشیده بود، اگر خداوند ملائک را بعنوان خلیفه در زمین تعیین می کرد این حکمتها آشکار نمی شد و علوم غریزی و ویژگی های نهفته در آن آشکار نمی شدند. چون ملائکه به آنچه در زمین نهفته است احتیاجی ندارند زیرا آنها دارای ویژگی هایی غیر از صفات انسان هستند، کشتیها ساخته نمی شدند، زراعت و کشاورزی بوجود نمی آمد، خواص فیزیکی و شیمیایی مواد و عناصر شناخته نمی شد، علوم طبیعی و فلکی و دست آوردهای پزشکی بوجود نمی آمد، علوم روان شناسی و سایر علوم پا به عرصه وجود نمی نهاد و انسان منافع آنها را دریافت نمی کرد. سبحان الله العزيز الحكيم^۲.

آیا آدم از جمله پیامبران است؟

قول قطعی این است که آدم پیغمبر بوده و این دیدگاه جمهور علماء است و کسی با آن مخالف نیست. اما اختلاف در این است آیا علاوه بر نبوت رسول هم بوده یا خیر؟ و اگر رسول بوده به سوی چه کسانی مبعوث شده است؟

ادله نبوت آدم در کتاب و سنت به وفور یافت می شوند. نبوت آدم در قرآن به صراحت نیامده زیرا لفظ نبی (النبوۃ) در مقابل نام آدم به صراحت نیامده چنانچه در مقابل سایر انبیای کرام چون ابراهیم، اسماعیل، موسی، عیسی و... آمده است. اما در

(۱) زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: آیا در زمین کسی را بوجود می آوری که فساد می کند و تباهی راه می اندازد و خونها خواهد ریخت و حال آنکه ما به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقایقی می دانم که شما نمی دانید.

(۲) رجوع کنید به **قصص الأنبياء** عبدالوهاب نجار.

قرآن آمده که خداوند او را بلاواسطه مخاطب قرار داده و در این خطاب به او امر و نهی کرده است و چیزهایی بر او حلال و از او حرام نموده بدون اینکه رسولی بر او بفرستد و این معنای نبوت است، چنانکه قبلاً از آن یاد کردیم.

اما در رسالت او اختلاف وجود دارد: گروهی از علماء گفته‌اند: وی مرسل بوده و به سوی ذریه‌اش فرستاده شده است. گروه دیگر گفته‌اند: رسول نبوده فقط نبی بود. این عده به حدیث شفاعت وارده در صحیح مسلم استدلال می‌ورزند که مردم به نزد نوح می‌روند و می‌گویند: تو اولین رسول خدا به زمین هستی. اگر آدم رسول نمی‌بود، این سخن جایز نمی‌بود. قائلین به رسالت آدم می‌گویند: نوح اولین رسول بعد از طوفان است والله اعلم.

رای ارجح این است که او رسول باشد و اما دلایل نبوت آدم:

- ۱- ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^۱
(آل عمران: ۳۳). منظور از اصطفاء انتخاب و گزینش برای مقام نبوت و رسالت است.
- ۲- ﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ۖ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَخَوْفُ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۲ (بقره: ۳۸). در این آیه وعده از جانب خداوند مبنی بر هدایت و احساس «رسالت» به چشم می‌خورد.

- ۳- ﴿ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾^۳ (طه: ۱۲۲).

ظاهراً گزینش و توبه خداوند بر او، جز در انتخاب و گزینش او به مقام نبوت و رسالت تجلی نمی‌کند. در سنت نبوی احادیثی دال بر نبوت وی به صراحت آمده‌اند.

(۱) خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را از میان جهانیان برگزید.

(۲) گفتیم: همگی از آنجا فرود آئید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از آن پیروی کنند نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد.

(۳) سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و رهنمودش کرد.

این مطلب در دو حدیث آمده است.

الف) از ابی سعید خدری رضی الله عنه منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَبِيَدِي لَوَاءُ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمَئِذٍ آدَمُ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لَوَائِي وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَلَا فَخْرَ»^۱ (رواه الترمذی).

ب) از ابوذر غفاری رضی الله عنه منقول است که گفت: گفتم: ای رسول خدا کدام یک از انبیاء اولین نبی است؟ گفت: آدم. گفتم: نبی هم بود؟ گفت: بلی نبی مکلم بود. گفتم: تعداد مرسلین چند نفر است؟ گفت: سیصد و ده و اندی^۲. (رواه احمد).

با توجه به این دلایل است که می‌بینم علمای مسلمان بر پیامبر بودن آدم اتفاق نظر دارند و کسی در این امر اختلاف نکرده است. واللّٰه تعالیٰ اعلم.

شبهه‌ای پیرامون نبوت آدم

می‌گویند: اگر آدم نبی بوده چگونه در مقابل امر خدا سر به عصیان و نافرمانی برداشت در حالی که انبیاء از گناه معصوم می‌باشند؟

جواب: در باب عصمت این بحث را به صورت مفصل بیان کردیم که خلاصه آن را در چند کلمه می‌آوریم.

۱- این نافرمانی از سر نسیان از او صادر شد نه از سر قصد و عمد به دلیل ﴿وَلَقَدْ

(۱) من در روز قیامت سید اولاد آدم هستم و در این هیچ فخری نیست، پرچم حمد و ثناء در دست من خواهد بود و جای فخر نیست و هیچ پیغمبری (آدم و غیر او) وجود ندارد مگر اینکه زیر پرچم من خواهد بود و من اولین کسی هستم که زمین بر او شکافته می‌شود و جای افتخار نیست.

(۲) عن ابی ذر الغفاری س أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْأَنْبِيَاءِ كَانَ أَوَّلَ قَالَ: «آدَمُ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَنَبِيُّ كَانِ قَالَ: «نَعَمْ نَبِيُّ مُكَلَّمٍ» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَمْ الْمُرْسَلُونَ؟ قَالَ: «ثَلَاثُمِائَةٍ وَبِضْعَةِ عَشَرَ جَمًّا غَفِيرًا» «رواه احمد»

عَهْدَنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾^۱ (طه: ۱۱۵). این سخن قول مختار قرطبی است.

۲- آدم علیه السلام برای خوردن از درخت ممنوعه متوسل به تأویل شد چون می‌پنداشت منظور خدا یک درخت معین است ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾^۲ (بقره: ۳۵). و او از آن درخت نخورد بلکه از درخت دیگری از جنس آن بخورد و دچار عصیان و مخالفت گردید.

۳- خوردن او از درخت ممنوعه قبل از نبوت بود که مستلزم عصمت از معصیت است و در وقت تناول آن پیغمبر نبود بدلیل ﴿ثُمَّ أَجْتَبَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ﴾^۳ (طه: ۱۲۲).

علمای دین ملایکه را چگونه تعریف می‌کنند؟

ملائک اجسام لطیف و نورانی هستند، که می‌توانند خود را به هر شکلی که بخواهند درآورند، نر و ماده ندارند، به صورت جبلی بر عبادت و طاعت آفریده شده‌اند ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۴ (تحریم: ۶). آنها تولید مثل و ازدواج نمی‌کنند و از قدرت خارق‌العاده برخوردارند و از قالب جسمانی و صورتی که بدان تجسم می‌یابند، متأثر نمی‌شوند.

(۱) در آغاز کارها به آدم فرمان دادیم اما او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

(۲) و از این درخت نزدیک نشوید و از آن نخورید چه (اگر چنین کنید) از ستمگران خواهید شد.

(۳) سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را پذیرفت و رهنمودش کرد.

(۴) از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.

اما جن: اجسام آتشین و پست هستند که از مخلوطی از آتش صاف آفریده شده‌اند. قادر به تشکل به هر صورت و شکلی هستند دارای تناسل و تناکح بوده نر و ماده دارند، همانند انسان مکلف هستند مسلمان و کافر دارند می‌توانند و از قالب جسمانی و صورتی که بدان تجسم می‌یابند، متأثر می‌شوند.

از این تعریف می‌فهمیم که بین آفرینش جن و ملائک تفاوت فاحشی وجود دارد و تباین آشکاری در خلقت آنها دیده می‌شود.

ملائکه از نور آفریده شده‌اند اما جن از نار. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «خُلِقَتِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ نُورٍ وَخُلِقَ الْجَانُّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ وَخُلِقَ آدَمُ مِمَّا وُصِفَ لَكُمْ» (رواه مسلم). خداوند می‌فرماید: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ»^۱ (حجر: ۲۷). ملائکه نسل و ذریه ندارند، اما جن تناکح و تناسل دارند و دارای ذریه هستند خداوند درباره‌ی ابلیس می‌فرماید: «أَفْتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»^۲ (کهف: ۵۰). خداوند ملائکه را به صورت نوآوری و ابداعی می‌آفریند در میان ایشان نر و ماده و تناکح وجود ندارد، اما جن تناکح و تناسل مؤنث و مذکر دارند و همانند انسان هستند.

ملائکه قادر به تمثل به مثل اشیاء و تشکل به اشکال جسمی محسوس هستند و این امر در نصوص متعدد کتاب و سنت به اثبات رسیده، خداوند درباره‌ی جبرئیل می‌فرماید: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»^۳ (مریم: ۱۷). و درباره‌ی

(۱) و جن را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریدیم.

(۲) آیا او و فرزندان او را با وجود اینکه ایشان دشمنان شمايند به جای من سرپرست و مددکار خود می‌گیرید ستمکاران چه عوض بدی دارند.

(۳) ما جبرئیل خویش را به سوی او فرستادیم و (جبرئیل) در شکل انسان کامل خوش قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد.

مهمانان گرامی ابراهیم می‌فرماید: ﴿هَلْ أَتٰنَكَ حَدِيثُ ضَيْفِ اِبْرٰهِيْمَ الْمَكْرَمِیْنَ﴾ (ذاریات: ۲۵-۲۶). آنها در صورت و شکل مردان بر او وارد شدند و چون برای آنها طعام آورد از خوردن خودداری کردند از آنها بترسید به او خبر دادند که از جنس انسان نیستند بلکه فرشته خدایند و برای هلاکت و نابودی مکذبین قوم لوط فرود آمده‌اند.

و چون بر پیغمبر خدا (لوط) فرود آمدند در شکل جوانانی زیبا و قشنگ بر او وارد شدند که این قشنگی افراد سفیه و نادان قوم لوط را وادار کرد تا در آنها طمع انجام عمل فحشاء بنمایند، چنانکه قومش به نزد لوط آمدند و خواستار تسلیم مهمانها شدند. ﴿وَجَآءَهُمْ قَوْمُهُ مُّیْرَعُونَ اِلَیْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ﴾ قَالَ یَقَوْمِ هَٰؤُلَآءِ بَنَاتِی هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی اَلِیْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَّشِیْدٌ ﴿٧٨﴾ (هود: ۷۸). از این معلوم می‌شود که ملائکه می‌توانند خود را به هر شکلی که بخواهد، درآورند. در حدیث صحیح به نقل از حضرت عمر آمده است:

«درحالی که ما در کنار رسول خدا ﷺ نشسته بودیم، مردی که لباسش شدیداً سفید بود و سرش خیلی سیاه، به ناگاه بر ما هویدا گشت. اثر و نشانه‌ی سفر در او دیده نمی‌شد و هیچ یک از ما او را نمی‌شناخت. آنگاه، در ارتباط با ایمان و اسلام و احسان (عبادت) و قیامت، از پیامبر ﷺ سؤال کرد. پیامبر هم مفصلاً جواب سؤالات وی را داد. در آخر پیامبر ﷺ از اصحابش پرسید: آیا می‌دانید که آن سؤال کننده چه

(۱) آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسید* در آن زمانی که بر او وارد شدند و گفتند: سلام (بر تو، او) گفت: سلام بر شما مردمان ناآشنا و ناشناسی هستید.

(۲) قوم لوط شتابان به سوی او آمدند قومی که پیش از آن اعمال زشت و پلشتی (چون لواط) انجام می‌دادند لوط بدیشان گفت: ای قوم من اینها دختران منند و برای شما پاکیزه‌ترند پس از خدا بترسید و در مورد مهمانان مرا خوار و رسوا مکنید آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمایی یافته نمی‌شود.

کسی بود؟ گفتند: خدا و رسولش (به این امر) داناتر هستند. فرمود: او جبرئیل بود، که پیش شما آمد تا دین تان را به شما آموزش دهد».

اجنه هم می توانند خود را به اشکال مختلف و به شکل گروهی از مردان مختلف درآورند. آنها در شکل و صورت گروهی از مردان خود را بر رسول خدا ﷺ عرضه کردند و به قرآن گوش دادند سپس به میان قوم خود برگشته آنها را انذار دادند خداوند می فرماید: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ﴾^۱ (احقاف: ۲۹). آنها از این جهت به ملائک شباهت دارند و می توانند به هر شکلی که بخواهند درآیند از این بابت با ملائک اختلاف دارند که وقتی به شکلی درآمدند، تجسم به آن در آنها تأثیر می گذارد اما تجسم برای ملائکه اثرگذار نیست. بدین معنی اگر فرد جنی بصورت انسانی یا پرنده ای درآمد و انسان به سوی او هدف گیری کرد تیری یا سنگی به طرفش انداخت و به او اصابت خواهد کرد. اگر کشنده باشد، می میرد اما ملائکه این چنین نیستند و اگر به صورت انسان یا حیوانی درآیند و مورد هدف قرار گیرند، اصابت تیر یا غیر اثری بر آنها نخواهد داشت و اذیتی به آنها نخواهد رسید. علاوه بر این در مسئله نخوردن و نیاشامیدن به نزد جن اختلاف دارند، گرایش و تمایل نزع شر در آنها وجود ندارد که در جن وجود دارد، استعداد انجام معصیت ندارند و بر استقامت و اطاعت آفریده شده اند و جبراً عابد هستند ﴿يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾^۲ (انبیاء: ۲۰). ﴿لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۳ (تحریم: ۶).

(۱) زمانی را که گروهی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند.

(۲) شب و روز سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی دهند.

(۳) از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی کند و همان چیزی را انجام می دهند که بدان مأمور شده اند.

لیکن جن فاسق و فاجر، کافر و مؤمن دارند و از این بابت همانند انسان هستند ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾^۱ (کهف: ۵۰)، ﴿وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا﴾^۲ و اما الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿﴾^۳ (جن: ۱۵-۱۴). و همانند انسانها مکلف به تکالیف شریعت می‌باشند. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۴ (ذاریات: ۵۶).

پیغمبر و رسول دارند و اوامر خدا را به آنها ابلاغ می‌فرمایند ﴿يَمْعَشَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾^۵ (انعام: ۱۳۰). واژه «منكم» در آیه دلیل بر وجود فرستاده جن است و محمد ﷺ به سوی هر دو گروه (جن و انس) فرستاده شده است. ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۶ (فرقان: ۱)، ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾^۷ وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ

(۱) مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش تمرد کرد.

(۲) در میان ما فرمانبرداران و منحرفان و بیدادگراند آنان که فرمانبردارند هدایت و خیر را برگزیده‌اند* اما آنان که ستمگر و بیدادگرند هیزم و هیمة دوزخ هستند.

(۳) من پری و انسانی را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

(۴) ای جنیان و ای انسانها! آیا پیغمبرانی از خودتان به سوی شما نیامدند و آیات مرا برایتان بازگو نکردند و شما را از رسیدن بدین روز بیم ندادند؟ (در پاسخ) می‌گویند: ما علیه خود گواهی می‌دهیم (آری) زندگی جهان آنان را گول زد و علیه خود گواهی می‌دهند که ایشان کافر بوده‌اند.

(۵) والا مقام و جاوید کسی است که قرآن را بر بنده‌ی خود نازل کرده است تا اینکه جهانیان را بیم دهد.

السَّمُومِ ﴿٢٧﴾ (حجر: ۲۶-۲۷). (الحما: گل سیاه متغیر، مسنون: مصور، سموم: باد گرم کشنده).

پریان، انسان را می‌بینند اما انسان آنها را نمی‌بیند ﴿إِنَّهُمْ يَرَأَوْكُمْ هُمْ وَاقِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ۚ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیْطَیْنِ أَوْلِیَاءَ لِلَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُونَ﴾^۱ (اعراف: ۲۷).

ملائکه در این نیز با جن اختلاف دارند که دارای قدرتی خارق العاده عجیب هستند می‌توانند کوهها را از جا برکنند و به عمق دریاها راه یابند و زمین را با ساکنانش منقلب گردانند چنانچه با قوم لوط کردند ﴿جَعَلْنَا عَلَیْهَا سَافِلَهَا﴾^۲ (هود: ۸۲). و چنانچه جبرئیل کوه طور را از جای کند و آن را بر بالای سر بنی اسرائیل قرار داد. ﴿وَإِذْ تَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا مَا فِیهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۳ (اعراف: ۱۷۱). ملائکه بال دارند: برخی دو بال برخی بیشتر ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُولٰٓئِیْ أَجْنَحَةٌ

(۱) ما انسان را از گل خشکیده فراهم آمده از گل تیره شده‌ی گندیده‌ای بیافریدیم* و جن را پیش از آن از آتش سراپا شعله بیافریدیم.

(۲) شیطان و همدستانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید ما شیاطین را دوستان و یاران کسانی ساخته‌ایم که ایمان نمی‌آورند.

(۳) آن (شهر و دیار) را زیر و رو نمودیم.

(۴) و (نیز بخاطر بنی اسرائیل بیاور) هنگامی را که کوه (طور) را بر فراز سر آنان نگاه داشتیم آن چنان که انگار سایبانی است ایشان گمان بردند که بر سرشان فرو می‌افتد (در این وقت خوف و هراس بدیشان گفتیم) آنچه را به شما دادیم محکم بگیرید و در عمل بدان کوشا باشید و آنچه را در آن است بررسی کنید و در مد نظر گیرید تا پرهیزگار شوید.

مَثْنَىٰ وَثُلُثَ وَرُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ (فاطر: ۱).
در حدیث صحیح آمده رسول خدا ﷺ جبرئیل را در شکل و صورت حقیقی خود دید که دارای ششصد بال بود و افق را مسدود کرده بود.

فرق میان شیاطین و جن

شیاطین گروهی از جن هستند، آنها سرکش و عاصی‌اند. فرمانده و رئیسشان ابلیس لعین است. هر جن متمردی شیطان نامیده می‌شود. بر این اساس هر شیطانی، جن است، اما هر جنی شیطان نیست. خداوند فرمود: چنانچه هر انسان عاصی فاسق نامیده می‌شود و هر انسان یا جن منکر کافر نامیده می‌شود.

﴿وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ (حج: ۳). والله الموفق.

پند و عبرت از داستان آدم ﷺ

بصورت خلاصه به چند پند از داستان آدم اشاره می‌کنیم.

۱- خداوند نسل انسان را مورد تکریم قرار داده، چرا که آدم را با دست خود آفریده است و از روح خود در او دمیده و ملائک را دستور داده برای او به سجده روند و او را در روی زمین خلیفه قرار داده است و این برای آدم و نسل او مایه‌ی افتخار است.

۲- خداوند بر هر چیزی توانا است می‌تواند امری کوچکی را بزرگ جلوه دهد. آدم را از گل ناچیز آفرید و او را مورد تکریم قرار داد و اسرار قدرت و بدایع حکمت خود را بر او پاشید و او را شایسته مقام خلافت قرار داد و نام هر چیز را به او یاد داد

(۱) ستایش خدای راست، پدید آورنده آسمانها و زمین، [کسی که] فرشتگان را پیام‌آوران دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه گرداند هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید. خداوند بر هر کاری تواناست.

که ملائکه از آن ناتوان بودند.

۳- بر انسان لازم است از مکاید شیطان برحذر باشد؛ چون او سبب خروج پدر بزرگمان آدم از بهشت بود و دشمنی او با ما سابقه دیرینه دارد ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ﴾ (فاطر: ۶). شایسته نیست فریب وسوسه‌های شیطان لعین را بخوریم چون او تا روز قیامت با ما دشمن است.

۴- انسان سرشتاً بر خطا و نسیان آفریده شده و در معرض نسیان است چون او ضعیف آفریده گردیده و مخالفت آدم با امر خدا نیز ریشه در این ضعف داشت آنجا که به دعوت ابلیس لعین جواب لبیک داد و امر خدا را فراموش کرد.

۵- باید انسان از رحمت خدا مأیوس نگردد و اگر دچار خطا شد از عفو او ناامید نشود خداوند به ما یاد داده چگونه از گناه و لغزش توبه کنیم و خود را از شر و آثار گناه و آلودگی نجات دهیم ﴿فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره: ۳۷).

وفات آدم عليه السلام

حضرت آدم بعد از اینکه بنا به بعضی از روایات و آثار ۱۰۰۰ سال عمر کرد وفات کرد، و بنابه قول مشهور در هندوستان مدفون است. در روی کوهی که بر آن هبوط کرده بود و گویند در کوه ابی قبیس (در اطراف مکه) مدفون است. چون وقت وفاتش آمد ملائکه خدا برایش از آسمان کفن آوردند و آن را با عطر بهشت معطر کردند و بعد از غسل و تکفین بر جنازه‌اش نماز خواندند سپس او را

(۱) آن گاه آدم از پروردگارش کلماتی فرا گرفت، سپس خداوند از او در گذشت. بی‌گمان او توبه پذیر مهربان است.

دفن کردند و سپس بر او خاک پاشیدند. گفتند: ای فرزندان آدم این است سنت و روش شما... رحمت خدا بر آدم و خداوند او را در بحبوحه جنت مستقر گرداند و همگی ما را با او از اهل بهشت قرار دهد.

آمین والحمد لله رب العالمین.

فصل ششم: پیغمبران اولوا العزم

۱- نوح علیه السلام

۲- ابراهیم خلیل علیه السلام

۳- موسی علیه السلام

۴- عیسیٰ پسر مریم علیه السلام

۵- محمد خاتم النبیین علیه السلام

پیغمبران اولوالعزم

۱- نوح علیه السلام

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾^۱ (عنکبوت: ۱۴).

نسب نوح: نوح پسر لامک پسر متوشلخ پسر اخنوخ «ادریس» است. ادریس جد اکبر او به شمار می‌رود. نسبت ادریس هم به «شیث» پسر آدم ابی البشر برمی‌گردد فاصله زمانی بین آدم و نوح بیش از هزار سال بوده است. در روایتی از تورات ۱۰۵۶ سال ذکر شده است.

در روایت بخاری به نقل از ابن عباس رضی الله عنه آمده که: «فاصله زمانی بین آدم و نوح ده قرن بود که همگی بر دین اسلام بودند».

ابن کثیر در «البدایة والنهاية» گوید: آنچه از معنای قرن به ذهن تبادر می‌کند صد سال است بنابراین فاصله زمانی آنها هزار سال بوده و به جهت قیدی که در وراثت «کلهم علی اسلام» است بیش از ده قرن قبول نمی‌شود اما احتمال دارد بین آنها قرنهای دیگری که بر اسلام نبوده‌اند وجود داشته باشد. از روایت ابو امامه حصر بر ده قرن فهم می‌شود اما ابن عباس رضی الله عنه قید (کلهم علی اسلام) را بر آن افزوده، حدیث ابو امامه را ابن حیان در صحیح خود آورده است: «مردی عرض کرد ای رسول خدا آیا آدم پیغمبر بود؟ گفت: بلی پیغمبر مکلم بود. گفت: فاصله زمانی بین او و نوح چقدر

(۱) و به راستی که نوح را به سوی قومش فرستادیم، و در میان آنان هزار سال منهای پنجاه سال ماند. آن گاه طوفان آنان را در حالی که ستمکار بودند فرو گرفت.

بود؟ گفت: ده قرن. ابن کثیر گوید: از حدیث ابن عباس رضی الله عنه پوچی و باطل بودن گفته کسانی که گویند: فرزندان قابیل آتش پرست بوده‌اند به روشنی برمی‌آید.

۱- بحث نوح علیه السلام در قرآن

در چهل و سه جای قرآن بحث نوح آمده است و داستان او به صورت مفصل در بسیاری از سوره های کریمه از جمله اعراف، هود، مؤمنون، شعراء و قمر آمده است، و سوره مستقلی بنام نوح در قرآن وجود دارد که تمامی آن اشاره به بعثت و رسالت و نحوه دعوت او و آنچه از سوی قوم منکرش متوجه او گردید دارد، و به بیان صبر فراوان او بر شکنجه و آزار و عذابی که بر مخالفین فرود آمد (غرق در آب) و چگونگی نجات ایمان آورندگان می‌پردازد.

نوح علیه السلام اولین فرستاده به سوی زمین

مؤرخین گفته‌اند: حضرت نوح اولین پیغمبری است که خداوند بر ساکنان زمین فرستاده است خداوند به او دستور داد قومش را از عذاب خدا بیم دهد خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

﴿١﴾ (نوح: ۱). و در این مورد به حدیث صحیحین (موسوم به حدیث شفاعت) استناد می‌ورزند در آن آمده که رسول خدا فرمود: «خداوند اولین و آخرین را در یک سرزمین جمع می‌کند ناظری به آنها نظر می‌افکند و داعی به ایشان گوش فرا می‌دهد، خورشید از سر آنان نزدیک می‌شود، مردم از فرط ناراحتی و شدت به حدی می‌رسند که توان تحمل آن را از دست می‌دهند با خود گویند: وضعیتی را که در آن قرار گرفته‌ایم نمی‌بینید؟ چرا به سوی کسی نمی‌شتابید که برایتان شفاعت کند؟ بعضی گویند: حضرت آدم شایسته این کار است به نزد او می‌روند و می‌گویند: ای آدم تو

(۱) ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بترساند پیش از آنکه عذاب دردناکی به سراغ ایشان بیاید.

ابوالبشر هستی خداوند تو را در بهشت سکونت داده چرا برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ مگر وضعیت ما را نمی‌دانی؟ آدم گوید: خداوند امروزه چنان خشمگین است که نه قبل از این و نه از این به بعد هرگز خشمش به این اندازه نخواهد رسید او مرا از درخت منع کرد عصیان ورزیدم، من تنها دل مشغول خود، دل مشغول خود هستم به نزد دیگری بروید! به سوی نوح بروید! پیش نوح می‌آیند و می‌گویند: ای نوح تو اولین رسول به سوی زمینیان هستی، خداوند تو را عبد شکور نام برده، آیا شرایط و وضعیت رقت بار ما را نمی‌بینی؟ آیا نزد خداوند برای ما شفاعت نمی‌کنی؟ می‌گوید: امروز خداوند چنان خشمگین است که قبل از این هرگز چنین نبوده و بعد از این نیز نخواهد بود من دل مشغول خود هستم به سوی دیگری روید...

این سخن که نوح اولین فرستاده به سوی اهل زمین است سخن حق و صحیح است و بیشتر مفسرین بر آن می‌باشند، اما به معنای این نیست که قبل از او پیغمبری نبوده، شیت، ادريس و آدم همگی پیغمبر و قبل از او بوده‌اند. آنها قبل از او مبعوث شده‌اند، لکن آنها تنها نبی بوده‌اند نه رسول و از اینجا فرق نبی و رسول معلوم می‌گردد. رسول کسی است به وی وحی شده و مأمور به تبلیغ آن باشد، اما نبی کسی است که به وی وحی شده لکن مأمور به تبلیغ آن نمی‌باشد. والله أعلم.

مدت حیات نوح عليه السلام

حضرت نوح عليه السلام عمر زیاد کرد. عمرش از تمامی انبیاء بیشتر و بیش از همه رنج و مشقت دیده است. مدت ۹۵۰ سال شب و روز، آشکارا و پنهان به دعوت قومش پرداخت، اما جز تکذیب و ناراحتی پاسخی از آنها نشنید. دلهایشان سخت‌تر از سنگ و عقلشان محکم‌تر از آهن بود با وجود طولانی بودن زمان اقامت نوح در میان ایشان جز تعداد کمی کسی به وی ایمان نیاورد ﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾^۱ (هود: ۴۰).

(۱) و جز افراد اندکی بدو ایمان نیاورده بودند.

بعضی از مفسرین تعداد ایمان آورندگان را که با او بر کشتی سوار شدند. ده نفر و گروهی آنها را چهل نفر ذکر کرده‌اند، اما روایت صحیح منقول از حضرت ابن عباس رضی الله عنه تعداد آنها را ۸۰ نفر می‌داند. از قلت عدد ایمان آورندگان بخوبی روشن است که نوح علیه السلام چه زحمتهایی با ایشان کشیده و از دست آنان چه مرارت‌هایی دیده است. به راستی زندگی او سلسله‌ای است طولانی سراسر مرارت و ناراحتی، جهاد و مبارزه، سختی و عذاب، درد و بلا، که جز پیغمبران اولوالعزم توان تحمل آن را ندارند، این است که نوح از انبیای اولوالعزم بوده، که خدا جل شأنه همراه با رسول و محبوبش محمد صلی الله علیه و آله و سلم این چنین از ایشان یاد می‌کند: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾^۱ (احقاف: ۳۵). و رسول خود محمد را امر می‌کند بر روش و نهج ایشان باشد پیغمبران اولوالعزم پنج تن، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

بعضی از مؤرخین گفته‌اند: نوح در ۵۰ سالگی به پیغمبری مبعوث شد و ۹۵۰ سال در میان ایشان بماند و بعد از هلاک قومش ۳۵۰ سال دیگر بزیست بنابراین قول، عمر وی ۱۳۵۰ سال می‌باشد این سخن احتمالاً منقول از تورات است و همانند سایر اقوال آن خالی از مبالغه نمی‌باشد، لذا جای اطمینان نیست و آنچه بدان قطع و اطمینان داریم فرموده قرآن است که: ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا﴾^۲ (عنکبوت: ۱۴). این قول، قطعی، ثابت و یقین است و به دیگر اقوال آن چنانی نیاز و احتیاجی نداریم.

قوم نوح بت‌ها را می‌پرستند

آیات قرآنی مربوط به داستان حضرت نوح اشاره دارند که وی به سوی قومی فرستاده شده که مشرک بوده و بت‌ها را پرستش می‌کردند و خدایانی غیر از الله را به الوهیت

(۱) پس شکیبایی کن آن گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختی‌ها) شکیبایی کرده‌اند.

(۲) او نهصد و پنجاه سال در میان آنان ماندگار شد.

گرفته بودند عقیده داشتند آنها نافع و ضار هستند، می‌بینند و می‌شنوند می‌توانند نفع برای ایشان جلب و ضرر از آنها دفع نمایند. آنها اولین قومی بودند که به خدا شرک ورزیدند، لذا خداوند حضرت نوح را بر آنها فرستاد تا آنها را بیم دهد ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نوح: ۱-۳). انسانهای قبل از نوح بر دین پاک بودند خدا را پرستش می‌کردند بت و اصنام را نمی‌شناختند مؤمن و معترف به وحدانیت خدا بودند اولین قومی که راه بت‌پرستی و شرک در پیش گرفتند قومی بودند موسوم به «بنی راسم» آنها در گمراهی به اوج قباحث رسیدند راه عناد و سرکشی را در پیش گرفتند حضرت نوح با دلایل واضح و براهین ساطع به میان ایشان آمد اما جز اعراض و تکبر و روگردانی پاسخی از ایشان دریافت نکرد، به جای لبیک به دعوت او راه تمسخر و استهزاء در پیش گرفتند. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَابَهُمْ فِيْءِ أَذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا ﴿٨﴾ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾﴾^۱ (نوح: ۱۰-۵). از جمله دلایل مؤمن بودن

(۱) گفت: پروردگارا، به راستی که من قوم خویش را شب و روز [به سوی فرمان تو] فرا خواندم. ولی دعوت من در حق آنان جز گریز نیفزود. و هر گاه که من آنان را فراخواندم تا آنان را بیامری، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان نهادند و جامه‌هایشان را [به خود] پیچیدند و پای فشردند و سخت کبر ورزیدند. آن گاه من به آوازی بلند (آشکارا) آنان را دعوت کردم. سپس [دعوت را] برای آنان آشکار ساختم و [آن را] نهانی با آنان به راز نهادم. سپس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید. بی گمان او بس آمرزنده است.

اقوام قبل از نوح این آیه می‌باشد: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ ۚ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۚ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱ (بقره: ۲۱۳). ابن عباس رضی الله عنه درباره این آیه می‌فرماید: فاصله‌ی زمانی بین نوح و آدم ده قرن بود همه‌ی (مردمان) بر شریعت حق و عقیده توحید بودند سپس اختلاف کردند خداوند پیغمبران را به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده ارسال کرد و گوید: این آیه در قرائت عبدالله چنین آمده ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً (فاختلفوا)﴾^۲ (بقره: ۲۱۳). از قتاده روایت شده که: همگی بر هدایت بودند سپس اختلاف کردند خداوند پیغمبران را به عنوان بشارت دهنده و بیم‌دهنده روانه کرد. اولین پیغمبر مبعوث نوح علیه السلام بود.

چگونه انتشار بت پرستی و سبب گرایش به آن

گفتیم: قوم نوح اولین گروه مشرک و بت پرست بوده‌اند و اقوام قبل از ایشان موحد زیسته‌اند دلیل بت پرست بودن قوم نوح آیه‌ی: ﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا ۚ وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ۚ وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ

۱) مردم یک امت (گروه) بودند، آن گاه خدا پیامبران را مژده آور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [آسمانی] را به راستی فرو فرستاد تا در آنچه در آن اختلاف دارند میان مردم حکم کند و جز کسانی که آن [کتاب] به آنان داده شد، پس از آنکه نشانه‌های روشن به آنان رسید - [آن هم] از روی رشک در بین خود - در آن اختلاف نکردند. پس خداوند به حکم خود مؤمنان را به حقی که در آن اختلاف کردند، رهنمون شد و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

۲) مردمان یک دسته بودند بعداً اختلاف ورزیدند.

ءَالِهَتِكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوءًا وَلَا يَغُوتَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٢﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٣﴾^۱ (نوح: ۲۱-۲۴) می‌باشد. این بتها نام افراد صالح یا ملائکه مقرب بوده‌اند که قوم نوح به منظور یادآوری اعمال صالحه‌ی ایشان مجسمه‌هایی بعنوان یادبود از ایشان تراشیدند و بدین گونه از آنها یاد می‌کردند. اما با گذشت زمان به پرستش آنها روی آوردند.

در صحیحین (بخاری و مسلم) آمده که رسول خدا ﷺ خطاب به ام‌سلمه و ام حبیبه که کلیسای حبشه را دیده بودند و از حسن و تصاویر زیبای موجود در آن تعریف و تمجید می‌کردند و فرمود: «عادت آنها بر این بود اگر مرد صالحی از ایشان می‌مرد بر قبرش مسجدی می‌ساختند سپس مجسمه و عکس او را در آن جا نقاشی می‌کردند این عده نزد خداوند بدترین و شریرترین انسانهايند».

امام بخاری به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا وَلَا سُوءًا وَلَا يَغُوتَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (نوح: ۲۳) می‌فرماید: اینها نام مردان صالحی از قوم نوح بودند چون از دنیا رفتند شیطان به قوم آنها وحی کرد در محل نشستن ایشان مجسمه‌های به عنوان یاد بود قرار دهند و آنها را بنام ایشان نامگذاری کنند این کار را کردند، اما آنها را پرستش نمی‌کردند بعداً با گذشت زمان و انقراض آنها نسلهای بعدی به پرستش آنها روی آوردند و بعدها پرستش این بتها در میان اعراب رواج یافت.

گویم: از اینجا است که شریعت نیکوی اسلامی مردم را از تصویر و مجسمه

(۱) نوح گفت: پروردگارا آنان از من نافرمانی کرده‌اند و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران بر آنان نیافریده‌اند* نیرنگی بزرگی بکاربرده‌اند* به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید و د و سواع و یغوت و یعوق و نسر را رها نسازید* و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند و جز گمراهی بر ستمکاران میافزا.

حیوانات جاندار نهی می‌کند و اتخاذ تماثیل را (هرچه باشد) حرام می‌داند. بخاری در صحیحش روایت می‌کند رسول خدا فرموده: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوَّرُونَ يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ»^۱. و افزوده «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلَا صُورَةٌ وَلَا تَمَاثِيلٌ وَلَا جُنُبٌ»^۲ و افزوده «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً عَذَّبَهُ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ»^۳ (رواه البخاري).

همه این تشدیدها بخاطر سد ذریعه و صیانت از عقیده توحیدی است تا مردم دچار وثنیت نشوند چنانچه قوم نوح شدند و بت پرستی ایشان در میان اقوام گسترش پیدا کرد و موجب بروز شر و فساد گردید.

شکبایی نوح در مقابل تکذیب قومش

تحمل جهاد و صبر نوح بر اذیت و تکذیب قومش در توان هیچ کس نیست براستی جهاد او، جهاد قهرمانان بود و صبرش صبر کوهها، اذیت شد تعذیب گردید، فشار و سختی دید اما باز هم به مدت قریب به هزار سال به دعوت اشتغال ورزید و اصلاً دچار ضعف و سستی نشد در راه خدا و به منظور رضای او نصیحت و دعوت می‌کرد. مشرکین انواع تعذیب و استهزاء علیه او اعمال کردند او را به انواع شیوه عذاب دادند تا از دعوت دست بکشد، اما جز صبر و شکبایی چیزی از او ندیدند، انواع اتهامات بر او زدند انواع افتراها را بر پیشانی او زدند، اما جز بر ایمان و صبر و جهادش نیافزود. به راستی او از انبیای مقرب و از اولی‌العزم صابرين بوده است.

(۱) در روز قیامت شدیدترین نوع عذاب در انتظار کسانی است که به کار تراشیدن مجسمه و تصاویر

اشتغال دارند و به آنها گفته می‌شود: آنچه را که درست کرده‌اند زنده کنید و در آن روح بدمید!

(۲) همانا ملائکه وارد خانه‌ای که در آن سگ، تصویر و مجسمه و افراد مجنب باشد نمی‌شوند.

(۳) هر کسی تصویری نقاشی کند خداوند در روز قیامت او را به واسطه‌ی آن عذاب می‌دهد، به او دستور می‌دهد روح را در او بدمد، که نمی‌تواند.

انواع اتهامات وارده بر نوح علیه السلام

(۱) حضرت نوح از سوی قومش متهم به گمراهی و نادانی گردید. خداوند

می‌فرماید: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرْنَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (۱) قَالَ يَنْقُومِ لَيْسَ

بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ (اعراف: ۶۰-۶۱).

(۲) متهم به جنون گردید: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ

وَأَزْدُ جَرٍ﴾ (۲) (قمر: ۹).

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ﴾ (۳) (مؤمنون: ۲۵).

متهم به جدال فراوان و افتراء بر خدا گردید: ﴿قَالُوا يَنْوُحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ

جِدَالَ لَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ (۴) (هود: ۳۲).

تهدید به رجم شد: ﴿قَالُوا لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ يَنْوُحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ (۵)

(شعراء: ۱۱۶).

مورد تمسخر و تهکم قرار دادند: ﴿وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ

(۱) اشراف و روسای قوم او گفتند: ما شما را در گمراهی و سرگشتگی آشکار می‌بینیم. گفت: ای قوم من هیچگونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانم.

(۲) پیش از ایشان قوم نوح بنده ما را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه‌ای است و رانده شده است.

(۳) او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است.

(۴) گفتند: ای نوح با ما جر و بحث کردی و جر و بحث را به درازا کشاندی اگر راست می‌گویی آنچه را که ما را از آن می‌ترسانی بما برسان.

(۵) گفتند: ای نوح اگر پایان ندهی قطعاً جزو سنگساران خواهی شد.

قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾ (هود: ۳۸).

این چنین به انواع شیوه او را اذیت کردند تا از عزمش باز دارند. این افتراءات و اتهامات همیشه بعنوان سلاحی در دست فاجران مورد استفاده قرار گرفته است. هر گاه پیغمبری یا مصلحی که مردم را به حق دعوت کرده او را مورد افتراء و اتهام قرار داده‌اند.

این پدیده‌ی خاص قوم نوح نیست مشرکین قریش نیز محمد ﷺ را مورد این اتهامات قرار دادند.

﴿وَقَالُوا يَتَّبِعُهَا الَّذِي نَزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۱ (حجر: ۶)، ﴿إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا﴾ (اسراء: ۴۷)، ﴿هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾ (ص: ۴). آری، اشرار و فجار این چنین اسلحه اتهامات را علیه دعوتگران و مصلحان استعمال کرده و می‌کنند لذا لازم است دعوتگران متوجه این جنگ سرد باشند.

نوح، قومش را دعوت می‌کند

سراسر زندگی نوح جهاد مبارزه و مرارت بود سالها، بلکه قرن‌ها با قومش سر و کله زد اما جز گوش ناشنوا و دل غافل و عقل متحجر چیزی از ایشان ندید، نفسشان خشک‌تر از سنگ و دل‌هایشان قسی‌تر از آهن بود. نصیحت و تذکر برای ایشان سودمند واقع نمی‌شد. هرچه بیشتر به نصیحت ایشان همت می‌گمارد بر عناد ایشان افزون می‌گردید و هر چه خدا را بیاد ایشان می‌آورد بیشتر در گرداب گمراهی و باتلاق فساد غرق می‌شدند. در راه گمراهی چشم و گوش بسته در حرکت بودند، و به دعوت نوح ابداً توجه نمی‌کردند نوح ۹۵۰ سال بعنوان دعوت‌گر، تذکر دهنده و ناصح

(۱) هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند، می‌گفتند: اگر شماها را مسخره می‌کنید ما هم همانگونه شما را مسخره می‌کنیم.

(۲) (و می‌گویند): ای کسی که قرآن بر تو نازل گشته است تو حتماً دیوانه‌ای.

در میان ایشان اقامت گزید. نجات ایشان از گمراهی انواع راه‌های حکیمانه را در پیش گرفت. می‌خواست به هر طریقی که شده آنها را از بت‌پرستی دور گرداند، شب و روز آشکارا و پنهان آنها را دعوت کرد اما دلهای چون سنگ شان اصلاً نرم نگردید، احسان او را به بدی، مهربانی او را به خشونت جواب دادند او را مورد اذیت و آزار قرار دادند، اما او خستگی ناپذیرانه می‌فرمود: «خداوندا قوم را ببخشای چرا که ایشان جاهل و نادانند».

مفسرین گویند: نوح به میان قومش می‌رفت آنها را دعوت می‌کرد، او را به شدت می‌زدند تا بیهوش می‌شد سپس او را در حصیری انداخته در پس راه‌ها می‌انداختند و می‌گفتند: امروز می‌میرد. خداوند سبحان دوباره قوت او را به او باز می‌گردانید به میان آنان برمی‌گشت و دعوتشان می‌کرد دوباره با او چنان می‌کردند. هکذا مورد ضرب و شتم و اذیت قرار می‌گرفت اما صبر می‌ورزید و علیه آنان دهان به دعای بد نمی‌گشود بلکه برای ایشان و فرزندانشان آرزوی خیر می‌کرد و می‌فرمود: شاید خداوند از پشت ایشان کسانی خارج کند که دعوت حق را بپذیرند و به خدا ایمان آورند، اما طی این مدت طولانی جز تعدادی قلیل کسی به دعوت او نگروید و هر چه نسلی منقرض می‌شد نسلی بدتر از او پا به عرصه وجود می‌نهاد، فرزندان خود را وصیت می‌کردند به او ایمان نیاورند.

هر پدری که فرزندش به حد بلوغ می‌رسید به او توصیه می‌کرد ای پسر من نکنند این مرد (نوح) تو را از دین نیاکانت برگرداند و فریب او را بخوری لذا چون نوح از ایمان آنها مأیوس گردید گفت: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾^(۱) إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾^(۲) (نوح: ۲۶-۲۷).

(۱) (نوح گفت): پروردگارا هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی نگذار* که اگر ایشان را رها کنی بندگان را گمراه می‌سازند و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و بدینا نمی‌آورند.

بعد از این دعا طوفان آمد.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده: «صورت رسول خدا در نظرم مجسم است و انگار او را می‌نگرم که داستان یکی از انبیاء را بازگو می‌کرد قومش او را زدند تا خون آلودش کردند او خون را از صورت خود می‌مالید و می‌گفت: پروردگارا قوم مرا ببخش همانا ایشان نمی‌دانند».

نوح کشتی می‌سازد

نوح چون از ایمان آوردن قومش مأیوس گردید و پس از گذشت زمان طولانی یقین حاصل کرد ایمان نمی‌آورند، خداوند بدو وحی کرد دیگر بیش از این عده کسی ایمان نمی‌آورد ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۱ (هود: ۳۶). بدین علت به او امر کرد درباره‌ی آنها تجدید نظر نکند، چون اگر عذاب خدا بر کافران و مجرمان فرود آمد قابل برگشت نیست و احتمال داشت حضرت نوح با مشاهده وضع رقت‌بار آنان از خدا بخواهد عذاب را از ایشان دفع کند.

نوح زیر نظر خدا شروع به ساخت کشتی نمود، وقتی قومش از کنار او رد می‌شدند او را مورد تمسخر قرار می‌دادند و می‌گفتند: «ای نوح تا دیروز پیغمبر بودی امروز نجار شده‌ای؟» دور هم جمع می‌شدند و می‌خندیدند و او را به باد تمسخر و استهزاء می‌گرفتند او هم در کار خود جدی بود و در جواب ایشان می‌گفت: ﴿إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾^۲ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ

(۱) به نوح وحی شد که جز آنان که ایمان آورده‌اند هیچ کس دیگری از قوم تو ایمان نخواهد آورد.

تُخْرِجُهُ وَنَحْلُ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿۳۸﴾^۱ (هود: ۳۸-۳۹). چون از ساختن کشتی فارغ شد خداوند به او دستور داد خانواده‌ی خود و باقی مؤمنان را در آن قرار دهد و از تمامی حیوانات نیز از هر نوعی نر و ماده‌ای با خود حمل کند. سپس خداوند فوران تنورها را علامت شروع طوفان قرار داد. به عقیده مفسرین منظور از «فوران تنور» جوشیدن و فوران کردن آبهای زیرزمین است هرگاه همچو پدیده‌ای مشاهده شد بر مسلمانان است بلافاصله بر کشتی سوار شوند. چون بدنبال آن طوفان شروع می‌شود و هیچ احدی نجات پیدا نمی‌کند. چون علامت ظاهر شد سوار کشتی شدند و خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که زمین هرگز نمونه‌ی آن را بخود ندیده بود و بعد از آن نیز نمونه آن را به خود نخواهد دید خداوند می‌فرماید: ﴿فَدَعَا رَبُّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرْ﴾ ﴿۳۹﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّثَمَرٍ ﴿۴۰﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿۴۱﴾ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأَلْوَحِ وَدُسِّرَ ﴿۴۲﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِّمَن كَانَ كُفِرَ ﴿۴۳﴾ ﴿قمر: ۱۰-۱۴﴾. آب به مقدار ۱۵ ذراع بر بلندترین قله‌ها ارتفاع یافت و سراسر سطح زمین را پوشاند و در روی آن هیچ زنده‌ای جز ساکنان و سواران کشتی باقی نماند؛ به همین خاطر است که نوح را پدر دوم بشر (بعد از آدم) دانسته‌اند. زیرا همه‌ی اهل زمین -بعد از طوفان- از نسل اهل آن کشتی -کسانی که با نوح بودند-

(۱) اگر شماها ما را مسخره می‌کنید ما هم همانگونه شما را مسخره می‌کنیم* هر چیزی زودتر خواهید دانست که عذاب خوار کننده و رسوا کننده بهره چه کسی و شکنجه جاودان گریبان گیر کدام یک از مردمان می‌گردد.

(۲) تا آنجا که پروردگار خود را به فریاد خواند: پروردگارا من شکست خورده ام پس مرا یاری و کمک فرما* پس درهای آسمان را با آب تندریزان و فراوانی از هم گشودیم* و از زمین چشمه ساران زیادی بر جوشانیدیم و آنها در هم آمیخته برای اجرای فرمانی که مقدر شده بود* و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخها سوار کردیم* این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد برای پاداش دادن به کسانی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود.

می‌باشند. حتی فرزند نوح که مؤمن نبود از این عذاب نجات نیافت و او هم هلاک شد. ﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرِّهَا وَمرْسَلَهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۱۱) وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحُ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْرِزٍ يَبْنِي أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۲﴾ قَالَ سَاعُوا إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ ﴿۱۳﴾ وَقِيلَ يَتَارِضْ آبِلَى مَاءِكِ وَيَسْمَاءُ أَقْلَى وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴﴾ (هود: ۴۱-۴۴).

فرزندان نوح ﷺ

نوح چهار پسر (سام، حام، یافث و کنعان) داشت، کنعان با هلاک شدگان هلاک شد چون کافر بود و نخواست با پدر و سایر مؤمنان سوار کشتی شود و گفت: بر بالای کوه می‌روم مرا از آب محفوظ می‌کند اما با اینکه بر بالای بلندترین کوهها رفت از هلاک نجات پیدا نکرد ﴿وَنَادَى نُوحُ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ

(۱) نوح گفت: سوار کشتی شوید که حرکت و توقف آن با یاری خدا و حفظ و عنایت الله است بیگمان پروردگار من بسیار آمرزنده و مهربان است، کشتی با سرنشینانش امواج کوه پیکر را می‌شکافت و به پیش می‌رفت و نوح پسرش را که در کناری قرار گرفته بود، فریاد زد که ای فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش (پسر مغرورش) گفت: به کوه بزرگی می‌روم و مأوی می‌گیرم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس (در همین هنگام موجی برخاست و او را در کام خود فرو بردن و موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق شدگان جای گرفت، (بعد از هلاک کافران) گفته شد که: ای زمین آب خود را فرو خور و ای آسمان از باریدن بایست و آنها از میان برده شد و فرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید و کشتی بر کوه جودی پهلوی گرفت (در این وقت بود که) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران.

الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ ﴿٤٥﴾^۱ (هود: ۴۵). خداوند او را ملامت کرد و فرمود: ﴿ قَالَ يَنْفُخُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴾^۲ (هود: ۴۶). سه فرزند دیگر او نجات یافتند و ساکنان کنونی زمین از نسل آنهاوند ﴿وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ﴾^۳ (صافات: ۷۷).
 سام پدر عرب و حام پدر حبشی‌ها و یافث پدر رومی‌ها است.
 در این زمینه: احادیثی داریم. امام احمد از رسول خدا روایت می‌کند که: «سام پدر عرب، حام پدر حبشی‌ها و یافث پدر رومی‌ها است» بزاز در مسندش روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «سام، حام و یافث اولاد نوح هستند. اعراب، فارسها و رومیها که خیر در آنها وجود دارد اولاد سام، و یاجوج و ماجوج اولاد یافث می‌باشند».

پایان یافتن طوفان بعد از هلاک کافران

بعد از غرق اهل زمین و پاکسازی آن از کفار، خداوند به آسمان دستور داد از باریدن توقف کند و به زمین دستور آبها را در خود ببلعد و زندگی طبیعی به زمین بازگردد. کشتی نوح روی کوهی بنام جودی در اطراف موصل بر زمین نشست این آیه اشاره به آن دارد ﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَسْمَأْ أَقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ

(۱) نوح پروردگار خود را فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو درست است و تو داورترین داوران و دادگترین دادگرانی.

(۲) فرمود: ای نوح پسر من از خاندان تو نیست، چرا که او عمل ناشایستی دارد بنابراین آنچه را که از آن آگاه نیستی از من مخواه من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی.

(۳) و نژاد او را بازماندگان کردیم.

عَلَى الْجُودِيِّ^۱ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ (هود: ۴۴).

فروود آمدن اهل کشتی بعد از فروکش کردن طوفان

چون کشتی بر کوه «جودی» فروود آمد، خداوند به نوح و سایر سواران آن دستور داد در اوج سلامت و امان از آن پیاده شوند ﴿قِيلَ يَنْتُحُ أَهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ﴾^۲ (هود: ۴۸). در روز عاشورا بعد از ۱۵۰ روز از کشتی فروود آمدند، نوح آن روز را به شکرانه نجات روزه گرفت و به ایمان آوردندگان امر کرد روزه بگیرند، بنی اسرائیلی‌ها روزه این روز را سنت می‌دانند اسلام نیز روزه‌ی آن را سنت می‌داند. روایت شده: «چون رسول خدا به مدینه آمد یهودی‌ها را دید روزه عاشورا را روزه می‌گیرند گفت: این چیست؟ گفتند: روز خدا است زیرا خداوند موسی و بنی اسرائیل را در این روز از فرعون و فرعونیان نجات داد. رسول خدا هم فرمود: من از شما اولی‌تر به موسی هستم. خود روزه گرفت و دستور داد مسلمانان آن را روزه بگیرند» (رواه الشیخان). ترمذی از رسول خدا نقل کرده: «به گمان من روزه روز عاشورا کفاره گناهان یکسال قبل است.

زمان اقامت در کشتی

قبلاً گفتیم ۱۵۰ روز در کشتی ماندند این روایت از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده است ابن کثیر در «البدایة والنهایة» می‌گوید: ۸۰ مرد با خانواده‌شان همراه نوح در کشتی بودند و

(۱) گفته شد: ای زمین آب خود را فرو خور و ای آسمان از باریدن بایست و آبها از میان برده شد و فرمان اجرا گردید و کار به انجام رسید و کشتی بر کوه جودی پهلوی گرفت (در این وقت بود) گفته شد: نابود باد گروه ستمکاران.

(۲) گفته شد: ای نوح از کشتی پیاده شو از امنیت ما برخوردارید و سالم و برکنارید و برکات خدا بر روی تو و گروه‌های تو و گروه‌های همراهت است ملتها و گروه‌ها دیگری را از نعمتها و خوشی‌ها برخوردار می‌کنیم.

۱۵۰ روز در آن ماندند خداوند کشتی را به سوی مکه به حرکت درآورد مدت چهل روز پیرامون بیت الله چرخید بعداً او را به سوی جودی هدایت کرد و در آنجا روی زمین فرود آمد.

حضرت نوح ۹۵۰ سال قبل از طوفان در میان قومش اقامت گزید و مدتی بعد از آن (که فقط خدا می داند) وفات کرد.

بنابه قول ابن عباس، نوح ۱۷۸۰ سال عمر کرد که طولانی ترین عمر انسان است بعد از وفات طبق ارجح ترین اقوال، در قرب مسجدالحرام مدفون گردیده است. خداوند رحمت وسیع خود را شامل حال او گرداند.

از ویژگی های او: اولین پیغمبر دارای شریعت است. عمرش از سایر انبیاء طولانی تر بود، شیخ مرسلین است، اولین بازدارنده از شرک است، اولین دعوتگر به سوی خدا است، خداوند او را عبدی شکور نام برده و در میثاق نام او را بعد از نام محمد، آورده است.

۲- ابراهیم علیه السلام

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾^۱ (مریم: ۴۱).

حضرت ابراهیم ابوالانبیاء و پدر بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از اولاد اسماعیل و اسماعیل پسر ابراهیم است. خداوند متعال ابراهیم را به صفات و مزایای بسیاری امتیاز بخشیده بود. پدر انبیاء، پیشوای اتقیاء، قدوهی مرسلین و برگزیده رسولان و خلیل الرحمن بود. بسیاری از انبیاء از سلاله ی پاک او بودند تمامی پیغمبران بنی اسرائیل از نسل او بودند، چون نسبت همه ی آنها به یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می رسد. حضرت محمد خاتم الانبیاء نیز از طریق اسماعیل به او می رسد

۱) در کتاب ابراهیم را یاد کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَءَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱ (عنکبوت: ۲۷). خداوند ابراهیم را به شیوه های گوناگون امتحان کرد. صبر ورزید و در ایمانش چون کوه استوار بود. هرگز ضعف و اضطراب و سستی به دل او راه نیافت. شدیدترین این محتتها دستور بر سر بریدن فرزندش (اسماعیل) بود اما از آنجا که نمونه کامل بندگی و امتثال امر خدا بود در آن نیز موفق شد لهذا او را قدوه انبیاء و به تنهای امتی کامل معرفی کرده ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲ (نحل/۱۲۰).

هیچ عجب نیست که می بینیم خداوند او را بسیار ستایش و مدح کرده پس او پدر انبیاء، قدوه اتقیای و رمز ایمان، مورد ابتلای قرار گرفت، اما صبر پیشه کرد، یاری داده شد، آنگاه شکر خداوند نمود، پس او بنده ای وفادار بود و به همین خاطر خداوند او را به عنوان خلیل خود برگزید. ﴿وَأَخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾^۳ (نساء: ۱۲۵).

نسب ابراهیم

ابراهیم پسر تارح، پسر ناحور، پسر ساروغ... نسبتش به سام پسر نوح می رسد. فاصله بین او و نوح بیشتر از هزار سال است، این نسب را مؤرخان به نقل از تورات ذکر کرده اند، اما در قرآن کریم آمده که اسم پدرش آزر بوده که این یکی، قول صحیح و معتمد می باشد، زیرا به عقیده مسلمانان تحریف به تورات و انجیل راه یافته و نمی توان بر تمامی منقولات آنها اعتماد کرد.

(۱) ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و در دودمان او نبوت قرار دادیم و کتاب (آسمانی) را برای آنان فرستادیم) و در دنیا پاداش او را دادیم و وی در آخرت از زمره ی صالحان است.

(۲) ابراهیم پیشوایی بود و مطیع و حقگرای او از زمره ی مشرکان نبوده است.

(۳) و خداوند ابراهیم را به دوستی گرفت.

لیکن جای تعجب است که بعضی از مفسرین به اعتماد بر منقولات این مؤرخین نام پدر ابراهیم را تارح ذکر کرده و گفته‌اند: آزر عموی او بوده است آنچه ایشان را وادار به این سخن کرده اینکه: حضرت ابراهیم ابو الانبیاء بوده و پسندیده نیست فردی همچو او از پدری مشرک بدنیا آمده باشد، اما این مسئله هیچ خللی در قدر و منزلت او ایجاد نمی‌کند، چون هدایت بدست خداست هر که را بخواهد هدایت و هر کس را بخواهد گمراه می‌کند. همسر فرعون مؤمن بود اما پسر نوح کافر از دنیا رفت و این امر منجر به تنقیص قدر انبیاء نشد.

رسول خدا ﷺ تصریح فرموده که: پدر ابراهیم آزر بوده است. در حدیث بخاری منقول از رسول خدا آمده است: «حضرت ابراهیم در روز قیامت پدر خود (آزر) را ملاقات می‌کند در حالی که غبار و سیاهی صورت او را پوشانیده، ابراهیم به او می‌گوید: نگفتم: مرا نافرمانی نکن؟ می‌گوید که: امروز تو را نافرمانی نمی‌کنم. ابراهیم گوید: خدایا تو وعده داده بودی در روز قیامت مرا شرمنده نکنی و چه شرمندگی از این شرم‌آورتر است که پدرم دور از رحمت تو باشد؟ خداوند گوید: من بهشت را بر کافرین حرام کرده‌ام. سپس به ابراهیم گوید: به زیر پاهایت بنگر. نگاه می‌کند جنازه خون‌آلودی مشاهده می‌کند که در آتش انداخته می‌شود»^۱.

این حدیث صریح است در اینکه اسم پدر ابراهیم آزر بوده است و این مطلبی صحیح است که باید آن را بپذیریم.

ابن کثیر رحمته الله گوید:

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَ اتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً﴾^۲ (انعام: ۷۴). این آیه به

صراحت نام پدر ابراهیم را آزر دانسته، جمهور نسب شناسان از جمله ابن عباس بر این هستند که نام پدرش تارح و به گفته تورات تارخ بوده، و گفته‌اند: لقب بتی که

(۱) رجوع کنید به صحیح البخاری.

(۲) و بدانگاه که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا به تنهایی را به خدایی می‌گیری.

آذر پرستش می‌کرد تارح بوده است. ابن جریر طبری گوید: قول اصح اینکه اسم پدرش آذر بوده و احتمال دارد دو اسم بنام آذر و تارح یا یک نام و یک لقب داشته است و الله اعلم.^۱

کنیه‌ی ابراهیم

ابن عساکر به نقل از عکرمه گوید: ابراهیم مکنی به (ابوالضیفان) یعنی پدر مهمانان بود. گویم: این کنیه را از آنجا به او داده‌اند که مهمانان بسیار به خانه او می‌آمدند و هر کس به خانه او می‌آمد مورد احترام و تکریم فراوان واقع می‌شد، بسیار سخی بود برای مهمانان گوسفند و گاو و شتر سر می‌برد. ابن جریر به نقل از سدی گوید: «ابراهیم طعام فراوانی به مردم و مهمانان می‌داد...» قرآن داستان مهمانان ملائک را که برای هلاک قوم لوط آمده بودند بازگو می‌کند. در راه خود به سوی قوم لوط بر ابراهیم گذر کردند تا مژده‌ی عطای یک پسر از سوی خداوند به او بدهند چون ایشان را بدید گمان کرد انسان هستند گوساله‌ای برای آنان سر برید چون غذا، پیش آنها آورد از آن نخوردند. از آنها در ترس و شک افتاد و با حذر و خوف به آنها می‌نگریست. بدو خبر دادند که نترسد ملائکه هستند. ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِ﴾ (۲۴) ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ﴾ (۲۵) ﴿فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ﴾ (۲۶) ﴿فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ﴾ (۲۷) ﴿فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ﴾ (۲۸) (ذاریات: ۲۴ - ۲۸).

(۱) البداية والنهاية جلد ۱ ص ۱۴۲.

(۲) آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است، در آن زمانی که بر او وارد شدند و گفتند: سلام، گفت: سلام بر شما مردمان ناآشنا و ناشناسی هستید. به دنبال آن پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه‌ای را آورد، و آن را نزدیک ایشان قرار داد گفت: آیا نمی‌خورید (هنگامی که دید دست

این آیات کریمه سخاوت ابراهیم را به وضوح نشان می‌دهند زیرا اقدام به سربریدن گاو برای مهمانانی که اصلاً آنها را نمی‌شناخت، از اخلاق بزرگان و صفات بخشندگان است، اعراب این صفت را از اسماعیل فرزند ابراهیم به ارث بردند. «من شَبَّهَ أباه فما ظلم» یعنی: «کسی که به پدرش شبیه است، ظلمی را مرتکب نشده است».

تولد ابراهیم علیه السلام

بعضی از مؤرخین می‌گویند: ابراهیم علیه السلام در غوطه‌ی دمشق (ساحه‌ای سرسبز و حاصل‌خیز جنوبی دمشق) منطقه غوطه‌ی دمشق در دهی بنام برزه، واقع در کوه قاسیون به دنیا آمده اما قول مشهور نزد اهل سیر و تاریخ این است که در بابل (سرزمین کلدانیان) در عراق چشم به جهان گشود. ابن کثیر بعد از نقل قول اول می‌گوید: صحیح این است که در بابل چشم به جهان گشوده و انتساب او به منطقه غوطه شام از این جهت برده که وقتی به منظور کمک به برادرزاده‌اش (لوط) به آنجا آمد در آنجا به اقامه‌ی نماز برخاسته است.

ابراهیم در زمانی به دنیا آمد که ۷۵ سال از عمر پدرش گذشته بود. او فرزند بزرگ آزر بود و بعد از او ناحور و هاران به دنیا آمدند، هاران پدر لوط علیه السلام است با این حساب، لوط برادرزاده‌ی ابراهیم است. اما مؤرخان اهل کتاب عقیده دارند ابراهیم فرزند وسط آزر است و هاران در زمان حیات پدرش در سرزمین مادریش که همان سرزمین کلدانین (سرزمین بابل) است، از دنیا رفته است. اما قول اصح، قول اول است.

ابراهیم در جوانی با زنی به نام «سارا» ازدواج کرد. سارا عقیم بود ابراهیم با همسر و پدرش از سرزمین عراق به سرزمین فلسطین هجرت کرد و در منطقه حران (شهری در شام) اقامت گزید. مردم آنجا ستاره پرست بودند و به وقت عبادت رو به قطب

بسوی غذا نمی‌برند) در دل از ایشان احساس ترس و وحشت کرد. گفتند: مترس سپس او را به تولد پسری دانا و آگاه بشارت دادند.

شمال می‌ایستادند و به پرستش هفت ستاره همت می‌گماشتند و بر هر دری از درهای هفتگانه‌ی دمشق هیئتی از یکی از این ستاره‌ها را نصب کرده بودند و برای ستارگان جشن و قربانی برپا می‌کردند. در آن زمان جز ابراهیم و همسر و برادرزاده‌اش لوط تمامی مردم جهان بت پرست بودند. ابراهیم خلیل با این شرارت به مبارزه برخاست و این گمراهی را باطل اعلام کرد خداوند از بچه‌گی حجت بالغه و قاطع به او ارزانی داشته بود، دارای اراده قوی و دید بصیر و روشن بود با قومش به مناظره برمی‌خاست و با آنها به مجادله و مناظره می‌کرد و با برهان قاطع به رد نظریات ایشان می‌پرداخت کسی را یارای مقاومت با او (در مقام احتجاج) نبود.

ابراهیم پدرش آزر را دعوت می‌کند

قرآن کریم نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام، از پدرش را برای ما بازگو می‌کند چرا اینطور نباشد و حال آنکه پدرش مشرک و بت پرست بود و از هر کس شایسته‌تر به نصیحت مخلصانه و دعوت به حق بود به همین خاطر ابراهیم در این راه کمترین تأخیر و سستی به دل راه نداد، ابراهیم در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندی سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بتها هیچ سود و زیانی به او نمی‌بخشد، زیرا بتها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آنها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد ﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٥١﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَتَّبِعْتَنِي لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٥٢﴾

يَتَأْتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٧﴾ يَتَأْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٨﴾ يَتَأْتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٩﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ يَنْتَبِرَهِيمُ لِيَنْ لَمْ تَنْتِهِ لِأَرْجُمَنَّكَ وَأَهْجُرَنِي مَلِيًّا ﴿٥٠﴾ قَالَ سَلِمْتُ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٥١﴾ (مریم: ۴۷-۴۱).

در حقیقت، ابراهیم علیه السلام چنانکه به پدرش وعده داده بود، برای او استغفار کرد و از خدایش، برای او، طلب آمرزش و خشنودی کرد: ﴿وَأَعْفِرْ لِي إِنِّي كَانُ مِنَ الضَّالِّينَ﴾^۱ (شعراء: ۸۶). این استغفار ناشی از طمع ابراهیم در ایمان آوردن پدرش بود، اما چون اصرار او بر شرک و دشمنی او با دین را بدید از او دوری جست و با او قطع رابطه کرد ﴿وَمَا كَانَ أَسْتَغْفَرُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا

۱) در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمی‌دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفته) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار می‌کنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خداحافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد.

۲) و پدرم را که از گمراهان است بیامرز.

إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾ (توبه: ۱۱۴).

در این مسئله درس بزرگی برای اهل عقیده و ایمان (به ویژه دعوتگران) وجود دارد تا به پیغمبران گرامی اقتداء ورزند و بر برنامه‌ی کامل و سیره‌ی عطرآگین آنها گام بردارند. ابراهیم از پدر خود برائت می‌جوید. نوح از پسرش برائت می‌جوید. این عمل ناشی از کمال ایمان است، در آنجا رابطه‌ای مقدس‌تر و عظیم‌تر از رابطه‌ی برادری دینی وجود ندارد، زیرا رابطه‌ی دینی فوق رابطه‌ی نسبی است، این همان «نمونه‌های کامل و آرمانی» در دعوت پیامبران است. به آیات زیر بنگرید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَّاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۖ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿١٢٥﴾﴾ (ممتحنه: ۴). آیا این دلیل محکم بر کمال و صدق ایمان ابراهیم نمی‌باشد؟ آیا بیزاری ابراهیم از پدرش و اعلان دشمنی با او، این را ثابت نمی‌کند که رابطه‌ی میان پدر و فرزند (در صورت منعدم شدن روابط ایمانی) قطع

(۱) طلب آموزش ابراهیم برای پدرش به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش دشمن خداست از او بیزاری جست واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست به دعا و فروتن و شکيبا بود.

(۲) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند الگوی خوبی برای شما است بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که به غیر خدا می‌پرستید بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنا نیستیم و دشمنی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آوردید و او را به یگانگی می‌پرستید مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آموزش می‌کنم و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم پروردگارا به تو توکل می‌کنیم و به تو روی می‌آوریم و بازگشت به سوی تو است.

نجات دادن آنها از آن جاهلیت کورکورانه گرفت. قلب ابراهیم مالا مال از ایمان به خدا و سرشار از توحید ناب بود به وعده‌ی خداوند مبنی بر نصرت برای او، کاملاً اعتماد و باور داشت و به آنچه که خداوند تعالی از امر مربوط به غیب و امر مربوط به ایمان، به او وحی می‌کرد، یقین و ایمان داشت. اما، خواست که نسبت به قدرت خدای عز و جل، بصیرت و اعتماد و یقین بیشتری پیدا کند، لذا، از پروردگارش خواست تا نشانه‌ی آشکار و گویایی بر «زنده شدن» به او نشان بدهد، از خدا خواست به او نشان دهد مرده‌ها را چگونه زنده می‌نماید؟ خداوند فرمود: ﴿قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم﴾^۱ (بقره: ۲۶۰). حضرت ابراهیم اهل یقین و تصدیق بود با این وصف نفس خود را مشتاق عیان و چشمان خود را علاقه‌مند مشاهده عجایب خلقت و آفرینش خداوند یافت تا مظاهر دقایق خلقت را با چشم خود مشاهده کرده و قلبش اطمینان بیشتر پیدا کند. خداوند درخواست او را اجابت کرد و دستور داد چهار پرنده بگیرد و آنها را به منظور شناخت اجزای آنها و تأمل در آفرینش آنها، به سوی خود نزدیک، کند سپس آنها را کشته، هر جزئی از آنها را بر روی کوهی قرار دهد سپس بر آنها بانگ برآورد آنها، همگی زنده شده، شتابان به سوی او خواهند گروید و تبدیل به پرنده زنده خواهند شد. که این همه جزئی از نشانه‌های قدرت بی‌انتهای او می‌باشد.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالِ أَوْلَمْ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم﴾^۲ (بقره: ۲۶۰).

﴿قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا ۚ وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۳ (بقره: ۲۶۰).

(۱) گفت: مگر ایمان نیاورده‌ای گفت: چرا ولی تا اطمینان قلب پیدا کنم.

(۲) و هنگامی را که ابراهیم گفت پروردگار به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی گفت مگر ایمان نیاورده‌ای گفت چرا ولی تا اطمینان قلب پیدا کنم گفت پس چهار تا از پرندگان را بگیر و آنها را

مناظره‌ی ابراهیم با قومش

حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت به سوی خدا خستگی شناس بود، بدون وقفه قوم و عشیره‌ی خود را به بازگشت به خداوند می‌خواند. پدر خود را به ایمان فراخواند، اما او امتناع ورزید. پس قومش را فراخواند اما آنها دعوتش را انکار کرده، رسالتش را به باد تمسخر گرفتند. اما او با وجود این با آنان مهربان بود و نخواست برای همیشه آنها را در گمراهی رها کند لذا عزم خود را بر رهایی ایشان از آن عقاید باطله جزم نمود و تصمیم گرفت آنها را به سوی عقل و رشدشان باز گرداند، ولو از آنها اذیت فراوان ببیند، یا زندگیش به خطر بیافتد.

ابراهیم زیرک و دوراندیش بود، می‌دانست حجت و مناظره لفظی آنها را قانع نمی‌کند لذا بایستی با استدلال حسی و ملموسی با ایشان به مقابله برخیزد این بود که به منظور رهایی ایشان از گمراهی از طریق ترفندی دیگر وارد میدان معرکه گردید.

قوم ابراهیم عید بزرگی داشتند در آن روز همگی از شهر خارج می‌شدند و ایام عید را با شادی و تفریح‌های گوناگون سپری می‌نمودند چون مردم به منظور تفریح از شهر خارج می‌شدند از او خواستند با ایشان بیرون رود اما او از همراه شدن با آنان امتناع ورزید، و گفت: مریض هستم و نمی‌توانم از شهر خارج شوم و در دل عزم نابودی بتها را نمود، او در واقع مریض نبود بلکه قلبش به خاطر انزجار پرستش بتها در رنج بود چون مردم از شهر بیرون رفتند به جان بتها افتاد و با تبر یکایک آنها را خرد نمود تا از این طریق بر قومش اقامه حجت نماید سپس تبر را بر دوش بت بزرگ قرار داد.

مردم از جشن و تفریح برگشتند و راهی بتکده شدند اما از دهشت آنچه دیدند سراسیمه شدند این بود همگی ناله و فغان‌کنان گفتند: ﴿مَنْ فَعَلَ هَذَا بِعَالِهَتِنَا إِنَّهُ

به خود نزدیک گردان سپس بر سر هر کوهی قسمتی از آنها را بگذار بعد آنها را بخوان به سرعت به سوی تو خواهند آمد و بدان که خدا چیره دست و با حکمت است.

لَمِنَ الظَّالِمِينَ»^۱ (انبیاء: ۵۹). بعد از بازگشت به خود و سکوت به تهدید ابراهیم پرداخته، گفتند: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًی يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»^۲ (انبیاء: ۶۰). حتماً او به این کار اقدام کرده است گفتند: باید به او درسی دهیم که عبرت همگان باشد بانگ برآوردند او را حاضر کنند تا دفاعیات او را بشنوند و شاهد نوع عذاب وارده بر او باشند.

این بود که همگی در یک جا جمع شدند زمینه‌ی خوبی برای اقامه حجت ابراهیم و بیان بطلان عقاید ایشان فراهم گردید، تا ثابت کند بر عقاید باطل هستند. بعد از تجمع مردم دل پر از کینه و خشم و منتظر انتقام از ابراهیم، ابراهیم را به وسط دریای تجمع بزرگ آوردند و در ملاء عام نوبت محاکمه فرا رسید.

محاکمه حضرت ابراهیم

بعد از حضور ابراهیم در جمع مردم اولین سوالی که متوجه او گردید: «أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَهْلَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ»^۳ (انبیاء: ۶۲)، بود.

ابراهیم حکیم و خردمند، جدال با ایشان را از بعد دیگری به راه انداخت تا هدف خود را بیان کند و رسالت خود را ابلاغ نماید و نتیجه هر چه می‌خواهد باشد. این بود که به طریق حکمت جوابی به آنها داد که انتظارش نداشتند گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»^۴ (انبیاء: ۶۳). با این حجت دامغه آنها را تنبه نموده از غفلت بیدار کرد، گروهی با حالتی سرزنش‌آمیز، خطاب به

(۱) گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایان ما آورده است او از جمله ستمکاران است.

(۲) گفتند: جوانی از بتها سخن می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گوئیم.

(۳) گفتند: آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای؟

(۴) بلکه این [بت] بزرگشان آن [کار] را کرده است، که اگر سخن می‌گویند از آنان بپرسید.

همدیگر گفتند: ﴿إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ﴾^۱ (انبیاء: ۶۴). زیرا بتها را بدون حافظ و نگهبان رها کرده‌اید تا به این درد مبتلا شوند و کسی که به آنها ایمان ندارد خردشان کند. بعد از فرط ناراحتی و خشم زبانشان بند آمده به تفکر و سر به زیر انداختن افتادند بعد از کمی مکث، گفتند: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾^۲ (انبیاء: ۶۵). تو که می‌دانی این‌ها چیزی نمی‌گویند چگونه ما را به سؤال از آنها فرا می‌خوانی در حالی که خود می‌دانی جامد و کر هستند و توان شناخت پیرامون خود را ندارند اینجا بود که حجت ابراهیم بر ملا گردید و از فرصت استفاده کرده گفت: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾^۳ ﴿١٦﴾ أَفَلَا لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۴ (انبیاء/۶۷-۶۶) چون مفتضح شدند و راه علاجی فرا رویشان نماند گفتند: ﴿حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾^۵ (انبیاء: ۶۸).

ابراهیم به آتش انداخته می‌شود

بعد از پایان محاکمه، خواستند بعنوان عتاب او را بسوزانند. اما چگونه؟ لازم بود در آتش شعله‌ور سوزان انداخته شود تا باعث تسکین آلام ایشان گردد. از اینجا و آنجا شروع به جمع‌آوری هیزم نمودند تا آنها را آتش زده، ابراهیم را فدای خدایان خود نمایند تا آنجا که زنان مریضی نیز نذر می‌کردند اگر شفا یابند به جمع‌آوری هیزم

(۱) آنان به خود آمدند و به خویشان گفتند: شما حقیقتاً ستمگرید.

(۲) تو می‌دانستی اینها سخن نمی‌گویند.

(۳) گفت: آیا به جای خدا چیزهایی را می‌پرستید که کمترین سود و زیانی به شما نمی‌رسانند وای بر شما و وای بر چیزهایی که به جای خداوند می‌پرستید آیا نمی‌فهمید؟

(۴) گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید.

بپردازند. بعد از جمع‌آوری هیزم‌های زیاد آنها را آتش زدند چون آتش برافروخت ابراهیم را در آن انداختند لیکن خداوند بلافاصله دستور داد ﴿يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيْمَ﴾^۱ (انبیاء: ۶۹). بدین وسیله معجزه‌ی بزرگ خدایی به وقوع پیوست و آتش سوزان (به امر خدا) آن چنان سرد گردید که ابراهیم در بحبوحه‌های آن احساس سرما می‌کرد و کید دشمنان خدا به سوی خودشان برگشت. ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا اِبْرَاهِيْمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهٖ عَلٰمِيْنَ﴾^۲ إِذْ قَالَ لِأَبِيْهِ وَقَوْمِهٖ مَا هٰذِهِ التَّمٰثِيْلُ الَّتِيْ اَنْتُمْ لَهَا عٰكِفُوْنَ ﴿۳﴾ قَالُوْا وَجَدْنَا ءَابَاۡنَا لَهَا عٰبِدِيْنَ ﴿۴﴾ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ وَاٰۤآؤُكُمْ فِی ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ﴿۵﴾ قَالُوْا اٰجَعْتَنَا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللّٰعِيْنَ ﴿۶﴾ قَالَ بَلْ رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الَّذِیْ فَطَرَهُنَّ وَاَنَا عَلٰی ذٰلِكُمْ مِنَ الشّٰهِدِيْنَ ﴿۷﴾ وَتَاللّٰهِ لَآ كِيْدَنَ اَصْنَعُكُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا مُدْبِرِيْنَ ﴿۸﴾ فَجَعَلَهُمْ جَذٰٓءًا اِلَّا كَبِيْرًا هُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهٖ يَرْجِعُوْنَ ﴿۹﴾ قَالُوْا مَنۢ هٰذَا بِاِلٰهَتِنَا اِنَّهٗ لَمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿۱۰﴾ قَالُوْا سَمِعْنَا فَتٰی يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهٗ اِبْرٰهِيْمُ ﴿۱۱﴾ قَالُوْا فَاتُّوْا بِهٖ عَلٰی اَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُوْنَ ﴿۱۲﴾ قَالُوْا ءَاَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِاِلٰهَتِنَا يٰۤاِبْرٰهِيْمُ ﴿۱۳﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيْرُهُمْ هٰذَا فَسْـَٔلُوْهُمْ اِنْ كَانُوْا يَنْطِقُوْنَ ﴿۱۴﴾ فَرَجَعُوْا اِلٰی اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوْا اِنَّكُمْ اَنْتُمْ الظّٰلِمُوْنَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ نَكَسُوْا عَلٰی رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هٰٓؤُلَآءِ يَنْطِقُوْنَ ﴿۱۶﴾ قَالَ اَفَتَعْبُدُوْنَ مِنۢ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْۡاٌ وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿۱۷﴾ اَفِیْ لَكُمْ وَلَمَّا تَعْبُدُوْنَ مِنۢ دُوْنِ اللّٰهِ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ﴿۱۸﴾ قَالُوْا حَرِّقُوْهُ وَاَنْصُرُوْا اِلٰهَتَكُمْ اِنْ

(۱) ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم باش بر ابراهیم.

كُنْتُمْ فَعِلِينَ ﴿٦٨﴾ قُلْنَا يَنْتَازُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾^۱ (انبیا/۷۰-۵۱).

ازدواج ابراهیم

چون به عمر جوانی رسید و بزرگ شد با زنی به نام سارا ازدواج کرد، اما چون عقیم و نازا بود، هاجره‌ی مادر اسماعیل را همراه او به زنی گرفت و خداوند در عمر پیری

(۱) ما هدایت و راهیابی را پیشتر در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و از او برای (حمل رسالت) آگاهی داشتیم* آنگاه که به پدرش و قوم خود گفت: این مجسمه‌هایی که شما دائماً به عبادتشان مشغولید چیستند* گفتند: ما پدران خویش را دیده ایم که اینها را پرستش می‌کرده‌اند، ابراهیم گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری و بوده و هستید، گفتند: آیا واقعاً آنچه را به ما می‌گویی حقیقت دارد یا اینکه جزو افراد ملعبه باز و شوخی کننده هستی؟* گفت: (من اهل مزاح و شوخی نیستم) بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانی و زمین است همان پروردگاری که آنها را آفریده است و من بر این چیزی که گفتم از زمره‌ی گواهانی هستم که آگاهند و به دلیل و برهان گفته خود را ثابت می‌نمایم* (آنگاه ابراهیم آهسته) گفت: به خدا سوگند من نسبت به بتانتان قطعاً چاره‌اندیشی می‌کنم وقتی که پشت بکنید و بروید (وقتی که مردم به عید رفتند) (ابراهیم) آنها را قطعه قطعه کرده مگر بت بزرگشان را تا به پیش آن بیایند (هنگامی که به بتخانه برگشتند) گفتند: چه کسی چنین کاری را بر سر خدایانمان آورده او از جمله ستمگران است* گفتند: جوانی از بتها سخن می‌گفت که بدو ابراهیم می‌گویند* گفتند: او را در برابر مردم حاضر کنید تا گواهی دهند* گفتند: آیا تو ای ابراهیم این کار را بر سر خدایان ما آورده‌ای (ابراهیم گفت): شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد پس از آنها مسئله را بپرسید اگر می‌توانند صحبت کنند* آنان به خود آمدند و به خویشتن گفتند: حقیقتاً شما ستمگرید* تو که می‌دانستی اینها سخن نمی‌گویند (ابراهیم) گفت: آیا بجای خداوند چیزهایی را می‌پرستید که کمترین سود و زیبایی به شما نمی‌رسانند وای بر شما و وای بر چیزهایی که بجای خدا می‌پرستید آیا نمی‌فهمید* (برخی به برخی دیگر رو کردند) گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید* (آتش را برافراشتند) ما به آتش دستور دادیم که: ای آتش سرد و سالم شو بر ابراهیم، آنان خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.

از همسر نازایش سارا فرزندی به نام اسحق بدو بخشید. چون ملائکه خدا مژده‌ی بچه‌دار شدن را به او دادند از فرط تعجب دست بر صورت خویش می‌کشید و گفت: ﴿يَوَيْلَآءِ آلِ دَاوُدَ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا ۖ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾ (۷۲) قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۖ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ ۖ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ (۷۳) (هود: ۷۲-۷۳).

این بود که ابراهیم در عمر کهن سالی و پیری از همسر عقیمش بچه‌دار گردید و دعایش مستجاب شد ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ۚ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾ (۳۹). ابراهیم با پدر و همسرش از سرزمین کلدانیها به سوی سرزمین کنعان هجرت کرد و در منطقه‌ای به نام حرّان (سرزمین بیت المقدس) اقامت گزید و پدر ابراهیم در آنجا، در عمر ۲۵۰ سالگی وفات کرد و در آنجا مدفون گردید، اهل حرّان ستاره پرست بودند و بت پرستی و ستاره پرستی در میان ایشان رواج فراوان داشت. ابن کثیر در تاریخش (البداية والنهاية) می‌گوید:

تعمیرکنندگان و تأسیس گران شهر دمشق از این طایفه بوده‌اند و به وقت عبادت رو به قطب شمال می‌ایستادند و برای ستاره‌های هفت‌گانه به پرستش می‌ایستادند بر این اساس بود که بر هر دری از درهای هفت‌گانه دمشق قدیم هیکلی برای هر یک از این ستاره‌ها تراشیده بودند و برای آنها جشن و قربانی می‌گرفتند، اهل حرّان نیز این عقیده‌ی شرک‌آلود بودند و جز ابراهیم و همسرش و برادرزاده‌اش لوط تمامی ساکنان

(۱) گفت: ای وای آیا من که پیرزنی هستم و این هم شوهرم که پیرمردی می‌باشد فرزندی می‌زایم این چیز شگفتی است! * گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی ای اهل بیت رحمت و برکات خدا شامل شما است بیگمان پروردگار من دعا را می‌شنود.

(۲) سپاس خدایی را که با وجود پیری و سن زیاد اسماعیل و اسحاق را به من بخشید بیگمان پروردگار من دعا را می‌شنود.

زمین بت پرست بودند ابراهیم خلیل علیه السلام این گمراهی را ابطال کرد و بجای آن درخت تنومند توحید بنشانند. خداوند از ابتدای جوانی به او رشد و هدایت بخشید و بعنوان رسولش مبعوث و بعنوان خلیلش برگزید ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا اِبْرٰهٖمَ رُسْدَهُۥ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهٖ عَلٰمِیْنَ﴾^۱ (انبیاء: ۵۱). (البداية والنهاية).

مناظره‌ی ابراهیم و نمرود

ابراهیم علیه السلام در زمانی حساس و دشوار می‌زیست مردم در اوج گمراهی و شرک اعتقادی بسر می‌بردند. در زمان او پادشاهی جبار و متمرّد، که ادعای ربوبیت می‌کرد ظهور کرده و یکی از چهار پادشاه مشهور جهان بود. زیرا گفته‌اند: چهار نفر (دو مسلمان و دو کافر) همه‌ی دنیا را تسخیر کرده به قبضه قدرت خود درآورده‌اند مسلمانان ذوالقرنین (اسکندر مقدونی) و حضرت سلیمان پسر داوود و کافران نمرود و بختنصر بوده‌اند، غیر از این چهار نفر کسی همه‌ی دنیا را فتح نکرده است، بلکه کشوری یا چند کشور را در اختیار داشته‌اند مانند فرعون که فرمانروای سرزمین مصر بود.

مؤرخین می‌گویند: نمرود ۴۰۰ سال حکمرانی کرد طی این مدت اهل طغیان و جبروت تکبر و سرکشی بود ادعای خدایی داشت با حضرت ابراهیم به مناظره پرداخت چون ابراهیم بر او وارد شد پرسید: خدای تو کیست؟ آیا غیر از من خدایی داری؟ حضرت ابراهیم خلیل در کلامی برگرفته از ایمان و خرد به او جواب داد و گفت: ﴿رَبِّی الَّذِیْ یُحِیْءُ وَیُمِیْتُ﴾^۲ (بقره: ۲۵۸). او پروردگار قادری است که می‌تواند انسان را از عدم به وجود آورد او را می‌میراند بعد او را زنده می‌کند پس زنده

۱) ما هدایت و راهیابی را پیشتر در اختیار ابراهیم گذارده بودیم و از (احوال و فضائل) او برای (آگاهی رسالت) آگاهی داشتیم.

۲) پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند.

کردن و میراندن، از مظاهر قدرت خدایند. نمرود از باب تمسخر بر او خندید و گفت: ﴿أَنَا أَحْيَىٰ وَأُمِيتُ﴾^۱ (بقره: ۲۵۸). یعنی آنچه را خدای تو می‌تواند انجام دهد منهم قادر بر انجام آن می‌باشم. ابراهیم گفت: چطور؟

فوراً به نگهبان دستور داد دو زندانی بیاوردند که هر دو محکوم به اعدام بودند دستور داد سر یکی را از تن جدا کردند و دیگری را آزاد کرد و خلعت بخشید و در متتهای حماقت می‌خواست با این ترفند در مقابل خدا و قدرت او ابراهیم قدرت نمایی کند و احیاء و اماتة را که هر دو جزو صفات ویژه خالقند به خود نسبت دهد. چون ابراهیم پوچی و حقارت او را دید متوجه امر دیگری شد که اصلاً نمرود را توان احتجاج و لجاجت در آن نبود گفت: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِيهَا مِنَ الْمَغْرِبِ﴾^۲ (بقره: ۲۵۸). با این حجت دامغه که مکابره و مبادله در برابر آن بی‌حاصل بود او را مبهوت کرد، زیرا اگر خدا است باید توان ایجاد تغییر در نظام آفرینش را داشته باشد و مسیر طلوع و غروب خورشید را بتواند تغییر دهد: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيَىٰ وَأُمِيتُ^۳ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِيهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ^۴ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۵﴾

(۱) او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم.

(۲) خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب در آور.

(۳) آیا آگاهی از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز در پیش گرفت بدان علت که خداوند به او حکومت و شاهی داده بود هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من هم زنده می‌گردانم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: پروردگار من خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور پس آن مرد کافر واماند و مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.

(بقره: ۲۵۸). و این چنین حق پیروز و باطل شکست خورد.

سدی گفته: این مناظره بین ابراهیم و نمرود در روز خروجش از آتش بوده است.

مهاجرت ابراهیم به مصر

قحطی و خشکسالی سراسر شام و فلسطین را فرا گرفت. ابراهیم علیه السلام با همسرش سارا که زنی بسیار صاحب حسن و جمال بود به مصر هجرت کرد، یکی از جاسوسان بدسرشت به پادشاه ستمگر مصر خبر داد که مردی آمده و زنی آن چنانی همراه دارد، این پادشاه یکی از امرای عرب به نام سنان پسر علوان بود عادتش بر این بود هرگاه می شنید که مردی زنی زیبا همراه دارد آن را از او غصب می کرد چون ابراهیم وارد مصر گردید این ستمگر خواست سارا را از او بستاند و مورد تجاوز قرار دهد این بود ابراهیم را به نزد خود فراخواند و پرسید: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ ابراهیم گفت: خواهرم است و منظورش خواهر دینی بود ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^۱ (حجرات: ۱۰). ابراهیم را از نزد خود بیرون کرد چون به نزد سارا برگشت گفت: اگر این ستمگر بفهمد تو همسر من هستی تو را از من می گیرد لذا اگر از تو سؤال کرد تو خواهر دینی من هستی چون در روی زمین غیر از من و شما مسلمانی وجود ندارد، پادشاه ستمگر دنبال او فرستاد چون او را نزد پادشاه بردند و بر او وارد گردید مفتون زیبایی او شد در مورد ابراهیم از او سؤال کرد گفت: من خواهر او هستم پادشاه ستمگر نسبت به او قصد بدی داشت به سوی او دست دراز کرد که او را به طرف خود جذب کند دستش از حرکت بایستاد و دچار اضطراب چنانی شد که نزدیک بود از شدت هول بمیرد. گفت: از خدا بخواه مرا شفا دهد کاری به شما ندارم و زیانی به تو نمی رسانم.

سارا دعا کرد شفا یافت چون به حالت قبلی برگشت دوباره قصد تجاوز و تعدی

(۱) فقط مؤمنان برادران همدیگرند.

نمود، برای بار دوم دستش خشک و بی حرکت شد دوباره از او خواست از خدا دعا کند خوب شود برایش دعا کرد شفا یافت. به سوی نگهبانان در بانگ برآورد که این شیطان است که به نزد من آورده‌اید نه انسان. دستور داد او را آزاد کنند و کنیزی به او بخشید. که نامش هاجر بود. وقتی سارا را نزد پادشاه بردند ابراهیم به اقامه نماز و راز و نیاز با خدا مشغول گردید و از خدا خواست شر ستمگری از همسرش دفع کند چون برگشت ابراهیم با اشاره‌ی دست پرسید چه بر سرش آمده؟ گفت: خداوند شر و فتنه ستمگر را از من دفع کرد و هاجر را به کنیزی من درآورد^۱. حضرت ابو هریره گوید: این است مادر شما ای فرزندان آب آسمان (ملت عرب)، که خداوند به عنوان احترام خلیلش (ابراهیم) او را از شر پادشاه ستمگر حفظ نمود.

ولادت اسماعیل علیه السلام

ابراهیم علیه السلام همراه همسرش سارا و کنیزش هاجر از مصر به فلسطین مهاجرت کرد. چون سارا عقیم بود و از تنهایی و بی‌فرزندگی شوهرش ابراهیم رنج می‌برد و خود نیز به عمری رسیده بود که انتظار حامله‌گی نداشت زیرا عمرش از هفتاد تجاوز کرده بود. سارا کنیز خود را به ابراهیم بخشید و از او خواست بر او وارد شود شاید خداوند فرزندی به او عنایت کند که در دوران پیری کمک و معین پدر باشد، ابراهیم تسلیم نظر او شد و چون با هاجر ازدواج کرد، فرزند زیبایی برای او به دنیا آورد که همان اسماعیل علیه السلام است و رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله از سلاله پاک او می‌باشد. بعد از پیدا شدن این فرزند درون و روان ابراهیم آسوده گشت زیرا به عمر ۸۶ سالگی رسیده بود. شاید سارا نیز در دل شریک سرور ابراهیم بوده اما غیرت و حسادت زنانه‌اش طوفانی در درون او بوجود آورد و آسودگی و آرامش را از او سلب کرد تا آنجا که توان دیدن هاجر و پسر را نداشت و دوایی برای قلب علیل خود نیافت جز اینکه از ابراهیم

(۱) داستان را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.

بخواهد هاجر و فرزندش از خانه او و جلو چشمانش دور کند این هم حکمتی داشت که خداوند خواسته بود. خداوند به سوی او وحی کرد که امر او را اطاعت کند و خواسته‌ی او را برآورد، ابراهیم هاجر و سارا را با خود برداشت و بعد از طی کردن دشت و صحراهای بسیار، آنها را در مکانی خالی از آب و گیاه رها کرد. مکه در آن وقت خالی از سکنه بود آنها را در آن مکان بیابانی، در کنار تنه‌ی درختی در نزدیکی چاه زمزم، ترک گفت و برای آنها یک کیسه که حاوی خرما بود و یک کوزه که در آن آب بود، باقی گذاشت. سپس خواست که به بلاد فلسطن بازگردد، آنگاه مادر اسماعیل به دنبال او افتاد و در حالی که می‌گفت: ای ابراهیم! چرا ما را در این مکان بی‌آب و گیاه رها می‌کنی؟ که هیچ انیس و خدمی در آن وجود ندارد. ابراهیم از ترس اینکه مبدا دچار بی‌امری خدا شود هیچ توجهی به ناله و فغان او نکرد. هاجر همچنان سخنان خود را تکرار می‌نمود، اما او وقعی به حرفهایش نمی‌نهاد. هاجر گفت: آیا خدا تو را به این امر کرده گفت: بلی. گفت: اگر چنین است او ما را ضایع نخواهد کرد.

الله اکبر: از عظمت ایمان که عجایب می‌آفریند و غرایب بوجود می‌آورد که نزدیک به باور نکردنی است. دل ابراهیم چگونه اطمینان کرد که فرزند شیرخوار و مادر بیمار او را در صحراء، تنها رها کند در حالی که همدم و مونس در کنار ایشان وجود ندارد؟!

و هاجر چگونه تن به رضایت داد که تنها و بی‌کس در این صحرای وحشتناک رها شود و تسلیم گردد و در معرض هلاکت از تشنه‌گی و گرسنگی و گرگهای وحشی قرار گیرد؟ آری این ایمان است که این عجایب را می‌آفریند و دل ابراهیم و همسرش را مالا مال از رضایت به تن به نابودی دادن در راه امر خدا می‌نماید. چون ابراهیم کمی از ایشان دور گردید نگاهی به عقب انداخت و این دعاها را بر زبان راند. ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ

أَفْعِدَّةٌ مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقُهُمْ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾ (ابراهیم: ۳۷).

جوشیدن آب زمزم و تأسیس بیت العتیق

هاجر در مکانی که ابراهیم برایش تعیین کرده بود ماندگار شد به بچه‌ی خود اسماعیل شیر می‌داد و از آبی که همراه داشت می‌آشامید تا آنگاه که آبش به سر رسید. تشنگی بر او و فرزند خردسالش یورش آورد پسر از فرط تشنه‌گی در خود می‌پیچید هاجر به قصد پیدا کردن آب به این سو و آن سو می‌دوید به دنبال آب، بر روی نزدیکترین کوه (صفا) رفت سپس از آنجا بر دره نظر افکند کسی را مشاهده نکرد از کوه پایین آمد و خود را به دره انداخت و بدنبال آب در تلاش بود تا به کوه مروه رسید بر آن نیز صعود کرد اما کسی را نیافت بر کوه مروه صدایی شنید که می‌گفت: اگر فریادرسی می‌خواهی ما آماده کمک هستیم. ملائکه خدا (جبرئیل) را مشاهده کرد که با پاشنه یا بال خود بر زمین می‌زد تا اینکه آب از آن پدیدار شد و آب زمزم فوران کرد. مادر با غرغه از آب برمی‌داشت دوباره جای مشتش پر می‌شد بعد آن ملائکه خطاب به او گفت: نترس این آب ضایع نخواهد شد و کم نخواهد کرد. زیرا خداوند متعال در اینجا بیتی دارد سپس به تپه‌ای مرتفعی از زمین اشاره کرد که در آینده این پسر بچه و پدرش در آنجا این خانه را بنا خواهند نهاد... آن ملائکه بعد از این گفتگو پنهان گردید، پرندگان در اطراف چشمه به پرواز درآمدند قبیله جرهم از اطراف منطقه می‌گذشتند از پرواز پرندگان دریافتند که آبی در منطقه بوجود آمده بر آب زمزم آمده و از مادر اسماعیل اجازه گرفتند تا خیمه‌های خود را بر اطراف آن بزنند، او با ابراز

(۱) پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بدون کشت و زرعی در کار خانه‌ی تو که آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام خداوندا تا اینکه نماز را بر پای دارند سپس چنان کن که دل‌های گروهی از مردمان متوجه آنان گردد و ایشان را از میوه‌ها بهره‌مند فرما شاید که سپاسگزاری کنند.

خوشحالی اجازه داد با آنها مونس شد سپس بر تعداد منازل اطراف چاه افزون گردید. اسماعیل پا به عنفوان جوانی گذاشت زبان عربی را از قبیله جرهمه یاد گرفت و از آنها دختری عقد کرد و بدین ترتیب مکه از آن زمان به بعد، به مکان شایسته‌ای اقامت مبدل گردید در حالی که قبلاً بیانی برهوت و خالی از سکنه بود. حضرت هاجر فوت کرد، در حالی که ابراهیم علیه السلام همچنان از او دور و در سرزمین فلسطین بود. بعد از گذشت چند سال حضرت ابراهیم به شدت آرزوی دیدار همسر و پسر کرد و راهی صحراء و بیابان گردید تا به مکه رسید اما همسر فداکار خود را آنجا نیافت، لیکن پسر خود اسماعیل را دید که مشغول تراشیدن تیر بود او را شناخت و او را در آغوش گرفت و کاری را با او کرد که یک پدر با فرزندش انجام می دهد... گفت: ای اسماعیل خداوند به من دستوری داده آیا مرا در انجام آن یاری می دهی؟ گفت: انجام ده آنچه خدایت دستور داده من تو را یاری دهنده خواهم بود گفت: خداوند دستور داده در اینجا خانه‌ای بسازم (به تپه مرتفعی نزدیک زمزم اشاره کرد) در آن هنگام، پایه‌های خانه را از زمین بیرون آورده بلند کردند، اسماعیل سنگ می آورد و ابراهیم بنایی می کرد بعد از بلند شدن دیوار اسماعیل سنگ «مقام» را آورد و آن را برای ابراهیم قرار داد، آنگاه ابراهیم بر روی آن ایستاد، در حالی که بنایی می کرد، اسماعیل به او سنگ می داد و در حالی که هر دو می گفتند: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱ (بقره: ۱۲۷). تا ساختمان کعبه مشرفه^۲ به اتمام رسید و از آن زمان به بعد مکه مکرمه به آباد شد.

(۱) ای پروردگار ما (این عمل را) از ما بپذیر بی گمان تو شنوا و دانا هستی.

(۲) ر.ک. صحیح بخاری.

داستان ذبح اسماعیل

ابراهیم خوابی دید و خواب انبیاء هم راست و واقعی^۱ است. در خواب دید که خداوند به او دستور می‌دهد فرزند نونهال خود، اسماعیل را ذبح کند در حالی که جز او فرزند دیگری نداشت و خداوند در زمان پیری و ناتوانی او را به او بخشیده بود، بعد از بیدار شدن از خواب، بدون هیچ تعلل یا تردیدی، فوراً به دنبال تنفیذ و اجرای امر خدا به راه افتاد اما خواست فرزند خود را آزمایش کرده مقدار پاسخگویی و فرمان‌پذیری او از خداوند را دریابد گفت: ﴿يَبْنِي إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ﴾^۲ (الصافات: ۱۰۲). این پیشنهاد را بدین جهت به او کرد تا برای قلبش خوشایندتر باشد و کار به زور نکشد. اما فرزند هوشمند جوابی بداد که دل پدر از آن به وجد آمد. ﴿يَتَأَبَّتِ أَفْعَلٌ مَا تُؤْمَرُ^۳ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾^۳ (صافات/۱۰۲). براستی این توفیق بزرگ خدایی و ایمانی است که کوهها در مقابل آن تاب نمی‌آورند ایمانی که «عبودیت» خداوند از ناحیه پدر و پسر بر کاملترین صورتهای در آن متجلی است به پدر دستور داده می‌شود فوراً اقدام می‌کند فرزند مورد مشاوره قرار می‌گیرد، فوراً و داوطلبانه جواب لیبک می‌گوید؛ تو گویی این کار، برایش مثل آب خوردن است!

فرزند می‌خواهد آلام از دست دادن پاره‌ی تن را بر پدر سهل نماید و او را به نزدیک‌ترین راه‌ها ارشاد کرد، می‌گوید: ای پدر، ریسمانی بیاور، دست و پاهایم را تند ببند و تنم را با ریسمان بپیچ تا پریشان نشوم چاقویت را تیز کن و به سرعت بر گردنم بمال تا مرگ بر من آسان شود؛ چون مرگ شدید است. ابراهیم گفت: «فرزندم

(۱) در حدیثی از ابن عباس به نقل از رسول ص آمده است: (خواب پیامبران وحی است).

(۲) ای فرزندم من در خواب دیدم که تو را قربانی کنم حالا خود بگو نظرت در رابطه با این کار چیست؟

(۳) گفت: ای پدر کاری که به تو دستور داده می‌شود بکن به خواست خدا مرا شکایا خواهی یافت.

تو در اجرای فرمان خدا، بهترین یاری رسان من هستی». سپس او را بر سینه‌ی خود بچسباند و برای آخرین بار او را می‌بوسید و با او وداع می‌کرد.

بعد او را تند بیست و آماده سربریدن نمود و چاقوی تیز را بر گردنش مالید اما چاقو آن را قطع نکرد اسماعیل گفت: پدرجان مرا بر رو بخوابان تا صورت مرا به وقت سر بریدن نبینی چون به وقت نگاهت بر من عاطفه و ترحم پدریت مانع از قوت و نیرویت می‌شود آنگاه احتمال دارد نتوانی امر و فرمان خدا را بجای آوری، ابراهیم چنین کرد و چاقو را بر گردنش از پشت مالید باز هم خداوند خاصیت برندگی را از او سلب کرد و ندای الهی فرود آمد: ﴿وَنَدَيْنَاهُ أَنْ يَتَّبِعْهُ هَيْمٌ ۝۱۴﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۵﴾ إِنَّ هَذَا هُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷﴾ (صافات: ۱۰۶-۱۰۷).

ذبح کیست؟

قبلاً متذکر شدیم فرزندی که ابراهیم مأمور به ذبح آن شد اسماعیل بود قول صحیح مورد اعتماد بیشتر علماء این قول است، چون داستان واقعه‌ی ذبح در مکه روی داده و اسماعیل در مکه اقامت داشت و اصلاً در روایات نیامده که اسحق در دوران کودکی به مکه آمده باشد. اهل کتاب عقیده دارند ذبیح اسحق است نه اسماعیل، اما این عقیده مردود است چون با ظاهر نصوص قرآنی منافات دارد.

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: از قرآن آشکارا پیدا است بلکه گویی نصی صریح بر این است که اسماعیل ذبیح است؛ زیرا خداوند بعد از ذکر داستان ذبح و تمام شدن آن

(۱) و ندایش زدیم که ای ابراهیم* تو خواب را راست دیدی ما اینگونه به نیکوکاران سزا و جزا می‌دهیم* این مسلماً آزمایشی است که بیانگر (ایمان و یقین صادق به خداوند) است* ما قربانی بزرگی و ارزشمندی را فدا و بلاگردان او کردیم.

می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱ (صافات: ۱۱۲). بشارت به اسحاق بعد از این حادثه که نشان از ایمان عمیق و طاعت بی‌نظیر ابراهیم برای خداوند است می‌باشد روایات دال بر ذبیح بودن اسحاق همگی اسرائیلی و فاقد اعتبارند، و بعد از تحریف به تورات راه یافته‌اند به علاوه در تورات آمده که ابراهیم مأمور ذبح فرزند اولش شد که اسماعیل فرزند اول او بود، آنچه آنها را بر خلق این ادعا واداشته حسادت به اعراب است؛ چون اسماعیل پدر اعراب، کسانی که در حجاز ساکن هستند و پیامبر ﷺ از جمله‌ی آنهاست و اسحاق پدر یعقوب، که همان اسرائیل است، بنی اسرائیل به او نسبت داده می‌شود، خوانده می‌شود. لذا خواستند این افتخار را به سوی خود منسوب سازند، به همین خاطر، کلام خداوند را تحریف کرده و در آن زیاداتی وارد کردند، در حالی که آنان قومی سرگردان و لجوج هستند و اعتراف نکردند به اینکه فضل بدست خداوند است، به هر کسی که بخواهد، آن را می‌دهد.

کسانی از سلف که قول به ذبیح بودن اسحق نموده‌اند سخن خود را از کعب الأخبار یا سخنان اهل کتاب گرفته‌اند و در حدیث صحیح منقول از معصوم چنین سخنی نیامده تا کلام خدا را برای آن رها کنیم و از قرآن، این فهم نمی‌شود بلکه مفهوم و منطوق و نص^۲ همگی بر ذبیح بودن اسماعیل دلالت دارند. چه زیبا است استدلال قرطبی بر ذبیح بودن اسماعیل نه اسحق: این استدلال در آیه ﴿فَبَشِّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾^۳ (هود: ۷۱). نهفته است. وی می‌گوید: چگونه مژده به آمدن اسحاق و اینکه او دارای پسری به نام یعقوب خواهد شد، داده می‌شود،

(۱) ما او را به (تولد) اسحاق که پیغمبر و از زمره صالحان بود مژده دادیم.

(۲) کتب اصول فقه مراجعه شود. (مترجم)

(۳) ما بدو مژده اسحاق و به دنبال وی یعقوب را دادیم.

سپس امر به سر بردن اسحاق داده می‌شود، در حالی که (او خردسال است و صاحب فرزندی نشده است؟) این امکان ندارد، چون با مزدهی پیش گفته تناقض دارد. به دلیل اینکه در اوان کودکی و قبل از پیدایش اولاد برای او مأمور به ذبح می‌شود این دو موضوع با هم تناقض آشکار دارند. روایت شده حضرت عمر پسر عبدالعزیز از یک یهودی بعد از مسلمان شدن راجع به ذبیح سؤال کرد گفت: اسماعیل بوده بعد گفت: ای امیرالمؤمنین سوگند به خدا یهود این مطلب را خوب می‌دانند اما حسادت با اعراب آنها به انکار آن وامیدارد آنها فضل خدا را بر اسماعیل انکار می‌کنند و به گمان خود می‌پندارند ذبیح اسحاق است^۱، زیرا اسحاق پدر آنهاست!!

مشهور است که رسول خدا به «ابن الذبیحین» (اسماعیل و عبدالله) شهرت دارد.

وفات ابراهیم

بنابه اصح روایات حضرت ابراهیم ۱۷۵ سال بزیست و چون به جوار حق پیوست فرزندان او را در غاری به نام «مکفیلیه» که حضرت سارا قبلاً در آن دفن شده بود دفن کردند.

این غار، در شهر «الخلیل» کنونی قرار دارد، که این شهر قبلاً نامش روستای اربع بود. اسماعیل ۱۳۷ سال بزیست و در مکه، در جوار سنگی در کنار کعبه در کنار قبر مادرش دفن گردید؛ صلوات و رحمت خدا بر همه‌ی آنها باد. (والحمد لله رب العالمین).

(۱) به البدایة والنهایة مراجعه شود.

۳- موسی پسر عمران

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾^۱ (مریم: ۵۱). به شیوه های گوناگون و اسالیب متعدد داستان موسی علیه السلام با فرعون در بسیاری از سوره های قرآن آمده است هم چنانکه داستان موسی و بنی اسرائیل بصورت مفصل و روشن در بسیاری از سوره ها بویژه در دو سوره ی «اعراف و قصص» آمده است.

داستان موسی و فرعون، داستان یک فرد عادی با پادشاهی ستمگر نیست و نه تنها داستان پیغمبری بزرگوار با پادشاهی جبار نیست بلکه داستانی است که نمونه آن در هر زمان و مکانی تکرار می یابد، داستانی که یک واقع دردآور را به تصویر می کشد... داستانی است که مبارزه ی بی امان بین حق و باطل، جنگ بین سربازان خدا و شیطان را به تصویر می کشد. جنگی که از ابتدای پیدایش هستی تا به امروز بین دشمنان و دوستان خدا جریان داشته و دارد. از روزی که دعوتگران و مصلحان، انبیاء و رسولان پا به عرصه ی حیات نهاده اند وجود داشته و دارد.

آری در طول تاریخ سرکشان گردن کلفت، طاغیان فرعون منش با استفاده از گروه های فراوانی از دعوتگران به سوی باطل و لشکریان ابلیس لعین، در مقابل نیروی آسمانی و اهل آن، در مقابل توحید و رسالت آسمانی در یک کلام در مقابل حق و طرفداران قلیل آن در مقابل مصلحان و موحدان و پیغمبران ایستاده اند. اما نتیجه ی این جنگ همواره پیروزی حق و نابودی باطل بوده است. چه صادق است فرموده دلربای خدا: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾^۲ (غافر: ۵۱). و این همان سنت خدا در ارتباط با زندگی است و سنت او تخلف بردار

(۱) سخن از موسی بگو، کسی که پاک و برگزیده ی خدا و پیغمبری بس والا بود.

(۲) ما قطعاً رسول و پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بیا می خیزند یاری می دهیم و دستگیری می کنیم.

نیست نیروی شرّ که در مقابل حق که به خیر و محبت برادری و انسانیت دعوت می نماید و برای تحقق عدالت و امنیت در روی زمین سعی می ورزد ایستاده است.

نیروی شر با چهره‌ی عبوس خوف انگیز خود که نزدیک است از شدت خشم بترکد در مقابل حق ایستاده در صدد نابودی گروه نیکوکاران (انبیاء، صلحا و دعوتگران) است این مطلب به وضوح و روشنی از داستان‌های قرآن کریم (آنگاه که از تعرض و تهدید طاغیان علیه انبیاء علیهم‌السلام پرده برمی دارد) روشن است ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَن خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾﴾ (ابراهیم: ۱۵-۱۳).

منطق طغیان در هر وقت و زمانی این است: حجت و برهان نمی فهمد برای عقل و منطق احترام و ارزشی قائل نیست راه و روشش تنها ارعاب و ارهاب، تعذیب و تنکیل است. ﴿قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾^۲ (اعراف: ۱۲۷). این منطق در زمان موسی منطق فرعون بود و در هر زمان و مکانی، منطق سایر فرعون صفتان است اما منطق پیغمبران، منطق عقل و حکمت است که در سخن موسی متجلی گردید، آنگاه که بعد از تحمل رنج و مرارتهای فراوان خطاب به

۱) کافران به پیغمبران خود گفتند: یا به آئین ما بازگردید یا اینکه شما را از سرزمین خود بیرون می کنیم پس پروردگارشان به آنان پیام فرستاد که حتماً ستمکاران را نابود می کنیم* و من شما را پس از ایشان در سرزمین (آنان) سکونت می بخشم این (پیروزی) از آن کسانی است که از جاه و جلال من بترسند و از تهدید من بهراسند. (و پیغمبران) طلب پیروزی کردند و هر قلدر و گردنکش منحرف و باطل گرای زیانمند و نامراد گردید.

۲) گفت: پسران آنان را علی الدوام خواهیم کشت و دخترانشان را زنده نگاه می داریم و ما بر ایشان کاملاً مسلط هستیم.

قومش گفت: ﴿قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا ۚ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۚ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱ (اعراف: ۱۲۸). از اینجا برای ما روشن می‌شود که جهت و هدف دعوت تمامی انبیاء یکی بوده است. چنانچه جهت و هدف طغیان گران و دعوت‌گران به سوی باطل یکی بوده است و نتیجه هم همواره یکی بوده آنهم پیروزی اهل ایمان و عقیده و شکست مفتضحانه‌ی اهل باطل و عدوان چنانکه این نتیجه در این فرموده کاملاً مجسم است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۚ وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَرَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^۲ (قصص: ۶-۵).

نسب موسی

موسی پسر عمران بن یصهر بن قاحت است که نسبش به حضرت یعقوب پسر حضرت اسحاق پسر حضرت ابراهیم می‌رسد. وقتی خداوند خواست موسی را به سوی فرعون مبعوث کند، هارون برادر او را نیز بعنوان کمک و معین او به پیغمبری برگزید این مطلب بنا به دعوت و خواست موسی بود چون از خدا خواست هارون را در کار دعوت معین به عنوان یاور و پشتیبان وی قرار دهد. ﴿وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي

(۱) موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوید و شکیبایی کنید بیگمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد و سرانجام از آن پرهیزگاران است.

(۲) و می‌خواهیم که بر آنهایی که در روی زمین (سرزمین مصر) مورد ستم و استضعاف واقع شده‌اند منت بگذاریم و آنها پیشوا و وارثین (آن) قرار دهیم و در سرزمین (مصر) ایشان را مستقر گردانیم و سلطه و حکومتشان دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها نشان دهیم آنچه از آن می‌ترسند و از آن بیم و حذر دارند.

﴿هٰرُونَ أَخِي﴾^۱ (طه: ۲۹-۳۰).

ولادت موسی

حضرت موسی علیه السلام در زمان طاغوت بزرگ، دشمن خدا (فرعون) که در طغیان و جبروت شهره ی عالم بود تا آنجا که خود را خدا می دانست و با او به نزاع برمی خاست و ادعای ربوبیت می کرد و می پنداشت خدا و معبود است بدنیا آمد، این طاغی سرکش (ولید پسر مصعب) ملقب به فرعون بود لقب تمامی پادشاهان مصر فرعون بود چنانکه پادشاهان ایران ملقب به کسری بودند و لقب پادشاهان رومی قیصر بود.

فرعون بعد از مرگ برادرش (قابوس) (که حضرت یوسف او را به توحید فراخواند اما نپذیرفت) به پادشاهی رسید حضرت یوسف در زمان قابوس به جوار حق پیوست. اما دوران پادشاهی قابوس به درازا کشید سرانجام هلاک شد و برادرش فرعون به پادشاهی رسید، او از برادرش خشن تر بود و بنی اسرائیل را مورد انواع شکنجه و عذاب قرار داد خیلی کافر و فاجر بود، بنی اسرائیل در دوران حاکمیت او بر دین پدران خود (یعنی دین ابراهیم) بودند فرعون آنها را مورد تاخت و تاز و انواع عذاب قرار داد اینک به چند آیه از قرآن کریم پیرامون عذاب فرعون برای بنی اسرائیل می پردازیم: ﴿تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَّبِیِّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۲ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ^۳ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ^۴ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ^۵ وَنُكِنُّهُمْ فِي

(۱) و یاوری از خاندانم برای من قرار بده* برادرم هارون را.

الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦٠﴾^۱
(قصص: ۶-۳).

مدت پادشاهی فرعون

فرعون بیش از ۴۰۰ سال بر بنی اسرائیل حکومت کرد، در طی این مدت آنها را مورد انواع عذاب و تاخت و تاز قرار داد، به خدمت و تمسخر و تحقیرشان می‌گرفت. آنها به اقسام مختلف تقسیم کرده بود گروهی کارگر، گروهی کشاورز و گروهی مشغول کارهای پست بودند و کسی که توان کار نداشت مجبور به پرداخت سرانه بود ﴿وَادَّخَيْنَاكُمْ مِنْ أَلٍ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدْخِلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾^۲ (بقره: ۴۹). چون اراده‌ی خداوند بر این قرار گرفت آنها را از این بدبختی نجات دهد، موسی را به سوی آنها فرستاد، تا آنها را از شر فرعون و قبطی‌ها خلاص کند. بنابراین بعثت موسی به مثابه‌ی رحمتی برای بنی اسرائیل و فرشته‌ی نجاتی از دست ظلم آن شاه جبار و خیره‌سر بوده است.

(۱) ما راست و درست بر تو گوشه‌ای از داستان واقعی موسی و فرعون را می‌خوانیم برای کسانی که مؤمنند* فرعون در سرزمین استکبار و سلطه‌گری کرد و مردمان آنجا را به گروه‌ها و دسته‌های مختلفی تبدیل نمود گروهی از ایشان را ضعیف و ناتوان پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را زنده نگاه می‌داشت و مسلماً از زمره‌ی تباہکاران بود ما می‌خواستیم که به ضعیفان و ناتوانان تفضل نمائیم و ایشان را پیشوایان و وارثان سازیم و ایشان را در سرزمین (مصر) مستقر گردانیم و سلطه و حکومتشان دهیم و بر دست مستضعفان به فرعون و هاهان و لشکریانشان چیزی را بنمایانیم که از آن در هراس بودند.

(۲) آنگاه را که شما را از دست فرعون و فرعونیان رها ساختیم آنان که بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند و در این آزمایش بزرگی از جانب خدا برایتان بود.

رؤیای فرعون

ثعلبی در کتاب **قصص الأنبياء** به نقل از سدی گوید: فرعون رؤیای عجیب و ترس آور، دید. در خواب دید که آتشی از سوی بیت المقدس به مصر هجوم آورد و خانه‌های مصر را محاصره کرده و تمامی منازل قبطیان را به کام خود فرو برد و سوزانید اما خانه‌های بنی اسرائیلی‌ها از آن در امان ماند. فرعون کاهنان و ساحران و منجمان را جمع‌آوری کرد تا خواب او را تعبیر کنند.

آن خواب را برای او تعبیر کرده، گفتند: به زودی در بنی اسرائیل پسری به دنیا خواهد آمد که با دستان خود، اهل مصر را به هلاکت می‌رساند، همچنین زوال پادشاهی تو، بدست وی خواهد بود و تو و قوم تو را از شهر و دیارت خارج خواهد کرد و دین تو را تغییر خواهد داد و هم اکنون زمان ظهور آن نزدیک شده است ... فرعون دستور داد تمامی نوزادان پسر بنی اسرائیلی را بکشند، زنان قابله را جمع کرد و خطاب به آنها گفت: هر نوزاد پسری که متعلق به بنی اسرائیل باشد فوراً بکشید و کسانی را بعنوان وکیل و مأمور انجام قتل آنها بگماشت. بدین ترتیب آن زنان قابله، از ترس جان خود، هر فرزند پسری از بنی اسرائیل به دنیا می‌آمد می‌کشند، اما دختران به منظور به خدمت گرفته شدن زنده نگه داشته می‌داشتند. ﴿يَذْكُرُونَ أَبْنَاءَكُمْ

وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾^۱ (بقره: ۴۹). فرعون دستور داد پسر بچه‌های موجود و آنهایی که به دنیا می‌آمدند سربریده شوند. لشکریان او زنان حامله را مورد تعذیب قرار می‌دادند تا حمل‌شان سقط شود پیران نیز به سرعت می‌مردند این امر باعث شد گروهی از قبطی‌ها به نزد فرعون رفتند گفتند: تو دستور کشتن بچه‌ها را داده‌ای و پیران نیز به سرعت می‌میرند با این وضع احتمال دارد خود مجبور به کار شویم و کسی بعنوان خادم ما باقی نماند، به همین خاطر فرعون دستور داد که، بچه‌های ذکور را یک سال

(۱) پسرانشان را سر می‌پریدند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند.

بکشند و یک سال نگه دارند تا تمامی فرزندان ذکور بنی اسرائیل هلاک نشوند.

موسی و هارون چه وقت به دنیا آمدند؟

بعد از فزونی و شدت گرفتن عذاب فرعون و اعوانش بر بنی اسرائیل و کشتن فرزندان ذکور و باقی گذاشتن دختران جهت به کنیزی گرفتن، گروهی از سران و رهبران قبطی نزد فرعون رفتند و به او پیشنهاد دادند که فرزندان ذکور متولد یک سال را بکشد و متولدین سال دیگر را رها کند، هارون در سالی که فرزندان از کشتن نجات پیدا می‌کردند به دنیا آمد اما موسی در سالی که فرزندان ذکور کشته می‌شدند متولد گردید، لذا هارون آزاد و مطمئن بدینا آمد اما وضعیت به نسبت موسی چنین نبود و چون زمان وضع حمل نزدیک شد مادر موسی خیلی محزون و غمگین گردید. خداوند از طریق الهام به او وحی کرد، نترس و غمگین مشو، فرزند شما شأنی عظیم و مقامی بزرگ خواهد داشت. خداوند او را از مکر فرعون در امان می‌دارد و به پیغمبری مبعوث می‌کند... قلب مادر موسی پس از این الهام سرشار از آرامش و اطمینان گردید. خداوند به او دستور داد فرزند خود را شیر دهد و چون از او بترسد تابوتی از درخت برایش بسازد او را در داخل آن قرار داده و در دریا اندازد و از هلاکت او هراس و خوف به دل راه ندهد چون خداوند او را در سایه‌ی رحمت، حفاظت و حمایت خود محفوظ خواهد داشت.

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَإِلَيْهِ فِ الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي ۗ إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ فَاَلْتَقَطَهُ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ۚ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ۝﴾

﴿٨-٧﴾ (قصص: ۸-۷).

حفاظت خداوند از موسی و تربیت او در خانه‌ی فرعون

مادر موسی او را در خفا به دنیا آورد و در حالی که به حفاظت خداوند از او کاملاً اطمینان و اعتماد داشت، شروع به شیر دادن وی کرد و چون ترسید از اینکه مبادا از ناحیه‌ی جلادان فرعون آسیبی به او برسد، صندوقی درست کرد و مقداری پنبه در آن قرار داد، موسی را در آن قرار داد، در آن را قفل کرده و به رود نیل انداخت و به خواهر نوزاد دستور داد صندوق را زیر نظر بگیرد. تمامی این امور را به الهام از خدا انجام داد و یقین داشت خداوند او را محفوظ خواهد کرد و سالم به او بازخواهد گرداند و فرعون نمی‌تواند او را بکشد ولو در مقابل دو دست او قرار گیرد. چون او را به رود نیل انداخت امواج دریا او را به کنار کاخ فرعون هدایت کرد. غلامان و کنیزکان که در آنجا مشغول شستشو و آب بردن بودند تابوت را مشاهده کردند آن را برگرفتند و به گمان خود پنداشتند مالی در آن وجود دارد به همین حالت آن را برداشته و به سوی بانویشان «آسیه همسر فرعون» بردند. چون آسیه در آن را باز کرد، پسر بچه‌ای را در آن دید. خداوند محبت او را در دل آسیه افکند. چون شوهرش آمد و آن پسر بچه را دید، خواست که او را بکشد، و از جلادان خواست که سر او را ببرند. اما آسیه التماس کرد تا از کشتن او درگذرد و چون عقیق بود از او خواست اجازه دهد، او را به عنوان فرزند خود بگیرد. ﴿وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي

(۱) ما به مادر موسی الهام کردیم که موسی را شیر بده و هنگامی که نسبت به او ترسیدی وی را به دریا بینداز و مترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از زمره‌ی پیغمبرانش می‌نماییم. خاندان فرعون موسی را برگرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه‌ی اندوهشان گردد مسلماً فرعون و هامان و لشکریانشان خطا کار بودند.

وَلَكَّ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾ (قصص: ۹).
 فرعون خطاب به همسرش گفت: درست است که این بچه نور چشمان تو است! اما من نیازی به او مشاهده نمی‌کنم، عده‌ای از علماء گفته‌اند: اگر می‌گفت: «او نور چشم من است». خداوند به وسیله‌ی وی، او را هدایت می‌کرد چنانکه آسیه را به سوی اسلام و دین حق هدایت کرد اما چون از این کلمه اجتناب ورزید هرگز سعادت‌مند و هدایت‌مند نشد، بلکه برای همیشه در گمراهی و بدبختی باقی ماند.

تحریم شیر زنان از سوی موسی

حضرت موسی در منزل فرعون در کنف حمایت آسیه (که از فرعون طلب کرد موسی را به عنوان هدیه به او تقدیم کند او هم موسی را به او بخشید) به زندگی ادامه میداد خداوند محبت او را در دل آسیه انداخت ﴿وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ حَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾^۲ (طه: ۳۹). آسیه بدنبال پیدا کردن شیردهنده‌ای برای موسی می‌گردید اما موسی از مکیدن پستان هر زنی که قصد شیر دادن به او می‌کرد خودداری می‌ورزید، گرسنگی به او فشار آورد از شدت آن می‌گریست کار به جایی رسید که همسر فرعون ترسید موسی از فرط گرسنگی بمیرد. لذا خود اقدام کرد تا شیردهنده‌ای برایش پیدا کند. خواهر موسی که از دور مراقب اوضاع بود پیشنهاد کرد زن شیردهنده‌ای برایش بیاورد که پستان او را بگیرد و در عین حال ناصح امین و مربی دلسوز او باشد و در مقابل پولی او را شیر دهد. همسر فرعون گفت: او را پیش من بیاور اگر پستان او را گرفت هدیه‌ی گرانبهائی به او می‌دهم فوراً نزد مادرش رفت. مادرش آمد چون او

(۱) زن فرعون گفت: او را نکشید نور چشم من و تو است شاید برای ما مفید باشد و یا اصلاً او را پسر خود کنیم آنان نمی‌فهمیدند.

(۲) من محبت خود را بر تو افکنم هدف هم این بود که تحت نظارت و رعایت من چنانکه باید پرورش یابی.

را دید نزدیک بود بگوید: فرزند من است اما خداوند به او ثبات و استقامت بخشید چون پستان را به دهان او نهاد آن را گرفت و مکیدن را شروع کرد. آسیه خوشحال گردید و از او خواست در قصر بماند تا بچه را شیر دهد و به او وعده داد در مقابل هدیه‌ی بزرگی به او ببخشد. مادر موسی اظهار عفت نموده گفت: اگر دلت بخواهد او را به من تسلیم کنی به خانه خود ببرم خدمتش خواهم کرد و همانند بچه‌ی خودم از او محافظت خواهم نمود و گرنه من نمی‌توانم بخاطر این بچه بچه‌های خود را رها کنم. آسیه قبول کرد که بچه را تسلیم او کند اما به شرط اینکه هر از چند گاهی او را پیش او آورد تا بر اوضاعش مسلط باشد چون او را از صمیم قلب دوست می‌داشت. این چنین وعده‌ی خدا تحقق پیدا کرد و موسی به دامن مادرش بازگشت تا با اطمینان و در کمال امنیت تحت حمایت فرعون در آغوش او زندگی کند. ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا ۚ إِن كَادَتْ لَتُبْدِيَ بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهٖ ۖ فَبَصُرَتْ بِهِ ۖ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَصْحُوبٌ ۝ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ ۖ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَلَتَعْلَمَنَّ أَن وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ (قصص: ۱۳-۱۰).

۱) و دل مادر موسی [از امید و صبر] تهی شد. به یقین نزدیک بود که آن [حکایت] را- اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم تا از باور دارندگان باشد- آشکار سازد. و به خواهرش گفت: به دنبالش برو، آن گاه [خواهرش] او را از دور دید، در حالی که آنان نمی‌دانستند. و پیش از [آمدن] خواهر موسی شیر همه دایگان را بر او حرام ساختیم. آن گاه [خواهرش] گفت: آیا شما را به خانواده‌ای رهنمون شوم که برایتان عهده‌دار سرپرستی او گردند در حالی که خیر خواه او باشند؟ [در نهایت] او را به مادرش باز گردانیدیم تا چشمش روشن گردد و اندوه نخورد و تا بداند که وعده خداوند حق است ولی بیشترشان نمی‌دانند.

کشته شدن قبطی توسط موسی و فرار او به سرزمین مدین

موسی در خانه‌ی فرعون پا به دوران جوانی نهاد در اوج عزت و اکرام در آنجا زندگی می‌کرد، بر اسب فرعون سوار می‌شد، لباس او را می‌پوشید، مردم او را موسی پسر فرعون خطاب می‌کردند و برایش ادب و احترام فراوان قائل می‌شدند. روزی از روزها وارد شهر گردید همگام با گردش او در شهر (که مصادف با وقت استراحت نیمروزی مردم در منازل و خانه‌هایشان بود) دو نفر یکی از بنی اسرائیل و دیگری قبطی با هم در حال جنگ بودند و قبطی قصد تجاوز به مرد بنی اسرائیلی را داشت. مرد بنی اسرائیلی از موسی فریادرسی طلبید حضرت موسی به سوی مرد قبطی دوید و مشتی بر او وارد کرد و او را در جا کشت. حضرت موسی در واقع قصد کشتن او را نداشت بلکه می‌خواست او را از مرد بنی اسرائیلی دور کند. موسی از کرده‌ی خود پشیمان و غمگین گشت و از خداوند خواست او را ببخشد و رحمت خود را شامل حال او گرداند تقدیر خدا چنین بود جز خدا و مرد بنی اسرائیلی هیچ احدی متوجه قتل قبطی نشد، بعد از این کار با ترس و خوف مراقب اوضاع بود. قبطی‌ها نزد فرعون آمدند و گفتند: بنی اسرائیلیان مردی از ما را کشته‌اند، حق ما را از آنها بگیر و در این زمینه از خود تساهل نشان مده. فرعون گفت: قاتل را پیش من آورید. در هنگامی که مردان فرعون بدنبال قاتل در شهر می‌گشتند، موسی دید مرد بنی اسرائیلی با قبطی دیگری درگیر جنگ است. اسرائیلی از موسی فریادرسی خواست موسی خشمگینانه آمد و خواست بر فرد قبطی بتازد، اما اسرائیلی پنداشت موسی می‌خواهد از او انتقام بگیرد. آثار خشم را بر او دید و شنید که می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ﴾^۱ (قصص: ۱۸). گفت: ﴿قَالَ يَمُوسَىٰ أَتَرِيدُ أَنْ نَمُقَاتِلَ فِئْتَيْنِ إِسْرَءِيلَ﴾^۲ (قصص: ۱۹). مرد قبطی تا سخن او را شنید، فوراً به سوی مردان قبطی فرار کرد و خبر داد موسی قبطی را

(۱) موسی به او گفت: تو گمراه آشکاری.

(۲) آیا می‌خواهی مرا بکشی همان گونه که دیروز کسی را کشتی.

کشته، جریان را به فرعون خبر دادند. سربازان در تعقیب او در شهر پراکنده شدند، تا او را پیدا کرده و بکشند تا هیچ بنی اسرائیلی جرأت کشتن قبطی‌ها را پیدا نکند. در راهها و کوچه‌ها به جستجو پرداختند. مرد مسلمانی از طایفه فرعون که ایمان خود را مخفی نگاه داشته بود و حزقیل نام داشت با عجله آمد و به موسی خبر داد از شهر خارج شود؛ چون فرعونیان قصد کشتن او را دارند. موسی قصد سرزمین مدین نمود و از خدا خواست او را هدایت کند و از شر فرعون خلاص نماید و جاسوسان او را نبینند خداوند می‌فرماید: ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ ۖ فَاسْتَغْنَاهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ ۖ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ ۖ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ ۖ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ۝ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ۝ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اُسْتَنْصَرُهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ ۚ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ۝ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَمْوَسَىٰ أَرِيدُ أَنْ تُقَاتِلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ ۖ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ۝ وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَمْوَسَىٰ إِنَّ الْآلَمَاءَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ ۖ إِنَّكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ۝ خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ ۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝﴾^۱ (قصص: ۱۵-۲۱).

۱) موسی بدون آنکه اهالی شهر مطلع شوند وارد آنجا گردید در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله‌ی او و دیگری از دشمنان او، فردی که از قبیله‌ی او بود علیه کسی که از دشمنانش بود از موسی کمک خواست و مشتی بدو زد و او را کشت موسی گفت: این از عمل شیطان بود واقعاً او

ازدواج موسی با دختر شعیب و جریان چوپان شدن وی

حضرت موسی از سرزمین مصر فرار کرد و خواهان نجات بود و راهی مداین گردید و از ترس اینکه مبدا افراد فرعون در تعقیب او باشند گاه به پشت سر خود نگاه می‌کرد. او هیچ توشه و آذوقه‌ای همراه نداشت از برگ درختان تغذیه می‌کرد هشت شبانه روز رفت تا به سرزمین مدین رسید در حالی که گرسنگی و خستگی او را از پا درآورده بود زیر سایه درختی نشست، حضرت ابن عباس رضی الله عنه گوید: «حضرت موسی از مصر خارج و راهی مدین گردید مسافت بین آنها راه هشت شبانه روز بود طی این مدت به غیر از برگ درختان و گیاه سبز از چیزی تغذیه نکرد، کفشهایش افتاده بودند و پیاده بود رسول و برگزیده‌ی خدا زیر سایه‌ی درخت افتاده از فرط گرسنگی شکمش به پشت چسبیده بود و محتاج یک دانه خرما بود در حالی که این چنین نشسته بود چشمش به دو دختر افتاد که گوسفند می‌چرانیدند و می‌خواستند آنها را از چاه بزرگی که در حوالی آنجا بود آب بدهند اما می‌بایست تا هنگام آب آشامیدن تمامی گوسفندان آبادی صبر نمایند تا گوسفندانشان با آنها قاطی نشوند. دلش به حال آنها سوخت، از آنها پرسید: چرا خودتان گوسفند می‌چرانید؟ گفتند: پدرمان پیر و

دشمن گمراه‌کننده‌ی آشکاری است* گفت: پروردگارا من بر خویشتن ستم کردم پس مرا ببخش و او را بخشید چرا که خدا بس آمرزگار و مهربان است* گفت: پروردگارا به پاس نعمتهایی که به من عطا کرده‌ای هرگز پشتیبان بدکاران و بزهکاران نخواهم شد* در شهر ترسان و نگران شب به روز می‌آورد و ناگهان کسی که دیروز از موسی یاری خواسته بود او را فریاد خواند موسی بدو گفت: حقاً تو گمراه آشکاری و همین که موسی خواست به سوی کسی که دشمن آن دو بود دست بگشاید و حمله نماید (مرد قبلی فریاد زد و گفت): آیا می‌خواهی مرا بکشی همانگونه که دیروز کسی را کشتی در زمین جز این نمی‌خواهی که ستمگر و زورگو باشی و نمی‌خواهی که از اصلاح‌گران باشی* مردی از نقطه دور دست شهر شتابان آمد و گفت: ای موسی درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به رایزنی نشسته‌اند پس بیرون برو مسلماً من از خیرخواهان و دلسوزان تو هستم* موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان و چشم به راه بود گفت: پروردگارا مرا از مردمان ستمگر رهایی بخش.

ناتوان است و پسری ندارد تا به چرانیدن گوسفندان همت گمارد لذا ناچاریم خود به این کار برخیزیم، حضرت موسی زیر سایه‌ی درخت نشسته این کلمات را که قرآن از او نقل می‌کند زمزمه می‌کرد. ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾ (قصص: ۲۴-۲۳).^۱

ابن کثیر در البداية والنهاية می‌گوید: مردم چون از آب دادن حیوانات فارغ می‌شدند سنگ بزرگی بر دهانه‌ی چاه می‌نهادند و این دو دختر می‌آمدند از ته مانده‌ی گوسفندان مردم استفاده کرده، گوسفندان خود را آب می‌دادند، در آن روز حضرت موسی به تنهایی سنگ را از دهان چاه برداشت و آب را برای آنها بیرون کشید بعد سنگ را در دهانه‌ی آن قرار داد در حالی که ده نفر برای برداشتن و سر جای خود گذاشتن سنگ تشریک مساعی می‌کردند.

چون این دو دختر به نزد پدر خود برگشتند از موسی و قدرت بدنی او تعریف کردند و از او خواستند در مقابل این نیکی پاداشی به او بدهد یکی از دختران را نزد او فرستاد او در کمال حشمت و ادب به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را می‌خواند و می‌خواهد پاداش بیرون کشیدن آب از چاه را به تو بدهد و بدین سبب مسئله را به صراحت در میان نهاد تا باعث مشکوک گشتن او نشود. و این نشانه‌ی کمال حیا و

(۱) و هنگامی که به آب مدین رسید مردمان زیادی را دید که بر آن گرد آمده‌اند و چهارپایان خود را سیراب می‌کنند و آن طرف‌تر دو زن را دید که گوسفندان خویش را می‌پایند گفت: شما دو نفر چه کار می‌کنید؟ گفتند: پدر ما پیرمرد کهنسالی است و ما گوسفندان را آب می‌دهیم تا چوپانان برمی‌گردانند (گوسفندان خود را) (موسی) گوسفندان آنان را سیراب کرد سپس (از فرط تشنگی) به زیر سایه رفت و عرضه داشت پروردگارا من نیازمند هر آن چیزی هستم که برایم حواله روان فرمایی.

ادب او می‌باشد، چون به نزد او آمد و داستان خود را تعریف کرد شعیب علیه السلام گفت: نترس از دست ظالمان نجات پیدا کرده‌ای. سپس یکی از دختران خود را (در مقابل چوپانی به مدت هشت سال و در روایتی ده سال) به عقد او درآورد.

ابن کثیر گوید: در مورد این پیرمرد اختلاف وجود دارد و قول مشهور این است که او شعیب بوده است. حسن بصری رحمته الله بر این قول تصریح کرده، مالک بن انس نیز این عقیده را دارد. شعیب بعد از نابودی قومش زمان زیادی زیست تا حضرت موسی او را دید و با دخترش ازدواج کرد. اما برخی عقیده دارند این پیرمرد برادرزاده‌ی شعیب بوده است. اما رأی اول ارجح و اکثر مفسرین بر آن هستند.

حضرت موسی بعد از ازدواج با دختر شعیب در مدین اقامت گزید و به مدت ۱۰ سال چوپانی کرد. روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد حضرت موسی علیه السلام کدام مهلت را به سر رساند؟ فرمود: «کاملترین و بهترین آن دو» از این حدیث فهم می‌شود که حضرت موسی ده سال چوپانی کرده، و این چوپانی در مقابل مهریه‌ی همسرش (دختر شعیب) بوده است و این امر هم که موسی چوپانی کرد عجیب به نظر نمی‌رسد، چون سید مخلوقات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز چوپانی کرده است. در حدیث صحیح آمده: «هیچ پیغمبری نبوده که چوپانی نکند. گفتند: تو هم؟ گفت: بلی من در مقابل چند غراط گله گوسفندان قریش را می‌چرانیدیم» فلسفه چوپانی پیغمبران عادت کردن بر تواضع و آرامش است و این کار مقدمه‌ی سیاست و اداره‌ی امور مردم نیز می‌باشد چنانچه چوپان به چرانیدن و رعایت گله همت می‌گمارد و آنها نیز به امور مردم همت گمارند و این چنین از توجه و رعایت گوسفندان به رعایت انسانها و تعهد ایشان همت گماشته‌اند.

بازگشت موسی به مصر و تکلم خدا با او در کوه طور

حضرت موسی بعد از سپری کردن ده سال عمر در مدین، دلش برای وطن و سرزمین مادری تنگ شد و تصمیم گرفت با خانواده‌ی خود به مصر بازگردد به هنگام بازگشت

در یک شب تاریک و سرد راه را گم کرد هرچند سنگ آتش افروز را بر چوب می زد اثری نمی کرد. تاریکی و سرما هر لحظه فشار می آورد و همسرش حامله و ایام وضع حملش نزدیک بود، لذا موسی متحیر و سرگردان می ایستاد و می نشست و به افق نگاه می کرد شاید چیزی ببیند که او را از سرگردانی نجات دهد، می ایستاد و گوش فرا می داد بلکه صدایی یا حرکتی بشنود. در این شرایط بحرانی نوری از سوی کوه طور مشاهده کرد. به ظن خود پنداشت که آتش است ﴿إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾^۱ (طه: ۱۰).

چون به نزدیکی کوه طور رسید نور عظیمی (که از آسمان تا درخت بزرگی که آنجا بود امتداد پیدا کرده بود) مشاهده کرد. موسی در تحیر و دهشت فرو رفت خطاب خدا را شنید مبنی بر اینکه کفش های خود را درآورد و به این دره ی مقدس وارد شود تا به کوه طور نزدیک می گردد و خداوند در آینده با او سخن خواهد راند و او را به پیغمبری برمیگزیند و به سوی فرعون روانه می کند تا رسالت خدا را به گوش او برساند. ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ﴾ ﴿إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾ ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَمُوسَىٰ﴾ ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ ﴿وَأَنَا اخْرَجْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾ ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ ﴿١٤﴾ (طه/ ۹-۱۴).

۱) وقتی آتش را دید به خانواده ی خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده ام امیدوارم از آن آتش شعله ای برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیابم.

۲) آیا خبر موسی به تو رسیده است* وقتی آتشی دید و به خانواده خود گفت: اندکی توقف کنید که آتشی دیده ام امیدوارم از آن آتش شعله برایتان بیاورم یا اینکه در دور و بر آتش راهنمایی را بیابم*

آری این چنین خداوند به موسی رسالت بخشید و با او سخن راند و آیتی دال بر صدق نبوت به او ارزانی داشت معجزه‌ی او عصا و ید بیضا بود سپس به او دستور داد نزد فرعون رود. موسی از خداوند طلب کرد برادرش هارون را در تبلیغ رسالت شریک او قرار دهد. ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾^(۳۳) وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي^ط إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَجَعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا^ج بِأَيِّتِنَا أُنتُمَا وَمَنْ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ﴾^(۳۴) (قصص: ۳۵-۳۳).

بعضی از مفسرین گفته‌اند: چون موسی قصد این آتش کرد آن را شعله‌ور در یک درخت عوسج یافت. از تعجب بایستاد، خداوند بر او بانگ برآورد که در خاک مقدس جلویی قرار دارد، لذا باید (بوته‌ی تمشک) کفشها را بخاطر احترام این مکان مقدس از پا درآورد، سپس دستور داد عصای دست راست خود را بیاندازد فوراً تبدیل به ازدها شد. بعد دستور داد دست خود را در بغل کند و آن را بیرون آورد که همانند خورشید می‌درخشید.

هنگامی که به کنار آتش رسید ندا داده شد ای موسی* بدون شک من پروردگار شما هستم کفشهایت را از پا بیرون بیاور چرا که در سرزمین پاک و مبارک (طوی) هستی* من تو را برگزیده‌ام پس گوش فرا ده بدانچه وحی می‌شوی* من الله هستم و معبودی جز من نیست پس تنها مرا عبادت کن و نماز را بخوان تا بیاد من باشی.

(۱) گفت: پروردگارا من از آنان کسی را کشته‌ام و می‌ترسم که مرا بکشند* برادرم هارون که از من بلیغ‌تر و فصیح‌تری دارد با من بفرست تا یاور من بوده و مرا تصدیق نماید، چرا که می‌ترسم تکذیب کنند و دروغ‌گویم نامند* (خدا) گفت: ما بازوان تو را به وسیله برادرت تقویت و نیرومند خواهیم کرد و به شما سلطه و برتری خواهیم داد و لذا به سبب معجزات ما آنان به شما دسترسی نمی‌یابند و بر شما پیروز نمی‌گردند بلکه شما و پیروانتان چیره و پیروزید.

موسی وارد مصر می‌شود و فرعون را به ایمان به خدا فرامی‌خواند

حضرت موسی بعد از کسب مقام نبوت همراه با خانواده‌ی خود شب هنگام وارد مصر گردید. خداوند به برادرش (هارون) وحی کرد و او را به بازگشت موسی مژده داد و به اطلاع او رساند که در مقام نبوت و تبلیغ معاون و وزیر موسی می‌باشد. موسی و هارون بهم رسیدند و با هم روانه‌ی کاخ فرعون شدند. موسی از نگهبانان در اجازه‌ی ورود به نزد فرعون طلبید. دربان گفت: به فرعون چه بگویم؟ موسی گفت: بگو فرستاده‌ی پروردگار جهانیان آمده. دربان از این سخن ترسید و به نزد فرعون رفت و آنچه را شنیده بود به سمع فرعون رساند و گفت: دیوانه‌ای بر در ایستاده و می‌پندارد فرستاده‌ی پروردگار جهانیان است. فرعون گفت: او را بر من وارد کنید. موسی و هارون وارد شدند. موسی او را به پذیرش توحید دعوت کرد و رسالت خویش را به گوش او رساند. فرعون از باب تمسخر و استهزاء گفت: مگر خدای جز من وجود دارد؟ بعد فهمید این مرد موسی است که در خانه‌ی او پرورش یافته و مرتکب آن جرم شده بود. لذا گفت: ﴿قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ۖ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۚ﴾ ۱۸ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ۚ فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۚ﴾ ۱۹ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتُ بَنِيَ إِسْرَءِيلَ ۚ﴾ ۲۰ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ۚ﴾ ۲۱ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ إِنَّكُمْ مُوقِنِينَ ۚ﴾ ۲۲ (شعراء: ۱۸-۲۴).

(۱) گفت: آیا ما تو را در کودکی میان خود نپروراندیم* و آیا سالهای متمادی از عمرت در بین ما ماندگار نبوده‌ای* و آن کاری را کرده‌ای و کفران نعمتهای ما می‌کنی* (موسی) گفت: من در حین انجام این کار از سرگشتگان بودم* پس من از دست شما گریختم وقتی که از شما ترسیدم و خداوند به من علم و دانش بخشید و مرا از زمره‌ی پیغمبران کرد* آیا این منتهی است که تو بر من می‌گذاری

موسی و ساحران در نزد فرعون

حضرت موسی به تبلیغ و تبیین رسالت برای فرعون ادامه داد. فرعون شروع به تهدید کرد، موسی را از زندان شکنجه و تبعید بیم داد. موسی فرمود: اگر معجزه آشکاری به شما نشان دهم چه می‌گویید؟ فرعون گفت: چه معجزه‌ای همراه داری؟ عصای خود را بیانداخت تبدیل به اژدها شد. بعد دست خود را در بغل فرو برد و آن را بیرون آورد همچو خورشید عالمتاب می‌درخشید. فرعون ترسید مشاوران خود را خواند با آنها به مشاوره و تبادل نظر پرداخت. گفتند: ساحران را جمع کنید تا سحر او را ابطال کنند آنها به گمان خود پنداشتند کار او سحر است. ساحران نزد فرعون گرد آمدند فرعون از آنها خواست تمامی توان خود را به خرج دهند و همگی یک هدف برای ابطال سحر موسی دست به کار شوند و مقام و اموال فراوانی را در صورت پیروزی به آنها وعده داد. اما بعد از اینکه ساحران از موسی خواستند آنچه همراه دارد نشان دهد و به میدان اندازد موسی علیه السلام از سر اطمینان و اعتماد تمام به پیروزی خود گفت: شما آنچه را همراه دارید بیندازید ﴿قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ خُنَّ الْمُلْقِينَ﴾ (۱۱۵) قَالَ اَلْقُوا فَلَمَّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ (۱۱۶) وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿۱۱۷﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۸﴾ فَغْلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ ﴿۱۱۹﴾ (اعراف: ۱۱۹ - ۱۱۵).

اینکه بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساخته‌ای* فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست* موسی گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است اگر شما راه یقین می‌پوئید. (۱) گفتند: ای موسی یا تو بیانداز یا ما (می‌اندازیم) موسی گفت: شما بیاندازید، هنگامی که بیانداختند مردم را چشم‌بندی کردند و آنان را به هراس افکندند و جادوی بزرگی از خود نشان دادند* به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیانداز ناگهان (به صورت اژدها درآمد) به سرعت آنچه را به هم بیافتند بلعید* پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‌کردند باطل شد* در آنجا (فرعون و فرعونیان) شکست خوردند و خوار و رسوا گشتند.

ساحران ریسمانها و چوب دستی‌های خود را بر زمین انداختند و فخر فروشانه گفتند: ﴿بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ﴾^۱ (شعراء: ۴۴). چون موسی این همه ریسمان و چوب دستی را در شکل مار و اژدها مشاهده کرد در درون نوعی خوف بر او مستولی شد. اما خداوند در مقابل آن همه جمعیت به او استقامت و ثبات بخشید و به او وحی کرد: نترس که غلبه و پیروزی از آن توست، به او دستور داد عصای خود را به میان آنها اندازد عصای خود را بیانداخت و تمامی این ریسمانها و چوبدستی‌ها را بلعید ﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾^۲ ﴿قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾^۳ ﴿وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا﴾^۴ ﴿إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ﴾^۵ (طه: ۶۹-۷۰). مؤرخین می‌گویند: چون موسی عصای خود را انداخت به اژدهای بزرگ و وحشت‌آوری تبدیل شد تا آنجا که مردم از ترس آن فرار کردند. این اژدهای بزرگ به ریسمان و چوب دستی‌های ساحران حمله‌ور شد و به سرعت همه‌ی آنها را بلعید. ترس و اضطراب بر حاضران چیره شد. اولین کسانی که تسلیم حق شدند و ایمان آوردند ساحران بودند، ساحرانی که فرعون برای غلبه بر موسی آنها را از اطراف و اکناف جمع‌آوری کرده بود.

ساحران ایمان آوردند و برای خداوند به سجده افتادند و به وحدانیت او اقرار کردند. چون یقین حاصل کردند کار موسی سحر و جادو و دروغ و بهتان نیست، بلکه نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند متعال می‌باشد که بر دستان حضرت موسی به منصه‌ی ظهور پیوسته تا حجت و برهانی بر صدق ادعای او باشد و فهمیدند این کار از توان

(۱) گفتند: به عزت فرعون سوگند که ما قطعاً چیره و پیروزیم.

(۲) در این هنگام موسی در درون خود احساس اندکی هراس کرد* گفتیم: مترس حتماً تو برتری* و چیزی را که در دست راست داری بیافکن تا همه ساخته‌های ایشان را به سرعت ببلعد چرا که کارهایی را کرده‌اند نیرنگ جادوگرانست و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‌شود.

انسان خارج است و تنها برازندهی قدرت خدا است که این امور عجایب را بیافریند لذا گفتند ﴿إِنَّمَا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ^(۴۷) رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿۴۸﴾^۱ (شعراء: ۴۷-۴۸). فرعون فهمید که در مقابل موسی توانایی مقابله ندارد، اما می‌خواست شکست خود را مخفی نموده هیبت و قدرت خود را نشان دهد. لذا باب مکر و حيله وارد گردید و گفت: ﴿إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِّنْ خَلْفٍ وَلَا صَلْبَتَكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ^(۴۹) (شعراء: ۱۹). فرعون، سحر بازان را به قتل و اعدام و قطع دست و پا تهدید کرد. آنها را متهم به همکاری مخفی با موسی نمود؛ هرچند به یقین می‌دانست که موسی هیچ رابطه و شناختی با آنها ندارد. چون موسی مقیم مدین بود، آنها مقیم مصر و امکان اجتماع و تعلیم سحر اصلاً وجود نداشت. اما مشهود است که شکست خورده برای توجیه شکستهای خود همیشه متوسل به دامن عذر می‌شود هرچند عذر در نزد خدا هیچ فایده‌ای ندارد.

اما علیرغم تهدیدهای فرعون ساحران بر ایمان خود ثابت قدم استوار ماندند و توجهی به تهدیدهای او نکردند بلکه قهرمانانه در مقابلش ایستادند و گفتند: ﴿قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنْ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ ^(۵۰) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾ ^(۵۱) (طه: ۷۲-۷۳).

(۱) به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم* پروردگار موسی و هارون.

(۲) او بیگمان بزرگ و استاد شما است به شما جادوگری آموخته است پس خواهید دانست حتماً دستها و پاهایتان را عکس یکدیگر قطع می‌گردانم و همگی شما را به دار می‌آویزم.

(۳) (جادوگران) گفتند: ما هرگز تو را بر دلایل و براهین روشنی که برایمان آمده است و به پروردگاری که ما را آفریده است بر نمی‌گزینیم و مقدم نمی‌داریم پس هر فرمانی که می‌خواهی صادر کنی صادر کن

سعید بن جبیر رضی الله عنه گوید: «ساحران چون به سجده رفتند منازل و قصرهای خود را در بهشت مشاهده کردند که آماده‌ی پذیرایی به هنگام تشریف‌فرمایی آنان شده است. این بود که کمترین وقعی به تهدیدهای فرعون ننهادند بلکه غریو حق را در مقابل وحی، سردادند». فرعون نیز تهدید خود را عملی کرد آنها را بر درختان آویزان و دست و پایشان را قطع کرد و آنها را به دار آویخت و دست‌ها و پاهایشان را قطع کرد و به طرز وحشتناکی آنها را به قتل رساند. اما هر لحظه بر استقامتشان افزون می‌گردید و همگی مردانه شربت شهادت را در راه خدا و جلب رضای او نوشیدند. **رضوان الله علیهم أجمعین.**

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «در ابتدای روز کافر و ساحر بودند، اما در آخر آن به شهدای ابرار تبدیل گشتند».

پافشاری فرعون بر گمراهی

فرعون آیات و براهین قاطعه‌ی دال بر صدق و حقانیت موسی را با چشم خود مشاهده کرد، اما با وجود این بر کفر و تمرد مداومت ورزید و بر عناد خود، اصرار کرد و از نشانه‌های روشن‌گرانه‌ای که موسی (کلیم‌الله) آورده بود، روی گرداند. از سوی دیگر، (اشراف زادگان) قومش او را بر علیه موسی و جماعت ایمان داران همراه او، شورانیدند و او را مورد سرزنش قرار داده، گفتند: چطور اجازه می‌دهی موسی و قومش در زمین فساد بر پا می‌دارند، آنگاه فرعون قومش را آرام کرد و به آنها وعده داد که حتماً قوم موسی را خواهد کشت و زنانشان را زنده نگاه خواهد داشت و گر نه اینکه فرعون دارای قدرت و شوکت است!! فرعون به حرف خود عمل کرد، بنی اسرائیل را مورد شکنجه و اذیت و آزار قرار داد. بنی اسرائیل از شدت بلای وارده بر خود دهان به شکوا گشودند. موسی آنها را به صبر توصیه و به پیروزی نوید داد و به

تو تنها می‌توانی در زندگی این جهان فرمان بدهی* ما به پروردگاران ایمان آورده‌ایم تا ببخشاید گناهان ما را و جادوگرهایی را که بدان وادارمان می‌کردی خدا بهتر و پایدارتر (از هر قدرتی) است.

حسن عاقبت مزده داد ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ﴾ قَالَ سَنَقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾ (اعراف: ۱۲۷-۱۲۹).

ابتلای قوم فرعون به آیه‌های نه‌گانه

چون فرعون را عزت و خود بزرگ‌بینی در پیش گرفت و با بزرگ‌منشی به امر خدا پشت نمود و به تکذیب موسی ادامه داد و اذیت و آزار بنی‌اسرائیل را شروع کرد. خداوند متعال به موسی وحی کرد به فرعون و اتباعش اعلان کند خداوند عذابی شدید را بر آنها فرو خواهد فرستاد و جزای تکذیب و امتناع آنها را خواهد داد. هرگاه عذابی بر آنها فرود می‌آمد پیش موسی آمده دفع عذاب را از او می‌خواستند و به او وعده می‌دادند در صورت دفع آن، ایمان خواهند آورد؛ چون عذاب خدا از ایشان دفع می‌شد، دوباره به طغیان بازمی‌گشتند و راه عذر و خیانت در پیش می‌گرفتند، خداوند انواع عذاب‌ها را بر آنها فرستاد که به مثابه‌ی اندازی برای آنها بود. تا به راه راست

(۱) اشراف قوم فرعون (بدو موسی) گفتند: آیا موسی و پیروان او را آزاد و رها می‌سازی تا در سرزمین به فساد پردازند و تو و معبودان تو را ترک گویند؟ گفت: پسران آنان را علی‌الدوام خواهم کشت و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم. موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و شکیبایی کنید بیگمان خدا زمین را به کسانی از بندگان خود واگذار می‌کند که خود بخواهد و سرانجام از آن پرهیزگاران است. گفتند: پیش از آنکه به پیش ما بیایی و پس از آمدنت اذیت و آزار شده‌ایم گفت: امید است که پروردگارتان دشمنان را هلاک سازد و شما را در زمین جایگزین (او) گرداند تا ببیند چگونه عمل می‌کنید؟.

بازگردند، این بلاهای نه‌گانه عبارت بودند از:

- ۱- **قحطی:** قرآن از این بلیه به (سنین) تعبیر می‌کند. خشکسالی به مدت چند سال آنها را فرا گرفت، هیچ زراعتی بهره نمی‌داد. پستان حیوانات خالی از شیر گردید.
- ۲- **نقص میوهی باغها:** خداوند ثمرهی باغهایشان را به اوج قلت رساند و محصولات آنها را بوسیله‌ی انواع بلاها نابود کرد.
- ۳- **طوفان:** باران آنچنانی بر آنها باریدن گرفت که زراعت و باغهای آنها را نابود کرد. ابن عباس رضی الله عنه گوید: طوفان ناشی از بارش بیش از حد باران بود. اما گروهی گفته‌اند: ناشی از طغیان رودخانه بود.
- ۴- **ملخ:** خداوند به شکل غیرمعهود لشکری از ملخ بر آنها فرستاد، لشکر ملخها به حدی زیاد بود که بر زمین سایه می‌کرد و تمامی زراعت و باغها را به کام خود فرو می‌برد.
- ۵- **شپش:** نوعی شپش ضد حبوبات را بر زراعت آنها فرستاد و همه را به فساد کشید. گروهی گفته‌اند: نوعی مگس بر آنها روانه کرد که آرامش و آسودگی را از ایشان سلب نمود.
- ۶- **قورباغه:** خداوند قورباغه‌هایی بر آنها فرستاد که آرامش و آسایش را از آنها سلب نمودند. در غذا، ظروف، آب آشامیدنی، لباس و رختخواب و... آنها نفوذ می‌کردند و موجب سلب آرامش آنها می‌شدند.
- ۷- **خون:** آب آشامیدنی آنها تبدیل به خون می‌شد آب جویبارها چشمه‌ها و چاه‌هایشان به خون تبدیل می‌شد. در حالی که بنی اسرائیلی‌ها سالم بود.
- ۸- **چوب دستی:** یکی از آیات خدا بر آنها معجزه‌ی عصا بود.
- ۹- **ید بیضا:** هر گاه دست به جیب فرو می‌برد و بیرون می‌آورد چون خورشید می‌درخشید.

خداوند فرموده: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ^۱﴾ (اسراء: ۱۰۱). و فرموده: ﴿وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ ﴿٣٠﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ ۖ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣١﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٢﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ ۚ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٣٣﴾﴾ (اعراف: ۱۳۳-۱۳۰).

آری خداوند انواع عذاب دنیایی را بر فرعون فرستاد، طوفان ملخ، شپش، قورباغه و خون، همگی را بعنوان آیات و نشانه‌های مفصل فرو فرستاد، هرگاه آیه‌ای می‌دیدند اظهار تأسف و پشیمانی می‌کردند و چون عذاب خدا دفع می‌شد به شر و فساد برمی‌گشتند تا اینکه عذاب اکبر فرود آمد و فرعون و لشکریانش همگی غرق شدند. ﴿فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اٰنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ ﴿٣٣﴾ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا

(۱) ما به موسی نه تا معجزه روشن دادیم.

(۲) ما فرعون و فرعونیان را به خشکسالی و قحطی و تنگی معیشت و کمبود ثمرات و غلات گرفتار ساختیم تا بلکه متذکر شوند* ولی هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می‌داد می‌گفتند: این بخاطر ما است اما هنگامی که بدی و سختی بدیشان دست می‌داد می‌گفتند: نحوست و شومی موسی و پیروان او است هان که بدبیاری آنان تنها از جانب خدا بوده است و لیکن اکثر آنان نمی‌دانستند* گفتند: هر اندازه برای ما معجزه بیاوری تا ما را بدان جادو کنی ما به تو ایمان نمی‌آوریم* پس سیل و ملخ و پشه، قورباغه و خون بر آنان فرستادیم که هر یک معجزه‌ی جداگانه و روشنگری بود اما آنان تکبر ورزیدند.

لِّلْآخِرِينَ ﴿٥٦﴾ (زخرف: ۵۵-۵۶).

هلاکت فرعون و لشکریانش

فرعون به کفر و عناد و مخالفت با پیغمبر خدا موسی علیه السلام، ادامه داد و انذار و نصیحت او را سود نبخشید آنگاه خداوند به موسی وحی کرد شب هنگام با بنی اسرائیل از شهر خارج شود و راهی فلسطین گردد موسی و قومش که بالغ بر ششصد هزار نفر بودند از شهر خارج شدند و راه دریای سرخ و خلیج سویس را در پیش گرفتند چون فرعون از خواب برخاست، موسی و بنی اسرائیل را نیافت لشکری بزرگ مجهز کرد. گویند: صد هزار اسب سوار در میان آن بود تعداد لشکریان بالغ بر یک میلیون و ششصد هزار نفر بود^۱، به تعقیب بنی اسرائیل پرداخت و در روز دوم همگام با طلوع خورشید آنها را یافتند. فاصله بین بنی اسرائیل و مرگ چند لحظه بیش نبود، فغان و فریاد از آنها بلند شد و گفتند: ای موسی دست آنها به ما می‌رسد و ما را درمی‌یابند. موسی به آنها آرامش داد و ترس آنها را از بین برد، عصای خود را بر دریا زد به قدرت خدا دریا شکاف برداشت و دوازده راه در آن بوجود آمد. موسی و یارانش خود را به دریا انداختند و از راهها عبور کردند چون آخرین نفر آنها از دریا عبور کرد، لشکریان فرعون به کنار آن رسیدند، موسی خواست با عصا بر دریا بکوبد و راهها را خراب کند خداوند به او وحی کرد که دریا را به حالت خود باقی بگذارد؛ چون قصد هلاکت آنها را داشت ﴿وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهَوًا ۖ إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ﴾^۲ (دخان: ۲۴). چون فرعون این آیه و معجزه‌ی عظیم را دید ترس بر او چیره شد اما

(۱) هنگامی که ما را بر سر خشم آوردند از آنان انتقام گرفتیم و به کیفرشان رساندیم و همه غرق کردیم* ما آنان را پیشگامان و پیشینیان و مثالی عبرت انگیز و سرگذشتی پند آموز برای دیگران ساخته‌ایم.

(۲) روایت از ابن کثیر در البداية والنهاية.

(۳) و دریا را گشوده واگذار.

علیرغم خوف درونی نزد لشکریان از خود شجاعت نشان داد و گفت: بنگرید چگونه دریا بخاطر من شکاف پیدا کرده تا برده‌های فراری را دریابم و آنها را به مملکت خود برگردانم، سربازان را تشویق کرد که خود را به دریا اندازند اما نجات آنها بعید بود چون خدا قصد نابودی و هلاکت آنها را داشت. فرشته‌ای از آسمان فرود آمد و زمام اسب فرعون را گرفت و به وسط دریا کشاند؛ چون لشکریان این را دیدند خود را به دریا انداختند وقتی همگی آنها وارد آن شدند خداوند به موسی وحی کرد با عصا به دریا بکوبد. بر آن کوبید در نتیجه راه‌ها نابود و فرعون و لشکریانش در امواج متلاطم دریا غرق شدند تا آنجا که یک نفر نجات پیدا نکرد. ﴿فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ (۶۱) قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿۶۲﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ ۖ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿۶۳﴾ وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ ﴿۶۴﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۶۵﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ﴿۶۶﴾ (شعراء: ۶۶-۶۰).

تمامی لشکریان غرق شدند. اما فرعون هنگامی که در میان امواج متلاطم قرار گرفت و چیزی نمانده بود که غرق شود، ایمان و تسلیم شدن خود را آشکار ساخت: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَامَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَءِيلَ

(۱) هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند یاران موسی گفتند: ما گرفتار می‌گردیم* (موسی) گفت: چنین نیست پروردگار من با من است و رهنمود خواهد کرد* بدنبال آن به موسی پیام دادیم که عصای خود را به دریا بزن دریا را از هم شکافت و هر بخشی همچون کوه بزرگی گردید* و در آنجا دیگران را نزدیک گرداندم* موسی و جملگی همراهان او را نجات دادیم* سپس دیگران را غرق کردیم.

وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠-٩١﴾ (یونس/۹۰-۹۱)

لیکن ایمانش سودی نبخشید و او هم غرق شد.

بنی اسرائیل در سرزمین بیابانی بی آب و علف

خداوند چون فرعون و لشکریان او را هلاک نمود و بنی اسرائیل را از شر آنها خلاص کرد، به آنها امر کرد به سوی بیت المقدس بروند، راه افتادند اما در وسط راه شدیداً تشنه شدند، با جیغ و داد به سوی موسی روی آوردند که از خدا بخواهد آنها را سیراب کند، خداوند به موسی دستور داد با عصا به سنگ بکوبد چون سنگ را کوبید دوازده سرچشمه از آن فوران کردند. هر چشمه‌ای متعلق به یکی از طایفه‌های بنی اسرائیل بود خداوند (من و سلوی) ترنجبین و مرغ را بعنوان روزی بر آنها فرستاد که بدون مشقت و تلاش به آن دست رسی پیدا می‌کردند، سپس به موسی دستور داد آنها را به سوی سرزمین مقدس هدایت کند. سرزمینی که بر زبان موسی آن را به ایشان وعده داده بود، چون به آن نزدیک شدند، قومی ستمگر را در آن یافتند که از کنعانی‌ها و بقایای حیثانیون بودند. حضرت موسی به بنی اسرائیل دستور داد که بر آنها بتازند و از بیت المقدس بیرونشان رانند اما بنی اسرائیل امتناع کردند و خطاب به فرستاده‌ی خدا (موسی) گفتند: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۲ (مائده: ۲۴).

مؤرخین می‌گویند: حضرت موسی قبل از اینکه از بنی اسرائیل بخواهد بر بیت المقدس یورش برند مردانی به آنجا فرستاد تا او را در جریان اوضاع و اخبار شهر قرار دهند. مفسرین گویند: آنها دوازده نفر بودند، چون به میان آن قوم رفتند و جسم

۱) غرقاب فرعون را به خود پیچید گفت: ایمان دارم که خدایی وجود ندارد مگر آن خدایی که بنو اسرائیل بدو ایمان آورده‌اند و من از زمره‌ی فرمانبرداران هستم.

۲) تو پروردگارت بروید و بجنگید ما در اینجا نشسته‌ایم.

ضحیم و هیکل قوی آنها را دیدند، ترسیدند و هنگامی که برگشتند بنی اسرائیل را که ضعیف و لاغر اندام بودند و توان مبارزه و رزم را نداشتند، در جریان اوضاع آنها قرار دادند روحیه بنی اسرائیل ضعیف گردید و توان جهاد و قتال را در خود نیافتند. زیرا از هنگامی که در سرزمین فرعونها می‌زیستند به ذلت و خواری عادت کرده، تن در داده بودند بدین علت خداوند چهل (۴۰) سال آنها را در صحرا سرگردان کرد به این سو آن سو می‌رفتند سپس بجای اولیه مراجعه می‌کردند ﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^۱ (مائده: ۲۶). و این عقوبتی از ناحیه خدا برای آنان بود، تا نسل عادت کرده به ذلت از بین رود و نسلی نو بوجود آید. نسلی که زندگی در صحرا به آنها عزت و کرامت ارزانی داشته باشد. این بود که بعد از چهل سال تحت فرماندهی یوشع پسر نون وارد سرزمین مقدس گردید...

عبرت از تاریخ بنی اسرائیل

قرآن کریم از بنی اسرائیل بسیار سخن رانده و حوادث وقایع آنها را به تفصیل مورد بحث قرار داده تا انسانها و نسلهای بعدی از زندگی این امت سرکش و متجاوز درس بگیرند. امتی که نعمتهای خدا را انکار، و احسان را با عصیان پاسخ داد. خداوند نعمتهای خود را بر آنها ارزانی داشت و از کید دشمنشان برهانید و فرعون و لشکریان او را نابود کرد. اما بعد از همه‌ی این انعام و احسان به پرستش گوساله روی آوردند و دعوت موسی را انکار کردند و اقدام به کشتن انبیاء نمودند و در نهایت خداوند آنها را مسخ کرد و به شکل میمون و خوک درآورد و آنها را مورد خشم و نفرین خود قرار داد و تا ابد مهر ذلت و بیچارگی را بر پیشانی آنها نهاد. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا

۱) (خدا به موسی گفت): این سرزمین تا چهل سال بر آنان ممنوع است و در سرزمین (خشک بیابان) سرگردان می‌گردند و بر قوم ستم پیشه و نافرمان محزون مباش.

يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾ ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^۱ (آل عمران: ۱۱۷).

اگر بخواهیم جرایم بنی اسرائیل را برشماریم در این مختصر نمی‌گنجد و نیاز به چندین مجلد کتاب دارد. زیرا سراسر زندگی این طایفه شرور جرم و جنایت علیه بشریت است، پیغمبران خدا را کشتند و اتهام‌های ناروا به خدا زدند از جمله او را متهم به بخل ورزی کردند ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا﴾ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا^۲ وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ^۳ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا^۴ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾^۵ (مائده: ۶۴).

حوادث تاریخی دیگری در زندگی بنی اسرائیل وجود دارد که از باب رعایت اختصار از آنها چشم‌پوشی کردیم.

(۱) این هم به این خاطر بود که به آیات خدا بی‌باور شدند و پیغمبران را بدون سبب و تنها به انگیزه‌ی مخالفت با حق می‌کشتند این کارها بدیشان جرأت داده بود که سرکشی و تجاوز کنند.

(۲) و خداوند بر آنان ستم ننموده بود بلکه خودشان به خویشتن ستم کردند.

(۳) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است دستهایشان بسته باد و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد، بلکه دو دست خدا باز است و هر گونه که بخواهد می‌بخشد آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان میافزاید ما در میان آنان تا روز قیامت دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم آنان هر زمان که آتش جنگی افروخته باشند خداوند آن را خاموش ساخته آنان بخاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشند و خداوند دشمنان و تبهکاران را دوست نمی‌دارد.

وفات حضرت موسی علیه السلام

حضرت موسی بعد از برادرش هارون در سرزمین بیابانی بی‌آب و علف وفات کرد؛ در حالی که بنی اسرائیل را هنوز وارد بیت المقدس نگردانیده بود. زیرا چنانکه گفتیم بنی اسرائیل تحت فرماندهی یوشع پسر نون وارد آنجا شدند و فتحش کردند. عمر مبارک موسی به هنگام وفات ۱۲۰ سال بود. امام بخاری در داستان وفاتش داستان ملک الموت و چگونگی آن را آورده است... رسول خدا در این زمینه می‌فرماید: «اگر من آنجا می‌بودم، حتماً قبر وی را در کناره‌ی راه، نزد توده ریگ سرخ، به اندازه‌ی پرتاب یک سنگ، به شما نشان می‌دادم». درود و سلام خداوند بر او و (از خداوند می‌خواهیم) که وی را با رحمت خود، فرو بپوشاند. آمین.

۴- عیسی پسر مریم علیه السلام

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نُنَبِّئُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤَفِّكُونَ﴾^۱
(مائده: ۷۵).

نسب عیسی علیه السلام

حضرت مسیح عیسی پسر مریم، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است نامش عیسی لقبش مسیح کنیه‌اش ابن مریم است. به مریم دختر عمران نسبت داده می‌شود، چون بدون پدر از او تولد یافته در زبان عبری «یشوع» نام دارد و به معنی مخلص (فرشته‌ی نجات) است و در انجیل «یسوع» نامیده می‌شود.

(۱) مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود پیش از او نیز پیغمبرانی رفته‌اند و مادرش نیز زن بسیار راست کردار و راستگویی بود هم عیسی و هم مادرش غذا می‌خوردند بنگر که چگونه آیات را برای آنان توضیح و تبیین می‌کنیم دوباره بنگر که چگونه ایشان باز داشته می‌شوند.

عیسی عبد و برگزیده‌ی خدا است و کلمه‌ی خداوند است که به مریم باکراهی طاهره‌ی عقیقه‌ی پاکدامن القاء کرد ﴿وَصَدَقَتْ بِكَلِمَتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ لَهُم مِّنَ الْقَنِينِ﴾^۱ (تحریم: ۱۲) عیسی، آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است چنانکه محمد ﷺ آخرین حلقه‌ی همه‌ی انبیاء و رسولان است. درود و سلام خداوند بر همه‌ی آنها باد.

نسب عیسی در انجیل

هرگاه سخن از نسب عیسی به میان می‌آید، نصاری نسبت (یوسف نجار را) به یاد می‌آورند چون حضرت عیسی در نزد ایشان به (یسوع پسر یوسف نجار) مشهور است. چون حضرت مریم قبل از حامله شدن به عیسی نامزد یوسف نجار بود و چون حامله گردید در خواب به یوسف امر کردند مسئله را مخفی بدارد و آن را آشکار نکند چون یوسف از هر گناهی پاک و مبری می‌باشد^۲. چنانکه انجیل متی در صفحه‌ی ۱ تا ۲۰ بر این مطلب انگشت نهاده است.

یوسف نجار یکی از جوانان صالح و پرهیزگار یهودی بود و در اوج عفت و طهارت می زیست. سپس از مریم خواستگاری اما هرگز التقاء و ازدواج بین آنان صورت نگرفت. عادت مرسوم در نزد آنها این بود که پسر جوان در میان دختران طایفه‌ی خود یکی را انتخاب کند، سپس مدتی را بدون رابطه‌ی همسری به منظور آشنایی با اخلاق یکدیگر، با هم سپری کنند و در صورت رضایت طرفین از هم دیگر تن به ازدواج با هم بدهند و اگر یکی ناراضی بود بدون اتصال جنسی خطبه و عقد فسخ گردد.

انجیل (برنابا) به صراحت می‌گوید: مریم از زمانی که احساس کرد به عیسی حامله است یوسف نجار را بعنوان معاشر خود (بدون روابط جنسی) برگزید. در میان تمامی

(۱) و او سخنان پروردگارش و کتابهایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.

(۲) انجیل متی ص ۱-۲۰

انجیلها تنها انجیل متی و انجیل لوقا نسب حضرت عیسی را ذکر کرده‌اند و تعجب در اینجا است که اختلاف فاحش و تناقض واضحی بر سر نسب او در این دو انجیل مشاهده می‌کنیم. به طوری که به هیچ وجه با هم جور در نمی‌آیند. این مسئله‌ها را بر آن می‌دارد که معتقد باشیم اهل کتاب به دور از تحقیق مطالب را می‌نویسند و بدون یقین و ثبوت ایمان می‌آورند و هرچه را که سران دین بگویند، بدون تحقیق تصدیق کرده و می‌پذیرند و اینکه قطعاً تحریف و تبدیل به تورات و انجیل راه پیدا کرده است، چنانچه قرآن بدان تصریح می‌کند و با یک نگاه می‌توان تعارض و تناقض بین مشهورترین انجیل‌های نصاری (انجیل متی و لوقا) کشف کرد.

نسب عیسی در انجیل لوقا

یسوع بن یوسف نجار بن هالی بن لاوی بن ملکی... تا به یهوذا پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می‌رسد.

نسب عیسی در انجیل متی

یسوع پسر یوسف نجار پسر یعقوب پسر متان پسر یعازر... تا یهوذا پسر یعقوب. با تتبع در این دو نسب درمی‌یابیم اختلافی شدید بین آنها وجود دارد. انجیل لوقا گوید: یوسف نجار پسر هالی بوده اما انجیل متی گوید: پسر یعقوب است.

لوقا گوید: هالی از فرزندان ناثان پسر داوود است در حالی که متی گوید: از فرزندان سلیمان پسر داوود است.

انجیل لوقا گوید: نیاکان و اجداد مسیح، غیر پادشاه و غیرمشهور بوده‌اند انجیل متی گوید: سلاطین و مشهور بوده‌اند.

انجیل لوقا گوید: بین داود و عیسی ۴۰ نسل فاصله وجود دارد در حالی که انجیل متی گوید ۱۶ نسل فاصله است.

نمی دانم جمع و تفریق بین این تناقضات در کتاب مقدسی، چگونه حاصل می شود که میلیونها مسیحی بدان ایمان دارند؟! راه چاره ای جز این نداریم که بگوییم: دست تحریف به انجیل ها راه یافته و سران یهود و نصاری کتب مقدس را تحریف کرده اند. کسانی که قرآن تحریف آنها درباره ی کتب مقدس را تایید کرده است.

مریم کیست؟

مریم دختر عمران صدیقه ی باکره و دختر عفیفه ای است که در حجره ی فضیلت و پاکی تربیت یافت و پاک زیست. خداوند متعال در جاهای متعددی از قرآن به تعریف و تمجید از او پرداخته است. ﴿وَمَرْيَمَ أَبْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَاتِینَ ۚ﴾^۱ (تحريم: ۱۲).

پدرش عمران مردی بزرگوار و دانشمندی فرزانه ای از دانشمندان بنی اسرائیل بود. همسرش (مادر مریم) (به روایت ابن اسحق) عقیم بود نذر کرد اگر حامله شود فرزند خود را به خدمت بیت المقدس اختصاص می دهد. خداوند دعای او را استجاب نمود و به مریم حامله گردید چون وضع حمل کرد، دید آنچه از او جدا شده دختر است در حالی که انتظار پسر می کشید تا به خدمت بیت المقدس اختصاص داده شود. از باب اعتذار و تأسف دست دعا به سوی خداوند بلند کرد و گفت: ﴿قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ ۖ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ

(۱) همچنین خداوند مریم دختر عمران را مثل زن است که دامن به گناه نیالوده و خود را پاک نگاه داشت و ما از روح متعلق به خود در آن دمیدیم و او سخنان پروردگارش و کتابهایش را تصدیق کرد و از زمره ی مطیعان و فرمانبرداران بود.

وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾ (آل عمران: ۳۶). اما خداوند آن را نیکو پسندید و به صورت نیکو پرورش داد و او مادرش را از شر شیطان مصون نگاه داشت.

مریم تحت کفالت زکریا

در حالی که مریم طفلی صغیر بود پدرش عمران از دنیا رفت، مریم به کسی احتیاج داشت که مراقبش باشد و او را پرورش کند، مادرش او را به مسجد برد و تسلیم عابدان و پارسایان مقیم آنجا نمود، در مسئله کفالت او با هم اختلاف کردند. سرانجام زکریا که پیغمبر آن عصر و شوهر خواهرش (و به گفته‌ای شوهر خاله‌اش) بود مسئولیت کفالت او را بعهده گرفت و به منظور قطع نزاع بر سر کفالت او به قرعه‌کشی روی آوردند که قرعه به نام او درآمد.

حضرت مریم تحت کفالت حضرت زکریا قرار گرفت مکان شریفی در مسجد را به او اختصاص داد، که هیچ کسی جز او وارد آن نمی‌شد. مریم در آنجا به عبادت خداوند و خدمت بیت‌المقدس مشغول بود. شب و روز از عبادت دریغ نمی‌کرد، تا آنجا که در میان بنی اسرائیل بعنوان ضرب المثل صلاح و تقوا و صفات کریمه مشهور گردید. حضرت زکریا در اثنای نگهداری و خدمت از مریم با امری عجیب مواجه شد. طعام و میوه‌هایی نزد او می‌یافت که در بازار وجود نداشت و در آن اوقات وجودش غیرمعهود بود مثلاً میوه تابستان را در زمستان و میوه‌ی زمستان را در تابستان نزد او می‌یافت از سر دهشت و تعجب از او سؤال می‌کرد این از کجا برای تو می‌آید؟ ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُ أُنَىٰ لَكَ هَذَا قَالَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

(۱) گفت: خداوند من او را دختر زائیدم ولی خدا بدانچه او بدنیا آورده آگاه‌تر است (خدا بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و گفت): من او را مریم نام گذارده و او و فرزندان‌ش را از اهریمن مطرود در پناه تو می‌دارم.

يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾ (آل عمران: ۳۷).

نشأت و پرورش مریم باکره

حضرت مریم در محیطی آکنده از عفت و طهارت و به دور از گناه و محرمات پرورش یافت. در جوار مسجد می‌زیست و عنایت خداوند همواره شامل حال او بود ملائکه نزد او می‌آمدند و او را به مقامی رفیع مژده می‌دادند مبنی بر اینکه برگزیده‌ی زنان، و از هر گونه گناه و ناپاکی دور است و او را به فرزندی بزرگوار مژده می‌دادند که دارای شأنی عظیم خواهد بود و در گهواره و در عمر کهولت با مردم سخن می‌گوید و از صالحین و برگزیدگان خواهد بود و او را بر عبادت و قنوت بیشتر تشویق می‌کردند.

مریم این چنین بر طهارت و عبادت و به دور از آلودگی و گناه و رذایل پرورش یافت ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْرُؤُا إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ ﴿٤٣﴾ يَمْرُؤُا أَقْبَتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٤﴾ (آل عمران: ۴۳-۴۲).

مژده به حضرت مسیح

چون مریم به سن بلوغ زنانه رسید و پا در عمر ۱۳ سالگی نهاد، روزی از محراب خارج شد و برای استراحت به سوی جهت شرقی بیت المقدس رفت. در حالی که راه

(۱) زکریا او را سرپرست کرد هر گاه زکریا وارد عبادتگاه او می شد غذایی را در پیش او می‌یافت به مریم گفت: این از کجا برای تو می‌آید؟ گفت: این از سوی خداست خداوند به هر کس که بخواهد بی‌حساب و بی‌شمار روزی می‌رساند.

(۲) هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاکیزه‌ات داشته است و تو را بر همه‌ی زنان جهان برتری داده است* ای مریم همیشه خاشعانه به اطاعت و عبادت پروردگارت مشغول شو و با نمازگزاران به سجده و رکوع بپرداز.

می رفت و از اهل و قوم خود دور می شد، جوانی سفید روی زیبای خوش اندام در مقابلش ظاهر شد. مریم به ترس و اضطراب افتاد و در کارش مشکوک شد و از ترس اینکه مبادا قصد سوء علیه او داشته باشد از او دوری گزید و فرار کرد و گفت: ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا﴾^۱ (مریم: ۱۸). مریم گمان کرد انسانی عادی است که در این مکان بر او پیدا شده... و اصلاً به ذهنش خطور نمی کرد که ملائکه کریم باشد. خداوند او را پیشش فرستاده تا مژده فرزندی بزرگوار و پیغمبری عظیم الشأن را به او بدهد. این جوان جبرئیل بود که خود را در لباس انسانی به او نشان داد، جوان یاد شده به او اطمینان داد و حقیقت امر را با او در میان نهاد سپس نفخه ای در جیب پیراهن او دمید، که به رحمش رسید و بوسیله این نفخه به حضرت مسیح حامله گردید ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾^۲ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا^۳ قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا^۴ قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا^۵ (مریم: ۱۹-۱۶).

مفسرین گفته اند: آنکه در جیب پیراهن او نفخ کرد و از آن حامله گردید جبرئیل روح الامین، روح القدس بود، ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾^۶ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ^۷ (شعراء: ۱۹۴-۱۹۳). زیرا آنکه وحی را فرود آورده قطعاً جبرائیل

(۱) گفت: من از تو به خدای مهربان پناه می برم اگر پرهیزگار هستی.

(۲) در کتاب از مریم سخن بگو آن هنگام که در ناحیه شرقی از خانواده اش کنار گرفت* و پرده ای میان خود و ایشان افکند ما جبرئیل خویش را به سوی او فرستادیم و جبرئیل در شکل انسان خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد* (مریم لرزان) گفت: من از تو به خدای مهربان پناه می برم اگر پرهیزگاری، (جبرئیل) گفت: پروردگارت من را به سوی تو فرستاده است تا به تو پسر پاکیزه ای ببخشم.

(۳) جبرئیل آن را فرو آورده است* بر قلب تو تا از زمهری بیم دهندگان باشی.

بوده است.

ابوحیان در تفسیرش گوید: ملائکه خدا در صورت انسان بر او ظاهر شد تا به او انس بگیرد و از او نترسد، چون اگر در صورت و شکل ملائکه بر او نازل می‌شد قطعاً از او می‌ترسید و نمی‌توانست سخنان او را بشنود... و این مطلب که مریم از دیدن آن صورت زیبا، به خدا پناه برد بهترین گواه بر عفت و پاکی او می‌باشد.^۱

چون در مقابل مریم ظاهر شد و فهمید که آنچه در مقابل خود دارد ملائکه است نه انسان، با او انس و الفت گرفت اما چون مژده فرزند را به او داد متحیر شد چون او هنوز ازدواج نکرده و کسی هم به او نزدیک نگشته بود چگونه امکان داشت صاحب فرزند شود ﴿قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا﴾^۲ (مریم: ۲۰). اما در جواب شنید که این به قدرت و اراده‌ی خدا است و هیچ چیز بر او سخت نیست و هرگاه چیزی را اراده کند می‌گوید: بشو فوراً می‌شود ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْنٍ ۖ وَلَنَجْعَلَنَّهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا﴾^۳ (مریم: ۲۱).

مدت زمان حمل

عمر مریم به هنگام حمل به حضرت عیسی علیه السلام ۱۳ سال بود و علماء در مدت حمل اختلاف کرده‌اند، برخی آن را یک ساعت و گروهی ۹ ساعت پنداشته‌اند، عده‌ای هم آن را ۸ ماه ذکر کرده‌اند. قول اخیر از ابن عباس رضی الله عنه منقول است. اما قول صحیح اینکه

(۱) بحر المحيط جلد ۶ ص ۱۸۰.

(۲) گفت: چگونه پسری خواهم داشت در حالی که انسانی با من نزدیکی نکرده است و زناکار هم نبوده‌ام.

(۳) (جبرئیل) گفت: همانگونه است پروردگار تو گفته است این کار برای من آسان است بخاطر آن است که (می‌خواهم) او را معجزه‌ای برای مردمان کنیم و رحمتی از سوی خود سازیم دیگر کار انجام یافته است.

او همانند سایر زنان بصورت طبیعی به او حامله شده و وضع حمل کرده است. ابن کثیر می‌گوید: ظاهر این است که همانند سایر زنان ۹ ماه به او حامله بود بعضی به آیه ﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ﴾ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿۲۲﴾ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّسِيًّا ﴿۲۳﴾ (مریم: ۲۳). استدلال کرده گفته‌اند: عطف بوسیله فاء دلیل بر تعقیب است اما قول صحیح اینکه تعقیب و دنباله‌روی در هر چیزی بر حسب آن می‌باشد. آیا ندیده‌ای که خداوند می‌فرماید: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ﴿۲۴﴾ (مؤمنون: ۱۴). معلوم است که فاصله هر مرحله‌ای تا مرحله‌ی دیگر به مفاد حدیث، صحیح چهل روز است.^۳

مفسرین گویند: چون جبرئیل در جیب پیراهن او دمید، آن نفخه در رحم او اثر کرد و فوراً بوسیله‌ی آن حامله گردید. ابن کثیر روایت منسوب به ابی پسر کعب را مردود دانسته که جبرئیل در دهان او دمید نه در فرجش و گفته: این برخلاف چیزی است که از سیاق داستان مریم در قرآن کریم فهم می‌شود؛ زیر قرآن می‌گوید: کسی که به سوی مریم فرستاده شده، همان فرشته‌ی بزرگ جبرئیل علیه السلام بوده و او صرفاً در

(۱) (مشیت خدا تحقق یافت و مریم) بدو باردار شد و با جنین در مکان دوردستی گوشه گرفت* درد زایمان او را به کنار تنه‌ی خرمایی کشاند گفت: کاش پیش از این مرده بودم و چیز ناقابل فراموش شده‌ای بودم.

(۲) سپس نطفه را بصورت لخته خونی و این لخته خون را به شکل قطعه گوشت جویده و این تکه گوشت جویده را بسان استخوان ضعیفی در می‌آوریم و بعد بر استخوان گوشت می‌پوشانیم و از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و پدیده‌ی دیگری خواهیم کرد والامقام و مبارک یزدان است که بهترین اندازه گیرندگان و سازندگان است.

(۳) البداية والنهاية ج ۲. ص ۶۴.

جیب لباسش دمید. آنگاه آن نفخه وارد فرجش شده است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَرْيَمَ أَبْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَنَاتَيْنِ ۖ﴾^۱ (تحریم: ۱۲). ضمیر در کلمه‌ی فيه به فرج برمی‌گردد نه به دهان.

اتهام بر مریم

روایت شده چون آثار حمل بر مریم هویدا شد اولین کسی که بر آن اطلاع پیدا کرد یکی از نزدیکان او به نام یوسف نجار (که از بندگان صالح به شمار می‌رفت) بود، بنا به روایت ابن کثیر یوسف پسر خاله‌ی مریم بود از این امر شدیداً به تعجب افتاد، چون در عفت و دیانت مریم شکی نداشت با این وصف او را (بدون شوهر) حامله یافت. روزی بصورت کنایه و تعریض به او گفت: ای مریم آیا زراعت بدون بذر امکان وجود دارد؟! مریم گفت: بلی چه کسی اولین زراعت آفرید؟ یوسف گفت: آیا فرزند بدون پدر امکان دارد؟ گفت: بلی خداوند آدم را بدون ذکر و انثی آفرید. یوسف گفت: داستان خود را برای من تعریف کن. گفت: خداوند مرا به کلمه از سوی خود به نام مسیح عیسی پسر مریم مژده داده ﴿بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ أَسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ﴾^۲ (آل عمران: ۴۵). آنگاه، یوسف فهمید که مریم پاک است و این حمل به اراده و مشیت حکیمانه خدا می‌باشد.

سده‌ی با اسناد خود از اصحاب روایت می‌کند: مریم روزی بر خواهرش «همسر زکریا» وارد شد خواهرش گفت: آیا می‌دانی من حامله هستم؟ مریم گفت: و شما نیز می‌دانید که من هم حامله هستم، همسر زکریا مریم را در آغوش کرد و گفت: من

۱) ما از روح متصل به خود در آن دمیدیم و او سخنان پروردگارش و کتابهایش را تصدیق کرد و از زمره‌ی مطیعان و فرمانبرداران بود.

۲) به کلمه خود که نامش مسح عیسی پسر مریم است (مژده دهید).

می‌بینم جنینی که در شکم من است برای جنین شما سجده می‌برد.

امام مالک گوید: من عقیده دارم که این مورد، به خاطر برتری و تفضیل عیسی بر یحیی است، به من خبر رسیده که عیسی و یحیی پسر خاله‌ی همدیگر بوده‌اند.^۱

در میان بنی اسرائیل شایع شد که مریم حامله است اندوه و حسرت فراوانی بر خانواده زکریا مستولی گردید و عده‌ای از زندیقان مریم را متهم به رابطه نامشروع با یوسف نجار کردند، چون او هم در مسجد به عبادت مشغول بود. گروهی دیگر به رابطه نامشروع با زکریا متهمش کردند. ابن جریر گوید: یهود قصد کشتن زکریا را کردند از دست آنان فرار کرد. سپس او را گرفتند، و با اره دو قطعه‌اش نمودند.^۲ پس او به دست یهودیان مجرم به شهادت رسید. درود و سلام خداوند بر او باد.

خواب یوسف نجار

مؤرخان می‌گویند: چون مریم احساس حمل کرد و ترسید که افراد قومش او را متهم به زنا کنند با پیشنهاد یوسف مبنی بر عقد کردنش، موافقت کرد. یوسف مرد صالحی بود از خانواده داود علیه السلام بود اهل اخلاص و تقوا بود؛ بوسیله نماز و روزه دائمی به او تقرب می‌جست و بدست خود کار می‌کرد و از دسترنج خود در نجاری ارتزاق می‌کرد. حضرت مریم حقیقت وضعیت خود را (مبنی بر حامله‌گی بدون اینکه کسی با او نزدیکی کرده باشد) برای یوسف توضیح داد و به او خبر داد که جبرئیل به او مژده داده است. یوسف در وهله‌ی اول مشکوک گردید و خواست از خواستگاری او منصرف شود. اما در خواب ملائکه‌ای دید که او را توبیخ کرد و گفت: چرا قصد دوری گزیدن از همسر خود داری؟ بدان آنچه در رحم او قرار گرفته به اراده و مشیت خدا بوده او در باکره‌گی فرزندی بدنیا می‌آورد و شما او را یسوع می‌خوانید. شراب مسکرات و هر نوع گوشت نجس بر او حرام است چون او قدوس و پیغمبر خدا

(۱) البداية والنهاية جلد ۲ ص ۶۵.

(۲) البداية والنهاية جلد ۲ ص ۶۵.

است و به سوی قوم بنی اسرائیل روانه گردیده تا یهوذا در قلب او رسوخ کند و بنی اسرائیل را به سوی شریعت خدا (آنطور که در قانون موسی مکتوب است) برگرداند. خداوند قوت عظیمی به او می‌بخشد و معجزات بزرگی بر دست او جاری می‌شوند که منجر به خلاصی بسیاری خواهد شد. گویند: چون یوسف از خواب پرید، شکر خدا بجای آورد و همراه مریم تمامی عمر خود با اخلاص کامل، صرف خدمت به (دین) خدای کرد. **والله اعلم^۱**.

ولادت حضرت مسیح علیه السلام

مشهور است که حضرت مسیح در بیت‌لحم متولد گردید، و مریم چون فرار کرد و از سرنوشت پسرش ترسید فوراً او را به بیت المقدس برگردانید. قرآن کریم داستان تولد او را در سوره‌ی مریم به وضوح بیان کرده است. خلاصه آن چنین است: چون ایام حاملگی او در بیت‌لحم پایان یافت و دوران وضع حمل فرا رسید به تنه‌ی درخت خرما‌ی خشکیده‌ای پناه برد و از شدت درد، تنه‌ی آن درخت را در بغل گرفت و عیسی را به دنیا آورد. به هنگام وضع حمل به خاطر شدت آلام و احساس غربتی که داشت و به جهت آن که به هنگام دیدن فرزندش با انکار و اتهام قومش مواجه می‌شود، گفت: **﴿يَلِيلَتِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا﴾**^۲ (مریم: ۲۳). مریم از جنبه‌ی دینی آرزوی مردن را کرد، زیرا ترسید که از ناحیه‌ی قومش انگشت اتهام و سوءظن به سویش دراز شود و ناسزا و فحش و بد و بی‌راه بشنود...

بدین ترتیب مریم باکره‌ی عذراء را تکان داد، فرزند خود را بدنیا آورد و درخت خشک شده خرما را تکان داد آنگاه خرما‌ی تازه و چیده شده، بر مریم یکی یکی پایین افتادند. مریم از آن خرماها خورد و از چشمه‌ای که خداوند بخاطر او در آنجا جاری

(۱) انجیل برنا با فصل دوم به نقل از کتاب «العقيدة الإسلامية» استاد حینکه میدانی

(۲) (مریم) گفت: کاش پیش از این مرده بودم و چیز ناقابل فراموش شده بودم.

کرد، آشامید.

خداوند متعال به پاس دینداری مریم و احترام فرزندش این نعمتها را بر او باراند. تولد حضرت عیسی مسیح علیه السلام در روز سه شنبه ۲۴ ماه دسامبر یعنی حدوداً چیزی بالغ بر ششصد (۶۰۰) قبل از تولد حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده است. حضرت مریم فرزند کوچک و نوزاد خود را برداشت و در حالی که او را در بغل داشت، او را پیش قومش آورد. چون او را دیدند از این حادثه به دهشت افتادند و نسبت به مریم مظنون شدند چگونه این فرزند را به دنیا آورده در صورتی که تا به حال ازدواج نکرده؟ دهشت آنان از این بابت فزونی می گرفت که مریم از خانواده‌ی باشرف پاکدامن و باعفت بود. پدرش عمران از بزرگان و اشراف بود. بلکه رئیس علمای زمان بود. خانواده‌ی ایشان مرکز فضل و شهامت و دینداری بود. پس چگونه امکان دارد که مریم مرتکب این عمل خبیث شده باشد؟ در اینجا مریم سکوت اختیار کرد و به طرف فرزند کوچکش اشاره کرد تا با آنها به سخن بپردازد، سؤالات آنها را پاسخ دهد و اتهامات آنها را جواب گوید؟ زیرا برای اثبات بی گناهی و پاکی او هیچ دلیلی بهتر از سخن نوزاد وجود نداشت. خداوند زبان عیسی را بگشود و به افتراهای آنان پاسخ داد:

﴿فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ۝ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا ۝ فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ۝ وَهَزِيْ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا ۝ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا ۚ فَإِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِيْ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ۝ فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ ۚ قَالُوا يَمْرَأَتُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ۝ يٰأُنْحَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ۚ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ ۚ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۝ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي

نَبِيًّا ﴿٢٢﴾ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٢٣﴾ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٢٤﴾ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٢٥﴾^۱ (مریم: ۲۲-۳۳).

زندگی حضرت عیسی

چون هشت روز از عمر او بگذشت مادرش او را با خود به نزد هیکل برد در آنجا ختنه گردید و او را به دستور جبرئیل (یسوع) عیسی نام نهاد. ختنه سنت انبیاء و جزو خصال فطری است و در شریعت تمامی پیامبران از دوران ابراهیم علیه السلام متداول و سنت بوده است. در انجیل برنا با مطلبی که بر ختنه شدن عیسی دلالت دارد: «چون به عمر هشت روزی رسید طبق شریعت پروردگار (چنانکه در کتاب موسی مکتوب است) (مریم و یوسف) آن کودک را برداشتند فرزند را برداشت و با خود به هیکل بردند تا

۱) بدو باردار شد و با جنین در مکان دوردستی گوشه گرفت درد زایمان او را به کنار تنه خرمایی کشاند گفت: کاش پیش از این مرده بودم و چیزی ناقابل و فراموش شده‌ای بودم* (جبرئیل) از پایین او وی را صدا زد* غمگین مباش پروردگارت پایین تو چشمه‌ای پدید آورده است* تنه خرما را بجنبان و بتکان تا خرمایی نورسیده دست چینی بر تو فرو بارد* پس بخور و بیاشام و چشم را روشن دار و هرگاه کسی را دیدی بگو که: من برای خدای مهربان روزه نذر کرده‌ام و به همین دلیل امروز با انسانی سخن نمی‌گویم. مریم او را در آغوش گرفت و پیش اقوام و خویشان خود برد آنان گفتند: ای مریم عجب کار زشتی کرده‌ای* ای خواهر هارون نه پدر تو مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاری* مریم اشاره بدو کرد، گفتند: ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم؟ گفت: من بنده‌ی خدایم بر من کتاب را خواهد فرستاد و مرا پیغمبر خواهد کرد* و مرا در هر کجا که باشم شخص بربرکت و سودمندی می‌نماید و مرا به نماز خواندن و زکات دادن تا وقتی که زنده باشم سفارش می‌فرماید* و (مرا) به نیکی و نیک رفتاری در حق مادرم و مرا زورگو و بدکار نمی‌سازد* و سلام (خدا) بر من است آن روز که متولد شده‌ام و آن روز که می‌میرم و آن روز که زنده و برانگیخته می‌شوم.

ختنه‌اش کنند او را ختنه کردند و یسوع نامش نهادند چنانکه قبل از آنکه شکم مریم به او باردار شود، از سوی ملایکه به این نام نامگذاری شده بود.

عیسی در حمایت مادرش در تپه‌ای بلند که برای آنها (از هر لحاظ) آرام‌بخش و مطمئن بود و در کنار آن چشمه‌ای قرار داشت، به دور از بیت‌لحم نشأت و رشد یافت. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ﴾^۱ (مؤمنون: ۵۰).

هیروُدس قصد کشتن عیسی می‌کند

در زمان تولد عیسی علیه السلام حاکم ظالمی بنام هیروُدس به دستور (قیصر اوغسطس) بر منطقه حکمرانی می‌کرد. از طریق کاهنان به گوش او رسیده بود که نوزادی تولد یافته دارای شأن و مقام بزرگی خواهد بود و بر تمامی یهودیان حکمرانی خواهد کرد. دستور داد هر پسری که در بیت لحم بدنیا آمده، کشته شود این مطلب فقط در انجیل متی و برنابا آمده است سایر انجیل‌ها آن را ذکر نکرده‌اند. یوسف نجار در خواب دید که به او دستور دادند از ترس هیروُدس عیسی و مادرش را بردارد و به مصر ببرد. فوراً اقدام کرد و آنها را با خود به مصر برد و تا زمان هلاکت هیروُدس در آنجا ماند و چون هیروُدس هلاک شد، یوسف در خواب دید که به او دستور دادند بچه را برداشته با مادرش به مملکت خود برگرداند. چون آنهایی که قصد کشتن او را داشتند هلاک شده‌اند.^۲ آنگاه یوسف آنها را بازگرداند.

مجادله‌ی عیسی با دانشمندان

حضرت عیسی هنگام بازگشت از مصر هفت سال داشت از مصر بازگشت به الخلیل

(۱) ما پسر مریم و مادرش را نشانه‌ای (بر قدرت خود) کردیم و آن دو را به تپه‌ای پناهنده کردیم که آرامش و امنیت و آب جاری داشت.

(۲) به قصص الأنبياء مراجعه شود.

رسید و در شهر ناصره اقامت کرد (شایان ذکر است نصاری منسوب به شهر ناصره می‌باشند) حضرت عیسی در ناز و نعمت و حکمت پرورش یافت.

چون به عمر دوازده سالگی رسید با مادرش مریم و یوسف نجار به بیت المقدس رفت تا در آنجا طبق شریعت مکتوب خدا در تورات سجده ببرد، چون نمازش به پایان رسید او را نیافتند. مادرش با پسرعمویش یوسف نجار در پی وی به بیت المقدس بازگشتند او را نیافتند سرانجام بعد از سه روز او را در هیکل در میان علماء یافتند که درباره‌ی ناموس با آنها به احتجاج می‌پرداخت و تمامی مردم را با سؤالها و جوابهای خود به اعجاب برانگیخته بود و می‌گفتند: چگونه این همه معلومات را بدست آورده در حالی که تازه‌رس است و پیش هیچ احدی درس نخوانده است. مادرش چون او را بدید در آغوشش کشید و گفت: چه کردی سه روز است ما بدنبال تو هستیم؟ جواب داد مگر نمی‌دانی که خدمت خداوند مقدم بر خدمت پدر و مادر است، سپس همراه ایشان به ناصره برگشت.^۱

تاریخ از مدت زمان بعد از این واقعه تا دوران نبوت حضرت عیسی سکوت کرده که در مدت این هفده سالگی کجا بوده و به چه چیز اشتغال داشته است.

ابتدای نبوت عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام چون به عمر سی سالگی رسید به نزد یحیی پسر زکریا آمد که در میان نصاری به یوحنا^۲ معمدان موسوم است او را غسل تعمید^۲ داد. سپس جبرئیل (روح القدس) بر او فرود آمد. بعد از این مدت چهل روز به صحرا رفت و طی این مدت همواره روزه دار بود. بعد از آن خداوند وحی (کتاب انجیل) را بر او فرستاد و از آن زمان دوران نبوت حضرت عیسی شروع گردید.

در قرآن کیفیت و زمان نزول وحی بر عیسی مشخص نگردیده اما عبارات

(۱) به نقل از انجیل متی و برنابا.

(۲) غسل تعمید در میان مسیحیان غسلی است به منظور توبه از گناه انجام می‌گیرد.

انجیل‌های در دسترس اتفاق دارند که شروع نبوت او در عمر سی سالگی بوده است. بعضی از تاریخ نویسان و مفسرین مسلمان نیز بر این رویه رفته‌اند. علمای توحید می‌گویند: پیغمبران غالباً در چهل سالگی به نبوت برگزیده شده‌اند اما یکی از ویژگی‌های عیسی اینکه در سنین سی سالگی به نبوت رسیده، چون قبل از رسیدن به چهل سالگی به آسمانها صعود کرد و دلیل بر نبوت عیسی این فرموده‌ی الهی است: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾^۱ (صف: ۶).

فراخوانی حضرت عیسی مسیح

حضرت عیسی در جامعه‌ی یهودی که انحرافات فراوان در آن رواج کرده بود مردم را به توحید و دین خدا فراخواند و به سبب تمرد آنها از شریعت موسوی خرافات و اباطیل فراوان در میان آنها رواج یافته بود. به بیماری قساوت قلب مبتلا شده بودند، در نتیجه شریعت خدا را تحریف کرده، نصوص تورات را به بازی می‌گرفتند و از راه راست کاملاً منحرف گشته بودند. حضرت عیسی در میان ایشان مبعوث گردید تا آنها را به صراط مستقیم بازگرداند و تحریف و تبدیل راه یافته به شریعت را تصحیح کند. حضرت عیسی علیه السلام به طرز خستگی‌ناپذیر اوامر خدا را به آنها تبلیغ می‌کرد و احکام شریعت جدید را تعلیم می‌داد که در آن بعضی از محرمات که به علت سرکشی و طغیان در شریعت موسی علیه السلام بر آنان حرام گشته بود حلال گردید. خداوند به زبان

(۱) و خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده‌ی خدا به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است مژده می‌دهم اما هنگامی که آن حضرت همراه با معجزات روشن (و دلایل مقنن) به پیش ایشان آمد گفتند: این جادوی آشکاری است.

سید مسیح در این زمینه می‌فرماید: ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ^۱ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا^۲﴾^۱ (آل عمران: ۵۰).

خداوند بر دستان عیسی معجزات خیره کننده و عجیبی (جهت تأیید و تصدیق رسالت او) به جاری ساخت که در بحث معجزاتش به آنها اشاره خواهیم کرد.

یهودیان به جای تصدیق و تکریم عیسی علیه السلام علیه او راه عناد و جفا در پیش گرفتند. او در اثنای دعوت از کاهنان و رؤسای یهود بی مهری و شداید فراوان دید و درباره‌ی مسائل دینی و اصول شریعت حضرت موسی علیه السلام که آنها آن را تحریف کرده بودند با ایشان به جدال شدید پرداخت با فریسیون^۲ و کتبه^۳ و کهنه^۴ به جدال و مناظره پرداخت و با دلایل قوی و حجج دامغه آراء ایشان را باطل کرد.

حضرت عیسی آشکارا به دعوت پرداخت و با منحرفین به مجادله برخاست و آنها را به سوی خدا و استقامت در دین فرا می‌خواند و فساد روش و اعمال ریاکارانه‌ی آنها را برملا و آشکار می‌کرد، تا کار به جایی رسید که توان تحمل او را نیافتند و خواستند هر طور شده از دست او خلاص شوند.

بزرگان و احبار یهود گرد آمدند و در مورد مسیح به مشاوره پرداختند و گفتند: می‌ترسیم دین ما را به فساد بکشاند و مردم از او تبعیت کنند. رئیس کاهنان گفت: اگر یک نفر کشته شود بهتر است از اینکه ملتی به کلی نابود گردد. لذا بر قتل او به توافق

(۱) و (من پیغمبرم که) تصدیق کننده آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است و (آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده است برایتان حلال کنم و نشانه‌ای را برایتان آورده‌ام بنابراین از خدا بترسید و از من اطاعت کنید.

(۲) فریسیون: زاهدان بودند که خود را برای عبادت اختصاص داده بودند.

(۳) کتبه: نویسندگان شریعت و تورات بودند.

(۴) کهنه: خادمان هیکل و معبد بودند.

رسیدند. نزد بیلاطس بنطی که از طرف حاکم روم به نام قیصر بر یهودیان حکمرانی می‌کرد علیه او شکایت کردند و برای تحریک او گفتند: عیسی می‌خواهد حکومت کنونی را سرنگون کند و خود پادشاه یهود شود. او را تشویق و تحریک نمودند تا راضی شد جهت رهایی از او، او را بوسیله‌ی صلیب اعدام کند. حضرت عیسی متوجه نقشه‌ی آنان شد در نتیجه خود را مخفی کرد.

گفته‌اند: سوار بر الاغی راهی اورشلیم گردید. یارانش با نیاتی خالص از او را استقبال کردند. گفت: گروهی از شما که با من می‌خورند و می‌آشامند مرا تسلیم خواهند کرد. سپس به توصیه و نصیحت یارانش پرداخت و گفت: «زمان اینکه انسان به سوی پدرش بازگردد فرارسیده من به جایی می‌روم که شما توان آمدن به آنجا را ندارید وصیت مرا در گوش بدارید و فراموش نکنید بعد از من «فارقلیط»^۱ او بعنوان پیغمبر در میان شما خواهد بود هرگاه «فارقلیط» با روح حق‌گویی و راست‌گویی پیش شما آمد، او بر من گواهی می‌دهد و بخاطر این مطلب را به شما یادآور می‌کنم؛ اگر زمان ظهورش فرا رسید او را به یاد بیاورید. من او را برای شما تعریف کردم. من به سوی کسی که مرا فرستاده باز می‌گردم. هرگاه روح حق به نزد شما آمد شما را به سوی حق هدایت می‌کند و شما را به امور بسیار خبر می‌دهد و مرا ستایش می‌نماید و بدین زودی‌ها من از شما پنهان خواهم شد. سپس مسیح علیه السلام چشمش را به آسمان دوخت و گفت: ساعت موعود فرا رسید، (خدایا!) من در روی زمین تو را تمجید کردم و کاری را که به من سپرده بودی، به اتمام رساندم.

حضرت عیسی بعد از این کلمات با شاگردانش به مکانی برگشت که در آنجا اجتماع می‌کردند. در میان شاگردانش فردی خائن به نام (یهودا اسخریوطی) وجود داشت. او یکی از حواریون منافق بود که حضرت مسیح در کلام پیشین به او اشاره

(۱) فارقلیط: همان پیغمبری است که مسیح به آن بشارت داده است + وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي

کرد (بعضی از شما با من روی یک سفره می‌خورند و می‌آشامند سپس مرا تسلیم دشمن می‌کنند) این مرد به مکان اختفای مسیح آشنا بود. چون مأموران را دید که در جستجوی عیسی هستند، تا او را بکشند، در مقابل پولی ناچیز (سی درهم) محل اختفای عیسی و یارانش را به آنها نشان داد. چون به آنجا رسیدند، خداوند آن مرد خائن را به شکل عیسی درآورد او را گرفتند و اعدام کردند و حضرت عیسی به آسمانها رفعت داده شد. ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ هُمْ^۱ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا^۲﴾ (نساء: ۱۵۷). عمر عیسی به هنگامی که خداوند او را به سوی خود رفعت داد، ۳۳ سال بود در نتیجه زمان دعوت او در میان بنی اسرائیل سه سال بوده است، چون در عمر سی سالگی مبعوث گردید.

مسئله‌ی به صلیب کشیدن مسیح

ما مسلمانان در مورد مصلوب واقع شدن حضرت مسیح عقیده داریم، که آنچه خداوند متعال در قرآن کریم در مورد آن فرموده عین حق و صواب است و هرگز بطلان بدان رو نخواهد کرد، و آن اینکه خداوند متعال حضرت عیسی را از کید یهود نجات داد و او را زنده به سوی خود رفعت بخشید. شکل عیسی را بر صورت و جسم مرد خائن که یهودیان را به محل اختفای او راهنمایی کرده بود انداخت و به جای عیسی او را اعدام کردند و خداوند از باب احترام و تکریم برای عیسی او را از کید و شر یهودیان خلاص کرد. ﴿وَمَكْرُؤًا^۳ وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ^۴﴾

(۱) نه او را کشتند نه بدار آویختند و لیکن بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و آنها به گمان سخن می‌گویند و یقیناً او را نشکته‌اند.

(۲) نقشه کشیدند و خداوند چاره‌جویی کرد و خداوند بهترین چاره‌جویان است.

(آل عمران: ۵۴).

عقیده مسلمانان در مورد حضرت عیسی بهتر، پاکتر، گرامی‌تر و باشرف‌تر از عقیده نصاری می‌باشد که می‌پندارند حضرت عیسی مصلوب واقع شده و یهود او را مورد هر گونه توهین و اهانت قرار دادند سپس دست و پای او را بر تخته میخکوب کردند و از باب کفاره گناهان فرزندان آدم و فدای بشریت او را به قتل رساندند. حواریون نیز همانند یهودیان در مورد حضرت عیسی شک و اختلاف فراوان دارند در اینکه آیا فرد مصلوب عیسی است یا یهوذا؟ زیرا چون آن خائن محل اختفای عیسی را به آنها نشان داد، خود قبل از آنان وارد شد. غیر از عیسی کسی آنجا نبود، خداوند او را به صورت عیسی درآورد و عیسی را به سوی آسمان رفعت بخشید. یهودیان وارد شدند و غیر از یهوذا کسی را نیافتند که به شکل عیسی درآمده بود، گفتند: اگر این عیسی است، پس رفیق ما کجاست؟ و اگر این رفیق ماست پس عیسی کجاست؟

خلاصه او را گرفتند و به دار آویختند در حالی که فریاد برمی‌آورد من یهوذا هستم، اما آنها می‌گفتند: دروغ می‌گویی تو عیسی هستی. بالاخره در حال شک و گمان او را دار زدند. قرآن عقیده یهود و نصاری پیرامون موضوع «صلب و فدایی عیسی» را مردود دانسته و عقیده‌ی حق‌گرای مسلمانان را ذکر کرده که در این زمینه فصل الخطاب است: ﴿وَيَكْفُرْهُمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بَهْتَنًا عَظِيمًا ۝ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۝ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝﴾^۱ (نساء: ۱۵۸-۱۵۶). عجا نصاری با اینکه

۱) و (خداوند بر آنان خشم گرفت) به سبب کفر ورزیدنشان و افترای بزرگی که بر مریم بستند و می‌گفتند که: ما عیسی پسر مریم پیغمبر خدا را کشتیم در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند و لیکن بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره‌ی او اختلاف پیدا کردند راجع بدو در شک و گمانند و

به الوهیت عیسی یا فرزند خدا بودن او عقیده دارند می‌گویند: او به صلیب کشیده شد! اگر خدا مصلوب واقع شود پس حال مخلوقات چگونه خواهد بود؟ و چه کسی به اداره‌ی هستی می‌پردازد؟ این چه کسانی هستند که او را به دار آویخته‌اند؟! آیا آنها بدترین مخلوقات خدا (یعنی یهود کثیف) نیستند؟ چگونه خداوند نتوانست خود را از دست آنها رها کند؟ چه شیرین سروده آنکه گوید:

أَعْبَادُ الْمَسِيحِ لَنَا سَأَلُ نُرُومُ جَوَابَهُ مِمَّنْ وَعَاه
إِذَا صَلَبَ إِلَهُهُ بِفَعْلٍ عَبْدُ يَهُودِيٍّ فَمَا ذَا هَذَا إِلَهُهُ؟^۱

به راستی که خداوند از این چرندیات و یاوه‌گویی‌های آن ظالمان بسیار به دور است!

موضوع فدای بشریت

می‌گویند: حضرت مسیح به دار آویخته شد تا بنی آدم از گناه و خطایا پاک شوند. آیا این سخن صحیح است، و با عدالت الهی و منطق سلیم سازگار است؟ مگر گناه عیسی چه بود که فدای گناهان بشریت شود؟ آیا منطق عدل قبول می‌کند انسان به جرم گناه دیگری مجازات شود؟! اگر برادر تو (مثلاً) مرتکب قتل یا زنا شود جرم و تاوان شما چیست که مجازات شوید و به خاطر جرم دیگری مجازات گردید؟ حکم صریح خدا می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۲ (اسراء: ۱۵)، ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا

آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند و یقیناً او را نکشته‌اند* بلکه خداوند او را در پیش خود به مرتبه‌ی والایی رساند و خداوند چیره و حکیم است.

(۱) ای بندگان مسیح ما سؤالی داریم که جواب آن را از کسی می‌خواهیم که آن را بداند. (بگویند ببینیم) اگر خدا بوسیله‌ی کار یک عبد یهودی به دار آویخته شود، پس این چه خدایی است؟! (۲) هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

كَسَبَتْ رَهِيْنَهُ ﴿٣٨﴾ (مدثر: ۳۸)، ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾^۲ (فصلت: ۴۶). منطق سالم می‌گوید، فقط شخص مجرم مستحق عقوبت است.

اما تعصب کور و تفکر بیمارگونه، که مردان کلیسا بدان فکر می‌کنند و اذهان مردم غافل را بدان فریب می‌دهند، چیزی دیگری می‌گوید!

سید رشید رضا در تفسیر المنار می‌گوید:

نصاری سرانجام حضرت عیسی را بسیار بد و شرم‌آور تصویر کرده‌اند و اعتقاد به حصول آن را (طبق تصورات خودشان) اصلی از اصول دین و پایه‌ای از پایه‌های عقاید خود دانسته‌اند و مقبولیت ایمان هر کسی در گرو ایمان به آن است، زیرا بدون حصول همچو ایمانی هیچ عمل صالحی سودمند و هیچ عبادت و نیکی بدون اعتقاد به مصلوب واقع شدن حضرت مسیح مقبول واقع نخواهد شد.

و برای آن عقیده‌ی خود اصلی در عهد قدیم جستجو کرده و بر مبنای آن ادعا کرده‌اند آدم که اولین بشر است، خدا را نافرمانی کرد و از درخت ممنوعه خورد بدین گونه خطا کار شد و تمامی نسلهایش خطاکار و مستحق عقاب و هلاکت ابدی در آخرت واقع شدند. همه‌ی فرزندان آدم خطاکار بوده و مسئولیت گناه خوردن پدر بزرگشان حضرت آدم را تحمل می‌کنند، و چون از جمله صفات خدا صفات عدل و رحمت است عدل و رحمت او ایجاب می‌کند هیچ خطایی بی‌عتاب نماند و گرنه عادل نخواهد بود، این بود که خداوند خواست فرزند خود را که او به ذات خود عین خدا است در رحم یکی از زنان نسل آدم قرار داد و بعنوان جسد در رحم او تجلی کرد و از آن انسانی کامل بدنیا آمد. این انسان از جهتی، انسان و فرزند مریم بود و از جهتی دیگر خدای کاملی بود، چون فرزند خدا بود و از تمامی معاصی معصوم بود و بعد از اینکه همانند سایر انسانها زندگی می‌کند، می‌خورد، می‌آشامد، لذت و الم

(۱) هر کس درباره‌ی کارهایی که کرده است گروگان می‌شود.

(۲) هر کسی که کار شایسته‌ای بکند به نفع خود می‌کند و هر کس که کار بد بکند به زیان خود می‌کند.

می‌بیند دشمنان خدا و شریعت می‌آیند او را به شکلی فجیع و ناجوانمردانه می‌کشند به دار می‌زنند و بعد از تشویه صورت او را در حالت مصلوب به فجیع‌ترین شیوه‌ها می‌کشند تا فدای بشریت شود.^۱

گوییم: این سخن باطل است و عدل و رحمت بوسیله‌ی آن تحقق نمی‌یابد چون از عدالت نیست فرد معصوم و بی‌گناه را بیاورند و جرم و گناه دیگران را به گردن او اندازند. علاوه بر این با کتاب مقدس خودتان هم در تضاد است؛ چون در سفر تثینیه آمده است: فرزندان به خاطر پدر و مادر و پدر و مادر بخاطر گناه فرزندان کشته نمی‌شوند هر انسانی فقط در مقابل گناه خود کشته می‌شود.

حواریون چه کسانی اند؟

عیسی بن مریم را یاران و شاگردانی بوده که به خاطر صفای قلب و پاکی نیتشان به «حواریون» نامگذاری شدند. اینها، از جمله یاران حضرت مسیح هستند و شبیه صحابه‌ی گرامی (کسانی که رسول خدا ﷺ را یاری و حمایت نمودند) می‌باشند. در حقیقت قرآن کریم آن را ذکر نموده، در فرموده‌ی زیر الهی به تمجید و ستایش از آنها پرداخته است:

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ
 حٰنُّ أَنْصَارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۲ و خدای تعالی برای هر پیامبری، حواریون و انصاری قرار داده است، چنانکه پیامبر ﷺ فرموده:

«هر پیامبری که خداوند، قبل از من، او را به سوی امتی مبعوث داشته، قطعاً از

(۱) تفسیر منار جلد ۶ ص ۲۰.

(۲) آن گاه که عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاران من [در راه دعوت] به سوی خدا چه کسانی هستند؟ حواریان گفتند: ما یاوران [دین] خدا هستیم. به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش به آنکه ما فرمانبرداریم.

میان امتش، حواریون و یارانی را برای او قرار داده است».

حواریون دوازده نفر زیر بوده‌اند:

(۱) سمعان موسوم به پطرس

(۲) اندراوس برادر سمعان

(۳) یعقوب بن زبدی

(۴) یوحنا بن زبدی برادر یعقوب

(۵) برثولماوس

(۶) فیلیپس

(۷) متی العشار

(۸) توما

(۹) یعقوب بن حلفی

(۱۰) لپاوس الملقب به تداوس

(۱۱) سمعان القانونی

(۱۲) یهوذا الأسخريوطی

این اسامی از انجیل متی برگرفته شده‌اند علاوه بر اینها برنابا و تداوس نیز از این شاگردان بوده‌اند که کلیسا نام آنها را از لیست حواریون دوازده‌گانه حذف کرد، چون به الوهیت عیسی عقیده نداشته‌اند. برنابا انجیلی دارد موسوم به انجیل برنابا که کلیسای امروزی بدان اعتراف نمی‌کند، چون در آن چیزهای مخالف عقیده‌ی کلیسا وجود دارد و در آن به اوصاف پیامبر امتی که عیسی بدان مژده داده، اشاره شده است. چنانچه قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَهُمْ لَهُمْ الْطِّبَاتُ وَهُمْ عَلَيْهِمْ الْخَبْرَةُ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ^ج

فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ (اعراف: ۱۵۷).

انجیل‌های نصاری

انجیل: یکی از کتب آسمانی چهارگانه است که خداوند بر پیغمبران بزرگوار فرو فرستاده و ایمان به همه‌ی آنها واجب است. این چهار کتاب زبور، تورات، انجیل و قرآن نام دارند. زبور بر داود، تورات بر موسی، انجیل بر عیسی و قرآن بر حضرت محمد ﷺ فرود آمده است. لفظ انجیل عبری بوده و به معنای مژده است. انجیل معروف نصاری چهار عددند:

۱- انجیل متی ۲- انجیل یوحنا ۳- انجیل لوقا ۴- انجیل مرقس

علاوه بر اینها انجیل دیگری بنام برنابا وجود دارد که کلیسای امروزی بدان اعتراف نمی‌کند این انجیل از سایر انجیلها به حق و صواب نزدیکتر است.

آیا این انجیل‌ها صحیح هستند؟

بطور قطع هیچ یک از انجیل‌های کنونی، انجیل خدایی فرود آمده بر عیسی ﷺ نیستند و همگی دستخوش تحریف و تبدیل گردیده‌اند، قرآن کریم به این تحریف تصریح کرده، این انجیلها در میان خود اختلاف فراوان دارند خداوند تنها یک انجیل فرو

(۱) (به ویژه رحمت خود را اختصاص می‌دهیم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستاده‌ی (خدا محمد مصطفی) پیغمبر امتی که در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند او آنان را به کار نیک دستور می‌دهد و از کار زشت باز می‌دارد و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکی را بر آنان حرام می‌سازد و فرو می‌اندازد و بند و زنجیر را از ایشان بدر می‌آورد پس کسانی که به او ایمان آورند. از او حمایت کنند و وی را یاری دهند و از نوری پیروی کنند که (قرآن نام است و همسان نور مایه‌ی هدایت مردمان است و) به همراه او نازل شده است بیگمان آنان رستگارانند.

فرستاده ولی هم اکنون چهار انجیل وجود دارد.

استاد نجار در قصص الأنبياء گوید:

«امروزه، در کجا آن انجیل مسیح که قرآن کریم آن را ذکر نموده، یافت می شود؟ انجیل حقیقی فرود آمده بر عیسی هم اکنون وجود خارجی ندارد. آنچه امروزه به نام انجیل در دسترس است داستانهایی است که شاگردان عیسی و کسان دیگر آنها را تألیف کرده و از مسخ و تحریف، حذف و زیادت مصون نمی باشند! حضرت عیسی تنها یک انجیل آورده ولی انسانها با مرور زمان آن را ترک کرده، از دست دادند در نتیجه به کتابهایی روی آوردند که از سوی بعضی از شاگردان مسیح و شاگردان آنها تألیف و گردآوری شده اند و این انجیل ها آن چنان گسترش و ازدیاد یافتند که از مرز صد انجیل تجاوز کردند اما کلیسا هر انجیلی را که برخلاف میل خود تشخیص داد از صحنه بدر کرد و تنها انجیل های چهارگانه ی معروف امروزی مورد تأیید کلیسا واقع شدند که آنها نیز از نظر سند منقطع بوده و مؤلف حقیقی آنها معلوم نیست. بعضی ترجمه شده و از نظر دینی و صداقت مورد اطمینان نیستند و بین آنها اختلاف شدید وجود دارد که نمی توان بین آنها توفیق ایجاد کرد. لذا در صورت صحت یکی بطلان دیگری قطعی است»^۱.

انجیل های کنونی تألیفات تاریخی تدوین شده پیرامون حضرت مریم و عیسی هستند و وقایع زندگی حضرت را از بدو تولد تا انتهای حیات زمینی اش طبق عقاید خود به تصویر کشیده اند چنانچه حاوی اخبار و روایاتی پیرامون زندگی حضرت (یوحنا معمدان) یحیی هستند. و هیچ یک از این انجیل ها در زمان حیات عیسی تألیف نشده اند بلکه بعد از رفع او به سوی آسمان تدوین گردیده اند.

۱- **انجیل متی:** که قدیمی ترین انجیل موجود در بین مسیحیان است چهار سال بعد از رفع عیسی به سوی آسمان به زبان عبری تدوین گردیده و ترجمه ی آن هم

(۱) القصص الأنبياء ص ۳۹۱.

اکنون در دسترس است. اما آیا مترجم آن کیست و آیا اصل آن در دسترس است تا با ترجمه مقایسه شود؟ همه‌ی این‌ها سؤالهایی بی‌جواب هستند. بنابراین انجیلی که نه اصلش معروف است و نه ترجمه‌اش معلوم و هیچ سندی متصل به عیسی و شاگردانش ندارد چگونه می‌تواند معتبر باشد؟

۲- انجیل مرقس: انجیل مرقس ۲۳ سال بعد از رفعت عیسی به زبان یونانی تدوین گردید. نصاری در تاریخ تألیف آن اختلاف دارند. گروهی گفته‌اند: پطرس فرماندهی حواریون آن را تدوین و تألیف کرده است. عده‌ی دیگری گویند مرقس انجیل خود را بعد از مرگ پطرس و بولس تألیف کرده است. در کتاب مرشد الطالبین آمده: انجیل مرقس به منظور سودرسانی به مسیحیان و به دستور بطرس در سال ۶۰ تدوین گردیده و این انجیل منکر الوهیت حضرت مسیح است. شما می‌بینید که مؤرخان مسیحی، در تعیین کردن نویسنده‌ی این انجیل، شک دارند و به طور قطعی نمی‌توانند آن را معرفی کنند. چنانکه ثابت شده حضرت عیسی آن را ننوشته و بر کسی دیکته نکرده است. لذا نمی‌تواند مورد اطمینان باشد.

۳- انجیل لوقا: به اتفاق تمامی مؤرخین مسیحی این انجیل ۲۰ سال بعد از رفع عیسی تألیف گردیده است و به اتفاق، لوقا از شاگردان عیسی و شاگرد شاگردان او نبوده است، بلکه شاگرد بولس بوده که یک یهودی متعصب بر مسیحیت بود، مسیح را در حیاتش ندیده است و نسبت به نصاری بسیار اسائهی ادب می‌کرد و چون دید مخالفت او با نصاری سودی در بر ندارد از در حيله وارد شد، به دین مسیح درآمد و اعتقاد به مسیح را اظهار داشت و ادعا کرد در حالت بیهوشی عیسی را لمس کرده و او را بر اسائهی ادب نسبت به یارانش نکوهش کرده و همزمان به او مأموریت تبشیری داده، در مقابل کلیسا از در حيله درآمد اکل میته و شرب خمر را بر آنها حلال کرد، لوقا چیزهای فراوانی بر انجیل متی و مرقس افزوده است که شبه انگیز است.^۱ از

(۱) قصص الأنبياء - ص ۴۰۰.

تحقیق علمی ثابت می‌شود که انجیل لوقا شبهه دار می‌باشد و نویسنده‌اش بولس متهم است که اصول عقاید دین مسیح را دستکاری کرده و ثابت می‌کند این اثر ربطی از نظر کتابت و املا به حضرت مسیح ندارد.

۴- **انجیل یوحنا:** ۳۲ سال بعد از رفع عیسی نوشته شده، کلیسا عقیده دارد نویسنده‌ی آن یوحنا بن زبدی یکی از شاگردان مسیح بوده است، اما جمهور محققین نصاری انتساب این کتاب به او را نفی می‌کنند و می‌گویند: این کتاب اثر یکی از شاگردان مدرسه اسکندریه در قرن دوم میلادی می‌باشد. دائرة المعارف انگلستان که ۵۰۰ دانشمند مسیحی در تألیف آن شرکت داشته‌اند می‌گوید: «بدون هیچ شکی انجیل یوحنا کتاب مزوری است که نویسنده‌ی آن به منظور مقابله با دو تن از شاگردان مسیح (متی و یوحنا) آن را به رشته تحریر در آورده و این نویسنده مزور ادعا کرده که جزو حواریون بوده و حضرت مسیح او را دوست داشته است...».

در این انجیل فقراتی دال به الوهیت عیسی وجود دارد. تعجب اینجاست که کلیسا امروزی بر معتقدات موجود در این انجیل که با اصول دین عیسی مخالفت صریح دارند. صحنه می‌گذارد، هر چند می‌داند که، این انجیل به هیچ وجه به یوحنا شاگرد عیسی علیه السلام نسبت داده نمی‌شود.

شیخ نجار در کتاب **قصص الأنبياء** صورتهایی از تناقضات و اضطرابات موجود در انجیل‌های کنونی را ارائه می‌دهد که آشکارا عدم وثوق به محتویات آنها را روشن می‌نماید، در صورت تمایل به آن مراجعه کنید.

در خاتمه واضح است که انجیل‌های کنونی همگی تحریف شده بوده و قابل اعتماد نیستند و چیزی غیر از انجیل فروود آمده بر عیسی می‌باشند و با وجود این اضطراب نمی‌توان به آن اعتماد داشت.

عقیده‌ی نصاری در باره‌ی مسیح

در مورد شأن و منزلت هیچ یک از پیغمبران به اندازه‌ی حضرت عیسی اختلاف نشده است. جدل و مباحثه‌ای پیرامون نبوت هیچ یک از پیامبران رخ نداده، آن چنان که پیرامون نبوت عیسی رخ داده است، جای تعجب اینکه اهل کتاب در مورد منزلت حضرت عیسی راه افراط و تفریط در پیش گرفته‌اند. یهودیان ادعا کرده‌اند او حرام زاده است، چون بدون پدر بدنیا آمده... در مقابل مسیحی‌ها ادعا کرده‌اند که او فرزند خداست، چون از روح او آفریده شده و جزئی از اوست. این دو گروه هر دو در شأن او راه غلو در پیش گرفته‌اند و به گمراهی درافتاده‌اند، زیرا حقیقت را قرآن کریم بیان داشته که می‌فرماید: او یکی از پیغمبران خداست و بر بنی اسرائیل مبعوث گردیده مادرش صدیق و عفیفه بوده و عورت خود را حفظ کرده از قانتین بوده است. ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ ۖ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤَفِّكُوتَ﴾ (مائده: ۷۵).

محتویات این آیه رد بر هر دو گروه (یهود و نصاری) است که اولی او را حرام‌زاده و دومی فرزند خدا می‌داند به این ادبیات رفیع بنگر که در غایت ابداع اشاره به خوردن آشامیدن عیسی و مادرش می‌نماید که بر انسان بودن آنها دلالت می‌ورزد، چون خداوند نیاز به خوردن و آشامیدن ندارد. هر کسی اهل خوردن و آشامیدن باشد ناگزیر باید به دستشویی برود و این حالت شایسته‌ی خدا یا فرزند خدا نیست. قرآن کریم به تفصیل از عقاید نصاری پرده برداشته و بیان کرده که آنها سه گروه

(۱) مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود پیش از او نیز پیغمبرانی رفته‌اند و مادرش نیز زن بسیار راستکار و راستگویی بود هم عیسی و هم مادرش غذا می‌خوردند، بنگر که چگونه آیات را برای آنان توضیح و تبیین می‌کنیم دوباره بنگر که چگونه ایشان (از حق با وجود این همه دشمنی) بازداشته می‌شوند.

هستند.

- ۱- گروهی معتقد است که عیسی خداست چون از روح او آفریده شده است.
- ۲- گروهی عقیده دارد که عیسی خداست چون خداوند در او تجسم پیدا کرده و به زمین فرود آمده تا مردم را از گناهانشان نجات دهد.
- ۳- گروهی به تثلیث عقیده دارند و می‌گویند: خداوند در سه چهره اب، ابن و روح القدس جلوه می‌کند و همه با هم خدا را تشکیل می‌دهند. یک در عینی یک بودن سه و سه در عین سه بودن یک است. در کتاب **قصص الأنبياء** عبارت زیر آمده است:

«نصاری برای خود عقیده‌ای تراشیده‌اند مبنی بر اینکه خداوند از سه چهره مرکب است و هر سه یکی هستند. خداوند پایین آمده و در مریم حلول کرده و بصورت انسان درآمده و از او یسوع بدنیا آمده تا آخر مزخرفات.

حضرت مسیح این سخن را بر زبان نرانده و از آن خبر ندارد. اما چون مسیحیها مسیحیت را بین بت‌پرستان معتقد به اقامیم و تجسم خدا در سه چهره نشر دادند، این عقیده به میان مسیحیان راه پیدا کرد و خواستند بین توحید مسیحیت راستین و بت‌پرستی آنها توافق بوجود آورند و حضرت عیسی را خدا پنداشتند بدین معنی که خدا در مریم حلول کرد و در صورت انسان تجسم پیدا نمود»^۱.

جای سؤال است چگونه امکان دارد حضرت عیسی خدا باشد و حال اینکه همانند سایر انسانها از دامن زنان خارج شده و تولد یافته است؟ و همانند آنها می‌خورد و می‌آشامد، می‌خوابد و بیدار می‌شود. به درد و رنج و تعب می‌افتد به حمام و نظافت احتیاج دارد. ﴿وَتَعْلَىٰ عَمَّا يُقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾^۲ (اسراء: ۴۳).

قرآن کریم مزاعم و اباطیل نصاری را پاسخ داده و گمراهی و کفر و بهتان آنها را

(۱) قصص ص ۴۵۴.

(۲) (خداوند) خیلی والاتر و بالاتر از آنچه آنان می‌گویند، می‌باشد.

در شأن حضرت مسیح گوشزد کرده می‌گوید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أُقْنَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۚ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ أَنْتَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۱ (نساء: ۱۷۱). و ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۚ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَءِيلَ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾^۲ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۳ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۴ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفِكُونَ^۵ (مائده: ۷۲-۷۵).

۱) ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید و درباره‌ی خدا جز حق مگویید بیگمان عیسی مسیح پسر مریم فرستاده خدا است و او واژه (معنی پدیده فرمان بکن) است که خدا آن را به مریم رساند و او دارای روحی است از سوی خدا، پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید و مگویید که (خدا) سه تا است، دست بردارید که به سود شما است خدا یکی بیش نیست که الله است و حاشا که فرزندی داشته باشد و حال آنکه از آن اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و کافی است خدا مدبر باشد.

۲) بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خدا همان مسیح پسر مریم است (در صورتی که) عیسی گفته است: ای بنی اسرائیل خدای یگانه را پرستید که پروردگار من و شما است بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد خدا بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاهش آتش است و ستمکاران یار و یآوری ندارند. بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است (در صورتی که)

اگر یهود و نصاری مسئله عیسی را عجب بپندارند بدین خاطر که بدون پدر آفریده شده است، پس مسئله آدم عجیب‌تر است. زیرا او بدون پدر و مادر دنیا آمده است. آنکه توانسته آدم را بدون پدر و مادر از گِل بیافریند قطعاً در توان دارد عیسی را بدون پدر بیافریند و هیچ چیز در آسمان و زمین او را عاجز و ناتوان نمی‌کند. به همین خاطر، قرآن کریم، آدم را به عنوان مثال آورده، می‌گوید: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ ۖ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ ۖ كُنْ فَيَكُونُ ۚ﴾ (آل عمران: ۶۰-۵۹).^۱

معجزات عیسی

معجزات عیسی بسیارند که قرآن بعضی از آنها را ذکر نموده است. همانند معجزات سایر پیغمبران بر الوهیت او دلالت ندارند بلکه نشانه‌ی صدق نبوت او می‌باشند. از جمله: شفای امراض صعب‌العلاج، خوب کردن شخص کور، زنده کردن مردگان، خبر دادن درباره‌ی بعضی از امور غیبی و سخن گفتن در گهواره و... خداوند فرماید: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وِلَدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۖ وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ

معبودی جز معبود یگانه وجود ندارد و اگر از آنچه می‌گویند دست نکشند به کافران آنان عذاب دردناکی خواهد رسید. آیا به سوی خدا بر نمی‌گردند و از او آمرزش نمی‌خواهند خداوند دارای عفو و رحمت فراوان است. مسیح پسر مریم جز پیغمبری نبود پیش از او نیز پیغمبرانی رفته‌اند و مادرش نیز زن راستکار و راستگویی بود هم عیسی و هم مادرش غذا می‌خورند، بنگر که چگونه آیات را برای آنان توضیح و تبیین می‌کنیم دوباره بنگر که چگونه ایشان باز داشته می‌شوند.

(۱) مسئله‌ی عیسی برای خدا همچون مسئله‌ی آدم است که او را از خاک بیافرید سپس بدو گفت: پدید آی و پدید آمد* (این بیان درباره‌ی آفرینش عیسی) حقیقتی است از جانب پروردگارت پس از تردیدکنندگان مباش.

وَالْإِنجِيلَ^ط وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ^ط الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَنْكَ إِذْ جَعَلْتَهُم بَالِيْنَئِدَ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١١٠﴾^ط

(مائده: ۱۱۰).

خاتمه

آیا حضرت عیسی به روی زمین باز می‌گردد؟

وظیفه‌ی محوله‌ی حضرت عیسی به انتهاء نرسیده و به روی زمین باز خواهد گشت تا رسالت خود را به اتمام رساند و دعوت خود را ابلاغ کند. او هم اکنون زنده در آسمان است، خداوند او را با روح و جسد به آسمان رفعت بخشیده و هم اکنون زنده است و در آنجا به سر می‌برد. درحقیقت صادق مصدوق از آن خبر داده و ما به آنچه که قرآن و حدیث پیامبر معصوم صلی الله علیه و آله درباره‌ی او گفته‌اند، باور داریم. در حدیث شریف آمده: «چیزی نمانده که عیسی بن مریم به عنوان حکمی دادگر، به میان شما فرود آید، آنگاه صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را برمی‌دارد». باری، او با شریعت قرآن حکومت خواهد کرد، جز اسلام، آیینی را از هیچ کسی نمی‌پذیرد. او

۱) در آن هنگام خداوند گفت: ای عیسی پسر مریم بیاد آور نعمت مرا که بر تو و مادرت ارزانی داشتم بدان گاه که توسط جبرئیل تو را نیرو بخشیدم و یاری دادم، میان گهواره با مردم سخن می‌گفتی و در (سن پختگی) و میانه سالی (بعنوان پیغمبر با ایشان صحبت می‌نمودی، و به یاد آور) آنگاه را که نوشتن و دانش سودمند و تورات و انجیل را به تو آموختم و (بیاد آور) آنگاه را که به دستور من چیزی از گل به شکل پرنده می‌ساختی و بدان می‌دمیدی و به فرمان من پرنده (زنده) می‌شد و کور مادرزاد و مبتلای به بیماری پیسی را به فرمان من بیرون می‌آوردی، و (بیاد آور) آنگاه را که شر بنی اسرائیل را از سر تو کوتاه کردیم در آن موقع که دلایل و معجزات بدان مینمودی و کافران ایشان می‌گفتند: اینها جز جادوی آشکار چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

بعد از فرود به شریعت اسلام عمل می‌کند و جز اسلامی هیچ دینی از کسی نمی‌پذیرد. فصلوات ربی وسلامه علیه وعلی نبینا وعلی سائر الانبیاء والمرسلین.

۵- محمد خاتم النبیین ﷺ^۱

محمد فرستاده‌ی خدا ﷺ و خاتم همه‌ی پیغمبران است، خداوند نبوت و رسالت را به واسطه‌ی او خاتمه بخشید چنانکه کتابهای آسمانی را بوسیله‌ی قرآن کریم و عظیم خاتمه داد، پس محمد ختام مسک است، چون از حیث وجود در مرحله‌ی آخر سلسله‌ی انبیاء قرار دارد و از حیث مرتبه و منزلت در اول آن، او سید اولاد آدم و مایه‌ی فخر آنها در دنیا و آخرت است. ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۲ (احزاب: ۴۰).

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او فرستاده‌ی خدا و خاتم پیغمبران است و خداوند به هر چیزی عالم و دانا است».

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ خَلْقِهِ وَجَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ وَخَلَقَ الْقَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ قَبِيلَةٍ وَجَعَلَهُمْ بُيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا فَأَنَا خَيْرُكُمْ بَيْتًا وَخَيْرُكُمْ نَفْسًا» (رواه احمد).

معنی: «خداوند، خلق را آفرید، آنگاه مرا در بهترین خلقش قرار داد و آنها را به دو گروه نمود، من را در بهترین گروه قرار داد و قبایل را آفرید، پس مرا در بهترین قبیله قرار داد و آنها را بعنوان خانواده‌هایی قرار داد، آنگاه مرا در میان بهترین خانواده قرار داد».

(۱) خواننده ملاحظه می‌کند، ما در اینجا، سیری اجمالی در ارتباط با رسالت خاتم پیامبران داشته‌ایم و از ارائه‌ی آن به صورت تفصیلی خودداری ورزیده‌ایم. چه، این کار به یک کتاب خاص نیاز دارد.

(۲) محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران است و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست.

داد. لذا، من هم از لحاظ خانواده و هم از لحاظ وجود، از همه‌ی شما بهتر و برتر هستم!».

در حدیث دیگری می‌فرماید: «أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَيَدِي لِوَاءِ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمُنَا آدَمُ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لِوَائِي وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ وَلَا فَخْرَ» (رواه الترمذی). من در روز قیامت سید اولاد آدم هستم و در این هیچ فخری نیست، پرچم حمد و ثناء در دست من خواهد بود و جای فخر نیست و هیچ پیغمبری (آدم و غیر او) وجود ندارد مگر اینکه زیر پرچم من خواهد بود و من اولین کسی هستم که زمین بر او شکافته می‌شود و جای افتخار نیست.

نسب شریف و بزرگوار رسول خدا

او محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قصی پسر کلاب پسر مُرّه پسر کعب پسر لؤی پسر غالب پسر فهد پسر مالک پسر نضر پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان است. و این نسب شریف در نهایت به اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام می‌رسد.

تمامی اجداد رسول خدا از بزرگان و اصحاب فخر و شرافت بوده‌اند نسبه‌ی او بهترین و برترین نسبه‌ها است. چون خدا هیچ پیغمبری را جز از میان برترین و شریفترین نسبه‌ها بر نیانگیخته است.

در حدیث بخاری آمده است، چون هرقل پادشاه روم در مورد نسبه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابوسفیان سؤال کرد و گفت: نسب او در میان شما چگونه است؟ گفت: او در میان ما دارای نسبه‌ی اصیل و فاضل است.

هرقل گفت: «چنین است که انبیاء از میان شریفترین افراد و نسبه‌های قومشان مبعوث می‌شوند». یعنی از میان شریفترین افراد و قبایل قوم. در حقیقت ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بر طهر و پاکی بوده است و نسب او به هیچ وجه به ناپاکی و خبثت جاهلی آلوده نگردیده است و ثمره‌ی یک نکاح صحیح است که به نکاح اسلامی

شبهات دارد. دلیل این ادعا فرموده‌ی رسول خدا است که می‌فرماید:

«إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أُخْرَجْ مِنْ سَفَاحٍ» و در روایت عایشه رضی الله عنها آمده است:

«وُلِدْتُ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ» من محصول و مولود نکاح هستم نه نتیجه و ثمره‌ی زنا.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از اولاد اسماعیل است نه از اولاد اسحاق، و پیغمبران بنی اسرائیل همگی از نسل یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم تراوش یافته‌اند در حالی که رسول صلی الله علیه و آله از ذریه‌ی اسماعیل بوده است. در حدیث مسلم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».

«همانا خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان و نوادگان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و مرا از میان بنی هاشم برگزید». در برخی از روایتها آمده است: پس من برگزیده‌ی از میان برگزیدگان هستم.

تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه دوازده ربیع‌الاول سال عام الفیل حوالی سال ۵۷۰ میلادی تولد یافته است، منظورم از میلاد مسیح است. ابن کثیر گوید: «در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله روز دوشنبه به دنیا آمده است اختلافی وجود ندارد»^۱. ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده: «رسول خدا روز دوشنبه تولد یافته و در روز دوشنبه به نبوت رسیده و در روز دوشنبه از مکه به مدینه هجرت کرده و در روز دوشنبه از دنیا رفته است». (روایت از احمد).

و اینکه در سال مشهور به «عام الفیل» به دنیا آمده قطعی است. اما در روز و ماه اختلاف کرده‌اند، جمهور علماء بر این قول هستند که در روز دوازده ربیع‌الاول به دنیا

(۱) البداية والنهاية ص ۲۶۰.

آمده است. ابن اسحاق در کتاب سیره‌ی خویش بر این قول نص و تأکید دارد. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در عام الفیل روز دوشنبه دوازده ماه ربیع الأول تولد یافته و در همان روز (دوشنبه) مبعوث شده و به معراج رفته و هجرت کرده و از دنیا رفته است» صاحب *البدایة والنهاية* گوید: قول مشهور نزد جمهور این قول است^۱.

محمد صلی الله علیه و آله پسر عبدالله ۹ پسر... تا آخر است که قبلاً ذکرش رفت. مادرش آمنه‌ی دختر وهب پسر عبدمناف پسر زهره می‌باشد نسب آمنه و عبدالله در جد ششم رسول الله کلاب به هم می‌رسند.

پسر ذیحین کیست؟

تاریخ نویسان و سیره نگاران می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله موسوم به پسر ذیحین است. چرا که ما قبلاً یادآور شدیم که رسول خدا از نوادگان اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام است. اسماعیل کسی است که ابراهیم به امر وحی در حالت خواب مأمور به ذبح او گردید، چنانکه داستان آن را در قصه‌ی ابراهیم قبلاً ذکر کردیم. پس اسماعیل ذیح اول است و اما ذیح دوم عبدالله پدر رسول خدا است که عبدالمطلب پدرش قصد ذبح او را نمود و اینکه داستان آن.

داستان ذبح عبدالله

ابن اسحاق گوید: چنانکه گمان می‌برند عبدالمطلب به دنبال ناراحتی‌هایی که از ناحیه‌ی قریش بر سر مسئله حفر زمزم متوجهش شد نذر کرد، اگر خداوند ده فرزند به او ارزانی بدارد، دهمین آنها را در راه خدا قربانی کند. تعداد فرزند ذکور او به ده نفر رسید و آنها عبارت بودند از حارث، زبیر، حجل، ضرار، مقوم، ابولهب، عباس، حمزه، ابوطالب و عبدالله. روزی آنها را جمع کرد و خبر نذر خود را به آنها ابلاغ

(۱) البدایة والنهاية ص ۲۶۰.

نمود و آنها را به وفا کردن به آن نذر (به خاطر خدا) دعوت نمود. همگی اطاعت ورزیدند گفتند: چه کنیم؟

گفت: هر کدام از شما نام خود را بر تیری بنویسید و آنها را نزد من بیاورید. آنها هم این کار را کردند. عبدالمطلب تیرها را برداشت و آنها با خود نزد هبل به داخل کعبه برد و به واسطه‌ی آنها شروع به قرعه کشی نمود. قرعه به نام فرزند کوچک و خردسالش عبدالله بیرون آمد و اتفاقاً او را از تمامی پسرانش بیشتر دوست می‌داشت. عبدالمطلب دست عبدالله را گرفت و چاقوی بگرفت و به راه افتاد تا او را ذبح کند. چون قریش خبر بشنیدند از مجلس خویش بیرون آمده و به سوی او بشتافتند و گفتند: ای عبدالمطلب می‌خواهی چکار کنی؟ گفت: او را ذبح می‌کنم. گفتند: قسم به خدا تا زمانی که در رابطه با او عذر نیاوری اجازه‌ی این کار را به تو نخواهیم داد و اگر تو این عمل را انجام دهی دیگران نیز این رویه را در پیش خواهند گرفت و بقاء مردم بر این حالت شایسته نیست.

بعد او را به نزد کاهنی که نامش سجاح بود راهنمایی کردند تا چاره‌ای برایش بیندیشد. کاهن گفت: ده شتر بیاور و میان آنها و عبدالله قرعه بینداز، اگر باز قرعه به نام عبدالله آمد. ده ده بر تعداد آنها بیفز تا قرعه به نام شتران بیرون می‌آید. عبدالمطلب این عمل را انجام داد تا سرانجام در حالی که شتران به صد رسیده بود قرعه به نام آنها بیرون آمد و صد شتر را بعنوان فدیة مقابل دیه‌ی عبدالله قربانی کردند و آنگاه قریش گفتند: پروردگارت راضی شد.

از آن زمان است که رسول خدا را «ابن ذبیحین» می‌گویند.

نامهای رسول خدا ﷺ

سید و بزرگوار ما حضرت محمد ﷺ مکنی به ابوالقاسم و ابو ابراهیم دارای چندین نام است. محمد، احمد، ماحی (خداوند کفر را بوسیله‌ی او محو و نابود می‌کند)، عاقب (کسی که بعد از او پیغمبری نمی‌آید)، حاشر (کسی که مردم در پای او جمع

می‌شوند)، مقفی، نبی الرحمة، نبی التوبة، نبی الملحمة، فاتح، طه، یس، خاتم النبیین^۱ و... .
 تورات و انجیل مژده‌ی ظهور او را داده‌اند و صفات او در هر دو کتاب آمده است.
 ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
 وَالْإِنْجِيلِ﴾ (اعراف: ۱۵۷). «آنهايي که از رسول اُمّی پیروی می‌نمایند؛ پیغمبری که
 صفات او را نزد خود در تورات و انجیل به صورت مکتوب می‌یابند».
 نام رسول خدا ﷺ در تورات و انجیل احمد است و در واقع، حضرت مسیح
 مژده‌ی آمدن او را داده است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ
 مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا
 بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^۲ (الصف: ۶).

ترجمه: «آنگاه که حضرت عیسی پسر مریم فرمود: ای بنی اسرائیل همانا من
 فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، تصدیق‌کننده‌ی خبری هستم که از تورات میان
 دو دسته‌ی من قرار دارد و به آمدن رسولی مژده می‌دهم که بعد از من می‌آید و نامش
 احمد است». اما مسیحیان، از روی بغض و حسادت همه‌ی این نشانه‌ها را نادیده
 گرفته و مخفی کرده و تمامی اوصاف او را که در انجیل آمده است، انکار کرده‌اند و
 گمان برده‌اند کسی که مسیح وعده‌ی آمدن او را داده است؛ کسی غیر محمد است و
 آنها انتظار ظهور او را می‌کشند و آنچه در انجیل برنابا پیرامون اوصاف حضرت محمد
 آمده است را انکار می‌کنند و تکذیب می‌نمایند تا آنجا که انجیل برنابا را از اصل انکار
 می‌نمایند، چرا؟ تا نبوت رسول خدا ﷺ اقرار نکنند.

(۱) البداية والنهاية ص ۲۵۳.

(۲) خاطرنشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده‌ی خدا به سوی شما
 بوده و توراتی را پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم و به پیغمبری که بعد از من می‌آید مژده
 می‌دهم.

قاضی عیاض در کتابش الشفا می‌گوید: «نام احمد که در کتاب (انجیل) آمده است و پیغمبران بدان مژده داده‌اند، خداوند به حکمت خویش مانع از آن شده که کسی (غیر از رسول خدا) به این اسم نام برده شود و بر هیچ احدی به این اسم بانگ برنیامده، تا افراد ضعیف القلب گرفتار شک و گمان نشوند. همچنین اسم محمد در میان اعراب و غیر اعراب قبل از رسول خدا بر کسی نهاده نشده است و شایع نبوده که قبل از او پیغمبری به نام احمد وجود داشته باشد و اعراب فرزندان خود را به این نام نامگذاری می‌کردند تا بلکه این شأن و مقام نصیب یکی از آنها شود»^۱.

رسول خدا محمد ﷺ همان اثر و نتیجه‌ی دعای ابراهیم عليه السلام است که در مقام مناجات و دعا می‌فرمود: «رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِكَ» (بقره: ۱۲۹). «پروردگارا پیغمبری را در میان ایشان (اهل مکه) برانگیز که آیات تو را بر آنها تلاوت کند». لذا رسول خدا می‌فرمود: «من ثمره‌ی دعای ابراهیم، و مژده‌ی عیسی هستم، مادرم هنگام تولد من دید که نوری از او خارج شد که قصرهای شام از اثر آن روشن گردیدند». (رواه احمد).

حضرت محمد ﷺ به توصیف تورات

امام احمد از عطاء پسر یسار روایت می‌کند که گفت: عبدالله پسر عمرو پسر عاص را دیدم، گفتم: صفات رسول خدا (در تورات) را برایم شرح کن. در جواب گفت: بلی. رسول خدا در تورات نیز به صفات قرآن توصیف شده است «يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۲ (احزاب: ۴۵) وحرزاً للأمين، أنت عدي ورسولي، سميتك المتوكل ليس بفظ ولا غليظ ولا صخاب في الأسواق ولا يدفع بالسيئة السيئة ولكن يعفو ويغفر، ولن يقبضه الله حتى يقيموا الملة العوجاء، بأن يقولوا: لا إله إلا الله يفتح الله بها أعيناً عمياً،

(۱) الشفاء قاضی عیاض.

(۲) ای پیغمبر ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم.

وَأَذَاناً صَمًّا، وَقُلُوباً غُلْفًا».

«ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای افراد امی فرستاده‌ایم، تو بنده و فرستاده من هستی، من تو را توکل کننده نامیده‌ام. او درشت خوی، خشن و در بازارها پر هیاهو و پر سر و صدا نیست. پاسخ بدی را با بدی نمی‌دهد اما می‌آمزد و عفو می‌کند، و روح او را خداوند نمی‌گیرد تا آن زمان که ملت گمراه را هدایت کند و آنان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگویند: «خدا را به یکتایی یاد کنند». و به وسیله او، خدا چشمان کور، گوش‌های ناشنوا و قلب‌های مرده را باز نماید».

ابن اسحاق از حسان بن ثابت روایت می‌کند که گفت: «من پسر بچه‌ی هفت یا هشت ساله بودم، آنچه را که می‌دیدم و می‌شنیدم فهم می‌کردم، در یک روز صبح، ناگهان با یک یهودی در مدینه روبرو شدم که بانگ برمی‌آورد و می‌گفت: ای طایفه‌ی یهود! آنگاه مردم به سوی او جمع شدند. می‌شنیدم که می‌گفتند: وای بر تو، تو را چه شده؟ گفت: ستاره‌ی احمد (که علامت تولد او است) همین امشب طلوع کرده است^۱.

کسانی که به رسول خدا ﷺ شیر داده اند

مادرش (آمنه دختر وهب)، ثویبه‌ی اسلمیه، ام ایمن و خوله‌ی دختر منذر همگی به رسول خدا ﷺ شیر داده‌اند. اما حلیمه‌ی سعدیه رضی الله عنها بیش از همه به رسول خدا شیر داده است.

حلیمه سعدیه همراه با ده زن دیگر، از زنان بنی سعد به مکه آمد تا بچه‌های شیرخوار را تحویل بگیرند و شیر بدهند، این حادثه در سال موسوم به شهباء که مردم در گرسنگی و قحطی شدید بودند روی داد. رسول خدا را بر هر کدام از آنها عرضه کردند لیکن همگی آنها از پذیرش او خودداری ورزیدند، زیرا او یتیم و بی‌سرپرست بود. هرگاه بر یکی از آنها عرضه می‌شد می‌گفت: ما با او چکار کنیم در حالیکه

(۱) سیره‌ی نبوی، ابن اسحاق و البدایة والنهایة ابن کثیر.

مادرش نمی‌تواند کاری برای ما بکند و چیزی از دستش بر نمی‌آید بلکه، ما فقط از پدران نوزاد، انتظار خیر و منفعت داریم، حال با مادر این بچه یتیم چکار کنیم؟! سرانجام حلیمه نزد عبدالمطلب آمد و شیرخواری از او طلبید، گفت: بچه یتیمی نزد من وجود دارد او را بر زنان بنی سعد عرضه کرده‌ام اما از پذیرش او خودداری ورزیده‌اند، آیا تو حاضری او را شیر دهی شاید باعث سعادت و خوشبختی تو بشود؟ حلیمه با شوهرش (حارث بن عبدالعزی) در این زمینه به مشورت پرداخت، آنگاه حارث گفت: اگر او را بپذیری، اشکالی ندارد، شاید خداوند خیر و برکت را برای ما، در وجود او قرار دهد.

حلیمه گوید: به محض تحویل گرفتن او و بازگشت به سوی اثاثیه و وسایل پستانم مملو از شیر گشتند او و برادرش به میل خود از آن نوشیدند و سیر شدند، شوهرم به سوی ماده شتر پیرمان رفت دید که پستانهایش مملو از شیر گشته‌اند آن را برایمان دوشید. او و ما از آن نوشیدیم تا سیر شدیم و آن شب را به خیر و خوشی سپری کردیم. شوهرم گفت: ای حلیمه قسم به خداوند می‌بینم که تو سهم مبارکی دریافت کرده‌ای دیدی که امشب خیر و برکت یاور و نصیب ما شد!!

بعد از مکه خارج شدیم و راهی دیار خود گشتیم من سوار بر الاغ خود راه می‌رفتم هیچ یک از همسفران توان راه رفتن با من را نداشتند، و چون از مقابل زنان همسفرم رد می‌شدم، می‌گفتند: ای حلیمه آیا این همان الاغی است که تو سوار بر پشت آن همراه با ما از منطقه خارج شده؟ می‌گفتم: بلی سوگند به خدا همان است. می‌گفتند: سوگند به خدا آن (الاغ) را شانی است بس عظیم... حلیمه گوید: تا به منطقه سعد رسیدیم، سرزمینی خشک و بی‌حاصلتر از آن در روی زمین سراغ ندارم با این وصف گوسفندان ما که به صحراء می‌رفتند سیر و با پستان مملو از شیر برمی‌گشتند ولی گوسفندان بقیه‌ی مردم گرسنه برمی‌گشتند و قطره شیری از پستان آنها بیرون نمی‌جهید، تا زمانی که رسول خدا به دو سالگی رسید مرتب خیر و برکت

خدا بر ما می‌بارید. رشد و قوت گرفتن رسول خدا مثل سایر بچه‌ها نبود. سوگند به خدا، زمانی که به سن دو سالگی رسید، پسر بچه‌ی قوی و تنومندی به نظر می‌رسد.

حادثه‌ی شکافتن سینه

در یکی از روزها که رسول خدا همراه با برادران شیریش مشغول چرانیدن گوسفندان حلیمه‌ی سعدیه بود، ناگهان دو مرد سفیدپوش بر او پیدا شدند، او را بر پشت دراز کردند و سینه‌ی او را شکافتند، برادر شیریش به سرعت به سوی حلیمه بازگشت و واقعه را به او خبر داد.

حلیمه گوید: من و پدرش به سرعت به سوی او رفتیم او را یافتیم که ایستاده و رنگش پریده بود، پدرش او را در آغوش کشید و گفت: فرزندم تو را چه شده است؟ گفت: دو مرد سفیدپوش بر من پیدا شدند، آنگاه مرا بر بر پشت دراز کرده، شکم مرا شکافتند و چیزی از آن درآورده و بدور انداختند بعد شکم مرا به حالت اولی برگردانیدند.

حلیمه گوید: او را با خود به خانه آوردیم. پدرش گفت: ای حلیمه، می‌ترسم چیزی به سر پسر آمده باشد. برخیز تا او را برداریم و قبل از اینکه بلایی بر سرش بیاید او را به خانواده‌اش تحویل دهیم. حلیمه گوید: او را برداشتیم و نزد مادرش آوردیم. گفت: شما را چه شده؟ قبلاً بر نگهداری او حریص بودید ولی هم اکنون خواهان باز گردانیدن او...؟ گفتیم: ترسیدیم حادثه‌ای برایش پیش آید یا تلف شود و داستان را برای او توضیح دادیم. مادرش گفت: آیا از دسترسی شیطان به او ترس و هراس دارید نه نه هرگز! قسم به خدا شیطان به این فرزند من دسترسی پیدا نخواهد کرد و او در آینده از شأن و مقام بزرگی برخوردار خواهد بود.

بعد آمنه گفت: دوست دارید داستان این پسر را برایتان تعریف کنم، گفتیم: بلی. زمانی که به او حامله شدم حملش آنقدر بر من خفیف و آسان بود، انگار هرگز چیزی به این خفیفی حمل نکرده‌ام و زمانی که به او حامله بودم در خواب دیدم که نوری از

من خارج شد که قصرهای شام از شعاع آن روشن گردید و چون او را وضع کردم امری عجیبی مشاهده کردم، او را دیدم که بر روی دستان خود تکیه کرده بود و سرش را رو به آسمان بلند کرد انگار می‌خواست سخن بگوید. پس او را نزد خودتان نگه دارید و هیچ خوفی به دل راه ندهید.^۱

ابن کثیر گوید: این خبر از طرق دیگری نیز روایت شده است و از جمله‌ی احادیث مشهور نزد اهل سیر و مغازی به شمار می‌رود، حادثه‌ی شکافتن سینه در دوران کودکی که عمرش نزدیک به سه سال بود برای رسول خدا ﷺ رخ داد و هنگام وقوع آن نزد حلیمه به سر می‌برد (چنانکه حادثه‌ی دیگری شبیه آن قبل از معراج برایش پیش آمد) حادثه از این قرار بود که سینه‌ی او را شکافتند، قلب مبارک او را بیرون آوردند و آن را با آب زمزم شستشو دادند سهم شیطان را از آن بیرون آوردند و آن را مملو از حکمت و علم نمودند.^۲

ابن اسحاق در سیره‌ی خود نقل کرده که بعضی از اصحاب عرض کردند ای رسول خدا ﷺ درباره‌ی خودت با ما حرف بزن... فرمود: بلی «من ثمره‌ی دعای پدرم ابراهیم و مژده‌ی عیسی ﷺ هستم و مادرم هنگام حامله بودنش به من دید نوری از وی خارج شد که قصرهای شام از شعاع آن روشن گردید. من دوران شیرخوارگی خود را در میان قبیله‌ای بنی سعد بنی کعب سپری کردم، وقتی در میان آنها بودم، دو مرد پیش من آمدند که لباس سفید به تن داشتند طشتی طلائی پُر از برف با خود داشتند. مرا بر پشت دراز کردند شکم مرا شکافتند و قطعه‌ی سیاهی از آن بیرون آوردند و دور انداختند بعد قلب و شکم را با این برف شستشو دادند و آن را از هر گونه آلودگی پاک نمودند. بعد به حالت اولیه باز گردانیدند. بعد یکی از این دو نفر به رفیقش گفت: او را در مقابل ده نفر از امتش وزن کن مرا وزن کرد از عهده‌ی

(۱) البداية والنهاية / ۲۷۵.

(۲) این حدیث در صحیحین روایت شده است.

آن برآمدم، گفت: او را در مقابل صد نفر وزن کن باز کفه‌ی ترازو به نفع من بود، گفت: او را در مقابل هزار نفر از امتش وزن کن، باز کفه‌ی ترازو به نفع من بود. گفت: او را رها کن. اگر او را در مقابل همه‌ی امتش قرار دهیم باز کفه‌ی میزان به نفع او خواهد بود!^۱

ابن کثیر گوید: این اسناد قوی و نیکو است.

از این روایات نتیجه می‌گیریم که حادثه‌ی شکافتن سینه دو بار برای رسول خدا پیش آمده است، بار اول در دوران کودکی، زمانی که نزد حلیمه‌ی سعدیه به سر می‌برد و بار دوم در بزرگی و در شب معراج چنانکه در صحیحین ثبت شده است و این امر از قدرت خداوند عز وجل به هیچ وجه بعید نیست؛ چرا که شکافتن سینه در زمان ما امری عادی و مألوف به نظر می‌رسد جراحان قلبی، قلب فرد مریض را بیرون می‌آورند و عملیات جراحی روی آن انجام می‌دهند بعد آنرا دوباره در جای خود قرار می‌دهند و فرد مریض احساس هیچ درد و رنجی نمی‌کند، بلکه صحیح و سالم به خانه‌ی خود برمی‌گردد، گو اینکه هرگز مریض نبوده است. چنانکه عمل امروز عملیات پیوند قلب در بسیاری از کشورها شایع و واقع است عملیات جراحی در دقیق‌ترین اعضاء و اقسام بدن امری عادی و مألوف به نظر می‌رسد آیا با این وصف و نوع شکافتن سینه برای رسول خدا آنهم از سوی قدرتی چون الله جل جلاله محال و بعید است، تا بعضی از افراد ضعیف الایمان آن را انکار کنند و حادثه بصورت باطل و نادرست چنان تأویل کنند که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد!!

فرزندان رسول خدا ﷺ

رسول خدا ﷺ هفت فرزند داشته همگی جز ابراهیم از حضرت خدیجه بوده‌اند. ابراهیم از ماریه‌ی قبطیه متولد شده است. اسامی آنها به ترتیب عبارتند از: (۱) قاسم: که بزرگترین فرزند او بود. کنیه رسول خدا از نام او ابوالقاسم گرفته شده

است. او در سن دو سالگی فوت کرد.

(۲) عبدالله: دومین فرزند ذکور رسول خدا در کودکی در حیات رسول خدا وفات کرد.

(۳) زینب: بزرگترین دختر رسول خدا با ابوالعاص ازدواج کرد.

(۴) رقیه: همسر عثمان پسر عفان

(۵) ام کلثوم: یک سال بعد از وفات رقیه با عثمان پسر عفان ازدواج کرد.

(۶) فاطمه‌ی زهرا: با حضرت علی پسر ابوطالب ازدواج کرد و آل بیت نبوی از او متسلسل گردید، همه‌ی اولاد رسول خدا جز حضرت فاطمه پیش از او از دنیا رفته‌اند، فاطمه شش ماه بعد از رسول الله دار فانی را وداع گفت.

(۷) ابراهیم: از ماریه‌ی قبطیه متولد شد رسول خدا بعد از وفات خدیجه با ماریه ازدواج کرد همه‌ی فرزندان رسول خدا جز فاطمه و ابراهیم قبل از بعثت متولد شده‌اند.

ابن هشام گوید: رسول خدا در سن ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کرد تا زمانی که حضرت خدیجه در قید حیات بود، رسول خدا زن دیگری نگرفت و بعد از وفات خدیجه با بقیه‌ی همسران ازدواج کرده است و در این امر حکمت‌های تعلیمی، تشریعی، اجتماعی و سیاسی نهفته است. **والله الموفق والهادي إلى السبيل.**

زندگی نامه‌ی رسول خدا ﷺ در چند کلمه

تحلیل زندگی رسول خدا نیاز به کتابت و نگارش چند مجلد بزرگ و تحریر یک دایرةالمعارف پیرامون چگونگی نشأت و دعوت و رسالت او دارد لذا به ذکر چند نکته و تحریر چند فراز از آن اکتفاء می‌ورزیم.

(۱) رسول خدا یتیم و بی‌پدر و در غربت نشأت پیدا کرد و از ابتدا با سختی و آلام و مرارتهای زندگی خو گرفت، هنوز به دنیا نیامده بود، که پدرش عبدالله از دنیا رفت و یتیم و محروم از عطوفت و حنان پدر به دنیا آمد.

(۲) چون به سن ۴ سالگی رسید، حلیمه‌ی سعدیه او را به سوی مادرش بازگردانید و در مکه در پناه حمایت و عنایت خداوند متعال نزد مادر و پدر بزرگش به زندگی ادامه داد. خداوند او را مورد کرامت و توفیق خود قرار داد تا برای مأموریتی که بدو تفویض می‌نماید، آمادگی پیدا کند.

(۳) چون به سن ۶ سالگی رسید، همراه مادرش به سوی مدینه شتافت تا با دایه‌های پدرش از طایفه‌ی بنی نجار آشنا شود. هنگام مراجعت به سوی مکه، مادرش در مکانی میان مکه و مدینه بنام ابواء از دنیا رفت و محبوب خدا از نعمت پدر و مادر محروم گردید.

بعد از وفات مادر تحت کفالت پدر بزرگش (که او را بی‌نهایت دوست می‌داشت) قرار گرفت او را بجای خود می‌نشانند در سایه‌ی کعبه نزد خود جای برای او تهیه می‌کرد و این در حالی بود که پسرانش به احترام او نزد او روی فرش نمی‌نشستند، اگر رسول خدا می‌آمد و عموهایش مانع از نشستن او می‌شدند عبدالمطلب می‌گفت: فرزند مرا رها کنید قسم به خدا او دارای شأن و مقام بزرگی خواهد بود، بعد او را نزد خود می‌نشانند و دست بر پشتش می‌کشید و او را نوازش می‌داد و این بخش از عنایت خداوند به او بود ﴿أَلَمْ تَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾^(۱) (ضحی: ۶). مگر تو را یتیم نیافت بعد به تو مأوی و جایگاه بداد.

پس از دو سال زندگی تحت کفالت پدر بزرگ، او نیز به دیار ابدی شتافت و مسئولیت کفالت او را عمویش «ابوطالب» به عهده گرفت در آن زمان رسول خدا ۸ سال داشت، پدر بزرگش قبل از وفات وصیت کرده بود که ابوطالب مسئولیت کفالت او را به عهده بگیرد. ابوطالب برای او احترام فراوان قائل بود و نهایت عطوفت با او را نشان می‌داد، چون هم برادرزاده‌اش بود و هم پدرش بدان توصیه کرده بود، این چنین پی در پی مصائب بر رسول خدا ﷺ فرود می‌آمدند. لذا مربی و معلمی نمی‌یافت که

(۱) آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت نداد.

او را ادب بدهد. اما خداوند او را تحت رعایت و نگهداری خود قرار داده بود و بر کمال و خلق عظیم رشد و نشأت گرفت «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» پروردگارم مرا به بهترین شیوه ادب داد.

۴) ازدواج: چون به سن ۲۵ سالگی رسید با خدیجه ازدواج کرد و در سنین ۴۰ سالگی به پیغمبری مبعوث گردید و خداوند بر او وحی فرستاد. حادثه مبعوث در حوالی سال ۶۱۰ میلادی به وقوع پیوست، بعد از سپری شدن سه سال از نبوتش، از سوی خداوند مأمور به تبلیغ شد و با حکمت و موعظه‌ی حسنه به دعوت به سوی خدا فراخواند، مدت ۱۳ سال در مکه و حوالی آن به دعوت پرداخت، بعد خداوند به او اجازه داد به مدینه هجرت کند.

۵) رسول خدا به مدینه هجرت کرد و آنجا را مرکز دعوت و پایتخت دولت دینی خویش قرار داد و این عمل به امر و توجیه خداوند صورت گرفت. هنگام هجرت، حضرت ابوبکر شرف همراهی و همسفری او را پیدا کرد، هجرت به منظور فرار از معرکه و از خوف کشتن نبود بلکه به عنوان تنفیذ و اجرای امر و فرمان پروردگار متعال و به دستور و وحی او بود. هجرت باعث پایه‌گذاری هسته‌های دولت اسلامی و به عرصه آمدن جماعت محمدی در مدینه گردید. بعدها این دعوت از آنجا به سوی مشرق و مغرب زمین گسترش پیدا کرد و در اطراف عالم منتشر گردید و باعث شد که کلمه‌ی خدا برتری و علو پیدا کند.

۶) چون خداوند دین خود را برای مردم تکمیل کرد و نعمت خود را بر آنها اتمام بخشید و رسول خدا امانت را به بهترین وجه ادا کرد و رسالت را تبلیغ نمود و امت را نصیحت کرد، خداوند نصر مبینی را بدو ارزانی داشت. خداوند او را به سوی خویش برگزید تا در جوار (رحمت) او بیارامد. این بود که در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الأول سال ۱۱ هجری ندای حق را لبیک گفت و به جوار معشوق سفر کرد.

اللهم صل وسلم وبارك وعظم على عبدك ورسولك سيدنا محمد وعلى آل وصحبه أجمعين
والحمد لله رب العالمين

فصل هفتم: پیغمبران غیر اولوا العزم

۱- ادريس	۱۱- ذوالکفل
۲- هود	۱۲- هارون
۳- صالح	۱۳- داود
۴- لوط	۱۴- سليمان
۵- اسماعيل	۱۵- الياس
۶- اسحاق	۱۶- اليسع
۷- يعقوب	۱۷- يونس
۸- يوسف	۱۸- زكريا
۹- شعيب	۱۹- يحيى
۱۰- ايوب	

صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين

۱- ادریس علیه السلام

﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۖ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾^۱ (مریم: ۵۷-۵۶).

ادریس علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگواری است که خداوند در قرآن کریم از او سخن به میان آورده و در برخی از سوره‌های قرآن به بیان او پرداخته است. او جزو آن عده از پیغمبرانی است که واجب است به صورت قطعی و جزمی به نبوت و رسالت همه‌ی آنها ایمان داشته باشیم، چون قرآن نام او را به صراحت ذکر کرده و شخصیت او را به عنوان نبی و صدیق تعریف کرده است.

نسبه‌ی ادریس علیه السلام

نام او ادریس پسر یارد پسر مهلائیل است. نسب او به شیث فرزند حضرت آدم علیه السلام منتهی می‌شود. نام او نزد عبرانیها (یهودیان) خنوخ است و در ترجمه‌ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح علیه السلام به شمار می‌رود. برخی از تاریخ نویسان گمان برده‌اند که ادریس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی‌اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تاریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده‌اند.

مولد و نشأت ادریس

ادریس اولین کسی است که بعد از آدم و شیث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق می‌گوید: ادریس اولین کسی است که به وسیله‌ی قلم نوشت، او ۳۰۸ سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. چون آدم علیه السلام عمر طولانی داشته و قریب

(۱) در کتاب آسمانی (قرآن) از ادریس بگو، او بسیار راستکار و راستگو و پیغمبر بزرگی بود.

هزار سال زیسته است چنانکه در قصه‌ی زندگی او آمد^۱.

علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده اند بعضی گفته‌اند: ادريس در بابل به دنيا آمده و گروهی گفته‌اند: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحيح، قول اول است.

در ابتدای عمر از علم شیث پسر آدم استفاده می‌کرد و چون بزرگ شد خداوند به او نبوت عطا کرد و انسان‌های مفسد را از مخالفت با شریعت آدم و شیث باز می‌داشت، گروه قلیلی از وی اطاعت ورزیدند. و کسان بسیاری با وی به مخالفت برخاستند، لذا قصد کرد از میان آنها بیرون رود و به سرزمین و مملکت دیگری هجرت کند، پیروان خود را به هجرت دعوت کرد، ترک وطن بر آنها سخت و دشوار می‌نمود، گفتند: اگر از سرزمین بابل هجرت کنیم به کجا برویم؟ گفت: اگر در راه خدا هجرت کنیم خداوند مکان دیگری به ما ارزانی خواهد کرد. از سرزمین بابل خارج شدند و راهی سرزمین مصر گشتند، چون رود نیل را دیدند ادريس بر روی آن توقف کرد و خدا را تسبیح گفت. ادريس و همراهان او در مصر استقرار پیدا کردند و مردم را به سوی خدا ... و مکارم اخلاقی، فرا خواندند^۲.

مدت اقامت ادريس عليه السلام در روی زمین ۸۲ سال بود. بعد خداوند او را بسوی خویش بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾.

مواعظ و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می‌خواند و به سوی عبادت خداوند و خلاصی نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله‌ی عمل صالح در دنیا دعوت می‌نمود و بر زهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب می‌کرد، آنها را به نماز و روزه و زکات دستور می‌داد، بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می‌ورزید، مسکرات را حرام می‌دانست و مردم را به شدت از آن نهی می‌کرد. گویند:

(۱) البداية والنهاية ج ۱ ص ۹۹.

(۲) قصص الأنبياء، نجار، ص ۲۶.

در زمان او مردم با ۷۲ زبان با هم صحبت می‌کردند که خداوند همه‌ی آن زبان‌ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را با زبان خاص هر قومی به آنها آموزش دهد، چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾^۱ (ابراهیم: ۴).

ادریس اولین کسی بود که سیاست مدنی را تعلیم داد و قواعد شهرسازی را برای قومش پایه‌گذاری کرد. هر قوم و ملتی در سرزمین خود شهری بنا نهادند تا آنجا که در زمان او ۱۸۸ شهر بنا نهاده شد.

به حکمت و خرد و فلسفه شهرت داشت، از جمله‌ی سخنان گهر بار و حکیمانه او: «خوبی‌های دنیا مایه حسرت و بدی‌های آن مایه‌ی پشیمانی است» و «خوشبخت و سعادت‌مند کسی است که به درون خود بنگرد و نگهدار افعال و کردار خود باشد و اعمال صالحه‌اش نزد خداوند شفیع او باشند» و «صبر همگام با ایمان فتح و ظفر می‌آورد» و غیره از سخنان گهربار و حکیمانه‌ای که او به آنها شهرت داشته است. سلام و درود خداوند بر پیغمبر ما و بر او باد.

۲- هود علی‌ه‌السلام

﴿وَالِإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا ۖ قَالَ يَنْقُومِرَ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^۲ (اعراف: ۶۵).

(۱) ما هیچ رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (وحی به زبان خودشان) برای آنها بیان کند و توضیح دهد.

(۲) هود را به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم، هود به قوم عاد گفت: ای قوم من خدایی را پرستید و (بدانید) جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزکاری نمی‌ورزید.

ذکر هود در قرآن

در قرآن کریم هفت بار سخن از هود عليه السلام آمده است از جمله در سوره‌های اعراف و شعراء، و یک سوره‌ی قرآن بنام هود نامگذاری شد. خداوند متعال او را به سوی قبیله‌ی بزرگی از انسانهای قدبلند و غول پیکر به نام عاد مبعوث کرد. خداوند در وصف آنها می‌فرماید: ﴿كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾﴾ (شعراء: ۱۲۳-۱۲۴).

قوم عاد از قبایل عربی بایده هستند و از فرزندان سام پسر نوح متفرع شده بودند. از باب انتساب به یکی از اجداد خود بنام عاد پسر عوض پسر ارم پسر سام به این نام اشتهار پیدا کرده‌اند.

نسبه‌ی هود

هود پسر عبدالله بن رباح بن خلود بن عاد بزرگ قبیله است. نسب او به سام فرزند نوح منتهی می‌شود. این سخن مورد تأیید و قبول ابن حریر است، اما محمد پسر اسحاق نسبی غیر از این برای هود نقل کرده، اما قول صحیح همان است که ما ذکرش کردیم. و استاد عبدالوهاب نجار در کتاب **قصص الأنبياء** آنرا ترجیح داده است.

سرزمین قوم عاد

قوم عاد در سرزمین احقاف به طرف یمن در جنوب شبه جزیره عربستان مسکن گزیده بودند. سرزمین احقاف از نظر موقعیت جغرافیایی در شمال حضرموت قرار دارد. در شمال آن، ربع الخالی و در شرق آن، عمان قرار دارد. مکانی که شهر و دیار آنها در آن واقع شده بود امروزه صحرا و شن زار است و هیچ کس در آن زندگی

(۱) قوم عاد پیغمبران را تکذیب کردند (و دروغگو نامیدند) آنگاه که برادرشان هود بدیشان گفت: هان تقوی پیشه کنید.

نمی‌کند. این در حالی است که قبلاً آباد و پر از نعمت بود خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ أَحَا عَادٍ إِذْ أُنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۱ (احقاف: ۲۱).

قوم عاد، همان «عاد ارم» هستند که به «عاد اول» نامگذاری می‌شوند. اما عاد دوم، متأخرتر هستند. خداود فرموده: ﴿وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ وَثَمُودًا فَمَا أَبْقَىٰ﴾^۲ (نجم: ۵۱-۵۰). و بدین علت عاد ارم نامیده می‌شود، چون خدای سبحان می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبَلَدِ ﴿٨﴾﴾^۳ (فجر: ۶-۸).

این قوم بسیار قوی و تنومند بوده‌اند. خداوند هیکلی درشت به آنها بخشیده بود. دارای زندگی مرفه بودند ساختمانها و قصرهای بزرگ و بلند بنا می‌نهادند در قلعه‌های محکم و استوار زندگی می‌کردند اطراف آنها را باغها و چشمه سارها احاطه کرده بود. در ناز و نعمت و رفاهیت و خوشگذرانی غرق شده بودند. خداوند متعال مظاهر اشراف و نعمت آنها را این چنین تعریف می‌کند:

﴿اتَّبِعُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾ وَتَتَخِدُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾ وَإِذَا

(۱) و برادر [قوم] عاد [- هود] را یاد کن چون در سرزمین احقاف به قومش هشدار داد و به راستی پیش از او و پس از او هشدار دهندگانی گذشته بودند [با این پیام] که: جز خدا را نپرستید. من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.

(۲) و اینکه او است که عاد نخستین را نابود کرده و قوم ثمود را هلاک کرده (و از ایشان) هیچ باقی نگذاشت.

(۳) آیا ندانسته ای که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است قوم ارم که صاحب قامتهای بلند ستون مانند بودند. کسانی که همانند ایشان باشند در شهرها و کشورها آفریده و پیدا نشده است.

بَطَّشْتُمْ بَطَّشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٣٣﴾ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٤﴾ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمِ وَبَنِينَ ﴿١٣٥﴾ وَجَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٣٦﴾^۱ (شعراء: ۱۳۴-۱۲۸).

دارای هیکل و بنیه‌ی جسمی قوی بودند وقتی راه می‌رفتند زمین زیر پای آنها به لرزه در می‌آمد، مغرور و سرمست از قوت و توان خود بودند و در روی زمین تکبر ورزیدند و از امر رسول خدا نافرمانی کردند و برای مدتها راه سرکشی و طغیان را در برگرفتند؛ تا سرانجام به عذاب خدا گرفتار شدند و خداوند آنها را بوسیله باد شدید به هلاکت انداخت.

﴿فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١٥﴾﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾﴾^۲ (فصلت: ۱۶-۱۵).

۱) آیا شما بالای هر بلندی و مکان مرتفعی کاخ سر به فلک کشیده ای میسازید و به خوشگذرانی و کارهای بیهوده می‌پردازید. و دژها قلعه‌هایی میسازید تا شاید جاودانه بمانید و هنگامی که مجازات می‌کنید از (حد لازم) تجاوز می‌کنید و همچون ستمگران و سرکشان کیفر می‌دهید. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. از خدائی بهره‌یزید که شما را با نعمتهای که می‌داند یاری داده است. شما را یاری داده است با (اعطاء) چهارپایان و پسران و با باغها و چشمه‌ها.

۲) و اما قوم عاد در زمین به ناحق تکبر ورزیدند و گفتند: چي کسی از ما قدرت بیشتری دارد مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومند تر است؟ آنان پیوسته نشانه‌ها و آیات ما را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند سرانجام باد تند و پر صدا و سخت سردی را در روزهای شومی به سويشان وزان کردیم تا عذاب خوار و پست کننده ای در زندگی همین دنیا بدیشان بچشانیم و عذاب آخرت خوار و پست کننده تر است و آنان اصلا (از سوی کسی) یاری و کمک نمی‌شنوند.

عبادت قوم عاد

قوم هود علیه السلام بتهایی داشتند که به جای خدا آنها را پرستش می کردند، آنها اولین گروهی بودند که بعد از طوفان راه بت پرستی در پیش گرفتند. ابن کثیر می گوید: آنها دارای سه بت به نام صدا، صمودا و هرا بودند^۱. آنها اعرابی جفا پیشه، کافر، سرکش و متمرّد بودند. حضرت هود آنها را از عذاب خدا بیم می داد، سرنوشت قوم نوح را برای آنها مثال می زد. نعمتهای خدا را به یاد آنها می آورد و برای آنها توضیح می داد که در مقابل نصیحت اجرای از آنها نمی طلبد. تصمیم گرفتند از او انتقام بگیرند او را متهم به دیوانگی و سفاهت نمودند، به اینکه خدای آنها از او انتقام گرفته و صدمه ای بر او وارد کرده و استهزایی که از ناحیه ی آنها به او می شود بخشی از عذاب خدای آنها است که بر او فرود آمده است.

خداوند از آنها چنین حکایت می کند: ﴿قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَٰٓئِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٦﴾ إِنْ نَقُولُ إِلَّا أَعْرَضَكَ بَعْضُ آلِ هَٰئِنَا بِسُوءِ قَالِ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٧﴾ مِنْ دُونِهِ فَيَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ ﴿٥٨﴾﴾ (هود: ۵۵-۵۳).

هود آنها را از عذاب خدا بیم داد ولی اثری نکرد و آنها همچنان بر کفر و عناد و نافرمانی خود باقی ماندند.

(۱) البداية والنهاية ج ۱ ص ۱۲۱.

(۲) گفتند: ای هود تو دلیلی برای ما نیاورده ای و ما بخاطر سخن تو خدایان خود را رها نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم. چیزی جز این نمی گوییم که یکی از خدایان ما بلایی به تو رساند. (تو را دیوانه کرده است) گفت: من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهایی که می پرستید بیزار و برکنارم به جز خدا و همگی به نیرنگ و چاره جوئیم پردازید و مهلتم ندهید.

هلاک قوم عاد

زمانی که طغیان و سرکشی قوم عاد در مقابل پیغمبر خدا، هود به اوج رسید و نصیحت او برای آنها مؤثر واقع نشد و راه نافرمانی و طغیان را هر چه بیشتر در پیش گرفتند، خداوند متعال سه سال تمام بارش باران را بر منطقه آنها حبس کرد، تا اینکه بلا و سختی بر آنها شدت گرفت به فریادرسی و رهایی طلبی برخاستند. خداوند ابری بر آنها فرستاد آنگاه خوشحال شدند، گمان بردند نشانه و مژده‌ی بارش باران است و دعای آنها قبول شده و مشمول رحمت خدا واقع شده اند. چون سایه آن بر سر آنها رسید آنرا بسیار سیاه یافتند فزع و ترس وجود آنها را گرفت. بعد باد بر آنها وزیدن گرفت. اما چه بادی؟ بادی عقیم و بی‌باران خداوند هفت شبانه روز متوالی این باد شدید را بر آنها مسلط کرد سرانجام همگی به واسطه آن به کام مرگ و نابودی فرو رفتند و لاشه‌ی مرده آنها همچو تنه‌ی درخت خرمای افتاده بر زمین، افتاد.

خداوند هود و ایمان آورندگان را از این عذاب نجات داد و کافران تا آخرین نفر، هلاک شدند و هیچ شبهه و رسم و نشانه‌ای از دیار آنها باقی نماند. چون باد شدید همه چیز را نابود و ویران کرده بود.

﴿فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾ تَدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾﴾^۱ (احقاف: ۲۴-۲۵).

این باد در قرآن به «ریح العقیم» نامگذاری شده است.

(۱) هنگامی که ابری را دیدند که در افق آسمان گسترده می شود و به سوی سرزمینهای ایشان رو می آورد (خوشحال شدند و گفتند): این ابر بر ما باران را می باراند بلکه این همان چیزی است که آن را به شتاب می خواستید تند بادی است که عذاب دردناکی به همراه آورده است. (تند بادی است) که همه چیز را به فرمان پروردگارش در هم می کوید و نابود می سازد پس به گونه‌ای در آمدند که جز خانه‌هایشان چیزی به چشم نمی خورد ما بدین سان مردمان بدهکار را سزا می دهیم.

﴿وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالْزَّمِيرِ ﴿٤٢﴾﴾^۱ (ذاریات/۴۱-۴۲).

حضرت هود بعد از هلاکت قوم عاد در منطقه حضرموت اقامت گزید و تا زمان وفات در آنجا ماند. پس از وفات در شرق حضرموت در فاصله‌ی دو مرحله از شهر (تریم) مدفون گردید. از حضرت علی علیه السلام منقول است که حضرت هود در توده ریگ سرخ دفن شده و نزد سر او درخت سمره‌ای در حضرموت وجود دارد. مردم فلسطین نیز گمان می‌برند که هود در سرزمین آنها دفن شده ولی قول اصح آن است که ما ذکر کردیم. (والله أعلم)

۳- حضرت صالح علیه السلام

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ تَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾﴾^۲ (نمل: ۴۵).

نسبه‌ی صالح علیه السلام

صالح پسر عبید پسر آصف است. نسب‌اش به سام پسر نوح منتهی می‌شود. خداوند متعال او را به سوی یکی از قبایل عرب باینده به نام ثمود فرستاد، این قبیله از باب انتساب به یکی از اجدادش، ثمود پسر عامر به این نام شهرت پیدا کرده است او از اولاد سام پسر نوح بوده است.

(۱) در سرگذشت قوم عاد نیز پند و عبرتی است بدانگاه که تندباد بی خیر و برکتی به سوی ایشان وزان کردیم* به هر چیزی که می‌خورد برجایش نمی‌گذاشت مگر همچون استخوانهای پوسیده و پودر شده.
(۲) ما به سوی قوم ثود برادرشان صالح را روانه کردیم که خدا را بپرستید اما آنان به دو گروه تقسیم شدند و به کشمکش پرداختند (دسته ای مؤمن و دسته ای کافر گشتند)

اعرابی که قبل از اسماعیل بوده اند «عرب عاربه» نامیده می شوند. قبایل کثیری چون عاد، ثمود، جرهم، مدین و قحطان از جمله‌ی این اعراب به شمار می‌روند. اما «عرب مستعربه» آن عده از اعراب هستند که از نسل اسماعیل پسر ابراهیم بر جای مانده‌اند. اسماعیل اولین کسی بوده که به زبان فصیح عربی سخن رانده است. او زبان عربی را از قبیله جرهم (که در کنار مادرش (هاجر) در مکه اقامت گزیده بودند) یاد گرفت.^۱

الغرض: قبیله ثمود قبل از اسماعیل بر روی زمین زیسته‌اند و از اعراب عاربه به شما می‌روند.

محل سکونت قوم ثمود

مساکن ثمود از سنگ تهیه شده بود، لذا خداوند در قرآن آنها را «اصحاب الحجر» نام برده است: ﴿وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٨٠﴾ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾﴾ (حجر: ۸۰-۸۱).

منطقه‌ی حجر میان شام و حجاز واقع شده، مسافرانی که از راه خشکی از حجاز عازم شام می‌شوند از آنجا عبور می‌کنند. هم اکنون این منطقه به «گذرگاه شتر» مشهور است و آثار ویرانه‌ی این قوم تاکنون نیز پابرجاست و به «مدائن صالح» مشهور است.

مسعودی می‌گوید: ویرانه‌ها و آثار این شهر هنوز پابرجاست و در راه کسانی که از شام می‌آیند واقع است. حجر ثمود در جنوب شرقی سرزمین مدین واقع شده و در جوار بندر عقبه قرار دارد.

(۱) البداية والنهاية ج ۱ ص ۱۲۰.

(۲) ساکنان سرزمین حجر فرستادگان را تکذیب کردند. ما آیات خود را بر ایشان فرستادیم ولی آنان بدانها پشت کردند و روی گردان شدند.

اصل قبیله ثمود

مؤرخان در اصلیت قبیله‌ی ثمود و زمان وجود آنها اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: بقیه پس مانده قوم عاد هستند، گروه دیگر گفته‌اند: پس مانده برخی از افراد تنومند هستند که از غرب فرات به این منطقه آمده بودند. برخی از خاور شناسان عقیده دارند آنها گروهی از یهودیان بوده‌اند که در این منطقه سکونت گزیدند و وارد فلسطین نشدند. اما این رأی باطل است چون یهود تنها بعد از خروج حضرت موسی با بنی اسرائیل از سرزمین مصر شناخته شده‌اند و قبل از آن اثری از آنها در تاریخ وجود ندارد. لذا امکان ندارد که آنها یهودی بوده باشند.

بنابراین صحیح‌ترین سخن این است که بگوییم: آنها اعراب و از بقای قوم عاد بوده‌اند. کلام خداوند متعال از زبان حضرت صالح نیز این ادعا را تایید می‌کند: ﴿وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا﴾^۱ (اعراف: ۷۴).

ابن کثیر رحمته الله می‌گوید: آنها قبیله‌ی مشهور بودند که «ثمود» نام داشتند. بنام پدر بزرگشان ثمود پسر جدین شهرت داشتند. از قبایل اعراب عاربه بودند در منطقه‌ی حجر (واقع در میان حجر و تبوک) اقامت داشتند. رسول خدا هنگام خروج به سوی تبوک با اصحاب از آنجا گذر کرد چون در کنار خانه‌های حجر قرار گرفتند مردم از آب چاههای آن آشامیدند و با آن خمیر درست کرده و نان پختند. چون رسول خدا فهمید دستور داد منجلی‌ها را بریزند و خمیرها را به شتران بدهند و دستور داد از آنجا کوچ کنند تا در کنار چاهی که شتر (صالح) از آن نوشیده بود قرار گرفتند و فرمود: بر این عذاب شدگان وارد شوید مگر گریه کنان، اگر گریه نکنید احتمال دارد آنچه (عذابی) که بر آنها فرود آمد بر شما نیز فرود آید.

(۱) و یاد کنید هنگامی که شما را پس از قوم عاد جانشینان [آنان] قرار داد و به شما در آن سرزمین استقرار داد که از هامونش قصرهایی می‌سازید و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید.

دقیقاً معلوم نیست در چه زمانی زیسته‌اند، ولی معلوم است که بعد از قوم عاد وجود داشته‌اند. قرآن بدین امر اشاره دارد و قبل از زمان حضرت موسی زیسته‌اند به دلیل قول مؤمن آل فرعون که قوم خود را از عذاب همچو عذاب آنها بیم داد.

﴿وَقَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَنْقُومِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ۖ﴾ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ^۱ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ﴿۱۸﴾^۱ (غافر: ۳۱-۳۰).

از جمله کسانی که ادعای خاورشناسان را (مبنی بر اینکه قبیله‌ی ثمود از طایفه‌ی یهود بوده اند) به شدت نقد کرده، شیخ عبدالوهاب النجار در کتاب *قصص الأنبياء* است.^۲ در صورت تمایل می‌توانید به آن مراجعه کنید.

عبادت قوم ثمود

قوم ثمود بت پرست بودند و به خدای یکتا ایمان نداشتند. خداوند حضرت صالح را در میان ایشان مبعوث کرد نعمتهای خدا را به یاد آنها آورد راه سعادت و هدایت را به آنها نشان داد. به ایشان گوشزد کرد که خلفاء و جانشینان قوم عاد در روی زمین هستند. آنها را به تقوا امر فرمود و از عبادت بتان باز داشت، اما آنها به دعوت او کمترین اعتنایی نکردند و در گمراهی و بت پرستی بیشتر غرق شدند. سرزمین آنها حاصلخیز و منبع خیرات و برکات بود باغها و بستانهای زیبا، رودبارها و چشمه سارهای جاری و خداوند این نعمتها را به یاد ایشان آورد: ﴿أَتُركُونَ فِي مَا هُنَا ءَامِنِينَ ﴿۱۶﴾ فِي جَنَّتٍ وَعُيُونٍ ﴿۱۷﴾ وَزُرُوعٍ وَخَلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿۱۸﴾ وَتَنَحُّتُونَ مِنْ

(۱) آن مرد با ایمان گفت: ای قوم من! می‌ترسیم همان بلایی به شما برسد که در روزگاران گذشته به گروهها و دسته‌ها رسیده است* از سزای عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده اند خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم کند.

(۲) به صفحه ی ۵۹ مراجعه شود.

الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ ﴿١٤٩﴾ (شعراء: ۱۴۹-۱۴۶).

گروه ناچیزی به او ایمان آوردند و بقیه راه عصیان و سرکشی در پیش گرفتند و به رسالت او کافر شدند. از او خواستند معجزه‌ای بیاورد که مؤید رسالتش باشد. او معجزه‌ی شتر برای آنها آورد که نشانه‌ی بزرگی بود و بر نبوت او دلالت می‌کرد، زیرا شتر از تخته سنگ سختی بیرون آمد و با چشم سر خود شاهد شکافته شدن سنگ و بیرون آمدن شتری در آستانه‌ی وضع حمل از آن بودند، مع هذا از ایمان سر باز زدند.

چرا معجزه‌ی صالح شتر بود؟

این شتر دارای بعضی از صفات و ویژگیهای بسیار عجیب بود که به حق بر نبوت و رسالت حضرت صالح علیه السلام و معجزه‌ی خدا بودنش دلالت می‌کرد.

۱- از یک سنگ سخت و جامد بیرون آمد که این امر سابقه نداشته است.

۲- در روزی که نوبت او بود تمامی آب قبیله را به تنهایی می‌آشامید. ﴿هَآ شَرَبُ﴾

وَلَكُمْ شَرَبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾ (شعراء: ۱۵۵). و این امر که شتری آب یک قبیله را بیاشامد عجیب و باور نکردنی است.

امام فخرالدین رازی رحمه الله می‌گوید: قرآن به صراحت ناطق است که این شتر یک آیه بود، اینکه از چه راههایی آیه بوده خداوند متعرض این امر نگشته است. ﴿هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ ءَايَةٌ فَذُرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ﴾

(۱) آیا شما در نهایت امن و امان در ناز و نعمت جهان رها می‌شوید* در میان باغها و چشمه سارها* و در میان کشتزارها، و نخلستانهایی که میوه های نرم و شاداب و رسیده دارند* و ماهرانه در دل کوهها خانه‌هایی را بتراشید.

(۲) یک روز سهم آب متعلق به آن و روز جداگانه دیگری سهم آب متعلق به شماست.

عَذَابُ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ (اعراف: ۷۳).

این نشانه‌ی واضح، دلیل و معجزه‌ی نبوت صالح علیه السلام بود، چون به دنبال درخواست آنها از حضرت صالح از سنگ بیرون آمده بود، زیرا بدو وعده داده بودند اگر شتری از دل سنگ بیرون آورند، ایمان بیاورند. ابن کثیر می گوید:

مفسرین ذکر کرده‌اند که، روزی قوم ثمود در مجلس خویش جمع شدند حضرت صالح به نزد آنها آمد و ایشان را به خداوند دعوت کرد و از عذاب او بیم داد، و گفتند: اگر از این سنگ بزرگ شتری بیرون بیاوری که در آستانه‌ی وضع حمل و دارای فلان و فلان صفت باشد، ایمان خواهیم آورد و تو را تصدیق خواهیم نمود. پیغمبر خدا عهد و پیمان از آنان گرفت بعد به طرف مصلا‌ی خویش رفت و با خدا به دعا و راز و نیاز پرداخت. خداوند دعای او را مستجاب فرمود، سنگ شکافته شد و شتر بزرگی از دل آن بیرون آمد که در آستانه‌ی وضع حمل بود درست به همان شیوه که خواسته بودند. آنها با امری مهم و منظره‌ای هول‌انگیز و قدرتی سرسام آور روبرو شدند. برخی ایمان آوردند ولی بیشتر آنها بر کفر و ضلال و عناد ماندند. ﴿وَأَتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا﴾^۱ (اسراء: ۵۹).

هلاک قوم ثمود

حضرت ثمود آنها را از دست درازی به شتر بر حذر داشت و آنها را در صورت

(۱) این شتر خداست که بعنوان معجزه ای برای شما آمده است پس آن را بحال خود واگذارید تا در زمین هر کجا خواست بچرد و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان می گرداند.

(۲) ما برای قوم ثمود شتر (از سنگ بر آوردیم) و به ایشان گسیل داشتیم که (معجزه هویدا و شک زدا) و روشنگری بود اما آنان نسبت بدان کفر ورزیدند.

تعرض به آن از عذاب خدا بیم داد. ﴿وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ﴾^۱ (اعراف: ۷۳).

اما نفس سرکش و درون خبیث آنها موعظه پذیر نبود و نصیحت قبول نمی کرد. چرا که بر اثر طغیان و تمرد کور گشته و گوشه‌ایشان از شنیدن حق کر گشته بود. این بود که اقدام به پی کردن شتر نمودند ﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصْلِحُ أَمْرُنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^۲ (اعراف: ۷۷).

در سوره الشمس داستان این چنین تعریف شده است: ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾^{۱۱} إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿۱۲﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿۱۳﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿۱۴﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿۱۵﴾﴾^۳ (شمس: ۱۱-۱۵). اولین کسی که بر شتر حمله ور شد بدبخت لعین (قُدار پسر سالف) بود شتر را پی کرد آنگاه نعل بر زمین شد بقیه مردان که ۹ نفر بودند با شمشیرهای خود بر آن حمله ور شدند. خداوند می فرماید ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾^۴ (نمل: ۴۸).

(۱) و بدان آزاری مرسانید که به عذاب دردناکی دچارتان می گرداند.

(۲) پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح اگر از زمره پیغمبرانی آنچه که به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور.

(۳) قوم ثمود با ضعیفان و سرکشی خود (پیغمبرشان صالح را) تکذیب کردند. آنگاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند) فرستاده خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید. او را دروغگو نامیدند و شتر را پی کردند و پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را با خاک یکسان کرد و خدا از عاقبت ایشان نمی ترسد.

(۴) در آن شهر (که حجر نام داشت) نه گروهک بودند که در سرزمین تباهی می کردند و به اصلاح نمی پرداختند.

بعد از کشتن شتر خواستند، حضرت صالح، را نیز بکشند بویژه بعد از اینکه آنها را از خشم و عذاب خدا سه روز پس از قتل شتر بیم داد.

﴿فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ۖ ذَٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ۖ﴾^۱
(هود: ۶۵).

خداوند سنگهایی از آسمان بر این ۹ نفر حواله کرد همگی آنها قبل از قومشان هلاک شدند.

ابن کثیر می گوید: در روز اول بعد از تهدید خدا برای قوم ثمود، رنگ آنها به زردی گرایید. در روز دوم سرخ گردید و در روز سوم رنگشان سیاه گردید، چون سه روز سپری شد هنگام با طلوع خورشید صیحه (صدای) شدید از آسمان بر آنها فرود آمد و زمین زیر پاهایشان به غرش و لرزش درآمد و همگی هلاک و نابود شدند و جثه‌های بی جان و لاشه‌های پوسیده و گندیده‌شان نقش بر زمین شد ﴿فَلَمَّدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ۚ وَلَا تَخَافُ عُقْبَاهَا﴾^۲ (شمس: ۱۵-۱۶). خداوند برای هلاک آنها از انواع عذاب «رعد و برق»، «صیحه»، «صدای دلخراش» و «زمین لرزه» استفاده کرد و همگی نابود شدند، حتی یک نفر هم جان سالم بدر نبرد. خداوند از این عذابها این چنین یاد کرده است:

۱- ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَىٰ الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ

(۱) پس آن را پی کردند. آن گاه [صالح] گفت: سه روز در سرایتان بهره‌مند گردید. این وعده‌ای است که دروغی در آن نیست.

(۲) پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد.

أَهْلُونَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٧٧﴾^۱ (فصلت: ۱۷)

۲- ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمَحْتَضِرِ ﴿٧٨﴾﴾^۲

(قمر: ۳۱)

۳- ﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَصْلِحْ أَئْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ

الرُّسُلِينَ ﴿٧٧﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿٧٨﴾﴾^۳

(اعراف: ۷۸-۷۷)

سرنوشت حضرت صالح و کسانی که به او ایمان آورده بودند

آنها از عذابی که قوم گرفتارش شدند نجات پیدا کردند ﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحَ ﴿٧٩﴾﴾ (اعراف: ۷۹).

به گفته ی آلوسی: ۱۲۰ نفر از ایمان آورندگان با صالح نجات پیدا کردند و بقیه که ۵ هزار خانه وار بودند گرفتار عذاب هلاکت شدند. حضرت صالح بعد از این واقعه مدتی بزیست. سر انجام در نواحی الرمله در سرزمین فلسطین (بنا به مشهورترین اقوال) دار فانی را وداع گفت.

(۱) و اما قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم و آنان کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند و لذا به سبب کارهایی که می کردند، صاعقه عذاب خوار کننده ای ایشان را فرو گرفت.

(۲) بی گمان ما بانگ مرگباری بر آنان فرستادیم، در نتیجه مانند خاشاکی شدند که از سایه بان ساز بازماند.

(۳) پس شتر را پی کردند و از فرمان پروردگار خود سرکشی نمودند و گفتند: ای صالح! اگر از زمره ی پیغمبرانی، آنچه را که به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور! زلزله ای ایشان را در برگرفت و در شهر و دیار خود خشکیدند و مردند.

(۴) پس از آنان روی برتافت و گفت: ای قوم من! من پیام پروردگارم را به شما رساندم و شما را پند دادم، ولی شما اندرزگویان را دوست نمی دارید.

۴- لوط علیه السلام

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾ أَبَيْنُكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ ۚ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ جَّهَلُونَ ﴿٥٥﴾﴾^۱ (نمل: ۵۴-۵۵).

ذکر از لوط در قرآن

لوط علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگوار است. خداوند در سوره‌های الأعراف، هود، الحجر، الشعراء و النمل و غیره از او سخن به میان آورده است در برخی داستان او را به صورت مفصل بیان کرده است و در بعضی دیگر به طور مجمل و کوتاه.

نسبه‌ی لوط

لوط پسر هاران پسر تارح یعنی آذر است. بدین وسیله نسبت او به ابراهیم می‌رسد. لوط برادرزاده‌ی ابراهیم بود و خداوند او را در زمان ابراهیم مبعوث فرمود، در داستان ابراهیم بیان کردیم که ابراهیم و هاران و ناحور برادر و همگی از آذر بودند. لوط پسر هاران بود، لوط به ابراهیم ایمان آورد. روش هدایت او را در پیش گرفت. ﴿فَقَامَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲ (عنکبوت: ۲۶).

بعد همراه او از عراق هجرت کرد و در همه‌ی سفرها همراه او بود. خداوند او را به سوی اهل سدوم که در حوزه‌ی اردن است، مبعوث کرد و بین او و قومی که در میان آنها مبعوث گردیده بود هیچ رابطه‌ی نسبی وجود نداشت چون عضو قبیله نبود. بر خلاف صالح و هود و شعیب که از میان قبایل خود مبعوث گردیده بودند. شاید

۱) لوط وقتی به قوم خود گفت: آیا به سراغ کار بسیار زشت می‌روید، در حالی که می‌دانید؟! آیا شما به جای زنان به سراغ مردان می‌روید و دوست میدارید؟! اصلاً شما قوم نادانی هستید.

۲) لوط به ابراهیم ایمان آورد (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم هجرت می‌کنم چرا که او مقتدر و حکیم است.

عبارت قرآنی ﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ﴾^۱ (اعراف: ۸۰) اشاره به این واقعیت باشد، زیرا نگفته از میان خود آنها مبعوث گشته است.

قوم لوط

حضرت لوط به دستور عمویش ابراهیم خلیل علیه السلام در شهر سدوم واقع در اطراف شرق اردن مستقر گردید. قوم آن شهر کافرترین و فاجرترین اقوام بودند. در خبث طینت و قبیح سیرت سرآمد روزگار به شمار می‌رفتند. راه بر مردم می‌گرفتند و در مجالس به انجام منکرات (همجنس بازی) برمی‌خاستند. همدیگر را از انجام منکرات منع نمی‌کردند. چه بد اعمالی که انجام می‌دادند.

آنها مرتکب گناهی شدند که در واقع شنیع‌ترین جرمها بود و کسی قبل از ایشان مرتکب آن نگشته بود جریمه «همجنس بازی». قرآن کریم این عمل شنیع آنها را بازگو می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَلَمِينَ ﴿۱۶۵﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿۱۶۶﴾﴾ (شعراء: ۱۶۵-۱۶۶).

آنها هیچ عمل منکر و قبیحی را منکر نمی‌پنداشتند. در قساوت قلب و فساد اخلاق آن چنان غرق شده بودند که بی‌شرمانه در مجالس به انجام عمل لواط برمی‌خاستند. خداوند حضرت لوط را در میان آنها مبعوث فرمود، ایشان را به خداپرستی و ترک قبیاح دعوت نمود بلکه هیچ اهمتامی به او نکردند و اعتنایی به نصایح او ندادند، بلکه گفتند: اگر از این تبلیغات دست نکشی تو را از دیار خود بیرون خواهیم کرد. ﴿قَالُوا

(۱) لوط را فرستادیم و او به قوم خود گفت: ...

(۲) آیا در میان شما جهانیان به سراغ جنس ذکور می‌روید و همسرانی که پروردگارتان برایتان آفریده است رها می‌سازید بلکه اصلاً شما قومی هستید که از حد می‌گذرید.

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَلُوطُ لَتَكُونَ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٧٧﴾ (شعراء: ۱۶۷).

جز چند تن از خوبان آن دیار که از منکرات آنها بیزاری می‌کردند، کسی به او ایمان نیاورد و قوم فاجر تصمیم به اخراج او و مؤمنان گرفتند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾^۱ (اعراف: ۸۲). و این منتهای سفاهت و بی‌خردی آنها بود.

پناه بر خدا کی و کجا اجتناب از رذیلت و قبايح به عنوان جریمه‌ای تلقی می‌شود که باید انسان به خاطر آن تهدید به طرد و حرمان گردد. و کی انسان شریف و پاکیزه مجرم تلقی می‌شود که باید مردم از او دوری کنند و از مملکت اخراج گردد. ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾^۲ (اعراف: ۸۲).

سبب این اخراج چه بوده؟ بی‌شرمانه و وحشیانه می‌گویند ﴿إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾^۳ (اعراف: ۸۲). آنها انسانهایی هستند که می‌خواهند خود را پاک نگهدارند! عفت و پاکدامنی و دوری از کثافت‌کاری بویژه همجنس بازی از نظر این بدبخت‌های ستمگر جرم تلقی می‌شود و باید انسان به خاطر آن مجازات شود و این امر به هیچ وجه جای تعجب نیست چون منطق و طبیعت طغیان صفتان و سرکشان در طول تاریخ این چنین بوده و هست. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

(۱) گفتند: ای لوط اگر (از این سخنان) دست نکشی از زمره تبعید شدگان خواهی بود.

(۲) پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگارند.

(۳) پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید، آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.

(۴) آخر اینان مردمان پاک و پرهیزگاری هستند.

داستان ملائکه (مهمانان لوط)

چون اراده‌ی خداوند بر نابودی اشرار و گنه‌کاران قوم لوط تعلق گرفت، که رذیل‌ترین و کثیف‌ترین قوم آن دوران بودند، خداوند ملائکه‌هایی به سوی مملکت آنان حواله نمود تا آنها زیرو رو کنند. قوم لوط در پنج روستا زندگی می‌کردند و چنانکه برخی از مؤرخان گفته‌اند: تعداد نفرات آنها بالغ بر چهار صد هزار نفر بود. در راه خود بر ابراهیم علیه السلام عبور کردند و او را به یک پسر بچه حلیم مژده دادند و او را در جریان نهادند که مأموریت‌شان هلاک و نابود قوم لوط است و خداوند به آنها دستور داده که تمامی افراد قوم لوط را با شهرها و روستاهایشان با خاک یکسان کنند و ابراهیم از بابت برادرزاده‌اش نگران و وحشت‌زده شد، نکند او نیز جزو هلاک شوندگان باشد، لذا با نگرانی گفت: در این روستا لوط نیز ساکن است. گفتند: خداوند او و ایمان آورندگان همراه او را نجات خواهد داد. خداوند فرمود: ﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ۖ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ إِنِّي فِيهَا لُوطٌ ۖ قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أَمْرَأَتَهُ ۖ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۲﴾﴾ (عنکبوت: ۳۱-۳۲).

ملائک از نزد ابراهیم رفتند و به سوی لوط آمدند و در شکل جوانان امرد و زیبا بر او وارد شدند. از فرط جوانی و جمال صورتهایشان می‌درخشید و حقیقت خویش را به او نگفتند. لوط گمان کرد که مهمان او هستند و برای مهمانی نزد او آمده‌اند از وجود آنها بسیار خوشحال شد، لیکن چون به هنگام ظهر به روستا آمده بودند نگران

(۱) هنگامی که فرستادگان ما به پیش ابراهیم آمدند و نوید دادند و افزودند که ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمگرند. ابراهیم گفت: لوط در آن شهر است! گفتند: ما بهتر می‌دانیم که چه کسانی در آن شهر هستند او را و خانواده و پیروانش را نجات خواهیم داد مگر همسر او را که از جمله ماندگاران و نابود شوندگان خواهد بود.

بود که قوم کثافت‌کار، آسیبی به آنها برسانند چون بی نهایت پاکیزه و زیبا بودند و این گمان به قلبش خطور کرد که شاید یکی از تبهکاران آنها را دیده باشد لذا بر آنها نگران بود، نکند بدکاران آسیبی به آنها برسانند و باعث شرمساری او شود. در این اندیشه بود اگر ستم کاران قصد تعرض به مهمانان داشته باشد چه کند؟

آنچه لوط نگرانش بود اتفاق افتاد و چند تن از مردان روستا آمدند و خواستند نسبت به مهمانان اقدام به تحرکات بی‌جا و غیر مؤدبانه نمایند، حضرت لوط از راه محاوله‌ی با لحنی آرام و ملاطفت خواست آنها را از اندیشه‌شان منصرف کند شاید در میان آنها کسی باشد که از گمراهی خود برگردد و خجالتی بکشد از اینکه اقدامات غیر مؤدبانه روی مهمانان او انجام دهد، اما فایده نداشت سرانجام به آنها پیشنهاد داد با دختران او ازدواج کنند و از دست درازی به سوی مهمانانش خود داری ورزند. اما این کثافت‌کاران با صراحت تمام گفتند: ما کاری با دختران تو نداریم و تنها این جوانان را می‌خواهیم. نگرانی لوط چند برابر شد، ملائکه نیز موضوع را فهمیدند، حقیقت قضیه را به لوط خبر داده و گفتند: نگران مباش ما ملائکه خدا هستیم و مأموریت‌مان از جانب خداوند نابودی قوم تبه‌کار و فاسد است خداوند می‌فرماید: ﴿

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا هُمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْقَوْمَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزُونِ فِي ضَيْفِي ۚ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿٧٩﴾ قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾ قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ ۚ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ ۚ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ

الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾ (هود: ۷۷-۸۱).

او را از حقیقت مأموریت خویش آگاه کردند و اینکه این قوم به آنها دسترسی نخواهند داشت و به او دستور دادند شبانگاه قبل از طلوع خورشید با اهل خود (ایمان آورندگان) از شهر خارج شود چون زمان هلاکت آنها فرارسیدن صبح است و همزمان با فرا رسیدن صبح، همگی آنها نابود و هلاک خواهند گشت ﴿إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ﴾^۱ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾ (هود: ۸۱).

هلاک قوم لوط

لوط علیه السلام از نگرانی و اضطراب رهائی پیدا کرد و متوجه شد که نمی‌توانند به مهمانان او دسترسی پیدا کنند، قوم خود را درگیر و دار جدال و منازعه رها کرد و خود را مهبای خروج از ده نمود. قبل از اینکه صبح فرا برسد. زمانی که قوم سرکش به سوی خانه‌ی لوط هجوم آوردند که مهمانان را به زور بگیرند، خداوند چشمان آنها را کور

(۱) هنگامی که فرستادگان ما (به صورت جوانی) به پیش لوط در آمدند لوط بسیار از آمدن آنان گردید و دانست که قدرت دفاع از ایشان را ندارد و گفت: امروز روز بسیار سخت و دردناکی است. قوم لوط شتابان به سوی لوط آمدند قومی که پیش از آن اعمال زشت و پلیدی (چون لواط) انجام می دادند، لوط بدیشان گفت: ای قوم من اینها دختران منند و برای شما پاکیزه ترند پس از خدا بترسید و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا نکنید آیا در میان شما مرد راهب و راهنمایی پیدا نمیشود؟! گفتند که: تو می‌دانی ما را به دختران تو نیازی نیست و می‌دانی که چه چیزی می‌خواهیم، لوط گفت: کاش بر شما توانائی داشتم یا اینکه تکیه گاه محکمی می‌داشتم و بدان پناه می‌بردم (فرشتگان بعد از اطلاع از پریشانی لوط و اسرار بزهکاران به لوط) گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگارتان هستیم دستشان به تو نمی‌رسد اهل و عیال خود را در پاسی از شب بکوچان و کسی از شما پشت سر خود را ننگرد مگر همسر تو که می‌ماند و به همان بلایی که آنان بدان گرفتار می‌گردند گرفتار می‌شود. موعده (هلاک) ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست.

(۲) موعده (هلاک) ایشان صبح است آیا صبح نزدیک نیست.

کرد و نتوانستند آنها را پیدا کنند ﴿وَلَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ صَيْفِهِۦ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ﴾^۱ (قمر: ۳۷).

همزمان با طلوع خورشید خداوند به وسیله انواع عذاب آنها را نابود و هلاک کرد:

۱- روستا بر آنها سرنگون و زیرورو گردید.

۲- خداوند باران سنگها را بر سر آنها باراند.

۳- صدایی از آسمانها بر آنها فرستاده شد.

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنصُودٍ﴾^۲ (هود: ۸۲).

﴿فَأَخَذْنَاهُمُ الصَّيْحَةَ مُشْرِقِينَ﴾^۳ (حجر: ۷۴-۷۳).

همسر لوط با هلاک شدگان

همسر لوط نیز به دلیل اینکه به خداوند ایمان نداشت، با هلاک شدگان به هلاکت رسید و عذابی که بر قوم فرود آمد دامنگیر او نیز شد، و اینکه او همسر یک پیامبر است، سودی به حال او نبخشید. زیرا خداوند وعده‌ی هلاکت همه کافران را داده بود

(۱) و با لوط درباره‌ی مهمانانش سخن گفتند، ما چشمانشان را کور کردیم، بجشید عذاب و عقاب را، و بیم دادنها و بر حذر داشتنهای مرا.

(۲) هنگامی که فرمان ما فرا رسیده آن را زیر و رو نمودیم و آنجا با گل‌های متحجر و پیایی سنگباران کردیم.

(۳) پس به هنگام طلوع آفتاب، صدای ایشان را فرو گرفت آنگاه بالای آن را پایین گردانیدیم و با سنگهایی از گل محجر شده ایشان را سنگباران نمودیم.

و او هم از جمله‌ی آنها بود ﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾^۱
(اعراف: ۸۳).

سهیلی گوید: نام همسر لوط «والهه» بود و لوط با دو دخترش از هلاکت نجات پیدا کرد.

برخی از تاریخ نویسان گویند: بحر میت که اکنون به دریاچه‌ی لوط معروف است و قبل از حادثه‌ی نابودی قوم لوط وجود نداشته است و بر اثر زلزله‌هایی که آنرا سرنگون و زیرو رو کرد به طرزی که عمق آن چهارصد متر از سطح دریا بیشتر گردید، به وجود آمده است. کاوش گران آثار شهرها و روستاهای قوم لوط را در اطراف دریا یافته‌اند.

ابن کثیر می‌گوید: خداوند سرزمین این ملت را به دریای گندیده و بدبو تبدیل کرد نه آبش قابل استفاده است و نه سرزمین اطراف آن و این درس عبرتی برای همه‌ی آیندگان است و نشانه‌ای از قدرت و عظمت خداوند به شمار میرود که این چنین از ستم کاران و هواپرستان ناسپاس انتقام می‌گیرد.^۲

یک مسئله مهم

شاید کسی سؤال کند آیا امکان دارد همسر پیغمبری به شوهرش خیانت بورزد و جرمه‌ی زنا از او سر بزنند؟ چگونه است که خداوند در مورد همسر نوح و لوط می‌گوید: به شوهران‌شان خیانت ورزیدند؟

در جواب گوئیم: این محال است چون خداوند آبرو و ناموس انبیاء را از آلودگی به ناپاکی مصون داشته است و همسران آنها آلوده به ناپاکی نخواهند شد. چون این

(۱) پس لوط و مؤمنان بر او و خانواده‌ی او را نجات دادیم مگر همسرش را که او از جمله‌ی نابود شوندگان گردید.

(۲) به تفسیر ابن کثیر مراجعه شود.

موضوع باعث خدشه دار شدن سمعه‌ی آنها می‌شود. این است که ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «هرگز زن پیغمبری گرفتار فحشا نشده است». این مذهب ائمه‌ی سلف و خلف است.

ولی کفر از آنها سر می‌زند و واقع می‌شود، همسر لوط کافر بود، چنانکه همسر نوح کافر بود و خداوند به این دو مثال زده است.

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾^۱ (تحریم: ۱۰).

مراد از خیانت، خیانت در دین است چون آن دو زن به خداوند ایمان نداشتند. ابن کثیر می‌گوید: آن دو زن در دین به آنها خیانت ورزیدند و پیرو آنها نشدند و مقصود این نیست که عمل فاحشه انجام داده‌اند. حاشا و کلا خداوند اجازه نمی‌دهد که همسر پیغمبرش فاحشه باشد، هر کس چنین بگوید: گرفتار خطای بزرگی شده است.^۲

۵- حضرت اسماعیل علیه السلام

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ ۚ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ۚ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾^۳ (مریم: ۵۴-۵۵).

(۱) خداوند درباره کافران مثلی می‌زند: زن نوح و زن لوط را. [آن دو] در نکاح دو بنده از بندگان درستکار ما بودند. آن گاه به آنان خیانت ورزیدند. پس [آن دو بنده] نتوانستند از [عذاب] خدا چیزی را از آن دو [زن] دفع کنند و گفته شد: با در آیندگان به آتش [دوزخ] در آید.

(۲) البداية والنهاية ج ۱ / ص ۱۸۲.

(۳) و در [این] کتاب اسماعیل را یاد کن، که او درست وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود. و خانواده‌اش را به [گزاردن] نماز و [پرداخت] زکات فرمان می‌داد و در نزد پروردگارش پسندیده بود.

نسب حضرت اسماعیل

اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل اولین فرزند حضرت ابراهیم بود. در خواب به حضرت ابراهیم دستور دادند که اسماعیل را ذبح کند که داستان آن قبلاً ذکر شد. اسماعیل جد رسول بزرگوار حضرت محمد ﷺ است. چون او از نسل اسماعیل ﷺ به دنیا آمده است.

رسالت حضرت اسماعیل

آنچه از قول راجح تاریخی استفاده می‌شود اینکه: حضرت اسماعیل به سوی قبایل عربی که در میان آنها زیسته است مبعوث گردیده ولی بعضی از تاریخ نویسان گفته‌اند: به سوی برخی از قبایل یمنی و عمالقه‌ای^۱ که در آن اطراف می زیستند مبعوث گشته است.

اسماعیل ﷺ (چنانکه قبلاً ذکر شد) در حجر و کنار بیت العتیق در مکه‌ی مکرمه پرورش یافت و در همان جا بزرگ شد و با دختری از قبیله‌ی (جرهم) ازدواج کرد، آنچه از تاریخ زندگی او بر می‌آید اینکه بعثت او در میان همان قبیله که در وسط آنها می‌زیسته، بوده است.

زندگی اسماعیل ﷺ

در بحث زندگی ابراهیم گفتیم: ابراهیم از خداوند درخواست کرد که فرزند صالحی به او عطا کند، خداوند دعای او را قبول کرد و اسماعیل را به او بخشید. اسماعیل از هاجر (جاریه‌ی) ابراهیم در زمانی که عمرش بالغ بر ۸۷ سال بود به دنیا آمد. آیه‌ی قرآنی به این امر اشاره دارد آنجا می‌فرماید:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾

(۱) عمالقه: جمع عمالق، غول آسا، غول پیکر، عظیم الجثه، نره غول. (مترجم).

﴿۳۹﴾ (ابراهیم: ۳۹).

هاجر جاریه‌ی سارا، خاتون بود که پادشاه جبار مصر به او هدیه کرده بود او هم آنرا به ابراهیم بخشید، شاید خداوند فرزندی از او به ابراهیم عطا کند. چون سارا خاتون تا آن زمان عقیم بود اما بعداً در اواخر عمر ملائکه‌ی خداوند مژده بچه دار شدن را به او دادند و حضرت اسحاق از او به دنیا آمد. چنانکه این مطلب را در داستان حضرت ابراهیم توضیح دادیم.

ذبیح همان اسماعیل است چنانکه این مطلب را در مبحث زندگی حضرت ابراهیم با ذکر شواهد و ادله ثابت کردیم. مع الوصف ذکر یک نکته را به نقل از استاد عبدالوهاب نجار در اینجا خالی از فایده نمی بینیم:

او در کتاب **قصص الأنبياء** اثبات کرده که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق و می گوید: دلیل بر اینکه ذبیح اسماعیل است، نص عبارت تورات است چون در آنجا آمده که: ابراهیم یگانه فرزند خود را ذبح کرد و سخاوتمندانه تقدیم کردن یگانه فرزند در راستای امتثال فرمان خداوند، آنهم فرمانی که در خواب به او داده بودند، نشان از اوج اطاعت و امتثال است و این عین اسلام است، و اگر به اسحاق مراجعه کنیم در می یابیم که او روزی از روزها یگانه فرزند ابراهیم نبوده است چون اسحاق زمانی به دنیا آمد که اسماعیل ۱۴ سال عمر داشت و تورات به این امر تصریح دارد و حضرت اسماعیل تا زمان وفات ابراهیم زنده بود و در مراسم تدفین او شرکت داشت. علاوه بر این ذبیح بودن اسحاق مخالف وعده‌ی الهی است که به ابراهیم داده بود، و آن اینکه اسحاق دارای نسل خواهد بود، به اضافه اینکه واقعه‌ی ذبح در مکه اتفاق افتاد و ابراهیم، اسماعیل را در هنگام شیرخوارگی همراه خود به مکه برده بود نه اسحاق را.^۱

والله أعلم

(۱) سپاس خدایی را که با وجود پیری و من زیاد، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. بی گمان پروردگار من دعا را می شنود.

(۱) قصص الأنبياء ص ۱۰۳.

اولاد اسماعیل

اسماعیل دوازده پسر داشت و تورات نام همه‌ی آنها را ذکر کرده و همگی رؤسای قبایل بودند و تنها یک دختر داشت که او را به عقد برادرزاده‌اش عیص پسر اسحاق در آورد. اعرابی که به (عرب مستعربه) موسومند از نسل اسماعیل بوجود آمده‌اند. حضرت محمد ﷺ خاتم النبیین نیز از اولاد اسماعیل به شمار می‌آید.

وفات اسماعیل

حضرت اسماعیل ۱۳۷ سال عمر کرد، در مکه از دنیا رفت و بنا به قول مشهور مؤرخین در مکه در کنار مادرش در الحجر دفن گردید، و تورات مدعی است، در فلسطین از دنیا رفته و در آنجا مدفون است، لیکن روایت صحیح روایت مؤرخین عرب است و آن اینکه، در مکه وفات کرده و در آنجا مدفون است. **والله أعلم.**

۶- اسحاق علیه السلام

﴿وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ۝﴾^۱ (صافات: ۱۱۲-۱۱۳).

نسب اسحاق علیه السلام

او اسحاق پسر ابراهیم علیه السلام و مادرش سارا است. او دومین فرزند ابراهیم است. ملایکه‌ی اطهار تولد او را مژده دادند. انبیای بنی اسرائیل از نسل او بوجود آمده‌اند و نبوت در ذریه‌ی ابراهیم (اسحاق و اسماعیل) متمرکز گشته است. ﴿وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ

(۱) ما او را به اسحاق که پیغمبر و از زمره‌ی صالحان بود مژده دادیم* ما به ابراهیم و اسحاق خیر و برکت دادیم، از اولاد این دو افرادی نیکوکار به وجود آمدند و هم افرادی که آشکارا به خود ستم کردند.

النُّبُوَّةُ^۱ (عنکبوت: ۲۷).

ان شاء الله این مطلب را در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد.

رسالت اسحاق علیه السلام

قول راجح اینکه اسحاق به سوی کنعانی‌ها (در سرزمینی که آنها سکونت داشتند) (شام و فلسطین) و در محیطی که ابوالانبیاء ابراهیم می‌زیست، مبعوث گردید. رسالت او به سوی قومی بود که در میان آنها زندگی می‌کرد.

حیات اسحاق علیه السلام

چون ابراهیم به صد سالگی رسید همسر پیرش سارای عقیم، اسحاق را به دنیا آورد. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالَتْ يَنْوِلْنِي أَلْدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا ۖ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾^۲ (هود: ۷۲).

حضرت ابراهیم به فرزندش اسحاق توصیه کرد جز از طایفه‌ی پدرش زن نگیرد. اسحاق با زفقه دختر عمویش ازدواج کرد و از او دو فرزند به دنیا آورد. «العیص» که یهودیها او را عیسو نام می‌برند، و یعقوب علیه السلام که مسمی به اسرائیل است و یهودیان بنی اسرائیل به او نسبت داده می‌شوند.

وفات اسحاق

حضرت اسحاق ۱۸۰ سال زیست و در سرزمین کنعانیان وفات کرد و در الخلیل (حبرون) در غاری که پدرش ابراهیم در آن دفن گردیده بود، دفن گردید. **عليهم أفضل الصلاة والسلام.**

(۱) پیغمبری را در نسل و ذریه‌ی ابراهیم قرار دادیم.

(۲) گفت: ای وای! آیا من که پیرزنی هستم و این هم شوهرم که پیرمردی می‌باشد، فرزندی می‌زایم! این چیز شگفتی است.

۷- یعقوب علیه السلام

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۖ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ۖ وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ۖ﴾^۱ (مریم/۵۰-۴۹).

نسب یعقوب علیه السلام

یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم، مادرش رفقه‌ی دختر بتوئیل پسر ناحور پسر آزر است که مؤرخان او را (تارح) می‌گفتند. ناحور برادر ابراهیم علیه السلام بود یعقوب پدر اسباط دوازدهگانه‌ی بنی اسرائیل است. نسب بنی اسرائیلیان به او می‌رسد.

یعقوب به (اسرائیل) موسوم بود. خداوند می‌فرماید ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَى نَفْسِهِ ۚ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ ۚ﴾^۲ (آل عمران: ۹۳).

نزد اهل تورات معروف است که خداوند او را اسرائیل نام نهاد و در زبان عبری به معنای روح الله است. مقصود این است که بدانیم اسرائیل نام یعقوب است. چنانکه توضیح دادیم و قوم یهود به او نسبت داده می‌شوند.

حیات یعقوب علیه السلام

مؤرخان گویند: یعقوب علیه السلام در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد و در کنف حمایت پدرش اسحاق بزرگ شد. مادرش (رفقه) به او دستور داد به نزد دایه‌اش (لابان) که در (فدان آرام) بخشی از سرزمین بابل عراق، زندگی می‌کرد، سفر کند و

(۱) ما بدو اسحاق و یعقوب بخشیدیم و هر یک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم* و رحمت خویش را شامل ایشان کردیم و آنان را نیکو نام و بلند آوازه کردیم.

(۲) همه‌ی غذاها بر بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.

نزد او بماند. چون از برادرش (العیص) می‌ترسید که صدمه‌ای بر او وارد کند. زیرا او را تهدید کرده بود. یعقوب علیه السلام به قصد دیدار دایه‌اش از فلسطین خارج شد، شب هنگام در جایی خوابید در خواب دید که ملائکه از آسمان فرود می‌آیند و دوباره صعود می‌کنند، خدا را در خواب دید که خطاب به او گفت: «من برکت را بر تو خواهم فرستاد و ذریه‌ی تو را فراوان خواهم کرد و این سرزمین برای تو و نوادگان تو قرار خواهم داد». چون از خواب بیدار شد، خوشحال گشت و نذر کرد در جایی که این رؤیا را در آن دیده معبدی بنا کند. به سوی سنگی رفت و آن را نشانه کرد، تا در آینده آن را بشناسد. بعدها این مکان به بیت ایل یعنی بیت الله موسوم گردید. این مکان بیت المقدس کنونی است که بعدها یعقوب آن را بنا نهاد. بعد سفر خود را ادامه داد تا به سرزمین دایه‌اش عراق رسید. دایه‌اش دو دختر داشت به نامهای «لیئه» (که «لیا» هم گفته می‌شد و دختر بزرگ بود) و «راحیل» که دختر کوچک بود. یعقوب دختر کوچک را که زیباتر بود خواستگاری کرد. دایه به شرط اینکه یعقوب هفت سال نزد او بماند و احشام او را به چرا ببرد با ازدواج او با دخترش موافقت کرد. چون مدت زمان مقرر سپری شد، دایه طعامی درست کرد و مردم را دعوت نمود و شب دست دختر بزرگش لیئه را گرفت و تحویل یعقوب داد. صبح هنگام یعقوب متوجه شد که دایه دختر بزرگ را (که بدمنظر و چشم ضعیف بود) به عقد او درآورده ناراحت شد و نزد دایه رفت و گفت: چرا به من خیانت ورزیدی مگر من راحیل را درخواست نکرده بودم؟ گفت: سنت ما چنین نیست که دختر کوچک را قبل از دختر بزرگ شوهر دهیم. اگر دوست داری با راحیل ازدواج کنی هفت سال دیگر برایم چوپانی کن او را نیز به تو خواهم داد. او هفت سال دیگر به عنوان چوپان نزد دایه ماند در مقابل او هم راحیل را به عقد نکاح او در آورد. در شریعت آنها ازدواج با دو خواهر بصورت همزمان جایز بود. بعدها در تورات حرام گردید. چنانکه در شریعت اسلامی نیز حرام است.

لابان به هر کدام از دختران خویش کنیزی بخشید. زلفی را به لیئه و بلها را به راحیل عطا کرد. آنها هم کنیزک‌های خود را به یعقوب هدیه کردند. بدین ترتیب یعقوب صاحب چهار همسر شد و دوازده فرزند او که به اسباط شهرت دارند از آن چهار زن تولد یافته‌اند.

لیئه صاحب ۶ فرزند به نامهای (۱) روبیل، (۲) شمعون، (۳) لاوی، (۴) یهوذا (یهودا)، (۵) ایساخر، (۶) زابلون بود، بزرگترین آنها روبیل بود. حضرت موسی از نسل لاوی به دنیا آمد. کلمه‌ی یهود از یهوذا، نام یکی از فرزندان یعقوب اخذ شده است.

راحیل دو فرزند به نامهای یوسف و بنیامین داشت.

بلها کنیزه‌ی راحیل، صاحب دو فرزند به نامهای دان و نفتالی شد.

زلفی نیز صاحب دو فرزند به نامهای جاد و اشیر شد. بدین ترتیب فرزندان یعقوب به دوازده تن رسید. یازده نفر سوای یوسف برادران او را تشکیل می‌دادند که در خواب دید ستاره و خورشید و ماه برای او سجده کردند. این مطلب را در داستان یوسف توضیح خواهیم داد. هر کدام از فرزندان یعقوب پدر سبطی از اسباط دوازده‌گانه‌ی بنی اسرائیل به شمار می‌روند.

مؤرخان می‌گویند: همه‌ی فرزندان یعقوب جز بنیامین در عراق متولد شده‌اند. اما بنیامین در سرزمین کنعان (فلسطین) به دنیا آمد.

وفات یعقوب علیه السلام

حضرت یعقوب در غم دوری فرزندش یوسف علیه السلام که مورد حسادت و مکر برادران قرار گرفت، بینایی خود را از دست داد بعد خداوند روشنایی دیده را به او بازگردانید. ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَنَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بُصِيرًا﴾^۱ (یوسف: ۹۶). حضرت یوسف و یعقوب در مصر دوباره همدیگر را دیدند و با هم جمع شدند.

(۱) هنگامی که مژده رسان پیامد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند بینا گردید.

یعقوب در سن ۱۴۷ سالگی بعد از گذشت هفده سال از ملاقات دوباره‌ی او با یوسف، فرزند دل‌بندش، دار فانی را وداع گفت. یعقوب به پسرش یوسف وصیت کرد که، نزد پدرش اسحاق دفن شود. یوسف علیه السلام وصیت او را عملی نمود و او را در جوار قبر حضرت اسحاق در غار حبرون در شهر الخلیل دفن نمود. صلوات الله علیهم أجمعین.

۸- یوسف الصدیق علیه السلام

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ۖ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۱ (یوسف: ۲۲).

نسب یوسف

یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. خداوند او را در ردیف مجموعه‌ی پیغمبران بزرگوار (که اسامی‌شان در قرآن آمده) ذکر کرده است و او را مدح و ستایش نموده است. ﴿كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ ۚ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۲ (یوسف: ۲۴).

خداوند او را به عفت و پاکدامنی و صبر و استقامت تمجید کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز او را ستایش کرده و فرموده است: «آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار فرزند آن بزرگوار، یعنی یوسف پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم می‌باشد» (رواه البخاری).

(۱) و چون به کمال رشد [خود] رسید، به او حکمت و علم دادیم. و بدینسان به نیکوکاران پاداش می‌دهیم.

(۲) تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی او بود.

ذکر یوسف در قرآن

خداوند در قرآن ۲۶ بار از حضرت یوسف یاد کرده است که ۲۴ بار آنها در سوره یوسف، دو مورد دیگر در سوره های انعام و مؤمن (غافر) واقع شده اند. خداوند او را به صدیقیت توصیف نموده ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ﴾^۱ (یوسف: ۴۶).

یوسف از ذریه ی ابراهیم و از سلاله ی نبوت و از جمله مشهورترین انبیای بنی اسرائیل است. به سوی بنی اسرائیلیان مبعوث گردید. ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾^۲ (غافر: ۳۴).

سوره ای به نام یوسف وجود دارد که داستانش در آن مفصل آمده است و یکی از سوره های طولانی قرآن به شمار می آید. زندگی نامه ی او، محتش با برادران و با همسر عزیز مصر، رفتن به زندان، دعوت به سوی خدا در آن بعد خروج از زندان و تعبیر نمودن خواب پادشاه و تحویل گرفتن خزانه های مملکت، بعد آمدن برادران به سرزمین مصر به سبب قحطی و متوسل به حيله شدن جهت ابقای بنیامین نزد خود، بعد خود را بر برادران و پدرش معرفی کردن و همدیگر را شناسایی نمودن و ورود آنها بر او و سجده شان برای او طبق خوابی که در او ان بچه گی دیده بود و غیر این موارد، از اشارات دقیقه و موعظه های بلیغه زندگی این پیغمبر بزرگوار همگی در این سوره آمده اند.

(۱) [گفت:] ای یوسف، ای صدیق، در [باره] هفت گاو فرهی که هفت [گاو] لاغر آنها را می خورند... (به ما پاسخ بده).

(۲) و به راستی یوسف پیش از این با نشانه ها به نزد شما آمده بود. پس همواره از آنچه آن را برایتان آورده بود، در شک بودید. تا چون مرد، گفتید: خداوند پس از او [هیچ] رسولی را نمی فرستد.

اسباط چه کسانی هستند؟

قبلاً ذکر کردیم که حضرت یعقوب ۱۲ فرزند داشت. اسباط بنی اسرائیل به این دوازده نفر نسبت داده می‌شوند. چون همه‌ی بنی اسرائیل از نسل یعقوب بوجود آمده‌اند، اشرف و اعظم و افضل فرزندان یعقوب حضرت یوسف بود حتی برخی از علماط گفته‌اند: در میان فرزندان یعقوب جز یوسف پیغمبری وجود نداشت و جز او به سوی هیچ یک از آنها وحی نیامده است. ابن کثیر این دیدگاه را تأیید کرده و می‌فرماید: «آنچه از عملکرد گفتار آنها در این داستان بر می‌آید این است که، آنها پیغمبر نبوده‌اند و کسانی که در رابطه با پیغمبر بودن آنها به آیه‌ی ﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ﴾^۱ (بقره: ۱۳۶)، استدلال نموده‌اند استدلالشان قوی به نظر نمی‌رسد، چون منظور از اسباط قبیله‌های بنی اسرائیل است که در میان آنها پیغمبران وجود داشته‌اند و وحی نیز بر آنها فرود آمده است. دلیل اینکه تنها یوسف از میان برادرانش پیغمبر بوده است اینکه: نصی بر پیغمبر بودن هیچ کدام از آنها وجود ندارد و این امر دلیل مدعای ما است».

روای (خواب) یوسف صدیق علیه السلام

مفسرین گویند: یوسف علیه السلام در زمانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، رویای عجیبی دید، در خواب دید که خورشید و ماه و یازده ستاره برای او به سجده رفتند این امر او را به هول و وحشت انداخت و این رویا را عظیم پنداشت. چون از خواب بیدار شد آن را برای پدر بازگو کرد، پدر فهمید که او در آینده شأن عظیمی خواهد داشت و به مرتبه و مقام بس عالی خواهد رسید. طوری که پدر و مادر و همه‌ی برادران در مقابل او سر تعظیم فرود خواهند آورد. لذا بدو دستور داد خواب خود را

(۱) بگویند: به خدا و آنچه که به ما فرو فرستاده شده و آنچه که به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان یعقوب فرو فرستاده شده... (ایمان آوردیم).

پنهان بدارد و برای کسی بازگو نکند، نکند بر او حسادت بورزند و به کیدی علیه او متوسل شوند، زیرا کید و حسادت جزو طبیعت آدمی است. یعقوب علیه السلام فرزند دلبنده خود را به کتمان این راز توصیه فرمود. در حدیث آمده است: «استعینوا علی قضاء حوائجکم بالکتمان فإن کل ذی نعمة محسود»^۱.

خداوند متعال در اشاره به این رویا می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٥﴾ قَالَ يَبْنِي لَكَ كَيْدًا ۖ إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦﴾﴾^۲ (یوسف: ۵-۴).

آنچه از ظاهر نص قرآنی استفاده می‌شود اینکه: یوسف علیه السلام رؤیای خود را در غیبت برادرانش با پدر در میان نهاد و پدر به او توصیه کرد رؤیا را با برادران در میان نگذارد. از عبارت تورات استفاده می‌شود که بازگویی رؤیا برای پدر در حضور برادران صورت گرفت. پدر او را از این سخن بازداشت و به شوخی گفت: شاید معنای خوابت این است که من و مادرت و برادرانت در برابر تو به سجده بیفتیم. آنچه در تورات آمده قطعاً خطا است، چون تورات کنونی تحریف شده است و قول صحیح همان است که در قرآن آمده است.

علاقه‌ی یعقوب به یوسف

یعقوب در میان پسرانش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او و برادرش بنیامین را

(۱) در راستای برآوردن نیازها و حاجتهای خود از راز داری و کتمان سود بگیرید چون هر صاحب نعمتی مورد رشک و حسادت واقع می‌شود.

(۲) آنگاه را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من در خواب دیدم که یازده ستاره، خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند* گفت: فرزند عزیزم، خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نیرنگ بازی و دسیسه‌سازی کنند بیگمان اهریمن دشمن آشکار انسان است.

بر سایر فرزندان مقدم می‌داشت این امر باعث شد بقیه برادران بر یوسف و بنیامین که در عنفوان و ابتدای جوانی بودند رشک و حسادت ببرند و کینه آنها را در دل بگیرند. این بود که از پدر خواستند یوسف را همراه آنها بفرستد تا به صحرا بروند و با آنها به بازی بپردازد این تقاضا بر نفس یعقوب گران آمد، چون توان فراق یوسف را نداشت و می‌ترسید بلایی سرش بیاورند. فرمود:

﴿قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ﴾

﴿۱۳﴾ (یوسف: ۱۳). او نگران حقد و کینه‌ی آنها علیه یوسف بود حتی بیشتر از گرگها از برادران می‌ترسید، ولی نگرانی خود را در قالب ترس از گرگ ابراز داشت ولی برادران با کمال تردستی و زیرکی گفتند: ﴿قَالُوا لَيْنَ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَسِرُونَ﴾ ﴿۱۴﴾ (یوسف: ۱۴).

به چاه انداختن یوسف

یعقوب به ناچار یوسف را همراه برادران به بیرون فرستاد تا آنها گمان نکنند که یعقوب از بابت آنها نگران یوسف است و می‌ترسد که علیه او متوسل به حيله و کیدی شوند. در ظاهر با کلام آنها موافقت کرد و هر چند در دل نگران بود یوسف را با آنها فرستاد. به محض دور شدن از خانه و غایب شدن از چشمان پدر ضرب و شتم و ناسزاگویی علیه یوسف را آغاز کردند. سرانجام متفق شدند او را در چاه اندازند. او را در چاه انداختند آب ته چاه کم عمق بود چون او را در چاه انداختند خداوند بدو وحی کرد که از این محنت مخرج و فرجی وجود دارد و در آینده داستان خیانت

(۱) گفت: اگر او را از پیش من دور کنید و ببرید ناراحت و غمگین می‌گردم، می‌ترسم که شما از او غافل شوید و گرگ وی را بخورد.

(۲) گفتند: اگر گرگ او را بخورد، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم در این صورت ما زیانمندانی بیش نخواهیم بود.

برادران را به رخ آنها خواهید کشید و این در حالی خواهد بود که تو بر آنها عزت و سیادت خواهی داشت و آنها تو را نمی‌شناسند. ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنْبِتْنَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱ (یوسف: ۱۵). کاروانی بر منطقه گذر کرد آبکشی به سوی چاه خود را فرستادند سطل خود را به چاه انداخت یوسف خود را بدان آویزان کرد چون سطل بالا کشید گمان برد مملو از آب است اما ناباورانه با جوانی زیبا و خوش‌سیما مواجه شد به کاروانیان مژده داد و گفت: ﴿قَالَ يَبْشُرِي هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضْعَةَ^۲ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾^۳ (یوسف: ۱۹). او را بعنوان کالا با خود حمل کردند و به مصر آوردند در آنجا او را به قیمت ناچیز به عزیز مصر که (قطفیر) نام داشت فروختند، و چون امین و صادق دارای اخلاق زیبا بود. عزیز تقدیر و احترام او را گرفت، واقعه‌ی یوسف تقریباً، ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد بوقوع پیوست. برادران یوسف در حالی که پیراهن او را با خون گوسفندی که ذبح کرده بودند آغشته نمودند به سوی پدر برگشتند تا چنین وانمود کنند که گرگ او را خورده است، اما در این حيله نیز ناکام گشتند. ﴿وَجَاءَ وَ آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿٢٠﴾ قَالُوا يَتَّابَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَقِ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعِنَا فَاكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾^۴ (یوسف: ۱۷-۱۶).

بعضی از علمای سلف گفته‌اند: گریه‌های متظلمی تو را فریب ندهد چه بسا

(۱) در همین حال بدو پیام دادیم که در آینده آنان را به این کاری که کردند آگاه خواهی ساخت در حالی که نخواهند فهمید.

(۲) گفت: مژده باد این پسری است، و او را بعنوان کالایی پنهان داشتند و خداوند آگاه از هر چیزی بود که می‌کردند.

(۳) شبانگاه گریه‌کان پیش برگشتند* گفتند: ای پدر، ما رفتیم و سرگرم مسابقه گشتیم و یوسف را نزد اثاثیه‌ی خود گذاردیم و گرگ او را خورد تو هرگز ما را باور نمی‌داری، هرچند هم راستگو باشیم.

ستمکار، گریه‌کنان خود را مظلوم نشان دهد چنانکه برادران یوسف این چنین عمل کردند. گویند: چون هنگام عشاء به نزد پدر برگشتند و پیراهن خون‌آلود یوسف را به پدر نشان دادند، پدر در حالی که پیراهن را زیر و رو می‌کرد گفت: چه گرگی مهربان و رئوفی پسر مرا خورده و تکه تکه کرده بدون اینکه آسیبی به پیراهن او برساند؟! این سخن را از باب تعریض به دروغ‌گویی آنها و اعلام اینکه مکر و حیل‌های آنها را باور نمی‌کند بر زبان راند. ﴿قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ﴾^۱ (یوسف: ۱۸).

محنت یوسف با همسر عزیز

حضرت یوسف در خانه‌ی عزیز مصر مورد احترام و اکرام فراوان بود و در ناز و نعمت زندگی می‌کرد. او سرآمد حسن و جمال بود چون بزرگ شد و به دوران جوانی قدم نهاد همسر عزیز عاشق و دل‌باخته‌ی او گردید این بود که او را به سوی خود فراخواند. این امر شروع و ابتدای محنت دوم او به شمار می‌رفت، محنت اول رشک و حسادت برادران و در چاه انداختن او بود و محنت دوم، همسر عزیز. ولی از آنجا که یوسف جوانی عفیف و پاکدامن بود بر اینکه محنت و فتنه نیز غلبه کرد و در مقابل فریب و وسوسه‌ی شیطانی و شهوت انسانی موضعی مؤمنانه اتخاذ کرد و این امر به دو دلیل بود.

- (۱) ایمانی که قلب او را پوشیده بود همراه با اخلاقی که در خانه‌ی پدرش و پدربزرگش بر آن تربیت یافته بود.
- (۲) شوهر خانم سید و فرمانروای او بود به او نیکی کرده و امین مال و ناموس خویش تلقی کرده بود. با این وصف چگونه امکان دارد که خیانت بورزد؟!

(۱) گفت: بلکه نفس شما کار زشتی را در نظرتان آراسته است و صبر جمیل است و تنها خدا است که باید از او یاری خواست در برابر یاوه‌ی رسوا گرانه‌ای که می‌گویید.

﴿وَرَاودَتْهُ أَلَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ ۖ وَعَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ۚ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ ۖ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^(۱) (یوسف: ۲۳).

آتش شیفتگی و دلباختگی در قلب همسر عزیز به شدت شعله‌ور شد لذا خواست یوسف را به زور و تهدید وادار به اتصال و همخوابی نماید درها را قفل زد و خود را آماده‌ی اجرای نقشه‌هایش نمود و به صراحت او را به خویش دعوت کرد. اما یوسف امتناع ورزید و بر نافرمانی او و عدم اجرای خواسته‌اش مصمم گشت، حب و عشق در وجود او آن چنان شدت گرفت که پرده‌ی عصمت و حیای او را درید شهوت درونی او چنان به هیجان و پرواز درآمد که جلو یوسف را سد کرد و به اجبار و زور او را وادار به همخوابی با خویش نمود لیکن ترس از خدا او را محفوظ و مصون نمود ضمن نزول به میدان کشمکش جذب و گریز تبدیل گشت سرانجام یوسف توانست خود را از دست او رها کند و بگریزد. زن از پشت یقه‌ی پیراهن او را گرفت و کشید تا اینکه پیراهن پاره شد. زن همچنان در تعقیب او بود هر دو به سوی در خروجی در مسابقه بودند. یوسف به قصد فرار و خانم به قصد جلوگیری از خروج او، در همین لحظه شوهر خانم سر رسید و آنها را در این وضعیت شک بر انگیز مشاهده کرد در اینجا نوبت کید خبیث و مکر مدبر فرا رسید، با صدای رسا توأم با گریه و زاری بانگ برآورد تا برائت خود را نزد شوهر به اثبات رساند و چنین وانمود کرد که یوسف قصد تجاوز به او داشته ولی امتناع ورزیده است. خواسته بدو تجاوز کند ولی از دستش فرار کرده است.

در یک چشم به هم زدن طالب به مطلوب و ظالم به مظلوم تبدیل می‌شود و معامله به کلی عوض می‌گردد و عقوبت شدید برای کسی که قصد هتک حرمت سید

(۱) زنی که یوسف در خانه‌اش بود آرام آرام نیرنگ آغازید و به گول زدن او پرداخت و درها را بست و گفت: بیا جلو دو دست بکار شو، با تو هستم! یوسف گفت: پناه بر خدا! او که خدای من است مرا گرامی داشته است بیگمان ستمکاران رستگار نمی‌گردند.

خود نموده درخواست می‌شود. حقیقتاً کید و حيله و نقشه‌ی بس ماهرانه است. به ندای ملکوتی گوش جان و دل فرا دهیم ﴿وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصُهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ ۚ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي ۚ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿۲۶﴾ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۲۷﴾^(۱) (یوسف: ۲۵-۲۷).

گواهی صادقانه و صحت قانع کننده‌ی یک طفل معصوم و بی‌گناه از اهل و طایفه‌ی زن، خداوند متعال او را به زبان آورد تا براءت و طهارت و پاکی یوسف بر زبان او به اثبات برساند و برهانی بر عفت او باشد و یوسف صدیق از عقوبت شدید و دامی که همسر عزیز برایش تنیده بود رهایی پیدا کند خلاصه‌ی گواهی چنین بود. اگر یوسف خواهان بوده و زن مانع می‌بایست پیراهنش از جلو پاره شده باشد چون او خواسته بر خانم هجوم آورد و خانم در حد دفاع از خود برآمده است و اگر یوسف قصد فرار داشته و خانم خواهان و باید پیراهن از عقب پاره شده باشد.

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ ۖ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾^(۲۸)

(۱) به سوی در بر یکدیگر پیشی جستند، پیراهن یوسف را از پشت بدرید دم در به آقای زن برخوردند گفت: سزای کسی که به همسرت قصد انجام کار زشتی کند جز این نیست که با زندانی گردد با شکنجه‌ی دردناکی ببیند* یوسف گفت: او مرا با نیرنگ و زاری به سوی خود می‌خواند حاضری از اهل زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از زمره‌ی دروغگویان خواهد بود* و اگر پیراهن یوسف از پشت پاره شده باشد، زن دروغ می‌گوید و یوسف از زمره‌ی راستگویان خواهد بود.

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا ۖ وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ ۖ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٨﴾
(یوسف: ۲۸-۲۹).

شیوع خبر در شهر

خبر در اطراف شهر شیوع پیدا کرد و دهان به دهان گشت. زنان شهر نکوهش و توییح همسر عزیز را شروع کردند که چه شده یک بانو دلباخته و عاشق برده‌ی خود گشته است و به عشق خدمتگزار خویش گرفتار شده است؟ خبر به گوش همسر عزیز رسید زنان دوست نکوهش گر را که همگی صاحب جاه و ثروت بودند دعوت کرد و حيله‌ای بکار گرفت تا بوسیله‌ی آن خود را از نکوهش و سرزنش آنان رها کند جایی برای آنها تهیه کرد که در آن بنشینند بعد طعمای به نزد ایشان آورد که احتیاج به قطع کردن با چاقو داشت و به یوسف دستور داد که خود را در جایی پنهان کند در همان لحظه بدو دستور داد از مخفی گاه بیرون آید. جمال و حسن یوسف همه‌ی آنها را شیفته و مدهوش کرد و آنچنان غرق در نظارت حسن و جمال او شدند که بجای میوه دستان خود را پاره پاره کردند و خون از انگشتهایشان جریان پیدا کرد و آنها به خیال خود می‌پنداشتند که دارند میوه می‌برند. تأمل در حسن و جمال یوسف عقل از سر آنها ربود و چشمانشان را خیره کرد و از سر اقرار و اعتراف به حسن و جمال بی‌نظیر دهان به ثناگویی گشودند و گفتند: ﴿وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾^۱ (یوسف: ۳۱).

بعد از این همسر عزیز سر عشق خود را افشا نمود و در مقام توییح و عتاب آنان

(۱) هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده است گفت: این کار از نیرنگ شما زنان سرچشمه می‌گیرد واقعاً نیرنگ شما بزرگ است * ای یوسف! از این چشم پوشی کن و از گناهت استغفار کن بیگمان تو از بزهکاران بوده‌ای.

(۱) گفتند: ماشاء الله این آدمیزاد نیست، بلکه این فرشته‌ی بزرگوار است.

گفت: ﴿قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ ۖ فَاسْتَعْصَمَ ۚ وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَسْجُنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ﴾^۱ (یوسف: ۳۲).

مقتضای عدالت این بود که یوسف بخاطر صداقت و طهارتش مورد احترام و تکریم واقع شود و همسر عزیز بعنوان جنایتکار مجازات گردد اما حکم برعکس بود. یوسف پاک و مطهر محکوم گردید و قربانی سمعه و شخصیت زنی شد که کرامت خود و همسرش را زیر سؤال برده بود و خواسته بود لکهی ننگ و عار بر پیشانی او بنهد. حکم به براءت این زن داده شد و یوسف پاک محکوم به زندان گردید و برای چند سال (هفت سال) در زندان ماند خداوند می فرماید: ﴿ثُمَّ بَدَا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنُهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾^۲ (یوسف: ۳۵).

یوسف بدون هیچ جرمی زندانی شد و دو جوان همراه او زندانی شدند یکی رئیس ساقیان پادشاه و دومی فرماندهی نانویان بود. هر کدام رؤیایی دیدند و آن را نزد یوسف بازگو کردند. به رئیس ساقیان گفت: تو آزاد می شوی و به سر شغلت بازمی گردی و اما دومی که در خواب طبقی نان بر سر نهاده بود و پرنده از آن می ربودند، فرمود: تو اعدام می شوی و پرندگان از گوشت سر تو می خورند و درست چنان شد که یوسف خبر داده بود.

رؤیای پادشاه و خروج یوسف از زندان

بعد از چند سالی که یوسف در زندان سپری کرد فرج خدا حاصل شد. پادشاه خوابی عجیب و غریبی دید، دید که هفت گاو زیبا از رودخانه بیرون آمدند و شروع به

(۱) گفت: این همان کسی است که مرا بخاطر او سرزنش کرده اید. من او را به خویشتن خوانده ام ولی او خویشتنداری و پاکدامنی کرده است اگر آنچه بدو دستور می دهم انجام ندهد بیگمان زندانی و تحقیر می گردد.

(۲) بعد از آنکه نشانه ها را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.

چریدن در باغچه‌ای نمودند بعد هفت گاو قبیح بدمنظر از همین رودخانه خارج شدند و گاوهای چاق زیبا را خوردند. همچنین دید که هفت خوشه‌ی گندم سبز زیبا از سوی هفت خوشه‌ی خشک مورد هجوم واقع شدند و آنها را خوردند. پادشاه از ترس آنچه دیده بود. از خواب پرید از سحران و عالمان درخواست کرد خواب او را تعبیر کنند ولی همگی عاجز ماندند و جواب قانع کننده‌ای ندادند. در همین زمان ساقی پادشاه، یوسف را به یاد آورد که چه قدرتی بر تعبیر خوابها دارد. از پادشاه درخواست کرد او را به زندان بفرستد تا تعبیر دقیق را برایش بیاورد. نزد یوسف رفت و رویای پادشاه را برایش بازگو کرد. یوسف تعبیر دقیق خواب را به او گفت و فرمود: تا هفت سال دیگر مملکت در خیر و خوشی و سعادت و رفاهیت می‌باشد. برکات و غلات فراوان در این هفت سال بدست خواهد آمد بعد هفت سال دیگر خواهند آمد که خشک و بی‌باران خواهند بود و سالهای خشک محصولات سالهای سرسبز و حاصلخیز را خواهند خورد. لذا بر آنها است در طول هفت سال پر از نعمت و برکات، قوت سالهای خشک و بی‌حاصلی را ذخیره نمایند. پادشاه از تعبیر یوسف بی‌نهایت در اعجاب قرار گرفت و تحت تاثیر واقع شد دستور داد او را از زندان بیرون آورند تا جزو خواص و مقربین واقع شود و یکی از وزارت خانه‌های دولت بدو سپرده شود. اما یوسف از خروج ممانعت ورزید در حالی که متهم و مجرم به شمار می‌آید. مگر اینکه دشمنانش حکم به برائت او نمایند و این تهمت شرم‌آور از ساحات او زده شود و مردم به نزاهت و پاکی او گواهی دهند و این منتهای عزت نبوی و کرامت پیغمبری است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتُونِي بِهِ ۖ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْأَلُهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ۚ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ۝۱۰۱﴾ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ ۚ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ۚ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْكُنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ ۚ

وَإِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۵۱﴾ (یوسف: ۵۰-۵۱).

داستان یوسف طولانی است و خداوند آن را به بهترین شیوه تفصیل داده است و در نهایت ذکر فرموده که پدر و مادر و همه‌ی برادرانش به مصر آمدند و او را در شرایطی دیدند که در سلطان و جاه و شوکت می‌زیست. همگی در مقابل او به سجده تکریم و تحیه افتادند و خواب دوران بچه‌گی خود را به یاد پدرش آورد که چگونه خداوند آن را تحقق بخشید.

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ﴾^۱ وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَتَابَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي^۲ إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ^۳ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۵۲﴾ (یوسف: ۹۹-۱۰۰).

۱) شاه گفت: یوسف را به پیش من آورید هنگامی که فرستاده‌ی شاه نزد او رفت گفت: به سوی سرور خود بازگرد از او پرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریده‌اند چه بوده است؟ بیگمان پروردگار من بس آگاه از نیرنگ ایشان است* گفت: جریان کار شما (بدانگاه که یوسف را به خود خوانده‌اید) چگونه می‌باشد؟ گفتند: خدا منزّه است ما گناهی از او سراغ نداریم زن عزیز گفت: هم اینک حق آشکار می‌شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.

۲) گفت: به سرزمین مصر داخل شوید که به خواست خدا در امن و امان خواهید بود* و یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند در برابرش کرنش بردند یوسف گفت: پدر! این تعبیر خواب پیشین من است! پروردگارم آن را به واقعیت مبدل کرد، براستی خدا در حق من نیکی‌ها کرده است چرا که از زندان رهايم نموده است و بعد از آنکه اهریمن میان من و برادرانم تباهی و جدایی انداخت شما را از بادیه آورده است حقیقتاً پروردگارم هر چه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می‌دهد بیگمان او بسیار آگاه و دارای حکمت است.

محنت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف گرفتار مصائب و محنتهای سخت گردید و در واقع زندگی او زندگی سخت و دشوار بود. میان عسر و یسر، سختی و ناز و نعمت، ضیقت و وسعت در نوسان بود و نتیجه‌ی سختیها و رنجها، مصیبتها و محنتهای بزرگ و فراوانش این بود که در نهایت خداوند درگاه رحمت و وسعت خود را بر او گشود و او را به عزت و سلطنت رساند. از زندان مصر خارج شد و به دربار پادشاه راه یافت و نقش خزانه‌داری مملکت (وزارت اقتصاد و دارایی کنونی) را بعهده گرفت. مردم از هر سو به طرف او سرازیر می‌شدند تا از دست او خوراک و خواربار و قوت دریافت کنند. تا آنجا که برادرانش که در اثر قحطی تحت فشار قرار گرفته بودند به نزد وی آمدند و آنها را شناخت ولی ایشان وی را نمی‌شناختند، محنت و رنج باعث شد به این مقام رفیع دست یابد. از این رو بعضی از عرفا گفته‌اند: «چه بسا منت در محنت نهفته شده باشد».

حضرت یوسف با سه محنت بزرگ دست و پنجه نرم کرد

- (۱) حسادت برادران و توسل به خطرناکترین حيله و کيد عليه او، ابتدا خواستند او را به قتل برسانند بعد به انداختن و رها کردن او در چاه اکتفاء کردند و اگر عنایت و رحمت خداوند نمی‌بود قطعاً از بین می‌رفت و هلاک می‌شد.
- (۲) فتنه‌ی همسر عزیز فراخواندنش بسوی خویش، او در راستای نیل به مقاصد خویش از هیچ ترفندی فروگذاری نکرد و متوسل به هر حيله و تزویر گشت، با اینکه یوسف در عنفوان جوانی قرار داشت، خداوند او را از آلودگی به گناه مصون داشت و از این هلاکت برهاند. ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾^۱ (یوسف: ۳۴).

(۱) پروردگارش [دعای او را] اجابت کرد و مکر آنان را از او باز داشت. بی گمان او شنوای داناست.

(۳) محنت سوم: او را ظالمانه به زندان انداختن و به مدت هفت سال در آن نگه داشتن آنهم بخاطر یک اتهام واهی و بی‌اساس و اگر رؤیای پادشاه و پریشان حالی او سبب نمی‌شد سالهای طولانی در زندان باقی می‌ماند.

اخطار و بیدار باش مهم پیرامون عصمت یوسف علیه السلام

در باب مربوط به عصمت انبیاء ده وجه از وجوه عصمت یوسف را ذکر کردیم و در اینجا یک نکته‌ی مهم به نقل از «فخر رازی» اضافه می‌کنم که بر پاکی و عصمت و نزهت یوسف (از همی که بر او عارض شد) دلالت می‌نماید. او می‌گوید:

خداوند متعال خود به پاکی یوسف گواهی داده است. ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۱ (یوسف: ۲۴).

گواهی از ناحیه‌ی یکی از اقرباء و نزدیکان همسر عزیز بر پاکی او. ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدٌّ مِّنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾^۲ (یوسف: ۲۶).
 زنانی که دستان خود را قطع کردند به پاکی او گواهی دادند. ﴿قُلْ بَحْشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْكُنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ﴾^۱ (یوسف: ۵۱).


همسر عزیز به پاکی او گواهی داد. ﴿الْكُنْ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاودْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ

(۱) ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده‌ی ما بود.

(۲) حاضری از اهل زن گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد زن راست می‌گوید و یوسف از زمره‌ی دروغگویان خواهد بود.

(۱) گفتند: خدا منزّه است ما گناهی از او سراغ نداریم زن عزیز گفت: هم اینک حق آشکار می‌شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.

وَإِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۱﴾ (یوسف: ۵۱).

شیطان به پاکی او گواهی داد. ﴿وَلَا غَوِبَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾  إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۲﴾ (حجر: ۴۰-۳۹).

کسی که قصد کند دهان به اتهام یوسف بگشاید بر او است میان پیوستن به حزب الله یا حزب الشیطان یکی را برگزیند و هر دو حزب به پاکی او گواهی داده‌اند پس در هر حال چاره‌ای تسلیم در مقابل حق (براثت یوسف) ندارد.

وفات حضرت یوسف

مؤرخان می‌گویند: زمانی که یعقوب و یوسف بعد از سالها دوری، همدیگر را یافتند یعقوب ۱۳۰ سال عمر داشت و هفده سال بعد وفات کرد، حضرت یوسف نیز ۱۱۰ سال عمر کرد و در زمانی که حاکم مصر بود دار فانی را در آنجا وداع گفت و به برادرانش توصیه کرده بود اگر از مصر کوچ کنند جنازه‌ی او را با خود ببرند تا با آباء خود در یک جا دفن گردد. جنازه‌ی او در زمان حضرت موسی به شام منتقل گردید و به قول ارجح در نابلس دفن شد. وفات حضرت یوسف (بنا به اصح اقوال) ۳۶۰ سال بعد از میلاد پدر بزرگش ابراهیم و ۶۴ سال قبل از ولادت موسی بوده است.

وقتی اجلش نزدیک شد از خداوند تقاضا کرد او را بر ایمان بمیراند و به بندگان صالح ملحق گرداند ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصّٰلِحِیْنَ

(۱) هم اینک حق آشکار می‌شود این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است.

(۲) و جملگی آنان را گمراه می‌نمایم * مگر بندگان گزیده و پاکیزه‌ی تو از ایشان.

﴿۱۰۱﴾^۱ (یوسف: ۱۰۱).

خداوند دعای او را استجاب نمود و به رفیق اعلی پیوست رحمت واسع خداوند بر او باد و وفات بر ایمان را به ما نیز عنایت فرماید. إنه سمیع مجیب الدعاء.

۹- شعیب علیه السلام

﴿وَالِی مَدَیْنَ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا ۖ قَالَ يَنْقَوْمِرَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ ۖ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَیِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ۚ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾^۲ (اعراف: ۸۵).

ذکر از شعیب در قرآن

در قرآن ده بار سخن از شعیب آمده است. در مواطن متفرقه‌ای از سوره‌های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت... خداوند او را به سوی مردم مدین مبعوث فرمود. مردم مدین به «اصحاب الأیكة» نیز شهرت دارند. ﴿كَذَّبَ أَصْحَابُ لَّيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ﴾^۳ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ^۴ ﴿۱۷۷﴾ (شعراء: ۱۷۷-۱۷۶).

- (۱) پروردگارا از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خواب آگاه ساخته‌ای و ای آفریدگار آسمانها و زمین تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.
- (۲) شعیب را هم به سوی اهل مدین که خود از آنان بود فرستادیم بدیشان گفت: ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید. معجزه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آمده است. ترازو و پیمانه را به تمام و کمال بکشید و پردازید و از حقوق مردم چیزی نکاهید و در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی مکنید. این کار به سوی شماست اگر ایمان دارید.
- (۳) ساکنان آیکه پیغمبران را دروغگو نامیدند* هنگامی که شعیب بدیشان گفت: هان پرهیزگاری کنید.

بعضی از مفسران عقیده دارند «اصحاب الأيكة» قوم دیگری غیر از مردم مدین بوده‌اند خداوند بعد از هلاک مردم مدین شعیب را به سوی آنها فرستاد آنها نیز او را تکذیب کردند در نتیجه خداوند آنها را به عذاب موسوم به «يوم الظلة» روز سایه (روز ابری) گرفتار کرد. اما قول صحیح این است که اهل مدین همان قوم موسوم به «اصحاب الأيكة» هستند. چون خداوند در تبیین صفات آنها در سوره‌ی شعراء می‌فرماید آنها در پیمانه و سنجش خیانت می‌ورزیدند و این صفت اهل مدین بود از این رو آنها را «اصحاب الأيكة» می‌نامند چون آیکه یعنی کشتزار و مزرعه‌ای که مملو از درخت و میوه‌های گوناگون است، آنها دارای باغها و بستانهای فراوان بودند از این رو «اصحاب الأيكة» نامیده می‌شوند.

نسب شعیب

شعیب پسر میکیل پسر یشجر پسر مدین یکی از فرزندان ابراهیم خلیل عليه السلام است. مادرش دختر لوط بود. بعد از لوط مبعوث گردید. خداوند در داستان قومش می‌فرماید: ﴿وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِّنْكُمْ بِبَعِيدٍ﴾^۱ (هود: ۸۹).

رسالت شعیب قبل از رسالت موسی بوده است. چون خداوند بعد از ذکر نوح و هود و صالح و لوط و شعیب بحث از موسی به میان می‌آورد. ﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ﴾^۱ (اعراف: ۱۰۳).

این آیه دلالت دارد بر اینکه شعیب قبل از موسی و هارون زیسته است. اما بعضی از تاریخ نویسان به خطا رفته‌اند و گفته‌اند: شعیب چند قرن بعد از موسی مبعوث شده است. اما این سخن با نص سابق منافات دارد. این عده به اشتباه (شعیا) را که یکی از

۱) قوم لوط از شما چندان دور نیست.

۱) سپس به دنبال آنان موسی را همراه با دلایل روشن و معجزات متقن خود به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم.

انبیای غیرمذکور در قرآن است شعیب گرفته‌اند و خطا از اینجا ناشی شده است، برخی از محققین روی این مسئله تحقیق کرده و بیان کافی نموده‌اند.

محل سکونت اهل مدین

مردم مدین یک ملت عرب بودند که در سرزمین حجاز در جهت شمالی آن نزدیک بندر عقبه (جهت شمالی آن) می‌زیستند. طبری گوید: فاصله‌ی میان سرزمین مصر و مدین هشت شبانه روز راه است و در سرزمینی واقع شده بودند که هم اکنون عمان نامیده می‌شود و در جنوب فلسطین واقع شده، نسب مردم مدین، به مدین یکی از فرزندان ابراهیم متاهی می‌شود. در تورات مدیان نامیده شده است؛ از اینرو این قوم مدین نامیده شده‌اند. چون مدین پسر ابراهیم به میان آنها رفت^۱ و از ایشان زن گرفت و در میان آنها صاحب خانواده شد و به خاطر آن اهل مدین نام گرفتند.

دعوت شعیب از قومش

مردم مدین اهل تجارت و کشاورزی بودند، در رفاهیت و نعمت بسر می‌بردند و پیرو دینی بودند که از ابراهیم به ارث گرفته بودند. اما دیری نپایید که عهد شکنی کردند، دین را تغییر دادند و به کفر روی آوردند و از صراط مستقیم منحرف شدند و منکرات عدیده از جمله «تطفیف» در توزین و پیمانه میان آنها رواج پیدا کرد. کالای خود را گران به مردم می‌فروختند و کالای آنها به قیمت ناچیز از آنان می‌گرفتند و فساد در روی زمین براه می‌انداختند.

خداوند حضرت شعیب را در میان آنها مبعوث کرد. آنها را به توحید فراخواند و از عذاب خدا بیم داد و از تطفیف در پیمانه و توزین باز داشت و آنها را به صلاح و عدم فساد امر نمود. قسمت کمی از مردم به او ایمان آوردند و بقیه او را تکذیب

(۱) شایان ذکر است که ابراهیم فقط دو پسر داشته (اسماعیل و اسحاق) احتمال دارد که مدین نوه‌ی ابراهیم باشد. (مترجم).

کردند. تکذیب کنندگان در نهایت گمراهی و انکار بسر می‌بردند. سر راه مردم می‌ایستادند و آنها را از رفتن به نزد شعیب و ایمان آوردن باز می‌داشتند و کسانی را که ایمان می‌آوردند به شدت تهدید می‌کردند. چنانکه قرآن کریم از زبان شعیب نقل می‌کند ﴿وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا﴾^۱ (اعراف: ۸۶). و چون شعیب بر دعوت و موعظه‌ی آنها اصرار می‌ورزند دشمنی خود را با وی آشکار کردند و ادعا کردند که کلام وی را نمی‌فهمند و هدف وی نمی‌دانند و او را تهدید کردند، اگر از این دعوت دست بکشد او را می‌کشند. ﴿قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَنَّكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَحَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ﴾^۲ (هود: ۹۱).

بعد او را به اخراج از روستا تهدید کردند و گفتند: اگر او و پیروانش از دین جدید دست برندارند و به ملت آنها برنگردند، اخراجشان نمایند.

﴿قَالَ أَلَمْأَلُ الَّذِينَ أَتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لُخْرَجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَاهِنِينَ﴾^۳ (اعراف: ۸۸).

(۱) شما بر سر راه‌ها متشینه‌اید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه الله باز دارید و آن را کج بنمایید.
 (۲) گفتند: ای شعیب بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می‌بینیم اگر قبیله‌ی اندک تو نبود ما تو را سنگباران می‌کردیم و تو در پیش ما قدر و ارزش نداری.
 (۳) اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر اینکه به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آییم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم.

درس عبرت از داستان شعیب

عملکرد این قوم جای تعجب است! پیغمبر خدا آنها را به سوی دعوتی انسانی کریم و واضح همچو خورشید در وسط آسمان فرا می خواند ولی در جواب او می گویند: ﴿مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرُّكَ فِينَا ضَعِيفًا﴾^۱ (هود: ۹۱). با اینکه دعوت او در نهایت ظهور و وضوح بود زیرا آنها را به ترک عبادت غیر خدا دعوت می کرد، ولی آنها او را به اخراج از روستا تهدید می کردند او آنها را به ترک منکر قبیح (تطفیف در پیمانه و میزان) دعوت می کرد ولی مسخره کنان او را به سخیف ترین کلمات جواب می دادند و نماز و عبادت او را مسخره می نمودند. ﴿قَالُوا يَشْعِيبُ أَسْلَوْتُكَ تَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشْتَوُا إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾^۲ (هود: ۸۷).

به راستی جای تعجب است که عالم و دانشمند از سوی جاهل نادان مورد تمسخر واقع شود و دیوانه‌ی عاقل را به مسخره بگیرد و فرد سفیه خود را صاحب حجت و برهان عنوان کند و بخواهد با استفاده از حجت واهی بر خصمی که به سوی طهارت و عفت و پاکی فرا می خواند اقامه‌ی حجت نماید، چه زمانی استقامت و پاکدامنی و فضیلت نقص و عیب تلقی شده اما منطق بغی و عدوان فضیلت و شرافت می باشد؟! چنانکه قوم لوط به پیغمبر و پیروان مؤمنش می گفتند: ﴿أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ﴾ موقف قوم شعیب نیز با پیغمبرشان چنین بود و

(۱) بسیاری از چیزهایی را که می گویی نمی فهمیم و ما شما را در میان خود ضعیف می بینیم.

(۲) گفتند: ای شعیب آیا نمازهایت به تو دستور می دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان آنها را پرستیده اند و ما نمی توانیم به دلخواه خود در اصول خویش تصرف کنیم تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی.

می گفتند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنْ أَتَيْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ﴾^۱ (اعراف: ۹۰).

هلاک قوم مدین

آنها از فرط حماقت از شعیب خواستند قطعه‌ای از آسمان بر آنها بباراند اگر در دعوتش صادق است، عذاب روز ابری (الظلة) بر آنها فرود آمد خداوند به مدت ۷ روز سرمای شدیدی بر آنها مسلط کرد طوری که آبهایشان به غلیان درآمد بعد ابری به سوی منطقه‌ی آنها آمد جهت فرار از گرما زیر سایه‌ی آن جمع شدند چون همگی زیر سایه جمع شدند؛ زمین زیر پاهایشان به لرزه درآمد صدای شدیدی آنها را فرا گرفت و آتشی از آسمان فرود آمد و آنها را در کام خود فرو برد. ﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^۲ (شعراء: ۱۸۹).

شعیب بعد از نابودی قومش مدتی زندگی کرد بعد در مقطعی از زمان (فاصله‌ی میان وفات یوسف و تولد و نشأت موسی) از دنیا رفت. ظن غالب بر این است که حوادث نابودی قومش بعد از انتقال بنی اسرائیل به سوی مصر بوده است. والله أعلم.

۱) اشراف و سران کافر قوم او گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت شما زیانکار می‌گردید.

۲) پس او را دروغزن انگاشتند و عذاب روز ابر سایه‌گستر آنان را فرو گرفت که آن عذاب روزی سهمگین بود.

۱۰- ایوب علیه السلام

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٨٣﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ ﴿٨٤﴾﴾ (انبیاء: ۸۳-۸۴).

ذکر ایوب در قرآن

نام ایوب چهار بار در قرآن آمده است. در سوره‌های نساء، انعام، انبیاء و ص. خداوند او را در ردیف مجموعه‌ای از انبیاء ذکر کرده که لازم است به صورت تفصیلی، به همه‌ی آنها ایمان بیاوریم. او بر وجه تحقیق، از ذریه‌ی حضرت ابراهیم است. زیرا خداوند در معرض سخن از ابراهیم می‌گوید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ (انعام: ۸۴).

نسب ایوب علیه السلام

علماء در نسب ایوب اختلاف کرده‌اند تا جایی که ابوالبقاء گفته است: «در مورد نسب او هیچ چیزی صحیح نیست»، اما ابن کثیر ترجیح داده که او از نسل عیص پسر اسحاق بوده و مادرش دختر لوط بوده، او این سخن را از ابن عساکر نقل نموده است. اما قول ارجح در مورد نسب او این است که ابن اسحاق ذکر کرده و آن اینکه: ایوب پسر أموص پسر زارح پسر عیص پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل علیه السلام است.

(۱) ایوب را بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند: اینکه بیماری به من رو آورده است و تو مهربانترین مهربانانی* دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را بر طرف ساختیم.

(۱) و از نژاد نوح، داود سلیمان ایوب، یوسف و موسی و هارون را و همانگونه محسنان را پاداش می‌دهیم.

محنت و بلای ایوب

حضرت ایوب در ارتباط با خانواده، بدن و حالش شدیداً مورد امتحان و ابتلاء واقع شد، با این وصف نمونه‌ی عبودیت و بندگی حق برای خدا به شمار می‌رفت. بر همه‌ی مصیبت‌ها صبر گرفت تا جایی که به عنوان ضرب‌المثلی در زمینه‌ی تحمل اذیت و ناراحتی مطرح شد. مردم می‌گویند: «صبر ایوب داشته باش!» خداوند نیز او را تمجید و ستایش کرده و می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۱ (ص: ۴۴). حضرت ایوب ثروتمند و صاحب اموال و فرزند بود زمینهای فراوان و باغهای زیاد داشت، خداوند او را به نعمت و ثروت امتحان کرد با این عیش پر از ناز و نعمت یک لحظه از شکر خدا غافل نشد و ثروت و نعمت او را از ادای وظیفه‌ی بندگی برای خدا باز نداشت. بعد خداوند او را به سلب نعمت و اهل و اولاد مبتلا کرد، بعد امراض سخت و شدید به سوی جسم او هجوم آوردند ایوب بر بلایا و امراض صبر ورزید و علی رغم خواست شیطان در حالت نعمت و بلا سنبل و نمونه‌ی صبر، تقوا، بندگی و شکر گزاری بود.

گویند: همسری داشت بنام رحمه از نوادگان یوسف علیه السلام بود و در هنگام نعمت و شادی و رنج و نعمت همراه و همراز ایوب بود و همگام با شوهرش شکر خدا به جای آورد. بعد شیطان خواست از راه حيله و فریب همسرش وارد شود. در دل او وسوسه کرد که تا به کی بر این حالت صبر می‌ورزی؟ او هم به نزد ایوب آمد و گفت: این وضعیت تا به کی ادامه خواهد داشت و لب به یأس و بی‌صبری گشود. ایوب خشمگین شد و گفت: چند سال در راحت و آسودگی زیسته‌ام؟ گفت: ۸۰ سال. پرسید چند سال است که به بلا مبتلا گشته‌ام؟ گفت: هفت سال. فرمود: آیا از خدا حیا نکنم که بلا را از من دفع کند در حالی که هنوز به اندازه‌ی زمان نعمت و شادی در مصیبت و ناراحتی زندگی بسر نبرده‌ام. بعد سوگند یاد کرد و گفت: اگر بهبودی پیدا

(۱) ما ایوب را شکایا یافتیم چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

کنم. یکصد تازیانه بر تو وارد خواهم کرد و خدمتگزاری از سوی او را بر خود حرام کرد. بعد در حال وحدت و شدت بر خداوند بانگ برآورد و گفت: ﴿إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِيَ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ﴾^۱ (انبیاء: ۸۳).

خداوند دعای او را استجابت فرمود و بلا را از وی دفع کرد خداوند به او وحی کرد که با پاهایش بر زمین بزند. پا بر زمین زد آب سردی از زیر پاهایش فوران کرد. بدو دستور داد از آن بنوشد و در آن غسل ورزد. خداوند او را شفا بخشید و سلامتی خود را باز یافت.

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِيَ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ﴾^۲ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَبِيدِينَ^۳ (انبیاء: ۸۴-۸۳). ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسْنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ﴾^۴ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ^۵ وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذَكَرَى لِأُولَى الْأَلْبَابِ^۶ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاصْرَبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ^۷ (ص: ۴۴-۴۱).

(۱) پروردگار خود را به فریاد خواند: اینکه بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی. (۲) ایوب را (بیاد آور) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند بیماری به من روی آورده است و تو مهربانترین مهربانانی * دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و اولاد دو چندان بدو دادیم محض مرحمتان و تذکری برای پرستندگان.

(۳) خاطر نشان ساز بنده‌ی ما ایوب را بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: اهریمن مرا دچار رنج و درد کرده است * پای خود را به زمین بکوب این، این است که هم برای شستشو است و هم برای نوشیدن است * اولاد و چندان بدو عطا کردیم محض مرحمتان و تذکری برای خردمندان * بسته ای را برگیر با آن بزن و سوگند خود را مشکن، ما ایوب را شکیبیا یافتیم چه بنده‌ی خوبی بود از بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

خداوند به ایوب دستور داد سوگند خود را عملی کند و دسته چوبی بردارد که صد شاخه داشته باشد و به واسطه‌ی آن یک بار همسرش را بزند. خداوند به پاس خدماتی که در حق شوهرش انجام داده بود و به پاس رنجها و زحمتهایی که کشیده بود بر او شفقت ورزید و با فرود آمدن یک ضربه‌ی چوب بر او سوگند ایوب را ابرام فرمود.

ابن کثیر می‌گوید:

این فرج و گشایش برای کسی است که تقوا را پیشه کرد. بویژه برای همسر صابر و خدمتگذار و نیکوکارش علیه السلام. این است که خداوند در تعقیب این رخصت می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِّعَمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۱ (ص: ۴۴).

بعد گوید: بسیاری از فقهاء این رخصت را در باب ایمان و ندور پذیرفته‌اند برخی مسئله را بیشتر توسعه بخشیده‌اند و برای رهایی از سوگند به حيله‌هایی متوسل شده‌اند که در باب اعمال آنها به این آیه متوسل شده و دست به دامن تفسیرها و تأویلهای عجیب شده‌اند.^۱

بعضی از تاریخ نویسان در رابطه با ابتلای حضرت ایوب اموری ذکر کرده‌اند که اعتقاد بدانها به هیچ وجه جایز نیست و منقول از اسرائیلیات غیرصحیح است گویند: زمانی که مرض ایوب شدت گرفت و کسی خواهان هم نشینی با وی نبود و مردم از او وحشت می‌کردند و بدنش متعفن گردید و کرم از آن بیرون می‌جهید از شهر اخراجش کردند و در آشغالی کنار آن زندگی می‌کرد و غیر اینها از اوهام و خرافاتی که تورات تحریفی نقل کرده اما همه اینها خلاف واقعیت است... و این امور با مقام و منصب نبوت منافات دارد زیرا علمای توحید مقرر فرموده است انبیاء از امراض تنفر برانگیز منزله و مصون هستند و این سخن با مقام نبوت سازگاری ندارد، اما قول

(۱) چه بنده‌ی خوبی بود او بسیار توبه و استغفار سر می‌داد.

(۱) البداية والنهاية ج ۱ ص ۲۲۵.

صحیح این است که ایوب به مرض تنفر برانگیز مبتلا نگردید بلکه مرض او طبیعی بود. اما مدت هفت سال دوام پیدا کرد. گویند: ۱۸ سال دوام آورد و این زمانی است که کمتر کسی توان تحمل آن را دارد و مصیبت تنها در جسدش نبود بلکه مشمول اموال و اهل بیت و جسم او گردید. لذا است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ﴾.

ایوب ۹۳ سال عمر کرد خداوند اموال و فرزندان فراوان به او بخشید. ۲۶ پسر داشت که یکی از آنها بشر نام داشت و بعضی از تاریخ نویسان گویند: او کسی است که در قرآن به نام ذوالکفل آمده است. رسالت ایوب به سوی ملت روم بود. طبق گفته‌ی مؤرخان، مقبره‌اش در دمشق و اطراف بوده است.

۱۱- ذوالکفل علیه السلام

﴿وَأَذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ﴾ (ص: ۴۸).

نسب ذوالکفل

اهل تاریخ گفته‌اند: ذوالکفل فرزند ایوب است. پس نسب او همان نسب ایوب است. نام او در اصل بشر بوده است. خداوند او را بعد از ایوب مبعوث فرمود و ذوالکفلش نام نهاد. چون او خود را مکلف به انجام بعضی از طاعات و عبادتها نمود و آنها را به خوبی و نیکی انجام داد. مقبره‌اش در شام بوده است. اهل دمشق از یکدیگر نقل می‌کنند که او دارای قبری در کوهی به نام کوه قاسیون، مشرف بر دمشق، می‌باشد. بعضی از علماء گفته‌اند: او پیغمبر نبوده بلکه یکی از صالحان بنی اسرائیل بوده است. اما ابن کثیر پیغمبر بودن او را ترجیح داده چون خداوند او را مقارن انبیاء ذکر

(۱) از اسماعیل و الیسع و ذوالکفل یاد کن آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

فرموده است: ﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصَّابِرِينَ﴾^۱ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِّنَ الصَّالِحِينَ^۲ (انبیاء: ۸۶-۸۵).

در سوره‌ی «ص» بعد از داستان ایوب می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ﴾^۳ (ص: ۴۸).

ابن کثیر می‌گوید: از ظاهر ثناء و مدحی که در قرآن از ذوالکفل شده است چنین برمی‌آید که او از جمله‌ی پیغمبران بوده است و این قول مشهور است.^۴
قرآن فقط او را در جمله انبیاء ذکر فرموده و بیش از این سخنی از او به میان نیاورده است اما موضوع دعوت و رسالت او و قومی که به سوی آنها مبعوث شده نه بصورت اجمال و نه تفصیل متعرض آن شده است. لذا ما هم از خوض در این موضوع خودداری می‌ورزیم. چون بسیاری از تاریخ نویسان نیز جز بحث ناچیز سخنی از وی به میان نیاورده‌اند.

نکته‌ی قابل توجه اینکه ذوالکفل وارده در قرآن شخصی غیر از کفل مذکور در حدیث است. نص حدیث در روایت امام احمد به روایت از ابن عمر رضی الله عنهما چنین آورده است.

«کفل از بنی اسرائیل بود از ارتکاب هیچ گناهی کوتاهی نمی‌کرد. زنی نزدش آمد و به او شصت دینار داد در مقابل اینکه اجازه دهد به او تجاوز کند. چون در میان دو ران او قرار گرفت زن گریه و لرزیدن را شروع کرد. گفت: چرا گریه می‌کنی مگر به زور تو را وادار به این عمل کرده‌ام؟ زن گفت: نه، لیکن من هرگز مرتکب چنین

(۱) اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را که جملگی از زمهری شکیبایان بودند* ما آنان را غرق رحمت خود کردیم چرا که ایشان از زمهری شایستگان و بایستگان بودند.

(۲) از اسماعیل و الیسع و ذوالکفل یاد کن آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

(۳) البداية والنهاية ج ۱ ص ۲۲۷.

عملی نشده‌ام و حاجتمندی و ناداری مرا وادار به این عمل می‌کند. می‌گفت: این بار انجام بده بعد برای همیشه آن را ترک کن. بعد پایین آمد و خطاب به زن گفت: دینارها را با خود ببر. سپس گفت: قسم به خدا کفل از این به بعد هرگز نافرمانی خدا نخواهد نمود. کفل در همان شب فوت کرد و صبح هنگام بر دروازه‌اش نوشته شده بود خداوند از تقصیر کفل در گذشته است».

ابن کثیر می‌گوید: ترمذی این حدیث را به قید حسن روایت کرده و به صورت موقوف از ابن عمر نقل شده است و در اسنادش اشکال و نظر وجود دارد. اگر این روایت محفوظ و صحیح باشد این مرد ذوالکفل نیست، چون لفظ حدیث کفل است، بدون اضافه ذو به آن، بنابراین او مرد دیگری غیر از ذوالکفل مذکور در قرآن بوده است.

بعضی از مؤرخان نقل می‌کنند که ذوالکفل عهده‌دار ریاست قومش گردید و میان آنها به عدالت رفتار می‌کرد، این امر سبب شد او را ذوالکفل بنامند و داستانهایی در این زمینه نقل کرده‌اند. اما آنها داستان‌هایی هستند که نیازمند اثبات و تمحیص و دقت هستند، لذا از ذکر آنها خودداری ورزیده‌ایم، چون آنچه در روایت صحیح آمده ما را از ذکر آنها بی‌نیاز می‌کند.

والله الموفق والهادي إلى سواء السبيل.

۱۲- هارون عليه السلام

﴿ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ﴾^۱ (یونس: ۷۵).

(۱) سپس بعد از آنان موسی و هارون را برانگیختیم و همراه با آیات و معجزات خود به پیش فرعون و درباریان فرستادیم ولی تکبر کردند و قوم گناهکاری بودند.

نسب هارون

هارون پسر عمران پسر قاهت بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است او برادر موسی بود. خداوند او را بعنوان معین و شریک موسی در دعوت مبعوث فرمود. حضرت موسی از خداوند خواست هارون را شریک رسالت و دعوت او قرار دهد. خداوند دعای او را استجابت فرمود. ﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي ۖ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾^۱ (قصص: ۳۴). خداوند هارون را به وی ارزانی داشت و او را از رحمت خویش نبوت بخشید.

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا﴾^۱ (مریم: ۵۳).

حیات و دعوت هارون

هارون سه سال پیش از موسی به دنیا آمد. خداوند او را همراه برادرش موسی به سوی بنی اسرائیل مبعوث فرمود. دارای قلب قوی و زبان فصیح بود. لذا خداوند او را با برادرش به سوی فرعون مبعوث فرمود. تا معین و همکار او در تبلیغ دعوت به فرعون جبار باشد.

﴿وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي ۖ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾^۲ (قصص: ۳۴).

هرگاه سخنی از دعوت موسی آمده همراه با آن دعوت هارون نیز مد نظر است و هر دو با هم به سوی فرعون و هامان و قارون مبعوث گشتند. به سوی بنی اسرائیل

(۱) برادر هارون که از من زبان بلیغ تر و فصیح تر دارد با من بفرست تا یاور من بوده و مرا تصدیق نماید چرا که می ترسم تکذیب کنند و دروغگویم نامند.

(۱) و ما از روی مرحمت خود، برادرش هارون را که پیغمبر بود، بدو دادیم.

(۲) برادر هارون که از من زبان بلیغ تر و فصیح تر دارد با من بفرست تا یاور من بوده و مرا تصدیق نماید چرا که می ترسم تکذیب کنند و دروغگویم نامند.

مبعوث شدند، اما شأن موسی عظیم‌تر و منزلتش از هارون برتر بود. موسی از کبار اولی‌العظم است در حالی که هارون مانند بقیه‌ی پیغمبران بزرگوار بوده است.

خداوند زندگی موسی را از ولادت و نشأت و فرار از مصر و ورود به سرزمین مدین و ازدواج با دختر شیخ مدین و تکلم با خدا در سرزمین طور و تحمیل رسالت و ارائه معجزه و سایر حوادث عظیمه‌ی بنی اسرائیل توضیح داده است. ما در هنگام بازگویی داستان او فرازهایی از آن را توضیح دادیم و در همه‌ی این حوادث هارون همراه و شریک او بوده است چه در سفر و چه در حضر.

وقتی موسی به کوه طور رفت و به قومش وعده داد که تورات را برای آنها بیاورد، هارون را بعنوان خلیفه‌ی خویش در میان بنی اسرائیل برگزید و به او توصیه کرد از آنها نگهداری بعمل آورد، نکند در دینشان گرفتار فتنه شوند. ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ

هَارُونَ اٰخُفْنِي فِي قَوْمِي وَاصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱ (اعراف: ۱۴۲).

زمان غیبت موسی از قومش طبق نص قرآن چهل روز بود، بنی اسرائیل در این مدت گرفتار یک فتنه‌ی بسیار عظیم شدند. زیرا در غیبت وی به پرستش گوساله روی آوردند. گوساله‌یی که سامری از طلا ساخته بود گویا (مشتی از گل جای پای اسب جبرئیل را) زمانی که برای نابودی فرعون فرود آمده بودند، برداشت و آن را روی مجسمه انداخت، صدایی چون صدای گاو از آن برمی‌آمد این خبیث گمراه، گمان می‌برد این گاو خدای آنها است. هارون آنها را از این امر حرام بیم داد، اما توجهی به حرف وی ننمودند و به پرستش گوساله روی آوردند.

چون موسی برگشت و وضعیت قوم خویش را چنین دید، بسیار خشمناک شد و بر برادرش یورش برد. ریش و سر او را گرفت و به سوی خود کشید، هارون داستان

(۱) موسی به برادر خود هارون گفت: در میان قوم من جانشین من باش و اصلاحگر بوده و از راه و روش تباهکاران پیروی مکن.

را مفصل برای او توضیح داد.

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَنَ أَسْفًا قَالَ يَشِمُوا خَلْفَتُومِي مِنْ بَعْدِي^ط
أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ^ط وَالْقَىٰ الْأَلْوَا حَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ^ج قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ
أَسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ^ب الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
(اعراف/۵۰).^۱

این داستان بصورت مفصل در کتب تفسیر و تاریخ آمده است. (به آنها مراجعه شود).

هارون ۱۲۲ سال عمر کرد و ۱۱ ماه قبل از برادرش موسی بسوی معبود شتافت و از دنیا رفت، وفاتش در سرزمین تیه (بیابانی بی آب و علف) قبل از ورود بنی اسرائیل به فلسطین بود. رحمة الله علیه وأسكنه فسيح جنته^۱.

۱۳- داود عليه السلام

﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ^ط وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا^ط﴾^۲ (اسراء: ۵۵).

داود در قرآن

نام داود در شانزده جای قرآن آمده است، در سوره های بقره، نساء، مائده، انعام، اسراء،

(۱) هنگامی که موسی به پیش قوم خود خشمگین و اندوهناک بازگشت، گفت: پس چه بد جانشینی مرا انجام دادید، آیا فرمان پروردگارتان شتاب ورزیدید؟ موسی الواح را بینداخت و سر برادرش را گرفت و آن را به سوی خود کشید، (برادرش) گفت: ای پسر مادرم! این مردمان مرا درمانده و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را به من شاد مکن و مرا از زمره ی قوم ستم پیشه مدان.

(۱) برای تفصیل داستان به تاریخ طبری و ابن کثیر مراجعه شود.

(۲) ما برخی از پیغمبران را بر برخی دیگر برتری داده ایم و به داود زبور عطا نموده ایم.

انبیاء، نمل، سبأ و ص. او یکی از پیغمبران بنی اسرائیل و از سبط یهودای پسر یعقوب می‌باشد. خداوند پیغمبری و پادشاهی را به وی بخشید و از خیر دنیا و آخرت بهره‌مند گردانید. هم پیغمبر بود، هم پادشاه. چنانکه حضرت سلیمان را نیز به وی ارزانی داشت.

نسب داود

داود فرزند ایشا پسر عوید، از فرزندان یهودای پسر یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل است. اهل تورات و انجیل نسب او را در کتب خود مفصل بیان داشته‌اند و متفق‌اند که او از اسباط یهودای پسر یعقوب موسوم به اسرائیل است. داود یکی از پیغمبرانی است که بعد از موسی بر او کتاب آسمانی فرود آمده است. خداوند زبور بر وی نازل فرمود. ﴿وَأَتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾^۱ (اسراء: ۵۵).

جایگاه داود در میان بنی اسرائیل

بعد از وفات موسی و هارون یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بنام یوشع بن نون سرپرستی بنی اسرائیل را بعهدہ گرفت. یوشع آنها را وارد فلسطین (سرزمین مقدس) نمود زیرا قبلاً در زمان موسی بدان وعده داده شده بودند. او سرزمین را میان آنها تقسیم نمود و تا وفات کرد مسئولیت رهبری آنها بعهدہ داشت. بعد از وفات یوشع مسئولیت رهبری آنها به مدت ۳۵۶ سال به قضاتی از آنها واگذار گردید. این مقطع زمانی را دوران حکومت قضاات می‌نامند.

در این مقطع ضعف و سستی به بنی اسرائیل روی آورد و معاصی و منکرات در میان‌شان رواج پیدا کرد. از شریعت روگردان شدند. بت‌پرستی وارد صفوف ایشان گردید. در نتیجه خداوند اقوام و ملتهای پیرامون را بر آنها مسلط گردانید. عمالقه و آرامیون و فلسطینی‌ها بر آنها تاختند و در هر جنگی که میان آنها و دشمنانشان

(۱) و به داود زبور عطا نموده‌ایم.

درمی گرفت بیشتر گرفتار شکست می شدند تا پیروزی.

ابن جریر در تاریخش می گوید:

«هرج و مرج در میان بنی اسرائیل رواج پیدا کرد خطا و خلاف کاری فراوان شد. چندین پیغمبر خدا را کشتند. خداوند نیز پادشاهان ستمگر بر آنها روانه فرمود که برایشان ستم می ورزیدند و خونشان بر زمین می ریختند. خداوند دشمنان شان را بر آنها مسلط فرمود و چون با دشمنی به جنگ می پرداختند تابوتی با خود حمل می کردند که الواح و عصای موسی در آن قرار داشت و آن را تابوت می گفتند. همان تابوتی که قرآن بدان اشاره کرده و می فرماید: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَارُونَ﴾^۱ (بقره: ۲۴۸).

بنی اسرائیل به برکت این تابوت بر دشمنان خود غلبه می کردند. در جنگی که میان آنها و مردم غزه و عسقلان درگرفت مغلوب واقع شدند و تابوتشان به غنیمت رفت و پادشاه شان مرد. آنگاه بنی اسرائیل چون گله ی بدون چوپانی بی سرپرست ماندند خداوند پیغمبری در میان آنها مبعوث کرد که صموئیل نام داشت. اهل کتاب او را صموئیل می نامند از او درخواست کردند امیری بر آنها بگمارد که در رکاب او با دشمنان خود بجنگند. خداوند متعال این داستان را چنین تعریف می کند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَكِ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ أَتَبَعَتْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيرِنَا وَأَبْنَاءِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

(۱) و پیغمبرشان به آنان گفت: نشانه ی حکومت او اینست که صندوق به سوی شما خواهد آمد آرامش از سوی پروردگارتان و یادگارهای خاندان موسی و هارون در آن است.

اَلْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ^۱ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظَّالِمِيْنَ ﴿٢٤٦﴾ (بقره: ۲۴۶) پیغمبرشان طالوت را به عنوان پادشاه و امیر بر آنها گماشت. البته این امر به وحی از جانب خدا صورت گرفت. طالوت از قوت و توان جسمی و علمی برخوردار بود اما بنی اسرائیل از پذیرش تولیت و امارت وی سر باز زدند و گفتند:

﴿اَنِّیْ یَّکُوْنُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَیْنَا وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ اَصْطَفٰهُ عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ (بقره: ۲۴۷).

طالوت به عنوان پادشاه بنی اسرائیل تعیین گردید، خداوند او را تایید کرد و تابوتی را که از آنها ستانده بودند به وی بازگردانید. لشکریانی قوی و شدید برگزید و آنها را جهت جنگ با دشمن از شهر خارج کرد. در وسط راه زمانی که مسیر فراوانی طی کرده و به شدت تشنه بودند. گذرشان بر رودخانه‌ای افتاد. طالوت آنها را امتحان کرد و گفت: کسی حق ندارد از این آب بنوشد مگر به مقدار یک مشت. این عمل امتحانی بود تا اندازه‌ی اراده و توان آنها را دریابد.

﴿فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِیْکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ

(۱) آیا به [حال] بزرگان بنی اسرائیل پس از موسی نیندیشیده‌ای؟ چون به پیامبرشان گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا جنگ کنیم. [پیامبر] گفت: این انتظار از شما می‌رود که - اگر جهاد بر شما مقرر گردد - پیکار نکنید. گفتند: دلیلی نداریم که در راه خدا جنگ نکنیم حال آنکه از دیار خود رانده و از [زن و] فرزندانمان به دور افتاده‌ایم. پس آن گاه که کارزار بر آنان مقرر گشت - جز اندکی از آنان - روی گرداندند و خداوند به ستمکاران آگاه است.

(۱) چگونه او را به حکومت داشته باشد با اینکه ما از او برای زمامداری سزاوارتریم و او که مال و دارایی زیادی ندارد و گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و دانش و جسم او را وسعت بخشیده است.

مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ۚ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۖ

(بقره: ۲۴۹)

جز تعداد خیلی از این لشکر عظیم (که بنا به قولی که سدی نقل کرده ۸ هزار نفر بودند) با او ماندند، همگی از آب مذکور نوشیدند. ۳۱۹ نفر با او باقی ماندند و بقیه را که فاقد اراده‌ی قوی بودند با خود نبرد و از لشکر اخراج کرد. با این عده‌ی قلیل به جنگ با بت‌پرستان فلسطینی رفت. فرمانده لشکر دشمن، شخصی بنام جالوت بود که بسیار خشن و شدید به نظر می‌آمد و مردم از او می‌ترسیدند بنی اسرائیل ترسیدند و گفتند: توان رو یا رویی با جالوت را نداریم.

﴿لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ۚ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلْقُوا اللَّهَ

كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱ (بقره: ۲۴۹).

طالوت مبارزه طلبی کرد. جوان کوچکی بنام داود به جنگ او رفت. داود از سبط یهودا بود و چون کم سن بود، اصلاً به نظر نمی‌رسید که فرد کم سن و سالی همچو او در میان جنگجویان وجود داشته باشد. چون رو در روی جالوت قرار گرفت، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت: بر گرد من نمی‌خواهم تو را بکشم، داود در جواب گفت: ولی من قصد دارم تو را بکشم. بعد مبارزه میان آنها شروع شد و داود جالوت را کشت. بدنبال آن لشکریانش شدیدترین شکست را خوردند و داود پیروز گشت. خداوند می‌فرماید:

۱) و هنگامی که طالوت و سپاهان را با خود بیرون برد بدیشان گفت: خداوند شما را به وسیله‌ی رودخانه‌ای آزمایش می‌کند. آنان که از آن بنوشند از من نیستند و آنان که جز مستی از آن ننوشند از من هستند. همگی جز عده‌ی کمی از آن نوشیدند.

۱) گفتند: امروز ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهان او را نداریم. اما آنان که یقین داشتند که با خدای خویش ملاقات خواهند کرد گفتند: چه بسیارند گروه‌های اندکی که به فرمان خدا بر گروه‌های فراوانی چیره شده‌اند و خداوند با برد باران است.

﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ﴾^۱ (بقره: ۲۵۱).

بعد از این روی داد، نام داود در میان بنی اسرائیل درخشیدن گرفت و پیروزی‌های پی در پی توسط وی نصیب بنی اسرائیلیان گشت و خداوند بنی اسرائیل را بعد از ذلت و پستی دوباره عزت بخشید.

بعد از وفات طالوت بنی اسرائیل بر بیعت با این جوان (داود) اتفاق حاصل کردند و او را بعنوان پادشاه خود برگزیدند. در آن هنگام عمرش از ۳۰ سال تجاوز نمی‌کرد با عدل و دادگری بر قوم خود حکمرانی می‌کرد و سیاست اعمال مساوات را میان ایشان در پیش گرفت و احکام تورات را بر آنها تطبیق فرمود. تا اینکه خداوند زبور را بر وی فرستاد که یکی از کتب چهارگانه‌ی آسمانی است.

رسالت و دعوت داود

چون به سن چهل سالگی رسید خداوند همگام با امارت و پادشاهی نبوت را نیز به وی بخشید و او را بعنوان پیغمبر بر بنی اسرائیل فرستاد. زبور را بر وی نازل فرمود که حاوی عبرتها و مواظظ و رقائق و اذکار بود. خداوند حکمت و فصل الخطاب را نیز به وی ارزانی داشت.

داود علیه السلام در شاعری و صدای خوش سرآمد روزگار و ضرب المثل زمان بود. کسی که دارای صوت حسن بود می‌گفتند: گویی یکی از مزامیر داود به وی ارزانی شده است. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به صدای ابوموسی اشعری گوش فرا داد که قرآن می‌خواند (او دارای صدای بسیار زیبا بود) رسول خدا توقف کرد و به قرائت زیبای او گوش می‌داد تحت تاثیر جاذبه‌های صدای دلنشین و تلاوت زیبایش واقع شد و

(۱) سپس به فرمان خدا ایشان را شکست دادند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آنچه می‌خواست بدو یاد داد.

خطاب به او فرمود: یکی از مزمارهای آل داود به تو ارزانی شده است. فرمود: ای رسول خدا به تلاوت من گوش می‌دادی؟ اگر می‌دانستم تو بدان گوش فرا داده‌ای آن را زیباتر تلاوت می‌کردم.

زمانی که داود زبور تلاوت می‌کرد پرندگان از پرواز می‌ایستادند و همگام با او بر شاخه‌های درختان به تسبیح و ترجیع می‌پرداختند و کوه‌ها نیز در شامگاهان و بامدادان با وی تردد اذکار می‌کردند. زبور را با لحن و صدایی تلاوت می‌کرد که جن و انسانها و پرندگان بر صدایش اعتکاف می‌کردند، تا جایی که یکی از آنها بر اثر گرسنگی هلاک می‌شد. او همواره به تسبیح و تحمید خداوند می‌پرداخت و کوه‌ها و پرندگان نیز با وی هم‌آواز می‌شدند.

﴿إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾^۱ (ص: ۱۸).

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا^۲ يَجِبَالُ أُوبَى مَعَهُ وَالطَّيْرِ﴾^۳ (سبأ: ۱۰).

همزمان با این صدای دلنشین زبور را با سرعت و تدبر و ترنم و تفنن همگام با خشوع قرائت می‌کرد. در حدیث شریف آمده است: «تلاوت زبور بر داود سهل و آسان گشته بود به اسب‌هایش دستور می‌داد بی‌حرکت و تکان می‌ایستادند تا زین را بر پشت آنها سوار کند و قبل از اینکه اسبان را زین کند به قرائت قرآن (زبور) می‌پرداخت و روزی خود را تنها از دست رنج خود می‌خورد»^۳.

داود همزمان با این عظمت و ملک و جاه، بسیار به عبادت خداوند می‌پرداخت. شبها شب زنده‌داری می‌کرد و روزها را روزه‌داری و بسیاری از اوقات خود را در سجده و مصلا بسر می‌برد در انجام عبادت و طاعت و اعمال صالحه سرآمد و کم

۱) ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند.

۲) ما به داود از جانب خود فضیلت بزرگی بخشیدیم، ای کوه‌ها! و ای پرندگان! با او هم‌آواز شوید.

۳) رواه البخاری وأحمد.

نظیر بود. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۱ (ص: ۱۷).

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: «الأيدي» یعنی توان و قوت در طاعت و عبادت. در حدیث آمده است: محبوبترین نوع نماز نزد خداوند نماز داود است و محبوبترین نوع روزه‌ها روزهی داود بود. بعضی اوقات نصف شب می‌خوابید و ثلث آن بیدار می‌ماند و سومی آن می‌خوابید و یک روز در میان روزه می‌گرفت.

مزایا و امتیازات داود علیه السلام

(۱) تسخیر کوه‌ها با او که صبحگاهان و شامگاهان با او به تسبیح برمی‌خاستند. ﴿إِنَّا

سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ﴾^۱ (ص: ۱۸).

(۲) هم آواز شدن پرندگان با او زمانی که زبور تلاوت می‌کرد. ﴿وَالطَّيْرَ مُحْشُورَةً

كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ﴾^۲ (ص: ۱۹).

(۳) یادگیری زبان پرندگان. ﴿عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ﴾ (نمل: ۱۶).

(۴) نرم شدن آهن در دستان او چون خمیر. ﴿وَأَلَّنَّا لَهُ الْحَدِيدَ﴾ (سبأ: ۱۰).

(۵) یاد دادن ساختن ادوات زرهی به او از سوی خداوند جهت رفع خطر جنگ.

﴿وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لْتَحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ﴾^۳ (انبیاء: ۸۰).

(۶) خداوند پادشاهی او را قوت بخشید تا آنجا که بر دشمنان غالب گشت و در

میان قومش از هیبت خاصی برخوردار بود. ﴿وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ﴾ (ص: ۲۰)

(۱) و بنده ما، داود توانمند را یاد کن. بی گمان او رو به [سوی خدا] داشت.

(۱) ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند.

(۲) و بدو ساختن زره را آموختیم تا شما را در جنگها حفظ کند.

۷) خداوند حکمت (نبوت) و فصل الخطاب (یعنی تمیز حق از باطل) را به وی بخشید ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ﴾^۱ (ص: ۲۰).

افترای بزرگ علیه داود علیه السلام

بعضی از مفسرین در خطای فاحش قرار گرفته‌اند آنجا که در تفاسیر خود به نقل و بازگویی برخی از داستانها پرداخته‌اند که ریشه در اسرائیلیات دارند و دارای سند صحیح نیستند و نباید بر آنها اعتماد کرد. چون جزو گمراهی‌های اهل کتاب‌اند و با عصمت انبیاء منافات و تضاد دارند و با عقیده مسلمانان در رابطه با عصمت انبیاء همخوانی ندارند. از جمله‌ای این اباطیل اینکه داود عاشق و دل‌باخته‌ی زن یکی از فرماندهانش گشت. خلاصه‌ی داستان از این قرار است که: داود در سقف خانه‌ی خویش حرکت می‌کرد نگاهش به زنی افتاد که مشغول حمام کردن بود. شیفته و دل‌باخته‌ی او گردید. این زن همسر یکی از فرماندهان داود بنام اوریا بود. قصد کرد هر طور شده او را از میان بردارد تا بتواند با زنش ازدواج کند. او را به یکی از جنگها فرستاد و پرچم را به دست او داد و دستور داد هجوم ببرد و به سربازان اشاره کرد اگر او یورش برد آنها عقب نشینی کنند تا کشته شود. بدین وسیله او را به کشتن داد و با همسرش ازدواج کرد. بنی اسرائیل گویند: در غیبت او با زنش معاشرت داشت و عمل منافی عفت انجام داد. بعد این چاره را اندیشید از او خلاص شود و سلیمان از این زن متولد شده است. تا آخر... از این افتراها و گمراهی‌ها بر این پیغمبر بزرگوار.

این داستان سراسر افتراء و توهین است و کسی که کتب اهل کتاب را مطالعه کند درمی‌یابد که از این نوع افتراها در آن بسیار یافت می‌شود و گناهان کبیره به انبیاء قدسیان خود نسبت می‌دهند تا گناهان و جرایم خود را بدین وسیله توجیه کنند. ابن کثیر می‌گوید: بسیاری از مفسران داستانها و اخباری نقل کرده‌اند که بیشتر آنها

۱) و قدرت داوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم.

اسرائیلیان است و بعضی کذب محض هستند که از ذکر آنها خودداری کرده و تنها به ذکر و تلاوت قصه از قرآن بسنده می‌کنیم. **والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.**

بیضاوی گوید: اینکه می‌گویند: اوریا را بارها به جنگ فرستاد و به او دستور حمله داد تا کشته شود بعد همسر او را به عقد خود درآورد دروغ و افترا است. لذا امام علی می‌گوید: «هر کس داستان داود را آن چنان نقل و بازگو کند که اهل کتاب نقل می‌کنند ۱۶۰ تازیانه بر او فرو خواهیم آورد»^۱.

و این حد افترای مغلطه است چون افترا در حق و شأن انبیا صورت گرفته، اما آنچه در قرآن آمده هیچ خللی بر عصمت داود وارد نمی‌کند و اثری از بهتان و افتراپی که اهل کتاب بر داود می‌بندند در آن وجود ندارد و برخی از مفسران که آن را بدون تحقیق و تدبر نقل کرده‌اند تحت تاثیر افترا و اساطیر اهل کتاب قرار گرفته‌اند. اینک آیه کریمه را همگام با معنای آن آنطور که محققین اهل تفسیر بیانش کرده‌اند، خواهیم آورد.

خداوند در سوره‌ی ص می‌فرماید:

﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصَمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ۚ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ ۖ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۝ إِنَّا هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً ۖ وَلِيَ نَعَجَةٌ ۖ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۝ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ۖ﴾

(۱) به تفسیر بیضاوی مراجعه شود.

وَضَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّهٗ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ^۱ (ص: ۲۴-۲۱).

تفصیل داستان بر اساس آنچه محققان ذکر کرده‌اند اینکه داود علیه السلام ایام خود را به شرح زیر تقسیم کرده بود: یک روز به عبادت و یک روز قضاوت و یک روز موعظه و ارشاد، یک روز را خاصه به خلوت اختصاص داده بود. در روز خلوت ملائکه در شکل و صورت انسان اطراف او را احاطه می‌کردند در روز خلوت نگرهبانانی بر دم در قرار می‌داد نمی‌گذاشتند احدی بر او وارد شود. داود ناگهان متوجه شد که افرادی دور و بر او را احاطه کرده‌اند از آنها ترسید گفتند: نترس ما دو گروه هستیم که با هم اختلاف داریم برخی از ما بر برخی ستم ورزیده‌ام تو به حق میان ما قضاوت کن و بر هیچکدام از ما ستم و ظلم مکن و ما را به سوی راه راست و دست هدایت کن. این برادر من ۹۹ عدد گوسفند (کنایه از همسر) دارد و من تنها یک عدد، با این وصف از من درخواست آن را به او بدهم و در خصومت بر من غلبه ورزیده است. داود بدون اینکه حرف طرف را بشنود فوراً قضاوت کرد و گفت: اینکه خواسته یک عدد بزغاله (همسر) تو را به بزغاله‌های (همسران) خود پیوست دهد و آن را از تو بستاند در واقع مرتکب ستم و ظلم بر تو شده است و برای عملش بس قبیح است که با وجود برخوردار از ۹۹ گوسفند در صدد یک رأس بزغاله‌ی شما را از تو بگیرد. بعد متوجه

۱) آیا خبر دادخواهان به تو رسیده است که چون [از دیوار بالا آمده و] وارد مسجد شدند؟. هنگامی که بر داود وارد شدند و [او] از آنان ترسید. [آنان] گفتند: مترس. دو مدعی هستیم که یکی به دیگری ستم کرده است. بین ما به راستی حکم کن و ستم مکن و ما را به راه راست رهنمون شو. این [شخص] برادر من است او نود و نه میش دارد و من یک میش. که گفت آن [یک میش] را نیز به من بسپار و با من به درشتی سخن گفت.

[داود] گفت: با درخواست گوسفندت تا [آن را به] گوسفندانش [اضافه کند] به تو ستم کرده است و حقاً که بسیاری از شریکان به همدیگر ستم می‌کنند مگر آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند و اینان اندک‌شمارند. داود دانست که ما او را آزمودیم. در نتیجه از پروردگارش آمرزش خواست و فروتنانه [به سجده] افتاد و رو [به سوی خدا] آورد.

شد که هدف ما امتحان و ابتلای او بوده که بیان واقع در نتیجه از خداوند درخواست عفو و بخشش نمود و فوراً توبه‌کنان به سوی خدا بازگشت از اینکه در قضاوت عجله ورزیده است. قبل از اینکه از مدعی علیه سؤال کند و جواب بشنود و در این کار از حق تجاوز کرده است. چون حق انصاف این نبود. خلاصه‌ی داستان چنین بوده نه بیش از این و از این عمل استغفار نمود. احتمال دیگری وجود دارد و آن اینکه داود وقتی متوجه افراد دور و بر خود شد چنین پنداشت که قصد و نیت بدی علیه او در سر دارند لذا خواست بر آنها بتازد و آنها را از پای درآورد. اما وقتی متوجه شد آنها ملائک هستند از قصد پشیمان گردید و توبه کرد و آنچه بر آن افزوده‌اند از موضوع همسر اوریا و... دروغ و افتراء است و این قبیل امور از شأن و مقام انبیاء بعید است و بهتانی است عظیم.

ما از افتراء و بهتان بستن اهل کتاب بر پیغمبرانشان هیچ تعجب نمی‌کنیم. اما تعجبمان از این است که برخی از علمای مسلمان به خود جرأت می‌دهند این نوع از افتراها را نقل کرده و در نوشته‌های خود گنجانیده‌اند و به عنوان داستان قرآنی نقل کرده‌اند آیا افسانه‌ها با مقام شایسته‌ی انبیاء تناسب دارند خداوند در هنگام تعریف از داود می‌فرماید: ﴿نَعَمْ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۱ (ص: ۳۰). ﴿وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّعَآبٍ﴾^۲ (ص: ۲۵). ﴿وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ﴾^۳ (ص: ۲۰).

غریب‌تر و عجیب‌تر اینکه در تورات آمده است: «داود به قصد ارضای همسران بت پرستش و بجا آوردن خواست آنها به معابد و ثنیاں روی می‌آورد و عبادت بت پرستان انجام می‌داد!».

(۱) چه نیک بنده‌ای بود. او رو به سوی خدا داشت

(۲) و به یقین او در نزد ما قربت و بازگشت نیک دارد

(۳) و قدرت داوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم.

گویم: بر علماء و دانشمندان لازم است به هنگام نقل و بازگو کردن اخبار دقت عمل به خرج دهند و بخصوص به وقت نقل قول از تورات محتاط باشند. چون دست تحریف به این کتاب آسمانی راه یافته است و هر چه مخالف عقیده اسلامی است و در تورات وجود دارد، باطل و مردود است.

وفات داود علیه السلام

اهل کتاب گویند: داود ۷۷ سال بزیست بعد وفات کرد. اما ابن جریر این قول را رد کرده و غلط پنداشته است. گفته است: صد سال زیسته است به دلیل مفاد این فرموده که امام احمد روایتش کرده است: «چون ذریه‌ی آدم از پشتش خارج گشتند، آدم در میان آنها پیغمبرانی مشاهده کرد و در میان آنها مردی چون گل زیبا بدید. فرمود: خداوند این مرد کیست؟ خداوند فرمود: فرزند تو داود است. آدم گفت: عمرش چقدر است؟ فرمود: شصت سال. گفت: پروردگارا بر عمر او بیفزا. فرمود: نمی‌شود. مگر به شرط اینکه از عمر تو بردارم و بر عمر او بیفزایم. (آدم هزار سال عمر داشت) گفت: چهل سال از عمر من بردار و بر او بیفزا، چون عمر آدم تمام شد و اجلش به سر رسید ملک الموت به نزد او آمد که روحش را قبض کند. آدم گفت: چهل سال از عمر من مانده است. آدم فراموش کرده بود که چهل سال آن را به داود بخشیده است. خداوند آن را برای آدم هزار سال و برای داود صد سال تکمیل کرد. داود چهل سال پادشاهی کرد. خداوند رحمت خود را به او ارزانی بدارد.

۱۴- سلیمان علیه السلام

﴿وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^(۱) (نمل: ۱۷).

(۱) لشکریان سلیمان از جن و انس و پرنده برای او گردآوری گشتند و همه‌ی آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاه داشته شدند.

سلیمان در قرآن

در ۱۶ آیهی قرآن در سوره‌های بقره، نساء، انعام، انبیاء، نمل، سباء و سوره‌ی ص سخن از سلیمان آمده است. او یکی از انبیای بنی اسرائیل است که خداوند نبوت و پادشاهی را به وی عطا کرد چنانکه نبوت و پادشاهی را به وی عطا کرد نبوت و پادشاهی را به پدرش نیز بخشید منطقه‌ی زیر سلطه و اقتدار سلیمان بسیار وسیع و عظیم بود و هیچ پادشاهی به پای او نمی‌رسید خداوند دعای او را مستجاب فرمود و قدرت عظیمی به وی بخشید قدرتی که بعد از او به هیچ احدی نبخشیده است. چنانکه قرآن کریم نقل می‌کند: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ ﴿۳۹﴾ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿۴۰﴾ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَعَوَاصٍ ﴿۴۱﴾ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿۴۲﴾ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۴۳﴾ (ص: ۳۹-۳۵).

نسب سلیمان علیه السلام

سلیمان پسر داود پسر ایشا بن عوید... از سبط (یهودا بن یعقوب) است. نسبش به ابراهیم خلیل علیه السلام منتهی می‌شود. اهل کتاب نسب عظیمی برای وی نقل می‌کنند و می‌گویند: او دارای حکمتی عظیم بوده است. لذا او را سلیمان حکیم می‌نامند و هرگز او را ملقب به لقب نبوت نمی‌گردانند.^۲

(۱) سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطاء فرمای که بعد از من کسی را نسزد بیگمان تو بسیار بخشایشگری* پس ما باد را به زیر فرمان او درآوردیم* باد برابر فرمانش به هر جا که می‌خواست آرام حرکت می‌کرد* و به زیر فرمان او درآوردیم همه‌ی بناها و غواصان دیو را* و گروه دیگری از دیوها را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم* این عطاء ما است پس ببخش یا بازدار بدون هیچگونه حساب و کتابی.

(۲) نگاه قصص الأنبياء للنجار ص ۳۱۸.

حکمت سلیمان

حضرت داود قبل از وفات وصیت کرد پادشاهی پس از مرگ او به پسرش سلیمان واگذار شود. چون داود وفات کرد، سلیمان که ۱۲ سال عمر داشت بجای پدر بر اریکه‌ی قدرت تکیه زد. ابن اثیر در الکامل روایت می‌کند: سلیمان به هنگام جانشینی پدر تنها ۱۳ سال عمر داشت. اما با اینکه کم سن و سال بود از استعداد و ذکاوت سرشار بهره‌مند بود و خداوند در دوران بیچگی حسن تدبیر و شمه‌ی سیاسی و حکمت و حسن قضا را به وی داده بود. قرآن کریم گوشه‌ای از این استعداد را بیان می‌کند. آنجا که فتوایی از داود درخواست شد، داود طوری فتوا داد و سلیمان با اینکه کوچک بود به وجه دیگر فتوا داد، این در حالی بود که فتوای سلیمان به حق و صواب نزدیکتر بود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ﴾ (۷۸) ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ (۷۹-۷۸). (انبیاء: ۷۸-۷۹).

قید ﴿فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ﴾ در آیه دلیل بر این است که آنچه سلیمان بدان فتوا داد به حق و صواب نزدیکتر بود. تا آنجا داود بدان فتوا داد و قید ﴿وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ دلیل بر این است که داود و سلیمان هر دو دارای حکمت و علم فراوان بوده‌اند.

مفسران در مقام تفصیل این داستان گفته‌اند: یک گله گوسفند، شب هنگام وارد

(۱) داود و سلیمان را (به خاطر آرو) هنگامی که درباره‌ی کشتزاری که گوسفندان مردمانی، شبانگاهان در آن چریده و تبااهش کرده بودند، داوری می‌کردند و ما شاهد داوری آنان بودیم * قضاوت را به سلیمان فهماندیم و به هر یکی از آن دو داوری و دانش در آموختیم و کوه‌ها و پرندگان را ذکر و تسبیح با داود همراه ساختیم و توانای [آن کار] بودیم.

زراعتی شد و آن را به کلی نابود کرد. متخاصمان به نزد داود آمدند در آن هنگام سلیمان نزد وی بود و واقعه را برای داود شرح دادند. داود حکم کرد که احشام و گله برای صاحب زراعت باشد به جزای زیانی که بر او وارد آمده است. سلیمان که در آن هنگام ۱۱ سال عمر داشت گفت: گوسفندهای را به صاحب زمین و زراعت بده تا از شیر و پشم آنها استفاده کنند و زمین زراعت را به صاحب گوسفندان واگذار کن تا آن را اصلاح کرده به وضعیت اولیه برگردانند وقتی زراعت به حالت اولیه برگشت آن را به صاحب اصلی برگردان و گوسفندان را از او بگیر و تحویل صاحب اصلی بده تا هر کدام صاحب مال و سرمایه‌ی خود شوند.

از جمله‌ی آنچه بر حکمت وجودت رأی سلیمان در زمینه‌ی قضاوت دلالت می‌کند واقعه‌ای است که در صحیحین از رسول خدا ﷺ روایت شده است. او می‌فرماید: «روزی دو زن هر کدام پسری همراه داشتند گرگی آمد و یکی از بچه‌ها را ربود. بر سر بچه‌ی باقی مانده به اختلاف افتادند. زن بزرگ گفت: گرگ فرزند تو را ربوده زن کوچک هم گفت: خیر فرزند تو را ربوده است. هر دو به نزد داود آمدند. داود به نفع زن بزرگ حکم صادر کرد.

به نزد سلیمان آمدند و قضیه را بر او عرضه داشتند. گفت: چاقویی بیاورید آن را دو شق خواهم کرد و میاتنان تقسیم خواهم نمود. زن کوچک گفت: این کار را نکن رحمت خدا بر تو باد. بچه فرزند اوست (زن بزرگ) حضرت سلیمان بچه را به زن کوچک داد.^۱

این حادثه دلالت دارد بر اینکه سلیمان با یک روش بسیار ماهرانه حق را کشف کرد آنهم به طریق متوسل شدن به حيله، داود از این جهت به نفع زن بزرگتر حکم کرد. چون حجت و دلیل وی قوی‌تر بود و از برخی قرائن پیدا است که او توانست حق را به نفع خود ثابت کند.

(۱) بخاری و مسلم.

اما سلیمان برای شناخت حق از یک روش بدیع استفاده نمود. وقتی پیشنهاد کرد بچه را دو تکه کند، زن بزرگتر از سر غفلت و بلاهت سکوت کرد. اما عاطفه‌ی مادری در زن کوچک به خروش درآمد و گفت: رحمت خدای بر تو باد. این کار را نکن فرزند مال اوست. چرا به گمان خود می‌پنداشت، حکم دو تکه کردن را در مورد او به اجرا درمی‌آورد. سلیمان از این عاطفه فهمید که بچه فرزند اوست و آن را به او داد.

بازسازی بیت المقدس توسط سلیمان

سلیمان پسر داود اقدام به تعمیر و بازسازی بیت المقدس نمود. این عمل را در راستای تنفیذ وصیت پدرش چهار سال بعد از تولی امر شاهی انجام داد و در این زمینه اموال فراوانی صرف کرد. بعد از هفت سال از بازسازی آن فراغت پیدا کرد و حصاری بر اطراف شهر بیت المقدس کشید.

روایت شده که چون سلیمان به انتهای بازسازی بیت المقدس رسید سه چیز از خداوند خواست. خداوند دو خواسته‌ی او را برآورد کرد. از خدا درخواست کرد حکمی به او عطا نماید که مصادف حکم خدا باشد خداوند آن را به او بخشید. ملکی از او درخواست کرد که بعد از او برای هیچ احدی ممکن نشود. خداوند آن را نیز به وی بخشید. از خدا خواست هر مردی از خانه‌ی وی به قصد اقامه‌ی نماز در بیت المقدس داخل شود، طوری از آن خارج گردد که گرد و غبار هیچ گناهی بر وی نماند و مانند روزی که از مادر متولد شده برگردد.^۱

ابن کثیر گوید: امیدوارم مورد سوم مخصوص ما مسلمانان باشد و خداوند امت اسلامی را بدان اختصاص داده باشد.

چون از بازسازی مسجد فارغ شد هیکل (قصر پادشاهی) را ساخت. تاریخ نویسان گویند: آن را در مدت ۱۳ سال ساخت و جای مخصوص تحت عنوان کشتارگاه

قربانی بنا نهاد. سلیمان اهتمام فراوانی به عمران و اصلاح داد او دارای یک ناوگان دریایی بود. کشتیها، طلا و نقره و کالا را از هند برای او می‌آوردند. او علاقه‌ی فراوان به اسب و تمرین و آماده‌سازی آنها برای جهاد داشت. او مجموعه‌ی فراوانی از زنان در اختیار داشت. بعضی آزاده و برخی کنیز بودند. زیرا در شریعت وی محدودیتی در زمینه‌ی ازدواج وجود نداشت.

از رسول خدا ﷺ روایت شده که (سلمیان پسر داود) گفت: امشب نزد صد زن می‌روم تا هر کدام از آنها بچه‌ای بیاورد که در راه خدا به جهاد برخیزد (انشاءالله را بر زبان نراند) هیچکدام چیزی به دنیا نیاوردند جز یکی که او هم نیم انسانی به دنیا آورد. رسول خدا فرمود: اگر سلیمان انشاءالله می‌گفت همگی پسر بچه‌ی مجاهدی دنیا می‌آوردند!

نعمتهای خداوند بر سلیمان

خداوند سلیمان را به نعمتهای فراوان اکرام بخشید و او را به مزایایی که نشانه‌ی عظمت و مجد به شمار می‌روند امتیاز داد و یکی از مظاهر پادشاهی و عظمت که به سلیمان ارزانی داده شده بود، این بود که از سیادت دنیوی و عزت اخروی برخوردار بود و اینک برخی از نعمتهای خدا بر سلیمان را برمی‌شماریم:

۱) خداوند او را وارث پادشاهی پدرش داود قرار داد. چنانکه نبوت را نیز به وی بخشید و هم پیغمبری بود هم پادشاه و از هر دو شرافت بهره‌مند بود. خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ﴾ (نمل: ۱۶).

ابن کثیر گوید: هم نبوت و هم پادشاهی را به ارث گرفت. مقصود از وراثت این نیست که مال پدر را به طریق وراثت تصاحب کرد چون داود علاوه بر سلیمان پسران دیگری نیز داشت و در حدیث آمده است:

۱) بخاری، احمد آن را به لفظ متفاوت نقل و روایت کرده‌اند.

«نحن معاشر الأنبياء لا نُورثُ ما تركنا صدقةً» یعنی ما گروه انبیاء ارثی از خود برجای نمی‌گذاریم و مالی که بعد از مرگ بعنوان ترکه از ما بر جا می‌ماند صدقه است و همه‌ی مسلمانان در آن حق دارند.

حضرت رسول صادق و مصدق در این فرموده خبر داده است که مالی از انبیاء به ارث گرفته نمی‌شود و آنچه از ایشان بر جای می‌ماند به عنوان صدقه به فقراء داده می‌شود.^۱

۲) خداوند زبان پرندگان و سایر حیوانات را به او یاد داده بود. آنچه را که سایر انسانها از آنها نمی‌فهمند او به خوبی درک می‌کرد و می‌فهمید و چه بسا با آنها به حرف زدن می‌پرداخت. چنانکه با هد هد و مورچه سخن می‌راند.

ابن عساکر روایت می‌کند که: روزی سلیمان بر گنجشکی گذر کرد که به دور گنجشکی می‌پرسید و می‌چرخید رو به رفیقان خود گفت: آیا می‌دانید این گنجشک چه می‌گوید؟ گفتند: چه می‌گوید ای پیغمبر خدا؟ گفت: او را برای خود خواستگاری می‌کند و به او می‌گوید: اگر با من ازدواج کنی تو را در هر ساختمانی (اتاقی) از شام که اراده کنی اسکان خواهم داد. بعد فرمود: و خودتان می‌دانید که اتاقهای دمشق با سنگ بنا شده‌اند و کسی در آنها سکونت ندارد و لیکن طبیعت خواستگار دروغگویی است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ وَقَالَ يَتَىُّهَا النَّاسُ عِلْمَنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ﴾^۱ (نمل: ۱۶).

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادٍ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَتَىُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا

(۱) البداية والنهاية جلد ۲ ص ۱۸.

(۱) سلیمان وارث داود شد و گفت: ای مردم! به ما سخن پرندگان آموخته شده است و به ما از همه‌ی چیزها داده شده است این فضیلت و لطف آشکاری است.

حَطَمْنَكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ، وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾ فَتَبَسَّسَ صَاحِبُكَ مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾ (نمل/ ۱۸-۱۹)

۳) خداوند متعال علیرغم کم سن و سالی حکمت را به وی ارزانی داشته بود. در صفحات قبل بعضی از داستانها را که خداوند حکم او را تاکید کرد ذکر کردیم. ﴿فَفَهَّمْنَهَا سُلَيْمَنُ﴾^۱ (انبیاء: ۷۹). و آنچه برای سلیمان پیش آمد راجع به داستان گرگی بر فرزند یکی از دو زن حمله‌ور شد و او را ربود شرح آن قبلاً گذشت.

۴) خداوند باد را برای او مسخر کرده بود به فرمان او حرکت می‌کرد و او را به هر جا که دلش می‌خواست می‌برد. سلیمان با استفاده از باد مسافتهای زیاد را در زمان ناچیز و محدود طی می‌کرد خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ غَدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ﴾^۲ (سبأ: ۱۲). باد را برای سلیمان مسخر کردیم صبحگاهان تا موقع ظهر مسافت یک ماه می‌پیمود و بعد از ظهرها نیز مسافت یک ماه را. یعنی از صبح تا ظهر مسیر یک ماه و از ظهر تا عصر مسیر کی ماه، در یک روز مسیر دو ماه راه می‌پیمود.

۱) تا رسیدند به دره‌ی مورچگان مورچه‌ای گفت: ای مورچه‌گان! به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش (بدون اینکه متوجه باشند) شما را پایمال نکنند* سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرد و خندید و گفت: پروردگارا! چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمتهایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و کارهای نیکی انجام دهم که تو از آنها راضی باشی و مرا در پرتو مرحمت خود از زمره‌ی بندگان شایسته‌ات گردان.

۱) قضاوت را به سلیمان فهمانیدیم.

۲) و باد را برای سلیمان [مسخر کردیم] که سیر بامدادی‌اش یک ماه و باز گشت شبانه‌ی‌اش یک ماه بود.

حسن بصری رحمته می‌گوید: سلیمان صبح هنگام از دمشق حرکت می‌کرد در اصطخر نهار می‌کرد و از آنجا راهی کابل می‌شد. فاصله‌ی میان دمشق تا اصطخر یک ماه و میان اصطخر و کابل یک ماه راه بود.

ابن کثیر گوید: سلیمان گلیم یا قالیچه‌ای داشت که ساختمان خیمه و سایل و اسبها و شترها و مردان و غیر اینها از حیوانات در آن قرار می‌گرفتند. چون قصد سفر می‌نمود باد آنرا حمل می‌کرد.

گویم: این امر اصلاً جای تعجب نیست و از قدرت خداوند بعید نمی‌باشد. چون انسان که هم اکنون بوسیله‌ی هواپیما دورترین مسافتها در می‌نوردد و در فاصله چند ساعت از کشوری به کشوری می‌رود. خداوند متعال باد را برای سلیمان رام و مسخر کرده بود و او را به این سو و آن سو می‌برد و این یکی از معجزاتی است که به سلیمان اختصاص داشت.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب **قصص الأنبياء** مسئله‌ی قالیچه را انکار کرده است. اما جایی برای این انکار وجود ندارد چون قدرت خداوند امور عجایب می‌سازد. ما به آنچه که قرآن اثبات کرده، باد او را تا مسافتهای بعید به این سو و آن سو می‌برده ایمان داریم. اما اینکه او را چگونه حمل می‌کرد، قصر او را حمل می‌کرد یا سوار بر اسب حمل می‌کرد، یا نشسته روی گلیم، علم اینها را حواله‌ی خداوند می‌نماییم و به مفاد آیه ایمان و اطمینان داریم که ﴿وَلَسَلِمْنَ الْرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ﴾^(۸۱) (انبیاء: ۸۱).

ما هم مثل شیخ معجزات و عجایب را اقرار می‌نماییم اما از اسراف و تبذیر در چگونگی آنها خودداری می‌ورزیم، شاید آنچه باعث انکار شیخ شده صورت عجیب و

(۸۱) ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که پر خیر و برکتش شناخته بودیم و ما بر هر چیزی آگاه و دانا بوده و هستیم.

غریبی باشد که اهل داستان سرایی آن را آفریده‌اند و بعضی از اهل تفسیر نیز در ذکر اوصاف قالیچه بر آن تکیه و اعتماد نموده‌اند.

۵) خداوند متعال جن و شیاطین را برای سلیمان مسخر کرده بود، جهت استخراج جواهر و لؤلؤ در دریاها غواصی می‌کردند و کارهایی برای او انجام می‌دادند که انسانها از انجامش ناتوان بودند. مانند بنا نمودن کشکهای باشکوه و ساختمانهای رفیع و منجلهای بزرگ و محکم و جامههایی که به حوض شباهت داشتند. ﴿وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۖ وَمَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَن أَمْرِنَا نَذِقُهُ مِن عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحْتَرِبٍ وَتَمَثِيلٌ وَجْهَانِ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَتٍ ۚ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٣﴾﴾ (سباء: ۱۲-۱۳).

چنانکه خداوند شیاطین را برای او رام و مسخر فرموده بود که آنها را برای انجام اعمال سخت بکار می‌گرفت و بعضی از آنها را در زنجیر می‌کرد تا مردم از شر آنها خلاص و آسوده شوند.

﴿وَالشَّيْطَانُ كُلُّ بَنَاءٍ وَغَوَاصٍ ﴿٧﴾ ۖ وَءَاخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٢٨﴾﴾^۲

(ص: ۳۸-۳۷)

این تسخیر برای هیچ یک از پیغمبران جز سلیمان وجود نداشته است و این نهایت

۱) و پروردگارش گروهی از جنیان را رام او کرده و در پیش او کار می‌کردند و اگر یکی از آنها از فرمان ما سرپیچی می‌کرد از آتش سوزان بدو می‌چشانیدیم* آنان هرچه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند از قبیل پرستشگاههای عظیم، مجسمه‌ها، ظرفهای بزرگ غذاخوری همانند حوضها و دیگهای ثابت (به دودمان داود گفتیم) ای دودمان داود سپاسگزاری کنید و اندکی از بندگانم سپاسگزارند.

۲) و به زیر فرمان او در آوردیم همه بناها و غواصان دیو را* و گروه دیگری از دیوها را در غل و زنجیر به فرمان او کشیدیم.

عظمت و اقتدار و سلطنت است. هیچ یک از پیغمبران به مقام و موقعیتی که برای سلیمان فراهم شده بود دسترسی پیدا نکرده‌اند.

امام بخاری از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: «دیشب عفریتی از جن بر من وارد شد تا نماز مرا به ابطال بکشاند، خداوند مرا بر او غالب و متفوق نمود خواستم او را بر یکی از ستونهای مسجد ببندم تا همگی شما او را ببینید. بعد به یاد دعای برادرم سلیمان افتادم که از خداوند درخواست کرد ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾^۱ (ص: ۳۵). این بود که بعد از به ذلت کشاندن او را رها کردم.

۶) خداوند متعال مس مذاب را همچو چشمه‌ی آب برای او جاری و روان کرد تا هر طور متمایل باشد از آن استفاده نماید. ﴿وَأَسْلَمْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ﴾^۱ (سبأ: ۱۲). این امر جزو امتیازات سلیمان بود، چنانکه آهن را برای پدرش داود نرم کرده بود. ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾^۲ (سبأ: ۱۰). آهن در دستان او چون خمیر بود آن را به هر قالبی که می‌خواست در می‌آورد و بدون اینکه نیازی به گرم کردن و چکش داشته باشد. امام ابن عباس در تعریف «القطر» می‌فرماید: معدنی از مس در سرزمین یمن بود که خداوند آن را برای سلیمان به فوران در آورده بود تا هر طور که دلش بخواهد از آن استفاده بورزد و آن را به شکلهای مختلف در آورد و به اندازه‌ی نیاز از آن بردارد. بعضی از علماء گویند: احتمال دارد این معدن مس در یک منطقه آتش‌فشان خیز واقع شده باشد.

۷) انسانها و جن و پرنده‌گان جزو لشکریان او به شمار می‌آمدند و کار همه‌ی آنها

۱) سلیمان گفت: پروردگارا مرا ببخشای و حکومتی به من عطا فرمای که بعد از من کسی را نسزد بیگمان تو بسیار بخشایشگری.

۱) چشمه‌ی مس مذاب را برای او روان ساختیم.

را به تناسب توان و شایستگی شان تنظیم کرده بود. اگر از شهر خارج می‌شد در یک قافله‌ی بزرگ او را همراهی می‌کردند و اطراف او را احاطه می‌نمودند. انسانها و جنها همگام با او به حرکت درمی‌آمدند و پرندگان بر سر او سایه می‌افکندند و او را از سرما مصون می‌داشتند و بر هر گروه از این لشکریان امیران و فرماندهانی قرار داشت و هنگامی که خارج می‌شد او را در یک قافله‌ی بزرگ شاهانه که هیچ چشمی نمونه‌ی آن را ندیده بود او را همراهی می‌کردند.

قرآن کریم داستان او را بازگو می‌کند. آنگاه که با لشکریان از شهر خارج شد و گذرشان بر دره‌ای افتاد که دره‌ی مورچه نام داشت. مورچه‌ای با رفیقان خود زبان به سخن گشود. سلیمان سخن و اعتراض او را شنید و خنده‌اش گرفت و زبان به شکرانه‌ی خداوند گشود. از اینکه این نعمت را به وی ارزانی داشته است. ﴿وَحِثْرَ لِسْلِيمَنْ جُنُودَهُ مِنْ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ ^(۱۷) حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَأْتِيهَا النَّمْلُ أَخْلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا تَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَنْ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۹﴾﴾ (نمل: ۱۷-۱۹).

ابن کثیر می‌گوید: «از این سیاق برمی‌آید که ایشان همراه لشکریانش سوار بر

(۱) و برای سلیمان لشکریانش از جن و انس و مرغان گرد آورده شدند. آن گاه آنان باز داشته شدند [تا دیگران به آنان بپیوندند]* (آنگاه حرکت کردند) تا رسیدند به دره‌ی مورچگان مورچه‌ای گفت: ای مورچگان به لانه‌ی خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند شما را پایمال نکنند سلیمان از سخن آن مورچه تبسم کرده خندید و گفت: پروردگارا چنان کن که پیوسته سپاسگزار نعمتهایی باشم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای و کارهای نیکي را انجام دهم که تو از آنها راضی باشی و مرا در پرتو رحمت خود از زمره‌ی بندگان شایسته‌ات گردان.

اسبان بر روی زمین در حرکت بودند. و آنچه برخی پنداشته‌اند که در آن هنگام ایشان بر روی گلیم یا بساط در پرواز بودند نمی‌تواند درست باشد! چرا که اگر ایشان در هوا می‌بودند هیچ گزندی از او مورچه‌ها را تهدید نمی‌کرد. و در زیر پای اسبان نمی‌آمدند. گلیم سلیمانی یا بساط آن حضرت لشکر و اسبان و شتران و خیمه‌ها و همه‌ی بار و بنه‌ی همراه را حمل می‌کرد. و پرندگان نیز بالای همه‌ی آن ساز و برگ به پرواز درمی‌آمدند. و در صفحات آتی به این مورد بیشتر خواهیم پرداخت»^۱.

خلاصه اینکه حضرت سلیمان (علیه السلام) پیام آن مورچه به سایر لشکریان مورچه‌ها؛ که آنها را به پناه بردن به خانه‌هایشان امر می‌کرد تا در زیر پاها از بین نروند، را دریافت.

سپس برای حضرت سلیمان با آن اسلوب بسیار نرمی که؛ نشانگر شناخت او از شخصیت سخاوتمندانه و مهربانانه‌ی آن حضرت و سربازان وفادار و پرهیزکار و با تقوای ایشان است، عذر خواهی نمود: ﴿...لَا تَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^۱ (نمل: ۱۸).

آیا این برهانی گویا بر ادب شیوای آن مورچه و تشخیصش بین بدکرداران و نیکوکاران نیست؟!

از سدی آورده‌اند که ایشان گفتند: در زمان حضرت سلیمان (علیه السلام) مردم را خوشکسالی فرا گرفت. آنحضرت آنها را امر کرد تا همراه او برای ادای نماز استسقاء و طلب باران رحمت به میدانی در خارج از شهر بروند. در راه ایشان متوجه شدند که مورچه‌ای بر دو پای خود ایستاده، دستان نیایش بسوی آسمان دراز کرده و می‌گوید:

(۱) نگا: البدایه و النهایه ج/۲، ص/۱۹.

(۱) ای مورچگان؛ به لانه‌ی خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند شما را پایمال نکنند.

بارالها، ما از جمله بندگان تو هستیم، و هرگز نمی‌توانیم از فضل تو بی‌نیاز باشیم....
حضرت سلیمان به مردم گفت: برگردید که خداوند از برای این مورچه شما را نیز
باران خواهد داد.

قصه سلیمان با بلقیس پادشاه سرزمین سبا

قرآن کریم قصه حضرت سلیمان (علیه السلام) با خانمی که بر مملکت سبا پادشاهی
می‌کرد را برای ما حکایت کرده است. و این قصه‌ای است بس زیبا و پربار که در آن
درسها و معانی بسیار شگرفی نهفته است برای پادشاهان و سردمداران و بزرگان، و در
عین حال قصه بیانگر بزرگی و فراخی حکومت حضرت سلیمان (علیه السلام) می‌باشد
که از بیت المقدس تا سرزمینهای بسیار دور یمن را دربر می‌گرفت. و همه امیران و
پادشاهان دست طاعت در مقابل او به کمر نهاده بودند. حضرت سلیمان دستگاه
حکومترانی خود را وسیله‌ای برای دعوت بسوی اسلام قرار داده بود. هیچ پادشاه کافر
و یا سردمدار ظالم و حکمران مستبد، و هیچ فرمانروای قدرتمندی را در جهان نیافت
مگر اینکه او را به اسلام دعوت نمود. و شمشیر بران او جواب دندان شکنی بود که بر
سر هر آنکسی که از فرمان یکتاپرستی او سر باز می‌زد، فرو می‌آمد. این چنین بود که
ایشان دین خدای عز و جل را به سراسر گیتی رسانید. و جهان را پرتوی ندای توحید
درببرگرفت.

گفتیم: لشکریان او طیف گسترده‌ای از انسان و جن و پرنندگان بودند. هرکس کار
مخصوص خود را انجام می‌داد و نتیجه‌ی آن را به سلیمان گزارش می‌کرد. ابن عباس
رضی الله عنه گوید: وظیفه‌ی هدهد پیدا کردن آب در مناطق صحرا و خشک بود در بیابانهای
می‌گشت و اگر آبی در جایی می‌یافت خبر وجود آن را به سلیمان می‌داد.

یک روز سلیمان به سرکشی پرنندگان پرداخت هدهد را در میان آنها نیافت. این
غیبت را جرم تلقی کرد و گفت: اگر عذر موجهی برای غیبت خود نیاورد او را
خواهم کشت یا به شدت عذاب خواهم داد. چون هدهد به نزد او بازگشت از علت

غیبتش سؤال کرد. در جواب گفت: در سرزمین یمن شهر سبا پادشاهی وجود دارد که بلقیس نام دارد او بر این ملت حکومت رانی می‌کند و عرش عظیمی، مزین به انواع زیورآلات و جواهرات دارد. او و قومش بت پرست هستند و بجای خدا برای خورشید به سجده و عبادت می‌روند. هدهد داستان این مملکت عظیم و اقوام بت پرست را برای سلیمان تعریف می‌کرد.

سلیمان از این خبر متعجب شد و گفت: چگونه امکان دارد در دنیا کسانی وجود داشته باشند که غیر خدا را پرستش کنند. خواست هدهد را امتحان کند آیا در خبرش صادق است یا دروغگو؟ نامه‌ای به او داد که برای ملکه ببرد. هدهد نامه را روی تخت او قرار داد. در نامه از او دعوت بعمل آمده بود خداوند و رسول او را اطاعت کند و راه توبه و تسلیم در پیش گیرد و تسلیم سلطنت و اقتدار او شود.

ملکه نامه را باز کرد در آن آمده بود: ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۱ (نمل: ۳۰-۳۱).

ملکه نخواست خودسرانه و مستبدانه عمل کند و به تنهایی جواب او را بدهد. مردان دولت و اهل مشورت خود را اعم از وزیران و معاونان جمع کرد و آنها از محتوای نامه و خطاب شدید آن باخبر نمود. حماسه و غیرت مبتنی بر گناه و طغیان در آنها به خروش درآمد و گفتند: ﴿قَالُوا خُنُّ أُولَؤُلُو قُوَّةٍ وَأُولَؤُلُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ﴾^۲ (نمل: ۳۳).

ملکه عاقل و زیرک بود به چشم فطانت به مسئله نظر افکند و حماسه‌ای که مردان

(۱) این نامه از سوی سلیمان آمده است و (سرآغاز) آن چنین است: بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان. برای این (نامه را فرستادم) تا برتری جویی در برابر من نکنی و تسلیم شده بسوی من آیی.

(۲) گفتند: ما از هر لحاظ قدرت و قوت داریم و در جنگ تند و سرسخت می‌باشیم فرمان فرمان توست بنگر که چه فرمان می‌دهی.

از خود بروز دادند او را فریب نداد و گفت: ورود پادشاهان فاتح به ممالک و اشغال آنها توسط ایشان کار سهل و ساده نیست بلکه باعث خراب و نابودی مملکت می شود بویژه اگر آن را به زور اشغال کنند. ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْنَزَةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَّبَ لَكَ يَفْعَلُونَ﴾^۱ (نمل: ۳۴).

ملکه رأی دیگری جهت حل این بحران ناگهانی بر آنها عرضه کرد و آن اینکه هدیه ای برای سلیمان بسازد و بفرستد که باعث جلب مودت آنها شود و این هدیه را مردانی دانشمند و عاقل با خود به نزد سلیمان ببرند تا ذکاوت و قوت سلیمان را امتحان کنند و دریابند. بعد از مشاوره تصمیم کردند هر چه زودتر اقدام بورزند. شیخ عبدالوهاب در کتاب **قصص الأنبياء** می گوید:

ظاهراً هدف بلقیس از فرستادن هدیه برای حضرت سلیمان، اطلاع پیدا کردن از احوال پادشاهی بود که او را تهدید کرده و از او خواسته بود خاضعانه و بدون تردد تسلیم فرمان او شود. تا خبر دقیقی از حقیقت و توان پادشاهی او برایش بیاورند و اگر توان مقاومت در خود نبینند چه چاره ای بیندیشد و بر امر خود غالب باشد و خود تصمیم بگیرد و اگر فرضاً کاری انجام دهد بعد از اندیشه و تحقیق روی عواقب آن به آن اقدام نماید.

چون نمایندگان ملکه هدیه به نزد سلیمان آوردند سلیمان آن را نپذیرفت و اظهار داشت من نیازی به اموال شما ندارم و ثروتی بیش از آنچه ملکه و یارانش تصور می کنند در اختیار دارد و آنها را تهدید کرد لشکری بر آنها روانه کند که توانای مقابله با آن را نداشته باشند و در نهایت آنها را ذلیل و خوار از سرزمین شان اخراج کند.^۱ قاصدان به نزد ملکه برگشتند و آنچه را دیده بودند برایش بازگو کردند. از عظمت

(۱) پادشاهان هنگامی که وارد منطقه ای آبادی شوند آن را به تباهی و ویرانی می کشانند و عزیزان اهل آنجا را خوار و پست می گردانند اصلاً پیوسته شاهان چنین می کنند.

(۱) قصص الأنبياء للنجار ص ۳۳۴.

سلیمان و فراوانی لشکریانش و قوت و توان او خبر دادند و بدو اطلاع دادند که هدیه را از آنها نپذیرفته است و تن به سازش نداده و مصمم بر هجوم بر مملکت است. ملکه چون وضعیت را چنین دید تصمیم گرفت تسلیم شود و وسایل سفر خود را جمع آوری و تهیه کرد و همراه با جماعتش راهی دیار سلیمان شد.

این آیات را تلاوت کنیم:

﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْءَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢١﴾
لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْخَنَّهُ أََوْ لِيَأتِيَنِي بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ ﴿٢٢﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ
فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿٢٣﴾ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً
تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٤﴾ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ
لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنُ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا
يَهْتَدُونَ ﴿٢٥﴾ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا
تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٦﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٧﴾ قَالَ سَنْنَظُرُ أَصَدَقْتَ
أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٨﴾ أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْفَقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا
يَرْجِعُونَ ﴿٢٩﴾ قَالَتْ يَتَأْتِيَ الْأَمْلُؤُا إِنِّي أَتَى إِلَى كِتَابٍ كَرِيمٍ ﴿٣٠﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣١﴾ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَى وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٢﴾ قَالَتْ يَتَأْتِيَ الْأَمْلُؤُا
أُفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿٣٣﴾ قَالُوا خُذْ أَوْلُوأ قُوَّةٍ وَأُولُوا
بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٤﴾ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً
أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً ۖ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٥﴾ وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ
فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٦﴾ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانُ قَالَ أَتُمَدُّونَ بِمَالٍ فَمَا أَتَنَزِّلُ اللَّهُ

خَيْرٌ مِّمَّا ءَاتٰكُمْ بَلْ اَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُوْنَ ﴿٣٧﴾ اَرْجِعْ اِلَيْهِمْ فَلَنَاْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا اَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُوْنَ ﴿٣٨﴾^۱ (نمل: ۳۷-۲۰).

زمانی که سلیمان دریافت که ملکه‌ی سبا قصد دیدار او را در مرکز پادشاهی و

۱) سلیمان از لشکر پرندگان سان ددی و جویای حال آنها شد و گفت: چرا شانه به سر را نمی‌بینم یا اینکه از جمله غائبان است* حتما او را عذاب و کیفر سختی خواهم داد و یا او را سر می‌برم و یا اینکه برای من دلیل روشنی اظهار کند* چندان طول نکشید که (هدهد برگشت و) گفت: من بر چیزی آگاهی یافته‌ام که تو بر آن آگاهی نداری من برای تو از سرزمین سبا یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده‌ام* من دیدم که زنی بر آنان حکومت می‌کند و همه چیز بدو داده شده است و تخت بزرگی دارد من او و قوم او را دیدم که بجای خدا برای خورشید سجده می‌برند و اهریمن اعمالشان را در نزد آنان آراسته است و ایشان را از راه (راست) بدر برده است و آنان راهیاب نمی‌گردند (آنان را از راه بدر برده) تا اینکه برای خداوند سجده نبرند که نهانی‌های آسمان‌ها و زمین را بیرون می‌دهد و می‌داند آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌سازید. خداوند است که معبود [راستینی] جز او نیست، که پروردگار عرش بزرگ است. [سلیمان] گفت: خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغ‌گویی. این نامه را ببر و آن را به سوی آنان ببنداز، سپس از آنان روی بگردان آن گاه بنگر چه [پاسخی] باز می‌دهند. [بلقیس] گفت: ای بزرگان، به راستی به سوی من نامه‌ای گرانقدر انداخته شده است. آن [نامه] از سلیمان است و آن به نام خداوند بخشنده مهربان است. [با این متن] که: بر من سرکشی مکنید و فرمانبردار به نزد من آیید. گفت: ای بزرگان، در کارم به من نظر دهید. من هیچ کاری را به سرانجام نمی‌رسانم مگر تا هنگامی که شما در نزد من حاضر شوید.

گفتند: ما توانمند و سخت جنگاوریم و [اختیار] کار با توست. پس بنگر چه فرمان می‌دهی.

[او] گفت: بی گمان چون پادشاهان به شهری در آیند آن را ویران سازند و عزیزترین مردمانش را خوارترین می‌گردانند و این گونه عمل می‌کنند. و به راستی من هدیه‌ای به آنان خواهم فرستاد، آن گاه می‌نگرم فرستادگان چه [پاسخی] باز می‌آورند. پس چون [فرستاده] به نزد سلیمان آمد، [سلیمان به او] گفت: آیا مرا به مالی مدد می‌رسانید؟ بدانید که آنچه خداوند به من بخشیده است از آنچه به شما داده بهتر است. آری [می‌بینم] شما به هدیه‌تان شادمان می‌گردید.

به نزد آنان باز گرد، آن گاه [برای مقابله] با آنان سپاهییانی خواهیم آورد که آنان توان مقابله با آن را ندارند و بی گمان آنان را رسوا [و زبون] و خوار از آنجا بیرون خواهیم راند.

قصر ملکی‌اش دارد دستور داد قصر بزرگی از شیشه بسازند که آب در زیر آن عبور کند و سقفی از شیشه بر آب قرار داد و انواع آبزیان چون ماهی و غیره در آن رها کرد. طوری که ناظر بر آن در وهله‌ی اول گمان می‌کرد جویبار عمیقی است. سپس سلیمان بر تخت پادشاهی خود قرار گرفت و بلقیس بر او وارد شد. چون داخل شد گمان برد که آبی سر راهش قرار دارد لذا دامن خود را بالا برد و ساقهای خود را عریان کرد. سلیمان خطاب به وی گفت: کوشکی است از شیشه و این چیز عجیبی بود. چون اهل یمن نمونه‌ی آن را ندیده بودند.

سلیمان با این کار خواست چیزی از مظاهر قدرت خود را به او نشان دهد که از آن مبهوت و متحیر گردد و چیزی با چشمان سر ببیند که هرگز در خواب هم ندیده است و آن این بود که کسی تخت زیبای پادشاهی بلقیس را در مکان حاضر کند تا روی آن بنشیند. به لشکریان خود دستور داد که یک نفر توانمند و قوی بیاورند که بتواند عرش بلقیس را حاضر کند. یک عفريت جنی حاضر شد و گفت: من می‌توانم عرش را در مدتی قبل از ظهر نزد او حاضر کند. اما مردی از اهل علم و ایمان مشهور به برخورداری از مقام ولایت گفت: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾^۱ (نمل: ۴۰). یعنی در یک چشم بر هم زدن او را نزد تو حاضر خواهم نمود و ناگهان عرش و بارگاه او را در محل حاضر کرد. مفسران گویند: این مرد آصف بن برخیا پسرخاله‌ی سلیمان بوده است او اهل صلاح و ولایت بود و این عمل از جمله‌ی کرامات وی به حساب می‌آمد و کرامات اولیاء ثابت و محقق است. هیچ احدی جز مکابر (غرور ورز) آن را انکار نمی‌کند. صاحب کتاب «الجوهرة» می‌گوید:

واثبتن الأولياء الكرامة ومن نفاها فانبذن كلامه

کرامت را برای اولیاء اثبات کن و سخن هر کس را که (کرامت انکار کند) دور

۱) من تخت (بلقیس) را پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد.

بیانداز و قبول مکن.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: آن کس که عرش را آورد خود سلیمان بود و این کار را به عنوان معجزه‌ی سلیمان تلقی می‌کنند. اما سهیلی و ابن کثیر این سخن را مردود دانسته و گفته‌اند: این سخن جداً غیرممکن غریب است چون سیاق کلام این معنی را تایید نمی‌کند.

سلیمان دستور داد بعضی از علایم و نشانه‌های عرش او را تغییر دهند تا مقدار استعداد و ذکاوت او را بدین وسیله امتحان کند، چون آمد با یک پدیده‌ی عجیب روبرو گردید. عرش و بارگاهش بر او عرضه گردید و خطاب به او گفته شد: آیا عرش و بارگاه شما این چنین است؟ گفت: مثل اینکه آن است و این نشان از استعداد سرشار او بود. زیرا بعید می‌دانست که عرش او را در آنجا حاضر کرده باشند. در حالی که آن را در یمن بر جای گذاشته بود و اصلاً در این باور نبود که کسی از چنین قدرتی برخوردار باشد و این اعمال را انجام دهد. وقتی این دلایل خیره‌کننده و خوارق عجیبه را مشاهده کرد، تسلیم شدن خود را آشکار ساخت و از عقاید گمراه که خود و قومش بر آن بود ابراز برائت نمود و گفت: ﴿قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ (نمل: ۴۴).

در تتمه داستان این آیات را تلاوت کن:

﴿قَالَ يَتْلُوا آيَاتِ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُرِيدُونَ مَجْزَأَ مَا أَخَذْنَاهُ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ تَبَيَّنَ آلِهَتُهُمْ لِيَوْمِئِذٍ لَنْ يَسْعَوْا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَى شَيْءٍ فَلَمْ يَأْتِ الْوَعْدَ بِشَيْءٍ﴾^۲ قَالَ عِزِّيُّ^۳ قَالَ مَنْ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ^۴ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ^۵ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ^۶ فَلَمَّا رَأَاهُ

(۱) پروردگارا من بر نفس خویش ستم ورزیدم و همراه با سلیمان ایمان آوردم و تسلیم پروردگار جهانیان شدم.

مُسْتَفِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ؕ أَشْكُرْ أَمْ أَكْفُرُ ۚ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٣٨﴾ قَالَ نِكْرُوا هَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٣٩﴾ فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكَ ۖ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ ۚ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۚ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤١﴾ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ ۖ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا ۚ قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ ۖ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ ﴿٤٢﴾ (نمل: ۳۸-۴۴)

(۱) (سلیمان خطاب به حاضران) گفت: ای بزرگان کدامیک از شما می‌تواند تخت او را پیش من حاضر کند قبل از آنکه آنان نزد من بیایند و تسلیم شوند؟ عفریتی از جنیان گفت: من آن را برای تو حاضر می‌کنیم پیش از اینکه تو از جای برخیزی، من بر آن توانا و امین هستم. کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت: من تخت (بلقیس) را پیش از آنکه چشم بر هم بزنی نزد تو خواهم آورد هنگامی که سلیمان تخت را پیش خود آماده دید گفت: این از فضل و لطف پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را بجای می‌آورم یا ناسپاسی می‌کنیم هر کس که سپاسگزاری کند تنها به سود خوش سپاسگزاری کرده است و هر کس که ناسپاسی کند پروردگار من بی‌نیاز و صاحب کرم است* (سلیمان) گفت: تخت او را ناشناخته کنید تا ببینیم متوجه می‌شود که جزو کسانی خواهد بود که پی نمی‌برد* هنگامی که او بدانجا رسید گفته شد: آیا تخت تو اینگونه نیست گفت: انگار این همان است ما پیش از این (معجزه) هم آگاهی یافته و از زمره‌ی تسلیم شدگان بوده‌ایم* و معبودهایی که بجز خدا می‌پرستید او را بازداشته تو را و هم از زمره قوم کافر (خود) بوده (بعد از مشاهده خود) بدو گفته شد: داخل کاخ شو! هنگامی که (صفحه شیشه‌ای) آن را دید گمان برد که آب عمیقی است ساق پاهای خود را برهنه کرد (سلیمان بدو) گفت: قصر از بلور صاف ساخته شده است (بلقیس) گفت: من به خود ستم کرده‌ام و با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان می‌دارم.

امتحان سلیمان

بعضی از افراد تحت تأثیر روایات ضعیفه و حکایت‌های ساخته‌ی اسرائیلی صورتهای عجیب و غریبی از «فتنه‌ی» سلیمان (که قرآن کریم بدان اشاره نموده) ساخته‌اند. در قرآن آمده: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ﴾^۱ (ص: ۳۴).

در باب این فتنه خرافاتی نقل می‌کنند که از واقعیت دور و سندی بر حقانیت آن وجود ندارد گویا سلیمان یک انگشتی داشت وقتی آن را در انگشت می‌کرد جن و عفریتها در کنار او حاضر می‌شدند و به خدمت او می‌ایستادند بعد انگشتی خود را در دریا گم کرد و پادشاهیش ضایع شد و شیطان بجای سلیمان و در شکل و صورت او بر تخت حکمرانی نشست... تا آخر این اباطیل و خرافات که با اهل رسالت و نبوت منافات دارد و عقل و نقل آن را قبول ندارند.

دانشمندان محقق چون ابن کثیر و فخر رازی و بیضاوی و غیر اینها از افاضیل علماء آن را رد کرده‌اند.

ابن کثیر می‌گوید: بعضی از مفسرین آثار کثیری به نقل از جماعتی از سلف نقل کرده‌اند که بیشتر آنها از اسرائیلیات هستند، و در اکثر آنها جای انکار شدید وجود دارد^۱.

شاید فتنه مذکور در آیه ابتلای جسدی بوده باشد، زیرا منقول است که سلیمان به شدت مریض شد و در اثر آن ضعیف و نحیف گردید تا آنجا که از شدت مرض چون جسد بدون روح گشت بعد سلامتی خود را بازیافت ﴿ثُمَّ أَنَابَ﴾ امام فخر رازی در میان وجوه فراوان که ذکر کرده این وجه را ترجیح داده است یا مقصود از فتنه

(۱) ما سلیمان را دچار بیماری ساختیم و وی را همچون کالبدی (بی‌جان) بر تخت انداختیم سلیمان آنگاه بازگشت.

(۱) جزء چهار تفسیر ابن کثیر مراجعه شود.

کلمه‌ای بود که بر زبان راند و آن اینکه گفت: امشب نزد صد زن می‌روم و با همه‌ی آنها نزدیکی می‌کنم و باید هر کدام سواری به دنیا آورد که در راه خدا جهاد کند و کلمه انشاءالله نگفت. نزد همه‌ی آنها رفت ولی هیچیک جز یک نفر چیزی به دنیا نیاورد او هم یک پاره تنی نیمه انسان به دنیا آورد. بعد بر کرسی خود قرار گرفت و چون این وضعیت دید توبه کرد و به سوی خدا انابت نمود. حدیث پیرامون این موضوع را قبلاً ذکر کردیم. امام بیضاوی و نسفی متمایل به این رأی هستند.

علی ای حال آنچه پیرامون انگشتی بر زبان شایع است باطل و بهتان محض است. امام نسفی رحمته الله می‌گوید: «آنچه پیرامون انگشت و شیطان و عبادت برای بت در منزل سلیمان علیه السلام ذکر گردیده از جمله‌ی اباطیل یهود است»^۱.

وفات سلیمان علیه السلام

حضرت سلیمان ۵۲ سال عمر کرد و بنا به قول راجح منقول از ابن اسحاق ۴۰ سال پادشاهی کرد بعد وفات کرد.

مسئله وفات سلیمان یکی از امور عجیب و نادر است. زیرا جن و انسان بعد از مرور یک سال از وفاتش متوجه مرگ او شدند. آن هم زمانی که موریانه عصای او را از درون خورد و او نقش بر زمین گشت و مردم متوجه مرگش شدند زمانی که وارد معبد شد در حالی که بر عصای خود تکیه زده بود جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.

ابن کثیر از وهب پسر منبه روایت کرده که: سلیمان به عزرائیل گفت: اگر مأمور گرفتن جان من شدی مرا خبر کن. عزرائیل نزد او آمد و گفت: ای سلیمان مأمور گرفتن جان تو هستم. سلیمان شیاطین را فراخواند کوشکی از سیم (قواریر) برای او بنا نهادند که یک در داشت سلیمان برخاست که نماز بخواند بر چوب دستی خویش تکیه زد و در همین حالت ملک‌الموت بر وی فرود آمد و جانش را در همین حالت

(۱) تفسیر نسفی جلد ۴ ص ۴۲.

گرفت.

جنها مشغول کار کردن بودند و به او نگاه می‌کردند و می‌پنداشتند زنده است تا اینکه خداوند موریه‌ای فرستاد عصای او را از درون خورد و او نقش بر زمین شد، وقتی جنها این وضعیت را دیدند متوجه شدند که اگر علم غیب را می‌دانستند در این عذاب توهین آمیز نمی‌ماندند.

خداوند متعال در مورد حادثه‌ی مرگ او می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَهَمَهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِن سَأْتِهِ^ط فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَن لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾﴾

(سبا: ۱۴)

در اینجا اشاره به یک لطیفه ضروری است و آن اینکه: جنیان برای مردم چنین توهمی پدید آورده بودند که گویا علم غیب دارند. ولی چون سلیمان مرد و آنها متوجه مرگ او نشدند و در اعمال شاقه و عذاب اهانت‌آور ماندند که سلیمان آنها را مکلف بدان نموده بود، کذب ادعای آنها برملا شد و مردم متوجه شدند که علم غیب ندارند.

سلیمان بعد از مرگ در بیت المقدس دفن گردید. رحمت واسعه‌ی خداوند بر او باد.

(۱) زمانی که بر سلیمان مرگ حتمی داشتیم جنیان را از مرگ او نیاگاهانیدیم مگر موریه‌ای که عصای وی را می‌خورد هنگامی که سلیمان فرو افتاد فهمید که اگر آنان از غیب مطلع می‌بودند در عذاب خوارکننده‌ی (بیگاری و اسارت) باقی نمی‌ماندند.

۱۵- الیاس علیه السلام

﴿وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ ^(۱۲۲) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۲۳﴾ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿۱۲۴﴾ ^(۱۲۵) (صافات: ۱۲۲-۱۲۳).

بحث از الیاس در قرآن

در سه جای قرآن کریم یک بار در سوره ی انعام و دو مورد در سوره ی صافات نام الیاس آمده است. در سوره ی صافات یک بار به نام الیاس و بار دیگر به نام الیاسین آمده است. ﴿سَلِّمْ عَلَیْ إِبْرَاهِیمَ﴾ ^(۱۲۴) (صافات: ۱۲۴). ابن کثیر گوید: یعنی الیاس، زیرا اعراب نون به آخر بسیاری از اسماء اضافه می کنند. چنانکه گویند: اسماعیل و اسماعین، اسرائیل و اسرائین، الیاس و الیاسین.^۱

نسب الیاس

الیاس پسر یاسین پسر فنحاص پسر عیزار پسر هاران است. ابن جریر طبری در تاریخش این نسب را ذکر کرده و برگزیده ولی دیگران نسبهای دیگری ذکر کرده اند که با این نسب اختلافاتی دارد، اما همگی بر این امر که از نسل هارون بوده اتفاق دارند. نسب او در نهایت به ابراهیم خلیل می رسد و از جمله ی انبیای بنی اسرائیل است.

دعوت الیاس علیه السلام

در تاریخ طبری به نقل از ابن اسحاق پیرامون دعوت الیاس مطلبی آمده که خلاصه ی

(۱) الیاس از پیامبرانی بود زمانی به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری پیشه ی خود نمی کنید، آیا (بت) بعل را به فریاد می خوانید و آیا بهترین آفرینندگان را رها می سازید.

(۱) البداية والنهاية ج ۱ ص ۳۳۹.

آن چنین است: چون الیاس بنی اسرائیلیان را به رها کردن بت پرستی و پرستش خدای یگانه دعوت کرد دعوت او را رد کردند و به ندای وی پاسخ ندادند. الیاس هم دست دعا و راز و نیاز با خداوند به سوی آسمان دراز کرد و گفت: «خداوندا بنی اسرائیلیان راه بندگی برای غیر تو و کفر به تو را در پیش گرفته‌اند، خداوندا تو هم نعمت خود را بر آنها تغییر بده. خداوند بدو وحی کرد ای الیاس موضوع روزی آنها را به تو واگذار کردیم هر طور که مایل هستی در این زمینه فرمان بده. الیاس فرمود: خداوندا بارش باران را بر آنان قطع کن. به مدت سه سال تمام باران از آنان قطع گردید. در نتیجه همه‌ی احشام آنها تلف شد و درختانشان از تشنگی خشک گردید و در ناراحتی و فشار شدید واقع شدند.

وقتی علیه آنها دست دعا به سوی آسمان بلند می‌کرد در جای دور از دید آنها قرار می‌گرفت و زمانی که آنها از روزی منع شدند و به سبب آن در تنگنا قرار گرفتند روزی او بوفور می‌رسید. بنی اسرائیل در شرایطی قرار گرفتند که هر جا بوی نان احساس می‌کردند، می‌گفتند: الیاس در اینجا می‌باشد و وارد آنجا می‌شدند و صاحب آن منزل از شوم و شر آنها گرفتار ناراحتی می‌شد. روزی الیاس در خانه‌ی زنی از بنی اسرائیل اقامت گزید. آن زن فرزندی داشت به نام «الیسع بن اخطوب» که مریض و بدحال بود. حضرت الیاس برایش دعا کرد خداوند او را شفا داد. الیسع به الیاس ایمان آورد و مرید و پیرو او شد و به هر جا می‌رفت ملازم او بود. الیاس پیر و مریض بود، الیسع هم جوان و سرحال. الیاس خطاب به بنی اسرائیل گفت: اگر از بت پرستی دست بکشید از خداوند می‌طلبم مصیبت وارده را از سرتان بردارد. آنها هم بتها را دور انداختند و از بدعتها دست کشیدند. الیاس برای آنها به دعا برخاست خداوند مصیبت را از آنها دور کرد. اما دوباره راه بدعت گذاری و ناسپاسی را در پیش گرفتند. الیاس از خداوند طلب کرد روح او را قبض کند و به نزد خود بازگرداند خداوند دعای او را مستجاب فرمود، و بعد از مرگ او الیسع را در میان آنان مبعوث کرد.

ابن کثیر می‌گوید: رسالت الیاس به سوی اهل بعلبک جنوب دمشق بود بتی داشتند به نام «بعل»، خداوند از زبان الیاس از آن چنین یاد می‌کند.

﴿أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ ۖ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾^۱ (صافات: ۱۲۶-۱۲۵).

برخی از تاریخ نویسان گویند: بعد از انتهای پادشاهی سلیمان یعنی در سال ۹۳۳ قبل از میلاد مملکت و کشور بنی اسرائیل به دو بخش تقسیم شد.

بخش اول در قبضه‌ی قدرت نسل سلیمان قرار داشت که اولین پادشاه آنان رُحبعام پسر سلیمان بود.

بخش دوم در اختیار یکی از اسباط (افرایم) پسر یوسف صدیق قرار داشت و نام پادشاهشان جربعام بود.

دولت بنی اسرائیل بعد از سلیمان گرفتار تشقت و اختلاف شد و میان پادشاهان آنان اختلاف درگرفت و کفر و گمراهی در صفوف آنان رواج پیدا کرد. حتی یکی از پادشاهان بنام (خاب) به همسرش اجازه داد عبادت و پرستش قومش را در میان بنی اسرائیل رواج دهد. در حالی که قوم و طایفه‌ی او بت پرست بودند و پرستش بتی را آغاز کردند که خداوند بنام (بعل) از او یاد کرده است و الیاس را به سوی آنان مبعوث فرمود.

وقتی الیاس وفات کرد و به جوار حق پیوست خداوند یه یکی از انبیاء به نام الیسع دستور داد بنی اسرائیل را به خداپرستی و دوری از بت‌ها دعوت نماید.

(۱) آیا بت بعل را به فریاد می‌خوانید و آیا بهترین آفرینندگان را رها می‌سازید* خدا که معبود شما و معبود نیاکان شما است.

۱۶- الیسع علیه السلام

﴿وَأَذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ﴾^۱ (ص: ۴۸).

سخنی از الیسع در قرآن

در دو آیه از قرآن مجید سوره ی انعام و سوره ی ص سخن از الیسع آمده است.

یکی در سوره ی انعام: ﴿وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾^۱ (انعام: ۸۶). و دیگری در سوره ی «ص» و آن آیتی است که باب سخن را درباره ی این پیامبر گرامی، بوسیله ی آن گشودیم.

نسب الیسع

در تاریخ طبری پیرامون نسب وی آمده است، الیسع پسر اخطوب است. گویند: پسرعموی الیاس بود. حافظ ابن عساکر نسب او را چنین ذکر کرده است. «نام او اسباط پسر عدی پسر شوتلم پسر افرائیم پسر یوسف صدیق علیه السلام است». او از جمله انبیای بنی اسرائیل است. قرآن کریم بحثی از چگونگی زندگی و سیاست وی نیاورده فقط به ذکر نام او در دو سوره اکتفاء کرده است و اینکه از جمله ی پیغمبران بزرگوار است و باید به او ایمان داشته باشیم.

دعوت الیسع

الیسع بعد از انتقال الیاس به جوار خداوند براساس شریعت او به دعوت مردم به سوی خدا برخاست در زمان او حوادث و خطایا رواج پیدا کردند. پادشاهان طاغوت صفت و جابر حاکم شدند. پیغمبران را کشتند و مؤمنان مورد اذیت قرار دادند. الیسع

(۱) ای پیامبر از اسماعیل و یسع و ذالکفل یاد کن آنان جملگی از خوبان و نیکانند.

(۱) اسماعیل و یسع و یونس و لوط را (نیز رهنمود کردیم) و هر کدام بر جهانیان برتری دادیم.

آنها را از خشم و عذاب خدا بیم داد اما توجهی به دعوت وی نکردند. بعد خداوند او را به جوار خود خواند و کسانی بر نبی اسرائیل مسلط نمود که آنها را مورد عذاب و شکنجه قرار داد. چنانکه قرآن کریم به این مطلب اشاره کرده است.

بعضی از مؤرخان گویند: دعوت او در شهری بنام بانیاس یکی از شهرهای شام بوده است. این هنوز هم موجود است و در نزدیکی شهر لاذقیه واقع شده است و الله أعلم...

۱۷- یونس علیہ السلام

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (۱۳۹) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾ (صافات: ۱۳۹-۱۴۱).

بحث یونس در قرآن

بحث یونس در چهار سوره ی نساء، انعام، یونس و صافات با ذکر نام و در سوره ی انبیاء با لقب ذی النون و در سوره ی قلم با لقب صاحب الحوت آمده است.

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْنَضًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ (انبیاء: ۸۷).
﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ (۴۸) (قلم: ۴۸).

(۱) مسلما یونس هم از زمهری پیامبران است * زمانی او بسوی کشتی برگریخت * آن گاه با [اهل] کشتی قرعه انداخت و از باختگان شد.

(۲) (یاد کن یونس ملقب به) ذالنون را در آن هنگام که خشناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی گیریم.

(۳) در برابر فرمان پروردگارت شکبیا باش و همسان یونس مباش که با دلی پرکینه و اندوه خدا را به فریاد خواند.

پس در مجموع ۶ بار در قرآن بحث یونس آمده است چهار بار با ذکر اسم و دو بار با ذکر لقب و وصف.

نسب یونس علیه السلام

تاریخ نویسان نسبی برای حضرت یونس ذکر نکرده‌اند. تنها بر این متفق‌اند که نام او یونس بن متی است و گفته‌اند: متی مادر یونس بوده و در میان انبیاء جز او و حضرت عیسی کسی به مادرشان نسبت داده نشده است. اهل کتاب او را (یونان بن امتای) نام می‌برند. یونس علیه السلام از بنی اسرائیل است و نسبش به بنیامین یکی از اولاد یعقوب علیه السلام می‌رسد و بنیامین برادر شفیق یوسف علیه السلام بود.

دعوت یونس علیه السلام

خداوند متعال او را به سوی مردم نینوا در منطقه‌ی موصل عراق فرستاد زیرا گرفتار بت پرستی شده و عبادت بتان در میان آنها رواج پیدا کرده بود. بتی پرستش می‌کردند که «عشتار» نام داشت.

حضرت یونس از شام به منطقه موصل مهاجرت کرد مردم آن دیار را به خدا پرستی دعوت نمود ولی چون بیشتر ملتها و اقوام به دعوت وی پاسخ مثبت ندادند خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِءٍ كَافِرُونَ﴾^۱ (سبأ: ۳۴).

حضرت یونس مرتب مشغول دعوت و تبلیغ آنها بود آنها را به یکتاپرستی و عبادت خداوند دعوت می‌کرد ولی جز گوشهای ناشنوا و دلهای به غلاف پوشیده شده پاسخی از ایشان دریافت نکرد سرانجام از دست ایشان به تنگ آمد و آنها را در صورت ایمان نیاوردن به عذاب تهدید کرد. چون نافرمانی و سرکشی آنها به درازا

(۱) ما به هر شهر و دیاری که پیغمبری را فرستاده‌ایم سران و متنعمان آنجا گفته‌اند: ما بدانچه آورده‌اید باور نداریم.

کشید خشمگینانه از میان آنها خارج شد و آنها را به عذاب خدا بعد از سه روز تهدید کرد، چنین پیدا است که آنها نیز در مقابل وی را تهدید به کشتن کردند و او را تعقیب نمودند. سرانجام از میان آنها خارج شد و قبل از اینکه خداوند به او دستور هجرت بدهد فرار کرد و از میان آنها رفت و گمان برد که خداوند او را به خاطر این خروج عجلولانه مؤاخذه نخواهد کرد و در تنگنا قرار نخواهد داد. فرموده‌ی خداوند متعال این معنی را می‌رساند آنجا که می‌فرماید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱ (انبیاء: ۸۷).

او خشمگین از میان قومش بیرون رفت، از قومش خشمگین بود نه از خداوند، چون خشمگینی از خداوند معصیت است و با عصمت انبیاء منافات و تضاد دارد این مطلب را در مبحث عصمت توضیح داده‌ایم به آنجا مراجعت کنید.

ابن مسعود و مجاهد و گروهی از سلف گفته‌اند: چون یونس از میان قومش بیرون رفت و یقین حاصل کردند که نزول عذاب بر آنها حتمی است خداوند توبه و بازگشت را بر قلبشان القا کرد و از رفتار خویش با پیغمبر پشیمان شدند جامه‌ی پشمینه‌ی راهبان و توبه‌کاران به تن کردند و میان بهایم و بچه‌هایشان جدایی افکندند و زن و مرد، پیر و جوان، دختر و پسر، تضرع و زاری کنان از شهر خارج شدند، حیوانات نیز به فریاد و صدا درآمدند. ساعتی بس شدید و هول انگیز بود خداوند به حول و قوه و رحمت و رأفت خویش عذاب را از آنان دفع کرد، عذابی که چون شبی تاریک بر بالای سر آنها قرار گرفته بود و به مرگشان تهدید می‌کرد. خداوند می‌فرماید:

(۱) (یاد کن یونس را ملقب به) ذاالنون را در آن هنگام که خشناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت نمی‌گیریم در میان تاریکی‌ها فریاد برآورد پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی، من از جمله ستمکاران شده‌ام.

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيَةً ءَامَنْتَ فَتَفْعَهَا إِيْمُنَهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ
عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۱ (یونس: ۹۸).

یونس علیه السلام در درون شکم ماهی

اما سرنوشت یونس بعد از خروج از شهر، چون از میان قومش خارج شد به ساحل دریا رفت یک کشتی مشاهده کرد که آماده‌ی سفر بود از سرنشینان آن درخواست کرد او را همراه خود بر کشتی سوار کنند. چون علایم و نشانه‌های نیکی و خیر در او مشاهده کردند سوارش کردند، چون به وسط دریا رسیدند، دریا به هیجان و اضطراب درآمد، گفتند: حتماً گناهکاری در میان ما وجود دارد در میان خویش قرعه انداختند که به نام هر کس درآید او را به دریا اندازند قرعه بنام یونس بیرون آمد، از شأن و وضع او سؤال کردند و از امر و وضعیت او (که صالح و متقی به نظر می‌آمد) متعجب شدند. داستان خود را برای آنها تعریف کرد، دلشان به حال وی گریست و نخواستند او را به دریا اندازند بلکه خواستند به ساحلش بازگردانند. اشاره کرد که او را در دریا اندازند تا خشم و غضب خدا از آنها فروکش کند او را به دریا انداختند، به امر خدا یک ماهی عظیم‌الجثه او را بلعید. ماهی وی را به قعر دریا فرو برد تا به امر خداوند هم او را تأدیب کند هم از وی نگهداری و حفاظت به عمل آورد. معجزه‌ی خداوند در اینجا به اتمام رسید، خداوند به ماهی وحی کرد که آسیبی به گوشت وی نرساند و استخوان او را نشکند ماهی عظیم‌الجثه او را به قعر دریا برد. او در دل دریا و در بطن ماهی مشغول تسبیح و استغفار و راز و نیاز با خداوند خود بود و می‌گفت: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱ (انبیاء: ۸۷).

(۱) هیچ قوم و ملتی ایمان نیاورده‌اند تا ایمانشان برایشان سودمند باشد مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان بدور داشتیم و ایشان را تا مدت زمانی برخوردار کردیم.
(۱) خدایی جز او نیست پاکی و بی‌عیبی سزاوار توست و من از جمله‌ی ستمگران بودم.

خداوند دعای او را استجابت فرمود و از غم و نگرانش برهانید، سپس به ماهی دستور داد او را به کنار دریا (به هوای آزاد) بیاندازد و در حالی که علیل و مریض و ناتوان بود از شکم ماهی به خارج پرتاب شد. او سه شبانه روز در شکم ماهی بماند. بعد مریض و ضعیف و ناتوان خود را در هوای آزاد یافت از اینکه خداوند او را نجات داده بود، لب به تسبیح و ستایش خداوند گشود. خداوند درختی از کدو در کنار وی سبز کرد. از میوهی آن می‌خورد و زیر سایه‌ی برگهای آن از رنج گرما به استراحت پرداخت. خداوند مریضی او را شفا بخشید و توبه‌اش را پذیرفت. یونس فهمید که آنچه بر سرش آمده عقاب و تأدیب خداوند همراه با معجزه بوده و این امر بخاطر خروج عجولانه و خشمگینانه‌ی وی برایش به وقوع پیوسته است. چون بدون اذن خداوند از میان آنها خارج گشته بود. هر چند یونس از اجتهاد مقبول و صحیح استفاده کرده بود، اما چنین اجتهادی اگر چه از بندگان صالح پذیرفته شود، از انبیاء و مرسلین پذیرفته نمی‌شود و در واقع او بخاطر خروج زود هنگام و عجولانه‌اش مستحق تأدیب خداوند بود.^۱

این آیات را قرائت کن:

﴿وَإِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ۝ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ۝ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ۝ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۝ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۝ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ ۝ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۝ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ۝﴾^۲ (صافات: ۱۴۸-۱۳۹).

(۱) به نقل از کتاب العقيدة الإسلامية - استاد عبدالرحمن حبنکه.

(۲) مسلماً یونس هم از زمره‌ی پیغمبران بود زمانی او بسوی کشتی باربری گریخت* یونس در قرعه کشی شرکت کرد و از جمله‌ی کسانی شد که قرعه بنام ایشان درآمد ماهی او را ببلعید در حالی که

چون یونس توان راه رفتن را در خود یافت به میان قومش بازگشت و آنها را مؤمن به خدا و توبه کننده یافت منتظر بازگشت او بودند تا دستورات وی را پیروی کنند و امر او را عملی نمایند. تا زمانی که خدا می‌خواست در میان آنها ماند و به تعلیم و تربیت آنها پرداخت آنها را به راه راست و هدایت خداوند ارشاد می‌فرمود:

خداوند در زمان اقامت یونس و بعد از وی نیز (برای زمانی) امنیت و اطمینان به قوم نینوا (موصل) بخشید. بعد چون به فساد و گمراهی روی آوردند خداوند کسانی بر آنها مسلط کرد که تمدن آنها را به نابودی کشانید، چنانکه احادیث و روایات تاریخی آن را نقل می‌کنند تا عبرت گیرندگان از آن درس عبرت بگیرند.

بنا به روایت منقول از ابن عباس رضی الله عنه تعداد نفرات قوم یونس ۱۲۰ هزار بوده است.

ابن عباس در این روایت از این آیه استفاده کرده که: ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾^۱ (صافات: ۱۴۷).

او را به سوی صدهزار نفر یا بیشتر روانه کردیم.
در این زمینه آثار و روایت‌هایی آمده اما خداوند داناتر است.

مستحق ملامت بود* اگر او قبلاً از زمره ی پرستشگران نمی‌بود او در شکم ماهی تا روز رستاخیز می‌ماند ما او را در یک سرزمین برهوت خالی (از درخت و گیاه) افکندیم در حالی که بیمار و نزار بود ما کدو بُنی در کنار او رویاندیم و او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم. آنان همه ایمان آوردند و ما ایشان را از مذاهب فراوان به نعمتهای فراخ زندگی تا مدت مشخصی بهره‌مند ساختیم.

(۱) (یونس کم کم بهبودی یافت) و او را به سوی جمعیت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم.

۱۸- زکریا علیه السلام

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ﴾^۱ (انبیاء: ۸۹).

ذکر وی در قرآن

نام زکریا در قرآن ۸ بار آمده است، در سوره‌های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. اما داستان او به صورت مفصل در سوره‌های آل عمران و مریم آمده است. سوره‌ی مریم از ابتدای سوره تا آیه‌ی ۱۵ اختصاص به داستان او دارد. ﴿كَهَيَّعَ ۙ ذِكْرَ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۚ﴾^۲ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿۳﴾ (مریم: ۱-۳).

او به طور قطع از پیغمبران بنی اسرائیل و از نسل سلیمان پسر داود بوده و نسب‌اش به یعقوب موسوم به اسرائیل می‌رسد. زکریا جزو پیغمبرانی است که ایمان به آنها به تفصیل واجب است.

نسب زکریا علیه السلام

تاریخ نویسان نسب متصل و موثق برای او ذکر نکرده‌اند، اما حافظ ابن عساکر در کتاب تاریخش نسبی طویلی برای او ذکر کرده که مکون از ۱۴ پدر است و به سلیمان می‌رسد که آن را بصورت موجز در اینجا می‌آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رجب‌عام پسر سلیمان پسر داود» می‌رسد.

شیخ عبدالوهاب نجار در کتاب **قصص الأنبياء** می‌گوید: زکریای دیگری غیر از پدر

(۱) و زکریا را (یاد کن) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و (گفت): پروردگارا مرا تنها مگذار تو بهترین وارثانی.

(۱) کاف. ها. یا. عین. صاد. * (این) یادی است در هر جهت پروردگارت نسبت به بنده‌ی خود زکریا* در آن هنگام که پروردگارش را پنهانی ندا داد.

یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده او زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتابهای قانونی مورد اعتماد نصاری می باشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح می زیسته است. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه ی او بر بیت المقدس که سوار بر الاغ وارد آن می شود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل می کنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می کنند...^۱

رسالت وی در چه زمانی بوده است؟

کمی قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام خداوند متعال حضرت زکریا را به عنوان پیغمبر در میان بنی اسرائیل برانگیخت و بنی اسرائیلیها را به سوی خداوند دعوت کرد و از خشم و عذاب خدا بیم داد. او در زمانی مبعوث گردید که فسق و فجور به شدت رواج پیدا کرده منکرات و معاصی به صورت فراوان رواج یافته بود و موج شدیدی از بی اخلاقی و لایبالی گری و طغیان مادی بر بنی اسرائیلیها حاکم گشته بود. تا آنجا که خدا و روز آخرت را به کلی فراموش و پادشاهان ستمگر و خون آشام در زمین فساد به راه می انداختند و مرتکب جرم و جنایاتی می شدند که بدن از شدت آن به لرزه در می آمد. احترام انبیاء را می شکستند و قداست دین را بد می کردند، دین آنها چیزی بود که شیطان از راه وسوسه بر قلب آنها القا می کرد. عبادتشان برآوردن خواسته های شیطانی نفس و تبعیت از هوا و هوس بود. بر انبیاء و صالحان مسلط گشته و خون آنها را می ریختند. مجرم ترین این حکام (هیروودس) حاکم فلسطین بود که دستور قتل یحیی را صادر کرد و سر او را در حالی که خون از آن می چکید روی طبقی به نزدش آوردند و این عمل را در راستای جلب رضایت و برآوردن معشوقه اش انجام داد چنانکه توضیح خواهیم داد.

(۱) قصص الانبیاء ص ۲۶۸.

حضرت زکریا از حکام جبار و طاغوت صفت و قوم بنی اسرائیل رنجهای فراوان دید و شداید و سختی‌های فراوان از ناحیه‌ی آنان بر او فرود آمد که طاقت فرسا بود و بر اثر آن موهای سرش سفید گشت، ترسید بعد از مرگ او بنی اسرائیلیان در گرداب کفر و گمراهی هلاک شوند، این بود که در زمان پیری از خداوند درخواست کرد پسری به او عطا کند تا در امر تبلیغ امانت و رسالت خلیفه‌ی او باشد و در تحمل این آلام و شداید تنها نماند. خداوند می‌فرماید:

﴿وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿۸۹﴾ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْأَخْيَرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۚ وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿۹۰﴾﴾^۱ (انبیاء: ۸۹-۹۰).

ولادت یحیی پسر زکریا

رسالت زکریا علیه السلام به سوی بنی اسرائیل مقدمه و زمینه‌ساز، قرب میلاد سید اکرم و نبی اعظم عیسی پسر مریم علیه وعلی نبینا الصلاة والسلام بود. معلوم است که حضرت عیسی آخرین پیغمبر بنی اسرائیلی است، لذا خداوند او را زیر نظر دو پیغمبر بزرگوار زکریا و یحیی مبعوث فرمود. ایشان او را از زمان ولادت تا جوانی زیر نظر داشتند و از وی نگهداری می‌کردند و رسالت آنان مقدمه و اعلام قرب و نزدیکی ظهور ملکوت آسمانها بود.

زکریا قبل از مبعوث شدن به پیغمبری جهت نجات بنی اسرائیل از گمراهی و بدبختی یکی از ربانین بزرگوار بود و در خدمتگذاری به خدمت هیکل شرکت داشت.

۱) و زکریا را (یاد کن) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و (گفت): پروردگارا مرا تنها مگذار تو بهترین وارثانی* ما دعای او را برآورده ساختیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسر او را برایش بایسته کردیم آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و در حالی که چیزی می‌خواستند یا از چیزی می‌ترسیدند ما را به فریاد می‌خواندند و همواره خاشع و خاضع می‌بودند.

بعد خداوند او را به پیغمبری برگزید و در میان بنی اسرائیل مبعوث کرد. عمران پدر مریم امام و بزرگ و کاهن اعظم ایشان بود. چون عمران فوت کرد زکریا مسئولیت کفالت مریم را بعهدہ گرفت. زکریا شوهر خالہی مریم بود. در هنگام نگهداری و محافظت از مریم امور بسیار عجیب و غریب از او می‌دید. قرآن کریم گوشه‌ای از آن برای ما نقل می‌کند: ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ط كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ط قَالَ يَمْرُؤُا أَنَّى لَكَ هَذَا ط قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ط إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾﴾ (آل عمران: ۳۷).

چون زکریا در معبد بر او وارد می‌شد طعام و روزیهای نزد او می‌یافت که در شهر معمول نبود و نزد سایر مردم وجود نداشت. خداوند او را بوسیله کرامتهای متعدده اکرام می‌نهاد که برای زکریا جای تعجب بود و با کمال تعجب می‌پرسید ﴿أَنَّى لَكَ هَذَا﴾ مریم جواب می‌داد از سوی خدا.

چون سن زکریا بالا رفت و موهایش سفید شد و از فرط پیری سست و ناتوان شده بود همسرش عقیم و نازا بود لیکن چون کرامات خدا برای مریم را دید در مورد فضل و رحمت خداوند به طمع افتاد و از او طلبید فرزندی متقی به وی عطا کند که وارث نبوت و هدایت او برای بنی اسرائیل و از جمله‌ی بندگان صالح باشد ﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ ط قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ط إِنَّكَ سَمِيعُ

(۱) خداوند او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته‌ای او را رویانید و زکریا را سرپرست او کرد هر زمان که زکریا وارد عبادتگاه او می‌شد غذایی را در پیش او می‌دید (باری) به مریم گفت: این از کجا برای تو می‌آید؟ گفت: از سوی خدا می‌آید خداوند هر کس که بخواهد بی‌حساب و بی‌شمار روزی می‌رساند.

الدُّعَاءُ ﴿۲۸﴾ (آل عمران: ۳۸).

عمر زکریا در زمان دعای طلب فرزند، ۹۹ سال و سن همسرش ۹۸ سال بود. طلب و دعای زکریا تنها ناشی از محبت فرزند نبود بلکه علاوه بر آن آرزو داشت خداوند فرزندی به او عطا کند که جانشین او در میان قوم بنی اسرائیل باشد و مشکلات دعوت را بجای پدرش تحمل نماید. چون می‌ترسید بعد از وفات او قوم بنی اسرائیل در دست افراد جاهل و فاسد گرفتار شوند و آنان رهبری ایشان را بعهده بگیرند. یا کسانی بر آنها مسلط شوند که برای شعائر دینی احترام و تعظیم قائل نباشند، در نتیجه طوری عمل نمایند که موافق شرع خدا نباشد این بود که با صدای نرم و خفی از خداوند درخواست کرد فرزندی به او عطا کند که متقی و پرهیزکار باشد. خداوند دعای او را مستجاب فرمود و فرزندی پرهیزکار به نام یحیی از همسری عقیم، به وی بخشید، همسری که در زمان جوانی فرزندی به دنیا نیاورده بود اما دست تقدیر خداوند امور عجیب و غریب بار می‌آورد و خوارق می‌آفریند و به ندای مضطر پاسخ مثبت می‌دهد. این آیات سوره‌ی مریم را تلاوت کن.

﴿كَهَيِّصَ ۝ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۝ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ۝ قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۝ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ۝ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ۖ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۝ يٰزَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ۝ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ۝ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَيْنٌ وَقَدْ

(۱) بدان گاه (زکریا) پروردگار خویش را به فریاد خواند گفت: پروردگارا! فرزند شایسته‌ای از جانب خویش به من عطا فرما بیگمان تو شنونده‌ی دعایی.

خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩٠﴾ (مریم: ۹-۱).

حضرت زکریا صاحب این فرزند نیکوکار گردید که خداوند در زمان پیری به وی بخشیده بود. آن هم از همسر پیرش «اشیاع دختر عمران» خواهر مریم بنت عمران، مولود تازه به دنیا آمده در کنار حمایت پدرش از زندگی بسیار لذت بخش برخوردار بود تا اینکه فتنه‌ی بزرگ برایش پیش آمد و در زمان حیات پدر متقی و باوقارش (زکریا) یحیی قربانی اهواء اهل ضلالت شد و حکام ستمکار او را به قتل رساندند و چنانکه برخی از تاریخ نویسان گفته‌اند: پدرش نیز کشته شد و بوسیله‌ی اره از طوق سر تا نوک پا شکافته شد و در راه جلب رضایت خدایش به درجه‌ی رفیع شهادت رسید صلوات الله علیه و سلامه.

۱) کاف. ها. یا. عین. صاد. * (این) یادی است از مرحمت پروردگارت نسبت به بنده‌ی خود زکریا* در آن هنگام که پروردگارش را پنهانی جدا کرده گفت: پروردگارا استخوانهای من سستی گرفته است و شعله‌های پیری سر مرا فرا گرفته است، پروردگارا من هرگز در دعاهایی که کرده‌ام محروم و ناامید برنگشته‌ام* (پروردگارا) من از بستگانم بعد از خود بیمناکم و همسر من نیز او را ناامید کرده است پس از فضل خویش جانشینی را به من ببخش* از من و از آل یعقوب ارث ببرد و او را پروردگارا مورد رضایت گردان* ای زکریا ما تو را به پسر می‌دهیم که نام او یحیی است و پیش از این کسی را همنام او نکرده‌ایم (زکریا) گفت: پروردگارا چگونه مرا پسر خواهد بود با اینکه همسر من ناامید است و من نیز به غایت پیری رسیده‌ام و افتاده و فرتوت شده‌ام* فرمود: همین گونه است پروردگار تو گفته است: این کار برای من تو را که قبلاً هیچ نبودی هستی بخشیده‌ام آسان است.

۱۹- یحییٰ علیه السلام

﴿يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ۖ وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۝ وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً ۖ وَكَانَ تَقِيًّا ۝﴾^۱ (مریم: ۱۲-۱۳).

ذکر یحییٰ علیه السلام در قرآن

نام یحیی در چهار آیه از سوره‌های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است ﴿وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً ۖ وَكَانَ تَقِيًّا ۝﴾^۲ (مریم: ۱۳-۱۴).

خداوند در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد ﴿وَءَاتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۳ (مریم: ۱۲). و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرارداد. ﴿وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾^۴ (آل عمران: ۳۹).

نسب یحییٰ علیه السلام

یحیی پسر زکریا یا پسر دان پسر مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا اینکه نسبش به سلیمان پسر داود علیه السلام می‌رسد او از سبط یهودای پسر یعقوب می‌باشد چون بنابر

(۱) ای یحیی! کتاب را با قوت بگیر ما در کودکی بدو بینش دادیم و از فضل خود بدو مهر و محبت فراوان دادیم و برکت و پاکی نصیبش کردیم و او پرهیزگار و متقی بود.

(۲) و از فضل خود بدو مهر و محبت فراوان دادیم و برکت و پاکی نصیبش کردیم و او پرهیزکار و متقی بود. و در حق پدر و مادرش نیکوکار بود و گردنکش [و] نافرمان نبود.

(۳) و ما در کودکی بدو بینش دادیم.

(۴) و پیشوا و برکنار از هوسهای سرکش و پیغمبری از صالحان خواهد بود.

تحقیق انجام شده داود از سبط یهوذا بوده است.

ولادت یحیی علیه السلام

یحیی سه ماه قبل از مولد مسیح عیسی بن مریم به دنیا آمد، یحیی هم عصر مسیح بود و مدت زمان طولانی با وی زیست و در مراحل مختلف دعوت رفیق او بود. یحیی بر تقوا و صلاح و طهارت و پاکی و دور از نعمت و اشراف نشأت پیدا کرد. او در زمان جوانی به صحرا و بیابانهای خشک و بی آب می رفت و از ملخ قوت و غذا می گرفت و به روزی ساده‌ی که خداوند به او می داد قناعت می ورزید. یحیی بسیار به عبادت و خشوع و گریه می افتاد. مجاهد روایت می کند که طعام و روزی یحیی گیاه بود و از ترس خدا چنان به گریه می افتاد اگر پارچه (دستمالی) روی چشمانش می بود آن را پاره می کرد.

ابن عساکر روایت می کند: روزی پدر و مادرش در طلب و تعقیب او از شهر خارج شدند او را نزد دریاچه‌ای اردن یافتند به وقت عبادت و ترس از خدا آن چنان شدید گریه می کرد که پدر و مادر را به گریه انداخت.

خداوند در همان اوان بچه‌گی به او حکمت ارزانی داشته بود به سوی اصول و احکام شریعت روی آورد تا اینکه عالمی متبحر شد و در امور دینی مرجع فتوا واقع شده بود. بعد قبل از اینکه به سن سی سالگی برسد به نبوت و پیغمبری برگزیده شده و خداوند آیه‌ی ﴿يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾^۱ را بر او فرستاد.

از حیثیه روایت شده که، عیسی پسر مریم و یحیی پسر زکریا پسر خاله‌ی یکدیگر بوده‌اند. عیسی لباسی پشمی می پوشید. اما یحیی لباس وبری (پارچه‌ای دوخته شده از پشم شتر) می پوشید. هیچکدام صاحب درهم و دینار، و عبد و جاریه نبودند و محلی برای اقامت گزیدن در آن نداشتند، شب در هر جا بر آنها فرود می آمد در آنجا

(۱) ای یحیی! کتاب را به قوت بگیر.

می ماندند. چون خواستند از یکدیگر جدا شوند، یحیی خطاب به عیسی فرمود: مرا نصیحت کن، گفت: هرگز خشمگین مشو، گفت: نمی توانم که خشمگین نشوم. گفت: پس مالی ذخیره مکن، گفت: شاید بتوانم این را عملی کنم^۱.

یحیی زاهدانه می زیست و بیشتر اوقات از مردم عزلت می کرد. با حیوانات صحرائی انس و الفت می گرفت و از برگ درختان تغذیه می کرد. بر آب رودخانه ها و جویبارها می آمد. گاهی اوقات از گوشت ملخ استفاده می کرد و می فرمود: چه کسی از تو متنعم تر است ای یحیی؟!

دعوت یحیی عليه السلام

حضرت یحیی قوم بنی اسرائیل را به سوی خدا دعوت می کرد و آنها را به نزدیکی ملکوت آسمانها مژده می داد، دعوتش با حکمت و موعظه حسنه همراه بود. امام احمد از رسول خدا نقل می کند که فرمود: «خداوند یحیی پسر زکریا را به پنج چیز امر فرمود تا خود به آنها عمل کند و به بنی اسرائیل اعلام نماید به آنها عمل کنند، نزدیک بود در مورد عمل به آنها از خود سستی نشان دهد. عیسی خطاب به او فرمود: شما مأمور به پنج چیز شده ای که هم خود بدان عمل کنی و هم بنی اسرائیل را به سوی آن فرا بخوانی یا به انجام آنها برخیز یا من اقدام به انجام آنها می نمایم. گفت: ای برادر می ترسم اگر در انجام آن بر من پیش بگیری مورد عذاب واقع شوم یا در زمین فرو روم. بعد بنی اسرائیلیان را در مسجد بیت المقدس جمع کرد تا مسجد مملو از جماعت گردید. آنگاه در جای بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و گفت: خداوند مرا به پنج چیز امر کرده که هم خود بدان عمل نمایم و هم شما را فرا خوانم که به آنها عمل نمایید.

(۱) خداوند را عبادت کنید و برای او شریک و انباز قرار ندهید. مثلاً اگر یکی از

شما بنده‌ای از مال خالص خویش خریداری کند، بعد آن عبد غله‌ی خود را به کس دیگری بدهد، آیا هیچ کسی از شما دوست دارد که بنده‌اش چنین باشد؟! خداوند شما را آفریده و روزی داده است. او را عبادت کنید و برایش شریک قرار ندهید.

(۲) شما را به ادای نماز فرا می‌خوانم. خداوند رویش به سوی بنده است. مادام که به وقت نماز به این سو آن سو التفات نکند پس وقتی که نماز خواندید به اطراف نظر نکنید.

(۳) شما را به روزه گرفتن امر می‌کنم زیرا نمونه‌ی روزه‌دار همچو کسی است که مُشکی در پارچه‌ای همراه دارد و همگان بوی آن را می‌یابند. بوی دهان روزه دار نزد خداوند از مُشک بهتر است.

(۴) شما را به دادن صدقه فرا می‌خوانم نمونه‌ی مزد صدقه دهنده چون کسی است که دشمن او را اسیر کرده و دست خود را به دور گردن او حلقه زده و او را آورده‌اند که گردش بزنند بعد می‌گوید: آیا رضایت می‌دهید بجای نفس خویش به شما فدیة بدهم خلاصه به یکی یک آنها فدیة می‌دهد تا از خونس درگذرند و خود را رها می‌کند.

(۵) خداوند عز وجل را به یاد داشته باشید. نمونه‌ی کسی که به یاد خدا باشد چون کسی است که دشمن در طلب و تعقیب او است او قلعه‌ای می‌یابد و بدان پناه می‌برد و بهترین پناهگاه از دست وسوسه‌ی شیطان ذکر خدا است^۱.

معنای تعمید نزد اهل کتاب

یحیی نزد علمای نصاری (یوحنا) نام دارد و ملقب به معمدان است. زیرا مسئولیت غسل تعمید معروف میان نصاری را به عهده داشت. تعمید عبارت از غسل دادن به

(۱) رواه الإمام احمد.

آب به قصد توبه از خطایا است، یحیی در منطقه اردن ظهور کرد و مردم را به توبه فرا می‌خواند. مردم بیت المقدس و دهات نزدیک اردن به سوی او آمدند آنها را در رودخانه غسل می‌داد و از نزدیک شدن ظهور ملکوت آسمانها بیم می‌داد. حضرت یحیی، عیسیای مسیح را در رودخانه‌ی اردن غسل تعمید داد و برای او دعای برکت نمود. و این امر در حالی رخ داد که عیسی سی سال عمر داشت یهودیان از او پرسیدند: آیا او عیسی مسیح است؟ گفت: نه. گفتند: آیا او پیغمبر است؟ گفت: نه. گفتند: اگر او مسیح و پیغمبر نیست چرا او را تعمید دادی؟ گفت: من صدای بلندی هستم که از صحرا برآمده‌ام راه (حرکت به سوی) پروردگار را آماده و هموار کنید و آن را بصورت مستقیم در پیش بگیرید!

چرا یحیی علیه السلام کشته شد؟

تاریخ نویسان در بیان سبب کشته شدن یحیی پسر زکریا، اسباب فراوان ذکر کرده‌اند. مشهورترین این اسباب سببی است که ابن کثیر روایت کرده و شیخ نجار در کتابش **قصص الأنبياء** آن را چنین آورده است:

«حاکم فلسطین (هیردوس) مردی شریر و فاسق بود برادرزاده‌ای به نام «هیروودیا» داشت که سرآمد جمال و زیبارویی بود. هیرودس قصد نمود با او ازدواج کند دختر و مادرش نیز با این ازدواج موافق و متمایل بودند چون یحیی اطلاع پیدا کرد با قصد آنان به مخالفت برخاست، چون این نوع ازدواج در شریعت اهل کتاب حرام بود چنانکه در شریعت اسلام نیز حرام است.

مادر دختر علیه یحیی کینه به دل گرفت و حيله‌ای براه انداخت که او را به کشتن دهد. هیروودیا دخترش را به شدت آرایش و زینت داد و لباسهای فاخرانه به تن او کرد بعد او را به قصر هیرودس آورد. دختر شروع به رقص کرد و احساس و مشاعر

او را از او ربود. گفت: هر چه می‌خواهی از من طلب کن! دختر (چنانکه مادرش به او یاد داده بود) گفت: سر یحیی پسر زکریا را روی این طبق می‌خواهم خواسته‌ی او را لبیک گفت و دستور داد سر او را بیاورند. یحیی را در حالی که مشغول خواندن نماز بود، کشتند و سر او را چون سر گوسفند از تن جدا کردند سپس سر خون‌آلود او را روی طبق نهاده و نزد او آوردند.^۱

این داستان نشان می‌دهد که حکام و سران بنی اسرائیل تا چه حد ستمگر و خون‌آشام بوده‌اند. تا آنجا که به خود جرأت می‌دادند پیغمبران خدا را به قتل برسانند و در راستای نیل به شهوات افسارگسیخته‌ی خویش خون بی‌گناهان را بر زمین بریزند و خون و حرمت مردم را به بازی بگیرند و شریعت آسمانی را از قداست بیندازند. این امر اصلاً جای تعجب نیست، چون بنی اسرائیل بود که سنت کشتن انبیاء را به میان انسانها آوردند و این عمل جنایتکارانه به شعار و رمز طغیان آنها مبدل گشت، آنها زکریا و یحیی را به قتل رساندند و علیه عیسی توطئه‌چینی کردند و کسان بسیار دیگر از انبیاء که به ناحق خونشان بر زمین ریخته شد و قربانی توطئه‌ها یهودیان شدند. قرآن کریم از جرم و جنایت یهودیان این چنین خبر می‌دهد.

﴿وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا تُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾^۱ (مائده: ۶۴).

﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا

تَقْتُلُونَ﴾^۲ (بقره: ۸۷).

(۱) قصص الانبياء ص ۳۶۹.

(۱) آنان به خاطر ایجاد فساد در زمین می‌کوشیدند و خداوند مفسدان و تبه‌کاران را دوست نمی‌دارد.

(۲) آیا هر زمان پیغمبری برخلاف میل و آرزوی نفس شما چیزی را آورد گردن افراختید (و به این هم بسنده نکردید) بلکه عده‌ای را تکذیب نمودید و دروغگو خواندید و جمعی را کشتید.

﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ (بقره: ۹۱).

﴿وَيَقْتُلُونَ آلَ أَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ﴾^۲ (آل عمران: ۱۲).

در حادثه‌ی کشتن نا به حق یحیی تعداد کثیری از علماء این عمل شنیع حاکم را بر او خرده گرفتند از جمله زکریا پدر یحیی. بعضی از مؤرخین می‌گویند: زکریا نیز بعد از کشته شدن پسرش یحیی بوسیله‌ی ارّه دو نیمه گردید و کشته شد.

سعید پسر مسیب روایت می‌کند چون بختنصر وارد شام شد خون یحیی در غلیان و خروش بود. پرسید: چرا چنین است خبر چگونگی کشته شدن وی را به او دادند، دستور داد هفتاد هزار نفر در مقابل خون وی کشتند تا اینکه سرانجام از غلیان باز ایستاد. و سرنوشت یحیی با این وضعیت رقت بار در اینجا به پایان رسید.

حافظ ابن عساکر از زید پسر واقد روایت می‌کند: «هنگامی که می‌خواستند مسجد دمشق را بسازند، سر حضرت یحیی را مشاهده کردم که از میان یکی از ارکان قبله‌ای که در طرف محراب است، بیرون آمد موها و پوستش به حال خود بدون تغییری باقی مانده بود، و در روایتی آمده است: گویا همین ساعت فوت کرده است».

گویم: این سخن غریب و عجیب نیست چون در حدیث شریف آمده است که رسول خدا فرموده: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ» (روایت از ابوداود). «خداوند خوردن و متلاشی کردن جسد پیغمبران را بر این زمین حرام کرده است». شاگردان یحیی پس از کشته شدن وی، جسدش را برداشتند و دفن کردند. بعد به نزد عیسی آمدند و خبر کشته شدن یحیی را به او دادند آنگاه او بسیار محزون و اندوهناک گردید. بعد دعوت خود را آشکار نمود و موعظه‌کنان به میان مردم رفت. کسان بسیاری از وی تبعیت نمودند تا اینکه یهودیان جهت کشتن وی، در پی

(۱) بگو: اگر مؤمنید پس چرا پیامبران خدا را بیش از این می‌کشتید.

(۲) و پیامبران را به ناحق می‌کشته‌اند.

توطئه‌چینی و نقشه‌کشی برآمدند. ولی خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و او را از شر و کید آنها نجات داد. چنانکه قبلاً توضیح داده شد.

خاتمه

کسی که در تاریخ و زندگی نامه‌ی پیغمبران تحقیق و تتبع بورزد و در نسب‌های شریف و دعوت آنها دقت نماید می‌تواند نقاط زیر را از زندگی آنها دریافت نماید.

خداوند قصه و داستان همه‌ی پیغمبران را برای ما بازگو فرموده است بلکه متعرض بحث و ذکر مهمترین آنها به لحاظ تأثیرگذاری در تاریخ بشریت، یعنی پیامبران «اولوا العزم و بقیه‌ی پیغمبرانی که داستان آنها را ذکر کردیم» شده است.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾^۱ (غافر: ۷۸).

هیچ امتی از امت‌های گذشته فاقد پیغمبر نبوده است، زیرا خداوند برای هر امتی پیغمبری مبعوث کرده است. ﴿وَإِنْ مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^۲ (فاطر: ۲۴). ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا﴾^۳ (نحل: ۳۶).

در مدت زمان میان آدم و نوح علیه السلام که هزار سال برآورد می‌شود، قرآن کریم از هیچ پیغمبری جز ادریس سخن به میان نیاورده است و از بقیه‌ی پیغمبران که در این مرحله مبعوث شده‌اند، سخنی به میان نیاورده است.

(۱) خداوند از میان پیغمبرانی که بعد از نوح مبعوث شده‌اند، تنها از پیغمبرانی که از دودمان سام پسر نوح تراوش یافته‌اند سخن به میان آورده و از بقیه‌ی پیغمبران

(۱) پیش از تو پیغمبرانی را فرستاده‌ایم سرگذشت بعضی‌ها را برای تو بازگو کرده و سرگذشت برخی‌ها را برای تو بازگو نکرده‌ایم.

(۲) هیچ امتی هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد.

(۳) ما میان هر ملتی پیغمبری را فرستادیم.

ذکری نکرده است.

ابراهیم علیه السلام بعد از نوح و از ذریه‌ی او بوده است خداوند متعال در سوره‌ی الصافات بعد از بیان داستان نوح می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ عليه السلام﴾ ^۱ (صافات: ۸۴-۸۵). رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ عليه السلام

خداوند نبوت را در نسل نوح و ابراهیم قرار داده است، زیرا در سوره‌ی حدید می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾ ^۲ (حدید: ۲۶).

بیشتر انبیایی که نامشان در قرآن آمده و تعدادشان ۱۸ نفر است، از ذریه‌ی ابراهیم یعنی دو فرزندش (اسماعیل و اسحاق) برآمده‌اند، جز لوط که برادرزاده‌ی ابراهیم بوده است. ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ﴾ ^۳ (عنکبوت: ۲۷).

اسماعیل در مکه بزرگ شد و از میان یکی از قبایل عرب به نام جرهم زن گرفت و از نسل او حضرت محمد صلی الله علیه و آله سید اولین و آخرین متولد گردید و نبوت بوسیله‌ی او خاتمه پیدا کرد.

اسحاق در شام بزرگ شد و دارای دو فرزند شد: اولی به نام «العیص» و دومی به نام «یعقوب»، نامگذاری شدند. نبوت در دودمان عیص در ایوب و فرزندش ذوالکفل ظهور پیدا کرد. اما یعقوب مسمی به اسرائیل، دارای ۱۲ فرزند شد. آنها همان اسباط بنی اسرائیل هستند و یوسف علیه السلام یکی از آنهاست. همه‌ی انبیای بنی اسرائیل از نسل یعقوب هستند، چنانکه گذشت.

(۱) از جمله دنباله روان نوح ابراهیم بود* وقتی که با قلب سالم رو به پروردگارش آورد.

(۲) ما نوح و ابراهیم را روانه کرده‌ایم و در دودمان آنان نبوت و کتابها را قرار دادیم.

(۳) ما به ابراهیم اسحاق و یعقوب را عطا کردیم، و در دودمان او نبوت قرار دادیم و کتاب را...

(۲) اسباط مذکور در قرآن اولاد یعقوب بوده‌اند و نبوت در میان آنها به شکل زیر ظهور پیدا کرد:

(۱) سبط لاوی: نبوت در میان آنها در موسی، هارون، الیاس و الیسع ظهور کرد.
 (۲) سبط یهوذا: نبوت در بین آنها در داود، سلیمان، زکریا، یحیی و عیسی ظهور کرد.

(۳) سبط بنیامین: نبوت در آنها در یونس تجلی پیدا کرد و الله أعلم.
 نگارش کتاب به عون خدای تعالی اتمام یافت.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وأصحابه وأتباعه أجمعین

ماه رجب ۱۳۹۰ هجری قمری